RR

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

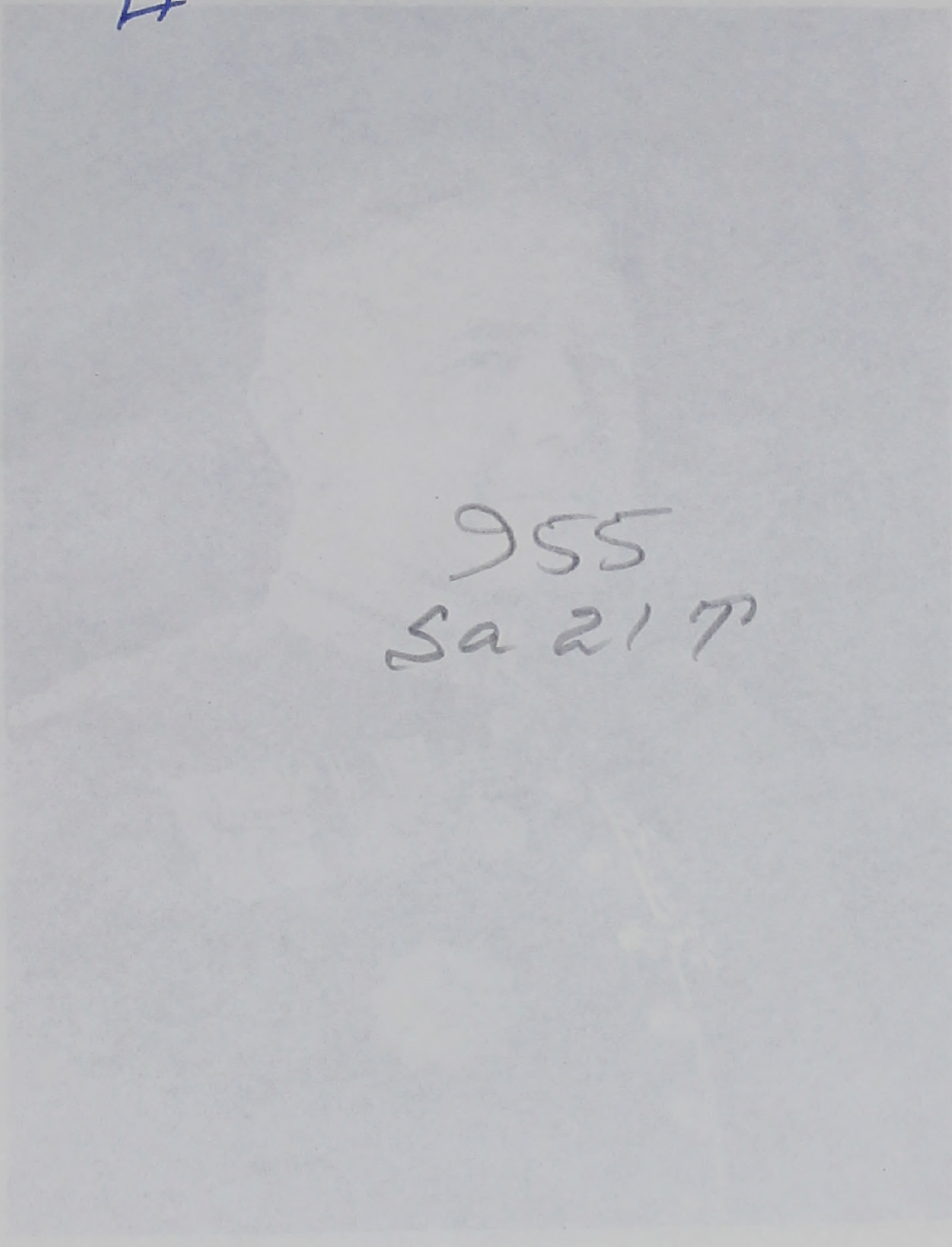
مقدمهٔ کتاب در طبع سوم

طبع سوم کتاب حاضر هنگامی دردسترس علاقمندان قرار میگیرد که مترجم محترم آن دارفانی را بدرود گفته است . مرحوم فخر داعی گیلانی عمری دراز درراه تحقیق وتتبع و ترجمه صرف کرده وتاآخرین روزهای حیاتش با وجود کبر سن و ضعف شدید جسمانی دست از تحریر برنداشته ومشغول تنظیم خاطرات عمرطولانی نزدیك به‌یك‌قرن خویش بود . متاسفانه دست اجل مهلت نداد که این اثر خاتمه یابد ولی با اینوصف چون این‌اثر حاوی مشاهدات آن مرحوم درطول حیات بوده ونظریات آن شادروان را بخوبی هویدا میسازد امیدواریم که بزودی توفیق به طبع آن حاصل کنیم .

مرحوم فخرداعی گیلانی همیشه ازکسادی بازار علم‌وادب رنج میبرد وبخصوص از اینکه میدید طبع یك‌کتاب بویژه اثری چون کتاب حاضر که نمایاننده افتخارات تاریخ طولانی کشورعزیزمان میباشد دربیش از یکی دو هزار نسخه بیشتر چاپ نمیشود ابرازناراحتی مینمود. امابازجای خوشوقتی است که استقبال علاقمندان باعث شدکه دست به سومین طبع آن بزنیم ، امیدواریم که در آتیه نزدیك بتوانیم سایر آثار گرانبهای آن مرحوم را بتدریج به‌حلیه طبع بیارائیم .



ژنرال سرپرسی سایکس مؤلف کتاب



مقدمهٔ مترجم
در چاپ دوم

بنام پاك آفریدگار

قبلا دو کلمه برای روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز بعرض میرسانم که این کتاب یعنی بخش حاضر پس از مدتی زحمت و رنج ترجمه و حاضر کردن آن برای چاپ بالاخره در هزار و سیصد و بیست وسه بامر وزارتفرهنگ وبر حسب دستور آنوزارتخانه در چاپخانهٔ رنگین یکهزار نسخه فقط طبع و نشر گردید واینك بعد از دوازده سال که از آن تاریخ میگذرد برای بار دوم ، کتاب از چاپ در آمده و در دسترس عموم قرار میگیرد. نگاه کنید که برای فروش یك هزار جلد کتاب آنهم کتاب‌تاریخ پدران ونیاگان ما که تعداد زیادی هم‌از آن بهدیه یا برایگان رفته است یکصد و چهل و چهار ماه طول کشیده است !! واگر این کتاب در یکی ازکشور های غربی بطبع میرسید اولا تعداد چاپ اول بصد هزار بالغ شده و دیکر در هر سال چندین مرتبه چاپ آن تجدید وعوض‌میشد!!.

در جریان چاپ اول کتاب یاد دارم مؤلف‌محترم که آنوقت در قید حیات بود درضمن‌نامه‌ای از من سئوال‌از تعداد چاپ کتاب نمود،نوشتم فقط هزار نسخه است.در تعقیب آن نامه‌ای که ازایشان‌بمن رسیدمعلوم شد اینمرد نتوانسته‌بوداینرا قبول کند که تعداد چاپ اول یك کتاب قابل استفاده ممکن است هزارنسخه باشد ، او نوشته بود چطور ؟ برای کشور پهناوری مثل ایران رقمی که داده‌اید شگفت‌انگز وعجیب است و نمیشود آنرا باور داشت ، در یك هند تنها که چاپ ترجمهٔ فارسی را بمقامات دولتی آنجاخبر داده‌ام‌ا کنون مطابق اطلاعی که دردست‌است هزارنفر باکمال‌بیصبری منتظر نسخه فارسی کتاب هستند. راستی هم یکنفر اروپائی حق دارد که از وضع حاضر انتشارات‌ما و آمار کتابهائی که منتشر میسازیم تعجب کند، چه ملل اروپا کاملا پی باین نکته برده که همانطور که بدون مادر جسم انسان ساخته نمیشود بدون کتاب روح انسان پرورش نمییابد و لذا در افراد آنها کتاب ازضروری ترین حوائج

یك

زندگانی گردیده و حکم غذا آری غذای روحانی را پیدا کرده است . این است بسط و توسعهٔ روزافزون انتشارات در غرب به پایه‌ای است که اخباری که در ینباب بوسیلهٔ مطبوعات و یا مسافرین بما میرسد حیرت انگیز و افسانه بنظر میآید .

ملاحظه کنید در یك لهستان تنها که ایالت کوچکی است مطابق اطلاعی که از منابع خارجی در دست است در هشت سال اخیر ششصد میلیون کتاب منتشر شده‌است « توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل » هم اکنون یك کتاب مهم وقطوری در فلسفه از یکی ازدانشمندان بزرگ امریکا دُردست ترجمه است که آن باوجودی که بتمام معنی علمی است از ۱۹۵۰ تا ٥٤ در حدود کمتر از چهار سال ده بار و در هر بار ده ها هزار نسخه طبع و نشرشده است .این ضعیف ازخداوند خواسته است توفیق عطا فرموده کتاب مزبور را که در نوع خود عدیم‌النظیر است در آتیه نزدیکی پرداخته تقدیم هموطنان عزیز و صاحبان فضل‌و دانش نماید. -۱-

سر زمین ایران که بفرمودهٔ حضرت رسول اکرم « لوکان العلم فی‌الثریا لناله رجال من‌الفرس » همیشه و در تمامی ادوار مهد پرورش علم و هنر بوده و نوابغ علماودانشمندان نامی که در دورهٔ اسلام پدید آمده وعصر طلائی اسلام را پدید آوردند که هنوز دنیا بوجود شان‌افتخاردارد قسمت اعظم یعنی بیشتر آنها بقول ابن خلدون ایرانی بوده‌اند جای بسی تأسف است که امروز بر اثر تعصبات خشك ونشر اباطیل وخرافات بازار کتب علمی وتحقیقی از رونق افتاده و عدهٔ خریدار و خواننده آنها روزانه بکاهش میرود. یك کتاب آموزنده و قابل استفاده که چیزی بر علم خواننده بیفزاید هنوز بطور معمول بیش از هزار نسخه چاپ نمیشود که بزحمت‌و رنج ترجمه و تألیف و نیز خون خوردن در تهیهٔ وسائل طبع آن نمیارزد . درینباره

---

۱ - این کتاب (تصادم کرات) که بسیاری از رموز و اسرار کائنات را فاش میسازد براساس تئوری « فاجعه‌ای » (Catastrophism) بنیان نهاده‌شده. نویسنده که از اساتید طبیعی دانان میباشد خود موجد این تئوری است و این تئوری تیشه برریشه تئوری های قدیمی از جمله تئوری تکامل (Evolution) داروین و تئوری‌سحابی (Nebular) لاپلاس زده وچون‌مؤلف برخلاف سایر طبیعی‌دانان درمذهب متعصب است تئوری‌های خودرا بااصول مذهبی آمیخته و آنهارادر قالب مذهب توجیه میکند. دراین کتاب صحت وقوع دو حادثهٔ مهم جهان یعنی عبور موسی از رود نیل و طوفان نوح ثابت شده است (مترجم).

اطالهٔ کلام بیش ازین جائز نیست و لذا توجه خود را بطرف طبع حاضر کتاب که عنوان مقدمه است معطوف میدارم :

نگارنده در مقدمهٔ خود برچاپ اول شرحی در پیرامون کتاب و نیز درزندگانی مؤلف و عدهٔ آثار و مؤلفات وی نگاشته خوانندگان گرامی را بآنجا حواله میدهم و در اینجا نظر بضیق مکان از این بهتر چیزی نمیدانم که شرح موجز و مفیدی که در دیباچهٔ مؤلف بر چاپ اول کتاب دراینباره درج است قسمتی را بنظر خوانندگان گرامی رسانیده و بهمان اکتفا نمایم . او درصدر این دیباچه چنین مینویسد : اززمان انتشار کتاب سرجان ملکم درست یك مائه گذشته و در این مدت طولانی رموز کتیبه های میخی حل شده ، اسرار شوش مکشوف گردیده و از بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست‌داده است . هر یك از اکتشافات مهمه در رساله‌ای بخصوص کم وبیش ضبط شده لیکن کتابی بتألیف در نیامده است که بطور کلی تاریخ ایران و ثمرات عدیدهٔ تحقیقات جدیده‌را شامل باشد. بعد از تردید و تأمل زیاد من در صدد بر آمد که این منقصت را جبران نمایم و البته این منقصتی بزرگ بود ، چه ایران در مدت چندین قرن بر احوال یونان و دولت روم و بالنتیجه بر احوال اروپا نفوذ و تأثیر کلی داشته است . »

سر پرسی سایکس تاریخ کشور ما را از قدیمترین اعصار ، یعنی ازسه هزارسال پیش از میلاد (تقریباً) تا زمان معاصر ازروی منابع قدیم و جدید و روایات مورخان غرب و شرق و نیز آثار مکتشفه باز نموده، درست است جمع آوری تمام مواد یعنی مواد تاریخ ایران تا زمان معاصر و سنجش آنها با هم برای یکنفر باید گفت مشکل بلکه غیرمقدور میباشدولی ازمطالعهٔ کتاب ودقت در مندرجات آن معلوم میشود که مؤلف دانشمند نهایت کوشش را درینباب بعمل آورده است .

کسانیکه بااینجانب تماس دارند میدانند که همیشه از تظاهر وخودستائی دور بوده وهستم،ولی در اینجا ازنظر وظیفه شناسی لازم میدانم این نکته را باطلاع خوانندگان محترم برسانم که پس ازاتمام چاپ اول ترجمه چند نسخه از کتاب ازطریق وزارت فرهنگ بلندن برای

مؤلف محترم فرستاده شد، در نتیجه طولی نکشید که از انجمن پادشاهی آسیائی مرکزی پاداش این خدمت بدریافت مدال علمی نائل آمدم و نیز در احکام فرهنگی (از طرف وزارت جلیله فرهنگ) از اینجانب قدردانی شد.

در خاتمه برای اطلاع خوانندگان محترم مینویسم که در این ترجمه تجدید نظر کامل نموده باینمعنی که نسخهٔ ترجمه از اول تا آخر متناً و هامشاً تحت مطالعهٔ دقیق آمده و در مطابقت با اصل کتاب و اصلاح و تصحیح تا آنجا که ممکن بوده سعی بلیغ و دقت و کوشش بعمل آمده است و نظر بکمی فرصت و اینکه چندین کتاب در بینمیانه در دست ترجمه یا زیر چاپ بوده نور چشم فاضل گرامی آقای حمید عنایت که فعلا در یکی از دانشگاههای لندن بمطالعه و تحصیلات عالیه مشغولند با ما در اینکار مساعدت نموده و مادوام توفیق و تائید ایشانرا از خداوند متعال خواستاریم.

تهران مهر ماه ۱۳۳۵

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرسی سایکس
General Sir Percy Sykes
دارای نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی

ترجمهٔ

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

با ۶۲ گراور و یك نقشه

جلد اول ـ چاپ سوّم

چاپ افست علی اکبر علمی

۱۳۴۳

بنام ایزد متعال

مقدمهٔ مترجم
در چاپ اول

کتاب حاضر که «تاریخ ایران» نام دارد ازمشهورترین تألیفات **ژنرال سرپرسی سایکس** از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی است که هنوز آفتاب زندگانیش در آسمان دانش میدرخشد. ترجمه و انتشار این کتاب، برای رفع نیازمندی دانشجویان که بکتاب مکمل وجامعی در تاریخ ایران احتیاج مبرم داشتند، از دیرباز خاصه ازبعداز انتشار ترجمهٔ کتاب تمدن العرب گستاولوبون فرانسه‌ای همواره نصب العین بوده وازبزرگترین آمال نگارنده شمرده میشد واینك بی‌نهایت خوشوقتم وخدایرا شکرگزار که این آرمان ملی جامهٔ عمل پوشیده یعنی ترجمهٔ جلد اول آن از چاپ درآمده تقدیم قارئین عظام میشود. در اینجا ماقبل از هربیانی بشرح احوال مؤلف پرداخته واین مختصر را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

سرپرسی سایکس تحصیلات خود رادر آموزشگاه (رگبی) ودانشکدهٔ افسری (ساندهرست) بپایان رسانیده ودر هر دو آموزشگاه بدریافت جایزه‌های پهلوانی نایل آمده است.

در سال ۱۸۹۲ بسمت افسر هنگ دوم نیزه‌دار (از هنگ‌های مشهور انگلیسی) مسافرت‌های خود را درآسیای مرکزی، ایران، بلوچستان آغاز کرد. در ۱۸۹٤ کنسولگری انگلیس را درکرمان تأسیس نمودودو سال بعد از آن درکمسیون مرزی ایران وبلوچ مأموریت یافت ودر همان سال مسافرتی در حوزهٔ رود کارون نمود. در ۱۸۹۷ مأمور پذیرائی و مصاحبت والاحضرت ناصرالملك مرحوم گردیدکه آنموقع بعنوان نمایندهٔ مخصوص بلندن عزیمت مینمود. در ۱۸۹۹ کنسولگری انگلیس را درسیستان تأسیس نمود ودر ۱۹۰۱ بعنوان فرمانده هنگ (مونتگامری شایرتیومانری) در جنگ بوئر شرکت کرد ودرهمین جنگ مجروح گشته بپاس فداکاریهائی که از

خود در آن جنگ‌ها نشان داده بود باخذ مدال و نشان‌هـای افتخار نایل آمده و در اعلامیه‌های وزارت جنگ یا احکام نظامی از وی قدردانی شد . در ۱۹۰۲ بدریافـت نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی مفتخر گـردید . از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سر کنسولگری انگلیس درخراسان بود. در آغاز جنگ بین‌الملل اول فرماندار نظامی (سوت‌هامپتون) شد وسپس جزء لشکر لاهور در فرانسه مأموریت یافت . در ۱۹۱۵ به سرکنسولگری ترکستان چین تعیین شد . در ۱۹۱۶ برای تأسیس نـیروی مشهور به پلیس جنوب بایران آمد وستاد این نیرو در شیراز بود . در ۱۹۱۸ بپاس خدماتی که انجام داده بود بدریافت نشان نایل شده ودر احکام نظامی ازوی قدردانی شد و پس از پایان جنگ بانگلستان باز گشتـه و اکنون منشی افتخاری انجمن آسیـای مرکزی میباشد .

تألیفات مهم سرپرسی سایکس

تألیفات مهم این دانشمند عبارتند از : ۱ ـ افتخار عالم شیعه ۲ ـ ده‌هزار میل درایران . ۳ ـ تاریخ افغانستان . ٤ ـ تاریخ اکتشافات عالم . برای تألیف اخیر از انجمن علمی امپراطوری بدریافت نشان طلامفتخر شد . ۵ « درصحراها وواحه‌های آسیای مرکزی» واین کتاب باکمك بانو «الاسایکس» نوشته شده است . از برگزیده‌ترین تألیفات این نویسندهٔ کنجکاو همین کتاب است که در حقیقت واسطة‌العقد سلسلهٔ تألیفات او میباشد ، کتـاب مزبور بقدری مورد توجه علاقمندان بتاریخ ایران‌واقع گردیده که از آغاز انتشار تاکنون سه بار[1] چاپ شده که در چاپ اخیر فصلی جداگانه و مطالب مهـم زیادی نیز بقلم مؤلف بر کتاب افزوده شده است و ضمناً یادآور میشود که کتاب حاضر نقل از نسخـهٔ ۱۹۳۰ یعنی آخرین چاپ اصل میباشد .

سرپرسی سایکس درگردآوردن مواد وجمع آوری مدارك واسناد این کتاب سالها رنج برده ومجاهدات بسیار نموده است . اینمرد تقریباً همه منابع قدیم‌وجدید را از رومی ویونانی وسریانـی وارمنی وعربی وغیره خاصه کتابهائی که در دویست

۱ ـ وآن بدینقرار است:چاپ‌اول ۱۹۱۵ ، چاپ‌دوم۱۹۲۱، چاپ‌سوم۱۹۳۰ میلادی(مترجم).

سال اخیر یعنی از زمانیکه مشرق قدیم جلب توجه علماء فرنگ را کرده نوشته‌انداز نظر انتقاد و خرده گیری گذرانیده است و نیز در حدود ۲۵ سال[1] عمرش را درخاك ایران ، در نواحی مختلف بسر برده اوضاع و احوال ، عادات و رسوم وبالاخره آثار ویادگارهائی که درهرجا بوده همه را با کمال دقت و اهتمام مشاهده و مطالعه کرده و از این راه اطلاعات وافر و معلومات سودمند زیادی بدست آورده است و مخصوصاً نواحی شرقی و جنوبی ایرانرا کاملا سیاحت وتحقیقات جغرافیائی و تاریخی نموده‌است . راست است جهانگردان زیادی ایرانرا سیاحت کرده و در اطراف این مسائل تجسس و تدقیق و تحقیق نموده‌اند ، ولی سخن اینجااست که وسائل و اسباب گرد آوردن‌مطالب درست وکسب اطلاعات‌صحیح‌مصون ازلغزش وخطا بقدری که‌برای‌این دانشمند فراهم بوده در دسترس هیچیك از همکاران اروپائی وی نبوده است ، چنانکه خود او در مقدمهٔ یکی از تألیفات خویش مربوط بایران شرحی که در این خصوص نگاشته از جمله چنین مینویسد « نگارنده با کمال جرئت ادعا میکند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجانب بسیرو سیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و ازطرفی موقعیت ورتبهٔ‌رسمی نویسنده بهترین وسیله برای ملاقات طبقات منورهٔ اهالی و کسب اطلاعات عاری از خطا بوده است که خود این نعمت کمتر نصیب دیگرسیاحان خارجی میشود » . پس‌از آنچه گفته شد تصدیق میکنید که این‌تاریخ بر پایهٔ متین و ثابتی قرار گرفته و درجمع آوری اطلاعات و دست آوردن مدارك‌و اسناد منتها درجهٔ دقت را مؤلف بـه عمل آورده است .

بعقیدهٔ ماکتابی جامعتراز این در تاریخ ایران نوشته نشده است،چه کتابهائی که دراین زمینه تاکنون‌انتشاریافته ناقص یا نیمه تمام بوده هیچکدام رفع نیازمندی طالبان تاریخ ایرانرا نمینموده‌است و بالاخره کتابی که همهٔ ادوار تاریخ ایرانرا مرتب ومسلسل‌ونیز کامل‌وتمام‌حاوی باشدبتألیف در نیامده‌مگرهمین کتاب است که‌این‌نقیصهٔ

۱ ــ سرپرسی‌سایکس‌از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۹۱۸ بطورثابت در خاك ایران و بلوچستان مسافرت میکرد. (مترجم).

بزرگ را جبران نموده ، مؤلف دانشور سرگذشت این کشور را از قدیمترین ادوار تا زمان معاصر مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه کاملاباز نموده‌است و حتی کشفیات مهمه‌ای که از حفریات اور و نیزازکاوشهای شرق ، جدیداً یعنی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ بدست آمده تمامی آنها را این کتاب دربردارد و بنابرین کتاب حاضر را حقاً میتوان گفت که تکمیل ترین و جامعترین تألیفاتی است درتاریخ‌ایران که اینك در دسترس طالبان دانش وفرهنگ نهاده میشود .

داخل شدن در مسائل و مندرجات این کتاب یعنی مجلد حاضر وشرح و بیان حقایق تاریخی و علمی آن‌از گنجایش اینمقدمه خارج است ، ولی بحکم « مالا یدرك كله لایترك كله » سطری چند بطور فهرست در زیر بعرض خوانندگان میرسانم .

فصول اولیهٔ کتاب مربوط به جغرافیای ایران و نیز بابل و ایلام متضمن مطالب عالی و تحقیقات کافی میباشد. مؤلف در اینقسمت یعنی قسمت جغرافیائی نظر به تبحری که دارد به تفصیل سخن رانده یك سلسله اطلاعات بسیار سودمند و نکاتی را که تازگی دارد در دسترس ما گذارده که درکمتر کتابی نظیر آن یافت میشود .

از نقاط حساس کتاب وبا برجسته ترین فصول آن بعقیدهٔ نگارنده فصولی است که‌درآنها از مسائل و امور اجتماعی کشوردر هر یك ازادوار به‌تفصیل صحبت شده‌است. توضیح اینکه دراین فصول ازعادات و اخلاق ، قوانین و رسوم ، شاه ودربار، آرتش ، موقع زنان ، زبان و ادبیات ، دین و فرهنگ ، معماری ، پیشه و هنر خصوصاً هنرهای زیبا و غیره مبسوطاً بحث شده و شرحیکه در اطراف هر يك نگارش یافته مدققانه و بسیار جالب و جاذب است . او دین و فرهنگ قدیم ایرانرا اهمیتی بسزا داده و در فصلی جداگانه آنرا تحت مطالعه آورده است و در اینجا از اصول مذهب زردشت پیغمبر باستان ایران مشروحاً صحبت‌داشته خاصه در متأثر شدن اینمذهب ازتورانیان ونیز تأثیر آن برمذهب یهود بیاناتی‌که نموده جالب دقت نظر است . در تحقیق آثار باستان خاصه خرابه های پرسپلیس وپاسارگاد و نیزدر اطراف صنایع و فنون‌باستان ما کلیهٔ پایهٔ بیاناتش محکم و متین و در خور همه نوع تقدیر است .

درشرح احوال‌ایرانیان قدیم اخلاق‌ملی ما را ستوده ودریکمورد چنین‌مینویسد «مهمان نواز وکریم و بخشنده و بلند نظر بوده‌اند» و در باب صنایع و فنون خاصه هنرهای زیبا او ذوق ابتکار و نبوغ صنعتی‌ما را اعتراف وخاطرنشان نموده که ایران در تمدن وصنایع وفنون اروپا در ادوار گذشته تأثیر عمیق داشته است ونیز مشاهیر رجال ومفاخرو بزرگان‌مارا باکلماتی که حاکی ازوسعت‌نظرو روح محبت وودادست ستوده وعظمت‌وبزرگواری آنان‌را تصدیق میکنند واینك مابرای جلب‌نظر خوانندگان گرام یکی دو سه‌فقره رابطور نمونه گوشزد مینمائیم . اودر خاتمهٔ‌تحقیقات خودراجع به خرابه‌های پرسپلیس چنین میگوید «ایران از ملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل وآشور ومصر ویونان البته اقتباسات زیادی نموده لیکن متابعت وتقلید صرف نکرده‌است. حتی مجسمه‌های گاوهای آشوری هم درمقبره‌های بزرك هخامنشی از حیث اهمیت‌دارای رتبهٔ اولیه نیستند» .درخصوص‌مقبرهٔ **کوروش** کبیرمینویسد که «من سه‌مرتبه بزیارت این مقبره رفته‌ام ودرآنجا موفق شده مختصرتعمیری هم نموده‌ام وضمناً در هرموقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبرهٔ اصلی **کوروش** پادشاه‌بزرك وشاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست ومن‌چقدر خوشبخت بودم که‌بچنین افتخاری نائل شده‌ام ودرواقع شك دارم که آیابرای ما طائفهٔ آریانی هیچ‌بنای دیگری هست که زیاده ازمقبرهٔ مؤسس دولت‌پارس وایران که تقریباً دوهزار وچهارصدوچهل سال قبل از این درآنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد» . یا در طی بیان صفات حمیدهٔ **کوروش** بعد از نقل مسطورات کتاب مقدس‌ومورخین یونانی میگوید «ما میتوانیم مباهات کنیم باینکه اولین شخص بزرك آریانی که احوال او بخوبی برما معلوم میباشد دارای چنین صفات عالی وبرجسته‌است» .

در شرح احوال حضرت رسالتمآب ص که جزء قسمت اخیر کتاب حاضر است درخاتمهٔ بیانات خود چنین مینویسد« عقیدهٔ‌شخصی من این است که **محمد** ص درمیان مشاهیر عالم بزرگترین انسانی است که با یك مرام عالی تمام هم خود رامصروف‌این داشت که شرك وبت‌پرستی را از ریشه منهدم ساخته و بجای آن افکار بلند اسلام را

برقرار سازد واوخدمت وافر ونمایانی که از این راه بنوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده وسر تعظیم فرود میآورم» .

راجع بحضرت **علی بن ابیطالب** ع درطی بیان صفات محمودهٔ وی چنین اظهار میکند «اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده واو را باصطلاح سرپرست حقیقی ومربی الهی میدانند واقعاً این عقیده قابل تحسین وشایان بسی تمجیداست اگر چه مقام ومرتبهٔ او خیلی بالاتر از اینهاست »

ضیق مکان اجازه نمیدهد که بیش از این در اینباب شرح وبسط دهد ومن از اینجهت ونیز بعلت کمی فرصت وعجله ایکه بمناسباتی در کارطبع این ترجمه میشددر همینجا آنرا ختم میکنم وهمینقدر مینویسم کسانیکه میخواهند بحقیقت این کتاب آشنا شوند ویا هم میهنانی که «مایل باشندشوکت وحشمت ادوار گذشتهٔ خودشان را بخوبی درك کنند» باید سراسر کتاب را بدقت هرچه تمامتر بخوانند . درخاتمه اینرا یادآور میشوم که این کتاب دارای شصت ودو تصویر وچهل ونه سرلوحه است که هریك ازلحاظ تاریخی وعلمی بسیارنفیس ومهم میباشد اینجانب اغلب این تصاویر را از نسخهٔ چاپ دوم اصل کتاب انتخاب نموده که از آنجمله یکی تصویر شورای جنگی **داریوش** کبیر میباشد که بسیار دلچسب وقابل دیدن است .

در اینموقع وظیفهٔ خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت فرهنگ خاصه از جناب آقای **اسمعیل مرآت** که این ترجمه در زمان وزارت ایشان صورت اکمال و اتمام پذیرفته سپاسگذاری نمایم و ضمناً از ادارهٔ نگارش آنوزارتخانه که در اینمدت در فراهم ساختن مقدمات کار کمال مراقبت ومساعدت را نموده تشکر دارم .

اینرا هم نمیتوانم دراینجا نگفته بگذارم که در آغاز امر توسط دوست گرامی آقای **عباس صیقل** کارمند جدی سفارت کبرای ایران در لندن اجازهٔ ترجمه و طبع این تاریخ را از ژنرال **سر پرسی سایکس** مؤلف آن درخواست نمود وخوش بختانه این درخواست مورد توجه قرار گرفته طولی نکشید که نامه‌ای ازایشان مشعر بر قبولی درخواست مزبور به نگارنده رسید . در این نامه معظم له با کمال لطف ومهربانی اجازهٔ

ترجمه و طبع دو جلد کتاب «تاریخ ایـران» را بلاعوض و بدون هیچ منتی باینجانب مرحمت کردند ودر واقع مرا از این لطف و مساعدت گرانبها از خود ممنون ساخته وسپاسگذاری از آنرا همواره فرض ذمهٔ خودم خواهم شناخت.

اما درخصوص این ترجمه همینقدر خاطر نشان‌میکنم که آن با اصل کتاب (که در ۱۹۳۰ برای بارسوم طبع‌شده) کاملا مطابق‌است‌و کم و بیش ندارد و حتی چون مقید بوده‌ام که‌ازاصل کاملامتابعت کرده باشم یادداشت‌های گران‌بهائی که‌مؤلف‌درذیل اکثر صفحات‌قید کرده بود اینجانب‌ترجمهٔ آنهارا برای استفادهٔ خوانندگان‌بدون‌هیچ‌جرح‌و تعدیلی در پای‌صفحات گنجانده‌ام. حاجت‌بذکر نیست که‌یادداشت‌هائی‌هم برحسب‌لزوم از خوداینجانب‌درذیل بعضی‌صفحات‌قیدشده‌است. درضبط‌اسامی جغرافیائی‌واعلام‌منتهادرجهٔ دقت واهتمام را نموده وحتی‌الامکان آنها را نزدیك باصل یابقسمی که‌در کتب فارسی وعربی‌مضبوط‌است‌نقل کرده‌ام‌ودرعین‌حال‌اغلب‌این‌اسامی‌رادرحاشیه‌بقسمی که انگلیسیها ادامیکنند‌نیز آورده‌ام معهذا نمیتوانم ادعاکنم که آن ازنقص‌خالی‌است . اما چشم‌پوشی واغماض از این نقایص برای کسانیکه با این قبیل‌امور سروکار دارند سخت ودشوار نیست . حقیقت این است که من درصحت وخوبی این ترجمه ونیز در طبـع ولطف و آرایش کتاب مدتهای متمادی زحمت کشیده وتحمل رنج فراوان نموده‌ام و مخصوصاً درلغزش وخطاها منتهای احتیاط‌ودقت‌ومراقبت را بعمل آورده‌ام. لیکن آدمـی از سهو و نسیان ممکن نیست مصون ماند .

اما مراجع‌واسناد کتاب‌و آن با یك نقشهٔ بزرگ که مؤلف در مقدمهٔ دوم‌خود بدان اشاره‌میکنند انشاءالله درجلد دوم بنظرخوانندگان خواهد رسید ، توضیح‌اینکه ترجمهٔ جلدثانی وپرداخت آن از یکمدت بسرعت در جریان است وامید دارم‌که در آتیهٔ نزدیکی باتمام رسیده و باهمت علاقمندان فرهنگ تحت طبع قرارگیرد . مادر بالاگفتیم که تاریخ ایران در چاپ سوم‌کتاب تا ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹شمسی) میآید، ولی‌نکته‌ای که‌جالب توجه ومهم وذکر آن در اینجا لازم است اینکـه مؤلف دانشور بقرار شرحیکه‌اخیراً باینجانب نوشته‌اند با اشتیاق‌زایدالوصفی در نظردارند که‌چاپ

چهارم کتاب «تاریخ ایران» را آغاز و کنفرانس تاریخی طهران را با انجمن سران سه دولت بزرگ دوست ومتفق در پایتخت کشور ما که یکی از مواد برجستهٔ آن تضمین استقلال وحق حاکمیت ایران است در این چاپ ضمیمه کنند. حاجت بذکر نیست که در اینصورت تا چه اندازه برارزش واهمیت کتاب خواهد افزود. ما امیدواریم تا وقتیکه ترجمهٔ جلدثانی پرداخت شده‌وحاضر برای چاپ میشود این مرام ومنظورعالی مؤلف جامهٔعمل پوشیده ومورد استفادهٔ ما قرار گیردیعنی تمامی‌مسائل جدید درجلد دوم، ترجمه‌و ضمیمه شود.

چون انتشار این کتاب در دورهٔ وزارت فرهنگ وزیر دانش‌پرور جناب آقای دکتر عیسی‌صدیق میباشد ودانشمندمعظم رادر انجام این خدمت توجهی خاص‌است لذا از ایشان سپاسگذاری نموده وامیدوارم که بخش دوم این کتاب رانیز در دورهٔ سرپرستی فرهنگی آنجناب به پایان آورده وبچاپ رسانم.

من خود معترفم که درترجمهٔ این کتاب (مجلد حاضر) تنی‌چند از دوستان‌فاضل باما‌مساعدت کرده‌اند ولی بیشتر خودم را مدیون کمک‌های گرانبها وفاضلانهٔ‌فقیدسعید مرحوم محمدعلی‌فروغی ذکاءالملک میدانم و از خداوند مسئلت مینمایم که روح پرفتوحش را غریق رحمت فرماید.

زحمات دوست‌گرامی دیرینم آقای مهدی اکباتانی در این کتاب نیز مانندسایر انتشاراتم‌مرا وادار مینماید که از ایشان تشکر نمایم که باکمال علاقمندی و بی‌منتی در تصحیح اوراق وتهیه وترتیب فهرست این کتاب مرا همراهی نموده ونیز در خوبی‌و حسن جریان طبع توجهی بسزا داشته‌اند وامید است در خدمت بعالم مطبوعات همه وقت موفق باشند.

با همهٔ اهتمامی که در طبع کتاب مرعی‌شده اغلاطی پیش آمده که درغلطنامه قید شده‌است وخوانندگان بآن مراجعه خواهند فرمود.

سید محمدتقی فخر

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرسی سایکس

ترجمهٔ

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی



یك منظره ازشکار ایرانی ازروی یك ظرف دارای نقاشی الوان . موزهٔ هرمیتاج

دیباچهٔ مؤلف در چاپ سوم کتاب

ایران در ظرف ده سال اخیر بدرجه‌ای تحول و تغییر پیدا نموده که شاید آن ازهر موقعی درتاریخ پرازحوادث این‌سرزمین زیادتر و بیشتر باشد . عمده براثر شخصیت **رضاشاه کبیر** مؤسس خاندان پهلوی یك حس ملیت قوی و شدیدی در مردم ایران پدید آمده ، قدرت و نفوذ دولت در سراسر عرض و طول این کشور برقرار و استوار گردیده ، مالیهٔ مملکت براساس استواری قرار گرفته و واحد پول بمعیار و ارز طلا اختیار شده ، وسایل ارتباط ووسایط نقلیهٔ هوائی و راه‌آهن واتومبیل ووسائط باربری منظرهٔ این‌ملت محافظه‌کار را تغییر داده و درجادهٔ ترقی‌وتعالی انداخته است. اصلاحاتی که درسیاست خارجی بعمل آمده کمتر از اصلاحات داخلی آن نیست ، چنانکه ایران از زیر بار کاپیتولاسیون منفور که درست از یکصد سال پیش از طرف روسیه تحمیل شده‌بود شانه خالی کرده وخودرا رهائی بخشیده است واکنون پیمانها وقراردادها روی شرایط ومواد متقابله با دول اروپایی بسته میشود .

ما دراطراف مسائلی که گفته‌شد وبسیاری ازمسائل دیگر دراین‌چاپ یعنی‌چاپ حاضر بحث خواهیم نمود و با استفاده ازپیشرفتهای جدیدی که درفن‌چاپ بعمل آمده

موفق شدیم که این کتاب را بقیمت نازلتری تجدید چاپ کنیم، دراین چاپ اصلاحات لازم نیز بعمل آمده و از عدهٔ نقشه ها وتصاویر آن کاسته شده است مواد تازه از آنجمله کشفیات مهم « اور » و کاوش و تحقیقات موفقیت آمیز « ائورنوس » در مقالهٔ مقدماتی گنجانیده شده است و جلد دوم با مقالهٔ متمم خاتمه میپذیرد .

مراجع مهمی که از آن استفاده شده درضمن مقالات یادآوری گردیده ودرپارهٔ موارد که ضرورت ایجاب نموده مراجع مربوطهٔ بموضوعات تازه در متن نیز ذکر شده است .

از وزارت جنگ سپاسگذارم که اسناد مربوطهٔ به لشکر کشیهای در ایران را در شعبهٔ امور تاریخی آن وزارتخانه باختیار من گذاشت . **مسترلئو ناردوولی** شرح مختصری را که از حفاریهای او مذکور داشته‌ام با کمال ملاطفت مطالعه و مرور نمود ونیز **سرپرسی کاکس** ومستر **ا . م . الدرید** درمقالهٔ متمم بمن کمک نموده نظریه‌های قابل توجهی دادند .

در خاتمه امیدوارم که چاپ سوم کتاب که چاپ حاضر باشد برای ملت ایران همان ملتی که لذیذترین ایام و با نشاط ترین سال های زندگانی خود را در میان آنها بسر برده‌ام مفید و سودمند افتد و آنگاه که این نگارش به اروپائیان و امریکائیان کمك نماید تا بتأثیر عمیقی که ایران در تمدن و صنایع و فنون ما در ادوار گذشته داشته است پی ببرند آنوقت است که من حقاً به پاداش خود رسیده‌ام .

پ . م . س



اقتباس از یك جعبهٔ میناکاری

دیباچهٔ مولف در چاپ دوم کتاب

در طی مدت شش سالی که از چاپ اول کتاب میگذرد حوادث و وقایع زیادی در ایران رخ داده است، سرزمین تاریخی آن کشور چندین بار معرض هجوم لشکریان انگلیس و روس و ترکیه واقع شده است . اما از طرف دیگر روسها بواسطهٔ شکست دادن ترکهای پای تخت و شاید تا حدی موجودیت کشور را حفظ و نیز در نتیجهٔ مغلوب شدن ایلات غارتگر جنوب دوباره امنیت و آرامش در آن حدود برقرار گردیده ، بعلاوه دول متخاصم وسایل ارتباطیه را اصلاح نموده و نیز مبالغ هنگفتی که از طرف دولت بریتانی و مبلغ کمی از روسیه و تا اندازه‌ای هم از آلمان در ایران مصرف شد میتوان گفت که آن تا حدی خسارات خطیر و سختی را که به نفوس و اموال و مزارع و بخش‌های مختلف کشور بخصوص ایالات غربی وارد شده بود جبران مینمود .

وقایعی که مسبب جنگ عالمگیر بود و این آتش جهان سوز را برافروخت در این چاپ بیان شده وازاینرو این تاریخ تا زمان حاضر آورده شده است ، لیکن فصول جدید فقط یك قسمت از کتاب را تشکیل داده و بقیهٔ کتاب همان متون چاپ اولیه است که در پرتو اکتشافات و مطالعات بعدی و رعایت نظریات نویسندگان تجدید نظر واصلاح شده است . دراینجا لازم میدانم از دوستان فاضلم که دراینکار بمن کومك

وهمراهی نموده‌اندسپاسگذاری کنم دکتر **جی. ای. پیلگرم** که بایران و بین‌النهرین سفر کرده است بمن اختیار داد که در قسمت زمین‌شناسی کشفیات اورا بکار بندم و نیز **ج. ف. هیل** کـه جدیداً حفریاتی در بین‌النهرین کرده اجازه داد کـه از کشفیات و اطلاعات حاصلهٔ او دراین کتاب استفاده نمایم. آقایان **ج. ر. هیل**[1] و **آ. ج. ایلس**[2] قسمت هائی را کـه در آن تخصصی بسزا دارند دقیقاً بررسی نمودند **سرلوئیزدن**[3] و آقایان **ف. ح. برون**[4] و **ی. م. ایلدرید** ابواب وفصول جدیدرا بدقت خواندند و **ای. ادوردس** درقسمت‌های چندی با نگارنده مساعدت نموده وحقیقت این است که من برای‌اینکه چاپ دوم کتاب بهتر ومرغوب‌تر ازاول باشدآخرین درجهٔ مساعی‌را مبذول داشته‌ام.

اما راجع به‌نقشه‌ها من بازاز نقشهٔ انجمن جغرافیائی‌شاهی استفاده‌نموده وهمان‌را بکار بسته‌ام. ذکر این نکته برای خوانندگان کتاب خالی‌ازاهمیت نیست کـه نقشهٔ مزبور وقتیکه درلفافهٔ کتاب من به زندان اردوگاه قسطه‌مونی آسیای مرکزی فرستاده شد عده‌ای ازافسران انگلیسی به‌هدایت‌آن توانستند از آنجا فرار کنند. علاوه هیئت جغرافیائی وزارت جنگ بمن‌لطفاً اجازه دادند که نقشهٔ جدید «ایران وافغانستان» را بکار ببندم کـه شامل روسیه و ترکستان چین‌هم میباشد و خط آهنهای جدیدرا نشان میدهد. نقشهٔ حوزهٔ شیرازهم استعمال شده‌است حتی‌یك نقشهٔ سادهٔ جغرافیائی‌عربستان راکه نتایج کشفیات جدید را در بر دارد مخصوص این کتاب تهیه نموده و بکار برده شده است.

در خـاتمه ارتباط طولانی و مناسبات خیلی نزدیك من بایران بـالاخره مرا برآن داشت کـه عقایدم را آزادانه اظهار دارم و تمـام حقـایق مربوطهٔ بیـك رشته مسائل مفصل و پیچیده را جلو خوانندگان اروپائی و ایرانی خود بگذارم.

پ. م. س

1- Hil. 2_ Fllis. 3_Sir louis Dane. 4_ F. H.Brown.



ابوالهول

دیباچهٔ مؤلف درچاپ اول

اززمان انتشار کتاب تاریخ ایران **سرجان‌ملکم** درست یك مائه گذشته ودراین مدت طولانی رموز کتیبه‌های میخی حل‌شده، اسرارشوش مکشوف گردیده واز بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست داده است . هریك از اکتشافات مهمه در رساله‌ای مخصوص کم وبیش ضبط شده لیکن کتابی بتألیف درنیامده است که بطور کلی تاریخ ایران وثمرات عدیدهٔ تحقیقات جدیده را شامل باشد . بعد از تردید وتأمل زیاد من درصدد برآمدم که این منقصت را جبران نمایم والبته این منقصتی بزرگ بود، چه ایران درمدت چندین قرن براحوال یونان ودولت روم وبالنتیجه براحوال اروپا تأثیر ونفوذ کلی داشته است .

منظوراولی من این بود که برای همقطاران خودم که درایران و کشورهای مجاور آن مشغول خدمتند و همچنین برای دانشجویان اروپائی یا ایرانی کتابی فراهم کنم که بقدرامکان تمام وکامل باشد ونظر باین منظور آنچه ازروابط دول قدیمه با ایلام وماد و ایران معلوم است جمع کرده وبعضی مسائل ازقبیل طلوع دولت مقدونیه را قدری پیش ازآنچه لازم بنظرمیآید شرح وبسط داده‌ام.

چون مزیت واختصاص بیست و دوسال اقامت ومسافرت درایران نصیب من بوده

بعضی مسائل را بهتر از کسان دیگر که دارای معلومات خاصهٔ مکتسبهٔ از این طریق نیستند میتوانم بیان کنم ومجسم سازم ونیز گمان میکنم تایك‌اندازه نقطهٔ نظر ایرانی را درك کرده باشم.

نسبت بحکومت هندوستان واداره هند تقدیم تشکرمیکنم بجهت مساعدتی که با من کرده‌اند که ازجمله نقشهٔ جدیدی است که بطبع رسانیده‌اند.

دکتر ف. و. توماس[۱] مرا قادر براستفادهٔ ازنفایس کتابخانهٔ ادارهٔ هند نمود و حتی‌درزمان اقامت درایران نیز ازاین نعمت بهره‌مند بوده ام واگرغیرازاین بود البته بانجام منظورخود موفق نمیشدم، **مستر ا. ج. الیس**[۲] نیزهمواره آراءِ ونصایح خودرا از من‌دریغ نمیداشت. آقایان **ا. ادواردس**[۳]، **ل.و. کینگ**[۴]، **ح. ب. والتر**[۵]، **و ج، الن**[۶] عضو موزهٔ انگلیس راجع به ادوار و موضوعاتی که نظریاتشان در آنها معتبر و حجت است با من مساعدت کرده‌اند. **ج. ب. کپر**[۷] در مراجعه وتصحیح طبع کتاب مددنموده وفصول‌راجعهٔ به **نادرشاه** را **سرمرتمردوراند**[۸] که نسبت‌بآن عصرتحقیقات و اطلاعات مخصوصی دارد مطالعه کرده است. از جهت تصاویر کتاب هم از دوستان خود امتنان کامل دارم و **مسترامری والکر**[۹] در ساختن آن تصاویر زحمات فراوان کشیده است.

در دو جلد کتابی که سابقاً نوشته‌ام از ایران که سیاحت نشده بود باز نمودم و بوصف آداب وعادات‌ملت‌محبوبی که بهترین‌اوقات عمرخودرا درمیان‌ایشان بسر برده‌ام پرداختم. دراین کتاب آرزوی چندین‌سالهٔ خودرا فعلیت‌میدهم وامیدوارم نتیجهٔ زحماتم برای دولتی که درخدمت اوعمر میگذرانم مفید فایده بوده وبجهت هموطنانی که افکار عامه را ارشاد میکنند نیز مثمر شود، چه بدون معلومات تاریخی عقاید و اظهارات ایشان مبنی ومأخذ صحیح متقن نمیتواند داشته باشد واگردانشجویان و محققینی که

۱_ Dr. F.W. Thomas· ۲_ A. G. Ellis. ۳_F. Edvards. ٤- L. W. king. ٥_ H. B. Walter. ٦- J. Allan. ۷_ J. B. Capper. ۸_ Mortimer Durand· ۹- Emery Walker.

در تاریخ یونان و روم کار میکنند بخواهند راجع بایران و روابط آن با دول مزبوره اطلاع حاصل نمایند و باین مناسبت بدین کتاب مراجعـه کنند و بالاخره هز گاه ایرانیهائی که مایل باشند شوکت وحشمت ادوار گذشتهٔ خودرا بخوبی درك کنند از این کتاب استفاده نمایند مساعی وزحمات چندین‌سالهٔ من هدرنرفته است .

پ. م. س



ظرف طلای هخامنشی (موزهٔ بریتانی)

جلد اول

مقالهٔ مقدماتی

(با فصل پنجم و ششم خوانده شود)

طوفان

درطی مدت ده سالی که از چاپ دوم کتاب میگذرد اکتشافاتی دراور[1] بدست **لوناردوولی** شده که بدون تردید یك دورهٔ تاریخی‌را برما ظاهر و هویدا میسازند. بنابگفتهٔ باستان‌شناس بزرگ، حادثهٔ طوفان تا یکی چند سال قبل اگرهم جزوافسانهٔ موهوم شمرده نمیشد بازیافتن آن درتاریخ یعنی در ردیف واقعات تاریخی قرار گیرد مبهم و بسیار بعید بنظر میآمد[2]. اما امروز عقیدهٔ مزبور بکلی تغییر پیدا نموده وقضیه صورت حقیقت بخود گرفته، هرچند تاریخ حادثه

۱- اور شهر قدیم کلده واقع در ملتقای شط‌الحی وفرات در دو هزار وچهار صد وپنجاه سال پیش از میلاد بواسطهٔ اورایکور اول پادشاه سومر واکد بنا شده است و حضرت ابراهیم گوسفندانش را درآن حوالی می‌چرانید (مترجم).

۲- درموضوع جدیدترین کشفیات لؤنلرد وولی (Leonard Woolley) من خودم‌رامدیون بیانات وکمك‌های مهرآمیز اومیدانم وازکتاب او موسوم به «سومریان» نیزاستفاده کرده ام و همچنین به «تاریخ وآثار اور» تألیف گد (C. J. Gadd) وتتبعات پروفسور لنگدن و پروفسور کمبیل تمپسون درتاریخ قدیم کمبریج مراجعه شده‌است. (مؤلف).

را دقیقاً نمیتوان نشان داد ، لیکن میدانیم که آن در کدام یك از ادوار تاریخ باستان واقع شده که مجاهدات مدت هشت سال، ولی بارآور، آن را بجهان مکشوف و آشکار ساخته است .

اکتشاف مزبور بدینطریق فراهم آمده که درمحلی که سیل وطغیان آب طبقات مختلفهٔ خاك آنرا شسته وزمین را بطبقهٔ خاك مربوط به ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد رسانده بود گودالی بعمق ۴۸ پا وعرض ۷۵ پا کندند، دراینجا هشت ساختمان هر کدام در یك لایهٔ زمین پشت‌سرهم پیدا شدند که کف اطاقهای آنها از گل سفت یا کوبیده شده بوده است وحتی از همین گل نمونه‌هائی ازظروف مختلف بدست آمده که بعضی‌ها بطوری محفوظ مانده بردند که بنظر مکتشفین بکلی تازه معلوم میشدند ، در ظروف سطح‌های بالاتر چرخ کوزه گری بکار برده شده ودرسطحه‌های پائین‌تر، این اشیاءِ وظروف با دست درست شده بودند . این ساختمان‌ها و بناها تماماً خوش تر کیب و خوب ساخته شده و چندین رقم آجر در آنها بکاررفته که از آنجمله آجر سمنتی بوده است و این اول دفعه‌ای است که دیده میشود مادهٔ نامبرده درساختمانها بکاررفته است. صورت یك گراز وحشی ازسنگ، قدیمترین نمونهٔ حجاری که دردل اور مستور بوده، بعمق ۲۸ پا پیداشد، وباید قدمت آن خیلی زیاد وفوق‌العاده باشد .

یك طبقه یا ورقه‌ای از ریك خالص بقطر ۱۱ پا ازعمل طوفان درعمق ۴۰ پا کشف گردید و پایین‌تر آن یك طبقهٔ بیقاعده و نامنظم پیدا شد که مینمود مردمان قبل از طوفان از یك مدت متمادی درآنجا سکنی‌داشته‌اند و باید دانست که اینمردم، وحشی نبودند. نه‌فقط در کلبه‌هائی ازنی وبوریاً بسرمیبردند بلکه خانه‌ها و منازلی‌هم از آجر میساختند که درهای آنها ازچوب بوده و برروی پایه‌های سنگی که ازخارج میآوردند این درها را نصب میکردند . اسلحه و افزاری از مس استعمال میکردند ولی تبرهای سنگی پرداخته نیز یافت شده . این جماعات نخ میریسیدند ، پارچه میبافتند ، ظروف سفالین خوب میساختند . آنها مرده‌ها را در قبر به پشت میخوابانیدند و پاهای آنها را بهم وصل میکردند . مجسمه هائی از گل بشکل‌زن ولی‌با سرغیر آدمی ونیز ظرفهائی

نقاشی شده پهلوی مرده میگذاشتند. درخاتمهٔ این بیان مختصر مینویسم مردمانی که بعد از طوفان در این محل سکنی گرفته اند از نژاد مردم قبل بوده و همان اشیاء و ظروف سفالین را استعمال میکردند، اما یك نسل منحطه ونیازمندی بوده‌اند و بعد از این انقلابی درترقی وتربیت رویداده از نژاد دیگری غیراز نژادی که طوفان را میشناخته آثارویادگارهائی بدست آمده است واحتمال قوی میرود که این واردین جدید سومریها بوده اند.

سرزمین اصلی سومریان

یك مسئلهٔ بسیارمهمی که درآن پیشرفت نمایانی حاصل شده همانا مسئلهٔ سومریان است که: آنها کی‌ها بودند؟ سرزمین اصلی آنان کجا بود؟ وچه وقت به بابل رسیده‌اند؟.

سومریان، یکقوم تیره‌موی که درمدون‌ها به «سیاه‌سران» ضبط شده از نژاد هند واروپایی بودند. سرزمین اصلی آنها کوهستان بود واین از آنجا معلوم شده‌است که آنها خدایانشان را در حالتی که روی کوهها ایستاده‌اند نمایش داده‌اند و نیز از طرز معماری مساکن و اماکن اولیهٔ آنان که براساس سنت و روش ساختمانهای چوبی بنا شده است برمیآید که سرزمین مزبور سرزمین جنگل وبیشه بوده است. آیه‌ای‌هم که درسفر تکوین توراة مسطوراست بشرح زیر میباشد «واقع شد که چون ازمشرق کوچ میکردند هموارئی درزمین‌شنعاریافتند ودرآنجا سکنی گرفتند[1]» واین بیشك راجع است بسومریان و اینکه شنعار همان سومر بوده اشعار دیگریست باین مطلب شده و گذشته ازهمه انکشافی که اخیراً دردرهٔ سند بعمل آمده آثار تمدن بسیارمشابه با آثار سومر از زیر خاك بیرون آمده که آن دنیائی را متحیر کرده است. کتیبه یا نقوش و خطوط روی مهرهای چهارضلعی که درنتیجهٔ حفریات مزبوربدست آمده باما‌ل‌سومریها همانند وشباهت فوق‌العادهٔ ساختمان‌ها ونیزمجسمه یااشکال وتصاویرساختهٔ از گل وشن تمامی آنها ثابت مینماید که این دو تمدن از یك ریشه یا مبدءِ مشترکی برخاسته و گواهی‌است براینکه سرزمین اصلی آنها یعنی‌سومریان دربعضی‌نقاط کوهستانی‌مشرق

---

۱ ـ سفر تکوین باب ۱۱ آیهٔ ۲.

ایران و افغان یا بلوچستان بوده است.

ما شرحی در فصل پنجم راجع بافسانهٔ **اوانس**[1] مذکور داشته و گفتیم که او قومی عجیب‌الخلقه را در خلیج فارس نیك تربیت کرده کشاورزی، پیشه و هنر و طرز عمل کردن در فلزات را بآنها آموخت. در اینجا باز دلیل داریم که سومریان، تمدن عالیتری از خود نشان داده، از راه دریا به بابل رسیده‌اند و سکنهٔ اراضی باطلاقی را مغلوب ساخته شهرهائی بنانمودند، چه‌اینکه سومریان قطعاً شهرنشین بوده‌اند. چون مسئله کاوش و کشف آثار باستان درعصر حاضر پیشرفتی بسزا دارد ما امیدواریم که در ظرف ده‌سال بعد بندری که این فاتحین از آنجاکارهای مهم ومعر که جوئیهای خودشان را آغاز کرده‌اند مکشوف گردد و اگر از من سؤال شود که این فحص و بازرسی از کجا شروع خواهد شد، در جواب بندر هرمز را اسم خواهم برد، همان بندری که **نه آرکوس**[2] نیروی دریائی خودرا کنار رودخانهٔ میناب بساحل کشانید قبل از آن که بخشکی آمده سلامتش‌را به **اسکندر** خبر بدهد. امروزه بندرعباس برای بازرگانی‌از هرات و مشهد وسایر مراکز میانه یك بندر طبیعی محسوب میشود.

اینکه مسئلهٔ سومر تااندازه‌ای بغرنج‌شده بواسطهٔ این‌است که مطابق شرحیکه در فصل ۵۰ گذشت یك ظرف نقاشی شدهٔ ظریفی کشف شده است که در قدمت، با قدیم‌ترین قبور مکتشفهٔ دراور برابری دارد وحتی‌ازقدیمترین اشیاء وظروف ایلامی‌هم قدیمتر میباشد ولذا برضد این نظریه که سومریها اصلا ایلامی بوده‌اند دلیل باهری تشکیل‌میدهد درصورتیکه نظریهٔ مزبور دریك زمان بملاحظهٔ شرحی که دربالا راجع بکوهستانی‌بودن ایلام وجنگل‌های آن از تورات نقل شد موجه وقرین بقیاس بوده ـ است. در کاراکامش واماکن دیگرظروف سفالین متشابهی کشف شده که ثابت میکند این‌ظروف‌نمیشود ازسومر باشند. **کمپبل تمپسون** طرفداریك جماعت ایلامی‌فرات است که بدست سومریان رانده شدند، درصورتیکه **وولی** که عقیده دارد این سرزمین برای انسان فقط زمانیکه به‌عصر کال کولات[3] رسیده قابل‌سکونت گردیده‌است میخواهد

1- Oannes. ۲-Nearchus. ۳- Chalcolithic age.

با این قسمت همراهی کند که بابل اکدی بدست مهاجمین سومر مغلوب و از میان رفته است .

یك سلسلهٔ خیلی قدیم

اکتشافات جدیده ثابت میکند پیوستگی وارتباطی که سومریها با بابل داشته‌اند مدتش با آنچه درسابق مظنون بود خیلی طویل‌تر ومدیدتر میباشد. درحدود دوهزارسال قبل‌از میلاد، بعد از سقوط سلسلهٔ سوم اور، وقایع‌نگاران شرح احوال سلسله‌های اولیه وکارهای آنانرا جمع‌آوری کرده مدون نموده‌اند. گوقسمت اعظم این نوشتجات فاسد ونابودشده، ولی خوشبختانه فهرست اسامی پادشاهان آنها باقیمانده است . دراین فهرست‌ها ده پادشاه نشان داده شده که قبل از طوفان نوح سلطنت کرده‌اند . طول سلطنت آنها ظاهراً فرضی است ، ولی‌شاید ما قاعدهٔ شمارشی که بکار برده شده است ملتفت نمیشویم و عین این توجیه را اما قدری کمتر درفهرست دو سلسلهٔ اولی که بعد از طوفان و پیش از سلسلهٔ اولی اور سلطنت کرده اند میتوان بکار برد . تا دراین اواخر هیچیك از نامهائی که داده شده نمیشد تطبیق کرد یا هویتش را معلوم داشت، لیکن کشف آثار سلسلهٔ اولی‌جنبهٔ تاریخی‌آنرا محقق میکند وازاینرو میتوانیم حقاً یادداشتهای وقایع نگاران را قبول نمائیم که نه فقط پادشاهان را ذکر کرده‌اند ، بلکه شهرهائی‌هم که پیش از طوفان وجود داشته و مخصوصاً اریدو همه را خاطرنشان نموده اند .

قبرستان قدیم دراور

در میان اکتشافات مهمی که دراور شده یکی هم اکتشاف یك قبرستانی است که قبرهای اولیهٔ آن شاید تقریباً درسه هزار و پانصد سال قبل‌ازمیلاد شروع شده درصورتیکه تاریخ آخرین قبورآن شاید بسه‌هزارو یکصد سال قبل ازمیلاد ، تاریخ تأسیس اولین سلسلهٔ اور که تا دوهزار ونهصد سال قبل ازمیلاد سلطنت کرده‌اند، تنزل میکند . قبرهای پادشاهان عبارت میباشد از یك رشته ساختمانهائی که درزیرِدخمه‌ها وحفره‌ها بعمل آمده است وازشاهکارهای حیرت‌انگیز معماری آنزمان که کشف شده است اینکه سومریان نه فقط ستون بکار برده‌اند بلکه

ازطاق و گنبد ونیز قبه، هزاران سال پیش از اینکه آنها در اروپا سرشناس بشوند، با خبر بوده‌اند.

یك انکشاف حیرت‌انگیز دیگر این است که در دفن جنازهٔ شاه رسم بود که انسان های زیادی را قربانی کنند و با وی دفن نمایند، درقبرملکه **شوب آد**[1] عده‌ای ازبانوان دربار را قربانی کرده‌اند که در دوردیف موازی‌هم قرار گرفته‌اند. دراینجا دو اسکلت یافته‌اند که یکی دربالای سرودیگری درپائین پای تابوت واقع شده‌اند. باین آداپ هولناك دفن ابداً اشاره‌ای درهیچ جا نشده است که میتوان آنرا اینطور توجیه نمود که سلاطین ادوار قدیمه مقام‌الوهیت داشته‌اند وهمین خود به‌تنهائی ثابت میکند که باید این مقابر خیلی‌قدیم باشند. دراین قبور از هدایا و تقدیمی‌ها یکی جامهای طلا و نقره است برای شرب و دیگر کاسه های گلی، خنجرها با تیغهٔ طلا، مهره یا دانه‌های تسبیح طلا وسنگ لاجورد ونیز کلاه خود شگفت‌آوری ازطلا میباشند. یك نوع قبور خیلی قدیمتری زیر مقابر شاهی یافت شده اند که در آنها امهاری دارای نقوش تصویري با طرحهائی از خطوط کشف شده اند. این امهار که قدمت آنها خیلی زیاد است با طرحهای خطی آرایش یافته اند مشابه نقوشی که در یك طبقه قبل از این بواسطهٔ هیئت **بدمرگان** در شوش کشف شده اند و بدینطریق ارتباط بین این دو کشور را ثابت میکند. خلاصه فنون سومر در سه هزار و سیصد سال قبل از میلاد به پایه‌ای رسیده که دردنیای قدیم بندرت قومی پیدا میشود که بدان پایه رسیده باشد والبته این‌موفقیت نتیجهٔ تکامل وتجارب چندین قرن است که برای آنها حاصل شده است.

درسرزمین سومر ازمعدنیات واحجار چیزی بدست نیامده و بنابرین این سؤال پیدا میشود که برای هنروران قابل از کجا مواد خام فراهم شده است.

اولا مس بطوریکه جدیداً ازطریق تجزیه معلوم شده از کانهای عمان میآوردند واین یك حقیقتی‌است که دارای اهمیت زیاد میباشد و دیگر دیورت[2] یکنوع سنگ

۱_Chub-Ad. ۲_ Diorite.

معدنی از «مکان» که شاید بندر همان سرزمین باشد میآمده است و نیز سنگ لاجورد را بطوریکه **وولی** میگوید از بدخشان[1] وارد میکردند.

شرح فوق نشان میدهد که یك بازرگانی وسیعی با خارجه از سمت مشرق با ایلام و آسیای مرکزی و از جنوب با خلیج فارس وجود داشت و نیز از سمت مغرب در زمان سلسلهٔ اول مصر گرز یا طوپوز وسایر مصنوعات سومر وارد درهٔ نیل میشده است. از لحاظ دیگر تصور میشود که سومر اشیاء و ظروف سفالین خود را مجبور بود بخارج بفرستد تا در عوض مواد خام تحصیل نماید و بنابرین میتوان اینرا حقاً تصدیق نمود که در هزارهٔ چهارم قبل از میلاد راههای بازرگانی از سومر بهرطرف منشعب بوده و سوداگران و بازرگانان از راه آب وخشکی تا یك اندازه با آرامش خاطر آمد و شد مینمودند.

ارتش سومر کمتر سخنی درعالم یافت میشود که ازاین سخن صحیحتر باشد که « تمدن روی قوه جلو میرود » و روی این اصل، سومریان که پایهٔ امپراطوری خودشان را درمیان نژادهای دلیر وسلحشور کار گذاشته‌اند بطور لزوم باید درعلم جنگ وتشکیل نظام تفوق داشته باشند، خوش‌بختانه دراینمورد نیز ما درنتیجهٔ مساعی **لوناردو وولی** امروز ازیك قسمت ازفنون جنگی و آلات حربی که بدست سومریان در وسط هزارهٔ چهارم قبل از میلاد بکار برده شده است علم و اطلاع حاصل نموده‌ایم. این اطلاع ما اساساً مبنی بریك پرچم (یك قطعه خاتم‌کاری از صدف و سنگ لاجورد) و نیز یك قسمت از آلات حرب میباشد که در اور دریك گور شاهی کشف شده اند. این پرچم در سه صف منظم و مرتب گردیده است. در صف پائین ارابه‌هائی هستند که هر کدام را با چهارالاغ میکشند. درهرارابه‌ای یك راننده و یك سرباز جا دارند و اسلحهٔ سرباز عبارتند از نیزه های سبك برای پرتاب کردن که آنها را در ترکشی که بجلو ارابه وصل است جا داده‌اند و نیز تازیانه‌هائی است برای حمله و فرو بردن.

---

۱ - رجوع کنید به‌صفحه ۴۲ این کتاب پاورقی شمارهٔ ۲. (مؤلف)

درصف میانی پیاده نظام است که با نظم وترتیب پیش‌میروند. آنها کلاه‌خودهای مسی‌مخروطی‌شکل برسروقبای نظامی‌بلندی برتن‌دارند و با تازیانه‌هائی برای فروبردن مسلح میباشند. سربازانی که با تیشه وشمشیر یانیزه مسلحند درجلو برای‌جلوگیری ازحملات ناگهانی متفرق میباشند.

در صف بالائی پادشاه قرار دارد که با تیشه و تازیانهٔ مخصوص سنگینی مسلح وچنین مینماید که فاتحی‌است دارد ازاسیران و زندانیان خبرمیگیرد. از آلات حربی که در این مقابر یعنی مقابر اولیه بدست آمده چندین رقم پیکان و پاره های کمان میباشند. تاکنون عقیده براین بود که در میان سومریان تا زمان دنگی تیراندازی معمول نشده بود، لیکن از بیان فوق ثابت میشود که آن درمیان هزارهٔ چهارم قبل از میلاد و احتمال دارد خیلی پیش از آن برسومریان معلوم بوده است وقرنها بعدازآن تاریخ در استل کرکسان که در صفحهٔ ۸٤ از آن صحبت داشته ایم **ان‌ناتوم** یکدسته سربازان نیزه‌دار را قیادت میکنند وحال‌آنکه دراستل **نرام‌سین**[1] کمان، نیزه، زوبین و نیز تبرزین تماماً بکار رفته‌اند.

در اعصار اولیه تمامی افراد هنگام ضرورت موظف بخدمت نظام بودند، ولی در دورهٔ **سارگن و حمورابی** قراولان و پاسبانان ثابت و دائمی وجود داشته که قوای محلی، آنها را حمایت وتقویت مینمودند و نظر به لشکرکشی هائی که بقصد فتوحات خارجی میشد این ترتیب ضروری شمرده شده لیکن آن منجر بانحطاط و فساد ملی گردید و نیز قساوت و سنگدلی فاتحین که اسیران را قتل عام کرده و شهرهای مغلوب‌را ویران مینمودند باعث خرابی آنها شد، بدیهی‌است که این‌نبردهای وحشیانه‌مابین‌شهرهای‌مسکون‌ازمردمان‌هم‌نژادمنجر بسقوط‌قطعی‌وزوال‌سومریان گردید.

دورهٔ جنگهای داخلی

سلسلهٔ اول اور قرب دویست سال سلطنت داشته و متعاقب آن ده سلسله حکمرانی کرده اند که اطلاع ما از حالات آنها خیلی کم است. رویهمرفته این دوره دورهٔ اختلال و بی نظمی بوده است و

۱ـ Stele of Naram_sin. باید دانست که «استیل» سنگ یك پارچه‌ایست که روی آن خطوطی‌مینوشتند. (مترجم).

ایلامیها از موقع استفاده کرده بنای تاخت و تاز و فتح و غلبه را گذاشتند. اگرچه در این دورهٔ تاریك، سلسله های سومر کـه از میان آنها سلسلهٔ دوم اوز باشد وجود داشته، لیکن بنی‌سام کم کم تفوق حاصل نموده کیش، اوپزوماری هر یك بنوبهٔ خود پایتخت قرار گرفته است. دراین فهرست‌های ناقص معلوم است که افتاده دارد و بدتر ازهمه‌اینکه **ازان ناتوم**[1] پادشاه لاگاش یالگش که یقینا برسومریان‌متحده سلطنت داشت هیچ اسمی نیست.

سلسله اکد

درصفحهٔ ۸۶ ذکری ازسلسلهٔ ایلام و کیش بعمل آمده که آن کلیة نظر بکشفیاتی کـه جدیداً شده درست نیست، خاندان کامکار لاگاش بدست **لگل‌زجی‌سی**[2] از پا درافتاده و او از سومر دولتی کـه دوره‌اش خیلی کوتاه بود تأسیس کرده وپایتختش‌هم ارخ بوده است. رفتاری که بالگش ازطرف فـاتح شد بطور قساوت و سنگدلی معمول آنزمان بود. لیـکن سومریان پس از ۲۵ سال‌حکمرانی که مظفروکامیاب بودند بالاخره بدست **سارگن** شکست خورده وبدست دشمن افتادند. **سارگن** بانی‌سلسلهٔ اکد پایتختش‌اکد بوده‌است که میگویند خرابه‌های تپهٔ کوچك «الدیر» که در چند میلی جنوب غربی بغداد واقع است از آثار آن می‌باشد.

بعد از **سارگن** پسرش **ریموش** (اورویوش که من آنرا ذکر کرده‌ام نیست) برتخت نشست و بعد از او **مانیشتو** پادشاه شد و این دو نفر اشتباهاً از پادشاهان کیش‌ذکر شده‌اند. هرچند در لشکر کشیهای مظفرانه‌ای که آنها کرده اند تردیدی نداریم،اما **نرامسین**[3] «فاتح‌نه‌لشکر» بزرگترین‌فرزند **سارگن** میباشد که نقش‌برجستهٔ او در کوههای کردستان هنوز موجود و میتوان مشاهده نمود و از اینجا فتوحـات و کشورگشائی وی معلوم میگردد تا چه اندازه توسعه داشته است.

گوتی

رونق و جلال اکد روبزوال نهاد و سلسلهٔ کم دوامی در ارخ بروی کار آمد ولی سومروهمچنین اکد و نیز ایلام بدست

۱-Fannatum ۲-Lugal_Zaggisi. ۳-Naram_Sin.

که

گوتی ازپای در افتاد . مدارك واسناد مربوطهٔ بکسب و بازرگانی و نیزکارهای پیشه و هنردر زمان این وحشیها صفر میباشد . چند سالی که ازاین میانه میگذرد شهرستانها باز تایك درجه استقلال پیدا میکنند. برای مثال، **گودآلگش** یا لاگاش تحت اربابان گوتی حکمرانی داشته است، ولی آن بیشك باقی بوده تاآنکه دید سومرازمظالم آنان آزاد گردید .

سلسلهٔ سوم اور

عکس العمل سومر تحت **اورنامو** ، پاتسی[1] اور، یك دولت دیگری از سومر و اکد بوجود آورد و اور دوباره پایتخت گردید ، در اینجا منابع اطلاعات ما نسبت بسلسلهٔ سوم که تقریباً از ۲۲۷۸ تا ۲۱۵۰ ق . م سلطنت کرده‌اند همانا برج مهم زیگورات[2] معبد نانا ، کاخ شاهی و سایر ابنیه میباشند و در حقیقت مدیون آنها هستیم . درفعالیت آنها همین بس که نهرهای بزرگی حفر کرده‌اند که یکی از آنها اور را بخلیج فارس متصل ساخته است و بدین وسیله توانسته‌اند کشتیهای بازرگانی خودشان را به بنادر فرودگاههای این شهر رسانیده بارها را خالی کنند و رویهمرفته ترقی و پیشرفت این مملکت درفلاحت و کشاورزی و نیز در داد و ستد و بازرگانی بمنتها درجه رسیده بود و پایهٔ زندگی نسبت بهریك از دوره‌های بعدی تاریخ وی عالی‌تر و بالاتر و برعکس در پیشه و هنر که باید گفت فقیر بوده است . **وولی** چنین میگوید : فقط معماری و حجاری آنهاست که مناسب وفراخور یك تمدنی میباشد که مراحل ابتدائی را سیرمیکنند و یا قدری ازآن جلوتر بوده است . سقوط این دولت کامیاب ناگهانی بود ، اموریت ها تحت (اشبی ایرای ماری[3]) به اکد هجوم بردند وایلامیها ازدجله عبور کردند وبطوریکه یك وقایع نگار مینویسد «اوربا حربه از پای درافتاده وجلال سومربنام یك ملت مستقل برای همیشه نابود گردید » .

۱- بنابرآنچه مسطوراست رئیس شهررا پاتسی مینامیدند و عقیده داشتندکه پاتسی ها امورشهررا موافق میل خدایان اداره میکنند و از اینروپاتسی‌ها یکنوع پادشاهان محلی بودندکه امورمذهبی وکشوری ولشکری را دردست داشتند (مترجم) .

۲ Ziggurat.　　۳-Ishbi Irra of Mari.

ایسن، لارسا و ایلام

ما راجع بدولت های ایسن و لارسا شرحی بطور مختصر در صفحهٔ ۹۲ مذکور داشته‌ایم که اکنون میتوانیم آنرا بسط و توضیح بدهیم. **اشبی‌ایرا** سلسله‌ای درایسن تأسیس کرد که تاپنج‌پشت سلطنت داشتند، لیکن در عین حال یك دولت رقیبی عملا در لارسا ، انتهای باطلاقهای فرات که فقط هفتاد میل از ایسن فاصله داشت ، بروی کار آمد . این وقایع و امور را که پیچیده و غریب بنظرمیآیند میتوان به بهترین وجهی تفسیر نمود و گفت که ایلام ، که بعد از برانداختن امپراطوری اور هیچیك از متصرفاتش را ضمیمه نکرده بود ، هرچند آخرین پادشاه آن « با زنجیر به ایلام رفت و گریست و لابه نمود » لارسا را حفاظت میکرده است .

این مسئله که سلسلهٔ اموریت تحت‌نفوذ فرهنگ سومر بوده ازاینجا ثابت میشود که پایتخت وی به ایسن انتقال یافت که درآنجا شهرهای سومررا که‌ازتاخت وتازهای دشمن خراب شده بودند دو باره تعمیر و آباد کنند . بین این دو دولت رقیب ناگزیر جدال‌ونزاع برخاسته وفتح درابتدا نصیب ایسن گردید، لیکن‌این‌وضعیت تغییروتبدیل پیدا نموده وما **ورادسین**[1] یکنفر ایلامی‌را می‌بینیم که در لارسا که آن بدست پدرش **کودورمبوگ**[2] پادشاه قسمت غربی ایلام جزو یك دولت دست نشانده درآمده بود ، برتخت نشانده شده است . چند سالی که از این تاریخ میگذرد ، در زمان **رامسین** ، ایسن سقوط کرده در نتیجه کلیهٔ سومر و قسمتی از اکد مستقیماً تحت پادشاه ایلام اداره میشدند .

در ظرف این مدت سامیهای غربی پیشرفت کرده سلسله ای در بابل تأسیس نمودند ، **حمورابی** شخصیت برجستهٔ این عصر برتخت قرار گرفت و این درست بعد از تصرف ایسن بدست **رامسین** بوده است که دولتش با بابل عقد اتحاد بسته بود . **حمورابی** تا چند سال نیروی خودرا کافی برای تعرض وحمله نمیدید ولذا به‌تکمیل قوای خود پرداخت وآن وقتیکه بحد کمال رسید بحریف حمله برده ایسن را گرفت

۱_Warad_Sin. ۲-Kudur_Mabug.

وبعد تا ۲۵ سال بانتظارماند. **رامسین** اینوقت خیلی پیروفرسوده شده بود و**حمورابی** توانست ایلامیها را بخاك خودشان رانده و در نتیجه خود را حکمران مطلق سومر و اکد گردانید.

عظمت سومر

وولی ادعاهای سومررا درفناناپذیری خلاصه کرده مینویسد که تمدن ماقبل التاریخ مصروسومر هیچ مشابهتی بهم ندارند.

سپس فاضل مشارالیه رشتهٔ سخن را ادامه داده میگوید که بین مصر ماقبل التاریخ و اول سلسلهٔ آنکشور یعنی مصر تحولات و تغییراتی براثر نفوذ خارجه پیدا شده که آن فرهنگ نوینی را پدید آورده است، ما درمراحل اولیهٔ آن گرزهای سنگی، مهرهای استوانه‌ای وظروف سنگی ساخت سومررا دراینجا می‌بینیم وجود داشته وچون تمدن فرات سفلی جدیداً ثابت شده که قدیمتر است دراین جای سخن باقی نمیماند که مصر به تمام معنی مدیون سومر میباشد. ما از این، قدمی بالاتر گذاشته میگوئیم که به‌پدران ما اینطور تعلیم داده بودند که تمامی تمدن واقسام علوم ما ازیونان بما رسیده و بدین جهت ما مدیون آنجا میباشیم واین فقط در دورهٔ حاضر است که اعتراف باین امر شده که یونان تمدن را از کرت[۱]، از لیدیه، از ایران و بالاخره ازمصرفرا گرفته است، لیکن قبل از همهٔ اینها بزرگترین مرکز تمدن بشر سومر، مادرفنون وتمدن، بوده است.

(با فصل دهم خوانده شود)

یك لوحهٔ گلی که جدیداً کشف شده در موضوع سقوط آشور روشنی بسیار تازهٔ مهمی افکنده است، این لوحه اثر یکنفر وقایع نگار بابلی است که وقایع مهمه‌ای را که درظرف ده الی هفده سال سلطنت **نبوپولسر** یا ۶۱۶-۶۰۹ قبل ازمیلاد رخ داده‌اند نقل کرده است.

از این یاد داشت فهمیده میشود که نینوا در ۶۱۲ سقوط کرده است، لیکن هیئتی از پادکان شهر از خطوط محاصرین راه برای خود باز کرده فرار کرده اند

٤- Crete.

و بالاخره در حران پادشاه جدیدی برقرار شده و او با وجود مشکلات روز افزونی که داشت مقام خود را برای مدت کمی حفظ کرده است و احتمال میرود که با شکست **نخو**[1] بسال ۶۰۵ در کاراکامش[2] که ظاهراً بکمك وی حرکت کرده بود کارش خاتمه یافته است .

(با فصل بیست وسوم خوانده شود)

اکتشاف مهمی که در ۱۹۲۶ توسط **سراوریل استین**[3] در محل ائورنوس[4]، صحنهٔ نمایش شاید درخشان‌ترین عملیات جنگی **اسکندر** کبیر، شده است بما موقع میدهد که باردیگر لشکرکشی اورا بهند تماماً تحت مطالعه بیاوریم .

قسمت عمدهٔ سپاه از حوالی کابل از راهی که سمت شمال تنگهٔ خیبر واقع‌است ، بطرف پائین درهٔ سوت[5]، حرکت کرده و اینها دستور داشتند که وسائل عبور از رود سند را فراهم کنند که‌آن امروز معتقدند که در چند میلی بالای اتك صورت گرفته است . **اسکندر** در تعقیب رویهٔ خویش که هیچوقت دشمنی راکه دراو احتمال معارضه داده میشد نمیگذاشت در کناره‌های خط سیرش باقیماند سپاه زبده‌ای بکوهستانهای طرف شمال فرستاد و خود بدرهٔ حاصلخیز و پر جمعیت کنر شتافت ، او زنجیره جبال سمت مشرق را پیموده بخاك اساکنوی[6] که در درهٔ سوت سکنی داشته حمله برد و این مردم آریانی با داشتن سپاه کافی و فیلان جنگی جرئت نکردند درصحرا با **اسکندر** روبرو شوند ومصمم گشتند که در شهرهای برج وباروادار خود مانده بحملات تدافعی پردازند . **استین** ، اول جهانگرد و کاشف اروپائی که خط سیر **اسکندر** قوی و رد پای او را در آن حدود معلوم داشته و همه را قدم بقدم پیموده و شهرها را تطبیق و هویت هر کدام را تعیین کرده است ، بیان روشن **آرین** را بکاربسته ما را به ماساگا[7] ، با زیرا و او را رهبری میکنند. باید دانست که تسخیر

۱-Necho. ۲-Carchemish. ۳-Sir Aurel Stein.

٤- خط سیر اسکندر برودسند ، تألیف سراوریل‌استین(مؤلف).

۵-Swat. ٦-Assakenoi. ۷_ Massaga.

ملاذ و سنگر اخیر جنـگ درهٔ سوت را خاتمه داده و اساکنوی دلسرد شده بطرف شرق درهٔ سند فرار کرده قلعهٔ طبیعی ائورنوس را اشغال کردند. **اسکندر** بدینجهت راه جنوب را پیش گرفته و دوباره بسپاه عمدهٔ خود در رود سند ملحق گردید.

جهت مبادرت ذوالقرنین باینکار که درحقیقت قشون کشی جدیدی برعلیه ائورنوس محسوب میشود یقیناً برای تکمیل افتخارات نظامی وکارهای بزرگ جنگی خود بود وگرنه آنقدر ضرورت و احتیاج نظامی در کار نبوده است. ما در تحت هدایت **استین** بیك قلعه یا ملاذ معروف در یك کوه بزرگی دارای پرتگاه واقع در یك پیچ رودخانهٔ جیحون که امروز پیرسر[1] میگویند راه یافته واین مرد نه‌فقط ملاذ را کشف کرده بلکه با دلالت آریان عملیات صعب و مشکلی که از جمله پر کردن یك دره یا حفرهٔ دراز و عمیقی را از گل و الوار دنبال نموده و حدود همه را تعیین کرده است و بالاخره او، ائورنوس اصلی را در قلهٔ یوناکنونی کشف میکند.

(بافصل چهل و یکم خوانده شود)

سراوریل استین در اثناء مسافرت خود بشرق ایران در ۱۹۱۵ کوه خواجه یا تپهٔ مقدس سیستان[2] را دیدار کرده ودرپرتو فراست ودانش قابل‌ملاحظه خویش نخست نقاشیهای دیواری قبل از اسلام ایران را کشف کرده است و تاریخ آن متعلق بزمان ساسانیان میباشد. از میان نقاشیهای نامبرده یکی کـه از همه غریب تر است تصویر **رستم** پهلوان معروف ایران میباشد که نشسته و گرزمنحنی دردست دارد که با رنگ قرمز نقاشی شده و با رنگ زرد آرایش یافته است. گرز نامبرده بشکل سر گاو وآن از گرزمشهور **رستم** حکایت میکند. یکی از اشیاءِ مکشوفه شکلی دارای سه‌سرمیباشد که بحال پرستش ایستاده است و آن در وضع و شکل همانند تصاویری است کـه در ترکستان چین کشف شده‌اند.

۱–Pirsar.

۲- رجوع شود به «Innermost Asia» تألیف اوریل‌استین (چاپ کلرندون ۱۹۲۸) فصل ۲۸ صفحهٔ ۹۱۵ (مؤلف).

درمیان سایر نقاشیهای دیواری، صورتی بوده باخرقه یاردا ایستاده وتقریباً باندازهٔ طبیعی که در شکل و وضع و نیز لباس بآن روحانیان بزرگ **بودا** شباهت داشته که هنروران بودائی آسیای مرکزی در حجاریها و نقاشیهای دیواری یا برجسته کاریهای خودشان آنها را بما روشناس کرده‌اند.

اکتشافات مزبور بی‌نهایت مهم و قابل ملاحظه میباشند، چه‌آن یکرشته فنون بودائی‌را ازنظرما میگذراند. ممکن‌است این‌نقاشیها بامرپادشاهان سکایی[1] که نامشان رابه سجستان(سیستان کنونی) داده اند بمعرض نمایش گذاشته شده‌اند.

اینجا درضمن بیان اطلاعات جدیدی که بوسیلهٔ **سراوریل استین** ازفنون زیبای دورهٔ ساسانی بدست آمده لازم است راجع به‌نقش مهمی که بتوسط سرماتی‌ها یکی از طوایف ایرانی ساکن جلگه‌های وسیع جنوب روسیه[2] بازی شده ذکری بطور خیلی مختصر بعمل آید.

درقرن چهارم قبل از میلاد طائفهٔ نامبرده ظاهراً باگوت[3]ها متحد شده بکریمه هجوم بردند ونیز بحدود دانوب سرحد امپراطوری رم فشارهای سخت آوردند. سرماتیها درنتیجهٔ این‌ارتباط وپیوستگی، کلوازنی[4] یکنوع صنعت میناکاری[5]را ولی باحجرسیلان یاعقیق که سنك مزبور مخصوصاً بکاربرده شده‌است بژرمن‌ها آموختند وصنعت نامبرده درهمه‌جای امپراطوری روم تا فرانسه وانگلستان رواج پیدا نمود. در کشور اخیر یعنی انگلستان به‌استان کنت[6] انحصار داشته است و «یك نوع پیشرفت وتوسعهٔ جالب توجه واساسی‌ازتمدن اصلی با ثروتی‌را نشان میدهد که درآنجا (یعنی‌ایران) از قرن چهارم تاقرن ششم میلادی درارتقاء واعتلاء بوده‌است». وبنابرین هنرهای زیبای ایران دردورهٔ ساسانیان عالمگیر بوده است.

---

۱ Sakae.

۲ــ رجوع‌شود به «ایرانیان و یونانیان‌درجنوب روسیه» تألیف روستوتس یف(چاپ کلر ندون ۱۹۲۲) (مؤلف).

۳- Goths. ٤- Cloisonnie.

۵ - وآنرا در فارسی خانه خانه یا حجره حجره میگویند. اشیاء میناکاری که نقشه های آن بواسطهٔ میله‌های نازك ازیکدیگرجداست میله‌های مزبور را بشکل عمودی روی سطح‌الصاق کرده‌اندتامانع ازکنده شدن مینا باشد. (مترجم).

٦- Kent.



داریوش درحال شکار شیر
(یك مهر عقیق استوانه‌ای در موزهٔ لندن)

فصل اول

وضع و ساختمان طبیعی و آب وهوا

یکنوع عریانی تیره‌ای در جنوب وجود دارد، دشت‌هائی است برهنه که گوئی
ازآفتاب سوخته برنگ شیرنمودار و نیز اتلال و تپه‌هائی است که فقط درهوای
آبی رنگ شفاف پوشیده شده‌اند. «ر. ل. استونسون»
چراغ پیش آفتاب پرتوی ندهد ومنارهٔ بلند بردامن کوه الوند پست نماید
«گلستان سعدی»

موقع ایران

مابین دره‌های رود سند درمشرق و رود دجله درمغرب اراضی مرتفعی است که بطور کلی آنرا فلات ایران میخوانند کشور ایران درقسمت غربی و معظم این اراضی مرتفعه است و جزءِ شرقی آن عبارت است از افغانستان و بلوچستان. کشورهای مزبور ازهرطرف محصور بین رشته‌های عظیمهٔ میباشد که درسمت شمال ومغرب بیشترارتفاع دارد وداخلهٔ آنها بدوحوزهٔ عمده تقسیم میشود؛ حوزهٔ غرب که تقریباً شامل سه خمس ایران ومنقسم بچندین حوزهٔ کوچکتراست در قرب ولایت سیستان بحوزهٔ شرقی که همان حوزهٔ سیستان باشد متصل‌میگردد. منطقهٔ اخیر بیشتر بتوسط رود معروفی که یونانیهای قدیم اتیماندر و حالیهٔ هلمند میخوانند و رودهای کوچك دیگری که دراوقات سیل وطغیان وارد هامون یعنی دریاچهٔ سیستان میگردد آبیاری میشود.

ارتفاع فلات مزبور در کرمان و نیز درشیراز از پنجهزارپا و درناحیهٔ بلاد معظم شمالی یعنی طهران و مشهد ازسه‌هزارپا متجاوزاست. درصورتیکه تبریز که در منتهای شمال‌غربی‌واقع است زیاده ازچهارهزارپا ارتفاع‌دارد. ذکراعداد مذکور بیفایده نیست،

بواسطهٔ اینکه اختلاف بین قسمت مسکونی فلات را با کویر بزرگی که در قلب کشور واقع است ظاهر میسازد ، چه کویر مذکور با اینکه همه‌جا ازدوهزارپا مرتفعتر است معهذا از نقاط سابق‌الذکر خیلی پست‌تر میباشد .

حدود و ولایات

درضمن بیان حدود ایران ولایات مهمهٔ آنراهم ذکرخواهیم کرد ، بواسطهٔ اینکه همه تقریباً دور از مرکز و نزدیك سرحدات واقعند .

ایالت شرقی خراسان از طرف شمال محدود بیك سلسلهٔ جبالی است که درفوق صحاری ترکستان با یك زیبائی پرصلابتی کشیده شده است . چند سال قبل من قلعهٔ طبیعی عجیبی را بنام کلات نادری[1] تماشا کردم . از حصار شمالی آن که یکی از رشته کوه‌های مذکور است بالا رفتم و از قلهٔ کوه مزبور بدشت زرد رنگی که بجانب شمال بطور هموار و یکسانی کشیده شده نظر انداختم و ازعظمت ووسعت آن متأثر شدم، چه متذکر گردیدم که همین دشت تاصحرای شمال‌سیبری واقیانوس‌منجمد شمالی‌منبسط ـ است و کوه دیگری دربین نیست. رشته جبال مزبور همه‌جا درسرحد ایران واقع نیست، بلکه باسامی قپه‌داغ وبالکان صغیردرامتداد شمال‌غربی بجانب بحرخزرمتوجه میشود. چون قدری بطرف مغرب دور شوند در همان سرحدات ایران دره‌های پرنعمت اترك و گرگان واقع است و رود اترك درقسمتهای سفلای خود سرحد روس وایران‌را تشکیل داده وارد بحرخزر میشود .

ناحیهٔ قوچان که در جانبین اترك علیا واقع است پرنعمت‌ترین‌نقاط خراسان‌ـ است و مانند بجنورد که در قسمت سفلای رود است مسکن قبایل کرد میباشد که **شاه‌عباس** آنها را برای محافظت حدود از سرحدات خاك ترکیه بآنجا کوچانیده‌ـ است . درهٔ گرگان نیز بالطبیعه پرنعمت است . باران درآنجا فراوان میبارد و اراضی حاصلخیزدارد، لیکن‌فعلا فقط چند هزار خانوادهٔ ترکمن یموت و گوکلان که چادر‌ـ نشین یانیمه بدوی میباشند درآنجا سکنی‌دارند. ناحیهٔ گرگان همان‌است که یونانیها

۱ـ رجوع شود به جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شمارهٔ دسامبر۱۹۰۶. (مؤلف).

هیرکانیا مینامیدند و در اوستابنام و هرکانو مذکور و از جهت حاصلخیزی معروف بوده است. **استرابو**[1] مینویسد: «گویند درهیرکانیا هردرخت تاکی‌هفت گالن[2] شراب میدهد وهردرخت انجیری نود بوشل[3] بارمیآورد. دانه‌های گندم که روی زمین میریزد سال دیگر سبز شده خوشه میدهند. درختها مملو از کندوی عسل و از برگهای آن عسل میریزد[4]».

در قسمت مرکزی سرحدات شمالی ولایات پرنعمت دریایی مازندران و گیلان بین جبال البرز و بحرخزر واقع واختلاف کلی با قسمت مرتفع ایران ظاهر میسازد، بواسطهٔ اینکه در آنجا باران فراوان میبارد و هوای آن مرطوب و جنگلهای انبوه موجود است. در مغرب گیلان، ایران باز با روسیه هم خاك میشود و سرحد دولتین بموجب عهد نامهٔ ترکمن چای[5] از بندر سرحدی آستارا تقریباً درست بطرف شمال میرود تا به رود ارس برمیخورد و قسمت علیای رود نامبرده فاصل بین‌آن دو کشور است. درگوشهٔ شمال غربی کوه با شکوه آرارات واقع است که محل التقای ممالك ثلاثهٔ روس و ترکیه و ایران میباشد.

ایالت شمال غربی ایران آذربایجان است که مرکزمهم‌آن تبریز و بزرگترین شهر ایران ودرنقطه‌ای واقع است که طرق بلاد بعیدهٔ اسلامبول و طرابوزان با طرق قفقاز و درهٔ دجله باهم تلاقی مینمایند واینجا مبدء جادهٔ بزرگ اصلی ایران و آسیای مرکزی است. دراین‌ناحیه باران فراوان‌تر ازولایات شرقی وزمین بسیارحاصلخیزاست

۱- استرابواز جغرافی‌دانان یونان وساکن روم بوده است. او بلاد زیادی‌راسیاحت نموده وکتابی در جغرافی درهفده جلد نوشت، اروپا وآسیا و افریقا ونیز لی‌بیا را تشریح وتوصیف کرده ونیز کتابی درتاریخ روم نوشته که امروز مفقود است. ولادت ۶۳ قبل ازمیلاد، وفات ۲۴ بعد از میلاد است. (مترجم).

۲- یك گالن معادل $4\frac{1}{2}$ لیتراست (مترجم).

۳ - هر بوشل $36\frac{1}{2}$ لیتراست. بوشل پیمانه‌ای برای اندازه‌گیری غلات‌است. (مترجم).

۴- استرابو جلد دوم وسوم، صفحهٔ ۱۴ ترجمهٔ همیلتون وفالکونیر(مؤلف).

۵- به فصل ۷۶ رجوع شود (مؤلف).

و چنانکه در همین کتاب ظاهرخواهد شد این ایالت همیشه در تاریخ ایران اهمیت داشته است .

درسمت مغرب، کشورایران محدود به دره های دجله وفرات است و در اینجانب جبال مترا کمهٔ که درنزد قدما موسوم بهزا گروس بوده بطور رشته های عدیدهٔ متوازیه فلات ایران را از جلگهها جدا میسازد وبتدریج ارتفاع پیدا میکند ، برخلاف جبال ارمنستان کـه چون از طرف جنوب بآنها نزدیك شوند دفعتاً مرتفع میگردد . دول قدیمهٔ ماد و پارس در این اراضی مرتفعهٔ محکمه بوجود آمده و قسمت کوهستانی آن نواحی بالنسبه پرآب وحاصلخیز است، لیکن نواحی درونیآنها مثل قم وکاشان خشك وتقریباً بیحاصل است .

در قسمت جنوب غربی این کوهستان درهٔ پرنعمت کارون واقع است کـه حالیه خوزستان مینامند و اولین قسمت خاك ایران بوده و بنام ایلام چندین قرن قبل از اینـــکه اقوام آریانی بعرصهٔ ظهور بیایند دارای تمدن شده است . در طرف جنوب ، فلات ایران شامل ایالات کرمـان و فارس متوجه رشتهٔ باریك پستی ازخاك است کــه در کنار خلیج فارس میباشد و معروف است به گرمسیر و در اینجـا هم طبیعت ، ارتباط ناحیهٔ مرتفعه را با قسمت سفلی صعب و مشکل کرده است کــه ایرانیها بواسطهٔ دست نداشتن در فن مهندسی و دریا نوردی همیشه از دریـا گریزان بوده اند[1] .

قسمت شرقیایالت فارس ازقسمت غربیآن خشكتر وبنابراین کمحاصلتراست وناحیهٔ داخلی یزد کم و بیش صحرای ریگستان محسوب میشود. ایالت کرمانهم فقط بواسطهٔ ارتفاع جبال از بیحاصلی مصون مانده ودربلوچستان ایران نیز که بابلوچستان انگلیس هم خاك است مانند کرمان بلکه بیشتر از آن قطعات وسیعه خاکیاست که

۱- شاهد مثال ماشرحی است که عبدالرزاق درفصل شصتم بدین مضمون نوشته :
« بهمحض آنکه بوی دریا بمشامم خورد ترس ووحشت از دریا چنان برمن مستولیشدکه بحالت اغماء فرورفتهودرمدت سه روز نفسملایم یگانه اثریازحیات بودکه درمن باقیمانده بود . ازکتاب «هندوستان درقرن۱۵» چاپ مؤسسهٔ هكلویت . مؤلف .

تقریباً بیابان است و این جمله غیراز بیابان لوت میباشد .

در بلوچستان ایران جائی که رشته های جبال همواره بموازات ساحل و بیشتر امتداد شرقی و غربی دارد درآنجا هم ارتباط با دریا مشکل است ودرشمال این ولایت دوردست ناحیهٔ سیستان واقع است که بمنزلهٔ دلتای هلمند میباشد. درآنجا کوه‌خشکی‌است معروف به کوه خواجه که بالای آن **سراریل استین**[1] در ضمن کشف خرابه، کاشیهای اولین معبد **بودا** که در خاك ایران بنا شده بود پیدا کرد[2] . چون بیشتر بطرف شمال برویم بیابانی ایران را از افغانستان جدا میکند تا به هریرود برسیم و آن در نقطه ایست که رود مزبور از مغرب بجانب شمال می‌پیچد . قسمت سفلای هریرود تا به تجن فاصل بین ایران و افغانستان است تا برسیم به تنگهٔ ذوالفقار که در آنجا قلمرو امیر خاتمه یافته و دو ستون سرحدی نقطه‌ای را نشان میدهد که در آن نقطه قریب سی سال قبل کمیسیون سرحدی افغان و روس شروع به کار کرد . من آن دو ستون را از ساحل ایرانی رود سابق‌الذکر دیدم که در آفتاب برق میزد . تجن تا سرخس همه جا از سرحد ایران میگذرد و سرخس در زاویهٔ شمال شرقی ایران واقع شده حتی‌مسافت‌آن بکلات نادری ترسناك که کمیسیون سابق‌الذکراز آنجا شروع شد چند میلی بیش نیست .

خلاصه‌اینکه قسمت مرتفع ایران‌را درسرحدات شمالی‌حصارهای عظیمهٔ طبیعی محافظت میکند ، جزدرجائیکه وارد ریگزار ترکستان میگردد ، در طول سرحدات غربی حصارهای کوهستانی مترا کم تر است وفقط یك راه طبیعی صعبی دارد که ازقصر شیرین و کرمانشاهان وهمدان عبورمیکند. ولایتی که‌آنرا امروز خوزستان میخوانند و بیشتر بطرف جنوب و در درهٔ پرحاصل کارون واقع است بسبب رشته کوههای صعبی که آنرا ازایالات فارس جدا میکند هیچوقت کاملا وبطور دائمی تحت استیلای ایران درنیامده است . نواحی ساحلی کنار خلیج فارس نیز همیشه از کوهستان جدا و مانند

۱- Sir Aurel Stein

۲- سفر سوم اکتشافی در آسیای مرکزی ، مندرج درجریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شماره‌های اوت وسپتامبر ۱۹۱٦ . مؤلف) .

خوزستان سکنهٔ آن نژاد غیرآریانی بوده‌اند و امروزهم کمتر ایرانی است که هر گاه مجبور باقامت در خلیج فارس شود بتواند درست سلامت مزاج خویش را حفظ کند. بلوچستان ایران صحرای دوردست سوزانی است که دست تسلط شاه درآنجا ضعیف است[1]. در قسمت جنوب شرقی بیابانهای بلوچستان انگلیس بطور یأس‌آوری خشك و مانع وعائق بزرگی برای هرنوع ارتباط است. اما درجائیکه خاك ایران با افغانستان در شمال غربی مجاور میشود راهها سهل و وسیع است و بهمین جهت تا چندی قبل افغانستان یکی از ولایات ایران بود و آخرین جنگی که پادشاه ایران شخصاً در آن شرکت داشت آن بود که در سال ۱۸۳۸ برای استردادهرات واقع شد. لیکن امروز هرچند ایران افغانهارا بخوبی میپذیرد چنانکه غالب شتردارهای آن افغان میباشند. معهذا اگر ایرانیها وارد کشور امیر بشوند گرفتار مخاطرات میگردند و افغانستان میتواند مدعی بشود که آخرین مملکت آسیائیست که از سایر ممالك و ملل جدا و منفرد زیست میکند.

لفظ ایران و پرشیا اهل کشوری که بزبان انگلیسی پرشیا نامیده میشود آن کشور را ایران و خودشان را ایرانی میخوانند و این لفظ همانست که در اوستا آیریا ضبط شده و معنی آن «خاك آریان» است، بنابرین لفظ ایران هر گاه به اصطلاح سیاسی امروزه استعمال شود محدود است بکشور و دولت جدیدیکه انگلیسها آنرا پرشیا میخوانند، لیکن در حقیقت به اصطلاح جغرافیائی لفظ فلات ایران که شامل افغانستان و قسمتی از بلوچستان نیز میشود صحیح تر است. اما کلمهٔ پرشیا که اروپائیها و اکثر خارجی‌های دیگر استعمال میکنند از لفظ قدیم یونانی پرسیس مشتق است که به معنی ایالت فارس بوده که قدیماً پرسا[2] خوانده میشود و سلسلهٔ سلطنتی هخامنشی از اهل آن ناحیه بوده اند و باین جهت معنی این لفظ مشتمل برتمام کشور نامبرده و سکنهٔ آن گردیده است و حتی امروزهم استان فارس از حیث ایرانیت کامل ترین استانهای آن کشور است. لفظ فارسی را

---

۱ - این ضعف دولت ایران در اینجا و نیز درموضوع خوزستان که مؤلف بدان اشاره کرده تماماً مربوط بسابق‌ایام وزمان تألیف کتاب است. (مترجم).

۲- Parsa

ایرانیها برلسان و لغت خود اطلاق میکنند، اگرچه هروقت شخصی را باین صفت موصوف مینمایند مقصودشان اهل استان فارس است و باید دانست کـه پارسیان هندوستان از این جهت باین اسم خوانده میشوند که پیرو کیش قدیم فارس میباشند و همین لفظ پارسی چون معرب شده فارسی گردیده زیرا کـه در زبان عرب حرف پ وجود ندارد . نیز باید دانست که لفظ فارسیستان که بعضی اروپائیان استعمال میکنند غلط است .

تشکیل فلات ایران

مسئلهٔ تشکیل فلات ایران از آنهاست کـه قبل از آنـکه علمای علم زمین‌شناسی از روی مطالعه و دقت کامل اوضاع زمین شناسی آن کشور را معلوم کرده باشند نمیتوان بدرستی حـل نمود . لیکن فعلا کلیات مسئله را میتوان استنباط کرد و برای مقصود ما همین قدر کافیست . پس گوئیم آنچه امروزفلات ایران خوانده میشود قسمت اعظم آن درآخردورهٔ کری[1] تاشس زیر آب بوده است و آن قسمتی کـه از زیر آب بیرون آمده بود خط باریکی بوده است که از تنگهٔ هرمز حالیه عبور نموده و بجبال عمان و شبه جزیرهٔ حالیهٔ مسندام منتهی میشود و از آنجاهم بشکل یك کمربند پهنی اولا در سمت شمال از میان ایالت حالیهٔ فارس و کرمان و بعـد طرف شمال غربی ما بین کرمـان و نیریز و همچنین از اصفهان عبور کرده به‌آذربایجان و قفقاز منتهی میگردید . قسمت شرقی این فلات جز نزدیك ساحل دراوایل دورهٔ ائوسن[2] برای همیشه از آب خارج بوده است . قسمتهای جنوب غربی این فلات در تمام دورهٔ ائوسن و یك قسمت از الیـگوسن[3] زیر آب بوده است و در دورهٔ میوسن[4] در نتیجهٔ انقلابات دریائی قسمتی از فلات ایران از محیط اقیانوس بیرون آمده دریای محدود و دریاچه‌هائی تشکیل گردیدند و بتدریج پس از تبخیر میاه زمین‌هـای شوره و سنـگ گـچ پیدا شدند . فلات ایران در این دوره نیز از خشکی باروپا متصل نبود تا دورهٔ اخیر میوسن کـه قسمت مهم از این فلات بتدریـج از آب خارج گردید و پیدا شدن روابط خشکی بین آسیا و اروپا از دوره‌ای شروع

۱–Cretaceous ۲– Eocene ۳- Oligocene ٤- Miocene

میشود کـه قسمتی از حیوانات آسیائی بطرف اروپا رفته چنانکه بقایای سنگ شدهٔ حیوانات مذکور که درطبقهٔ علیای میوسن وپلیوسن[1] جمع شده بکثرت کشف شده‌اند.

بدون تردید ظاهرشدن فلات ایران از آب در دورهٔ پلیوسن شروع شده است لیکن باید دانست کـه ارتفاعات عظیمتر در اواخر عصر مزبور بوجود آمده است. دریاچه‌های متعددی که بسیاری از آنها عریض وطویل بوده‌اند دردورهٔ پلئیستوسن[2] در فلات ایران وجود داشته و در دورهٔ پلیوسن هم گویا بوده‌اند. در این دوره جنگلها و چمنها سطح آن کشور را پوشانیده و هوای آن مرطوب و یحتمل کاملا مشابه هوای ولایات حالیه خزر بوده است. خشک شدن تدریجی دریاچه های ایران امریست کـه حتی امروزه نیز صورت میگیرد. اراضی فرات ونواحی خلیج فارس هم جزء همان دریاچه‌ها بوده‌اند و ممکن است بگوئیم که این نواحی دریاهای محدود بودند و بدون مخرج. بهرحال از قرائن و امارات اینطور معلوم میشود که اراضی واقعهٔ در کنار تنگهٔ هرمز تا دورهٔ پلئیستوسن بکلی زیر آب نبوده‌اند زیرا خطوطی که ازقطعات مجاورمسندام زیر آب رفته‌اند هنوز نمایان ودریاچه‌هائیکه خشك شده‌اند در بین‌النهرین وبعضی جزائر خلیج فارس مشهود میباشند.

در یك حصه از دورهٔ پلئیستوسن فلات ایران مثل کلیهٔ آسیای مرکزی و اروپا از یخ مستور گردیده و دوره های طولانی کـه یقیناً چندین هزار سال امتداد آن بوده بحال غیر قابل سکونت باقی مانده است[3]. بعـد از دورهٔ انجماد دورهٔ سیلاب رسیده و هرجا کـه دسترس سیل گردیده گرفتار خرابی شده و آب هرچه در پیش داشته برده است

بعـد از انقلاب مذکور در خاك ایران باقی نماند مگر دریاچه های وسیع آب شور که امروز صحرای کویر است و رشته کوههای مرتفع برهنه کـه هنوز بقیتی از

۱- Pliocene ۲- Pelistocene

۳- من دراطلاعات فوق خود را بیشترمدیون دکتر جی.ای. پلگر م مأمور ممیزی و نقشه برداری ادارهٔ زمین شناسی هندوستان میدانم کـه مشغول نتایج کشفیات خود در بین‌النهرین و جنوب ایران می باشد. (مؤلف).

یخهای قدیم در بالای آنها بود . دریا تا مسافت بعیدی در خاك پیش میآمد و جبال آتش‌فشان چندی از قبیل آرارات ودماوند و سهند وتفتان نیز مواد مخربهٔ مهلکه از دهانه خود بیرون‌میریختند ، بنا براین درحقیقت فلات ایران در آن دوره وادی‌مرگ و هلاك بوده است . با اینحال در سمت مغرب تأثیر رودخانه‌های عدیده شروع شد . آبهای آن ، خاك همراه آوردوتدریجاً زمین ایجاد کرد که هم قابل سکنی وهم بمرور زمان بواسطهٔ استعداد طبیعی مهیای آبادی شد ومولد تمدنی گردید که احتمال میرود قدیمترین تمدنهای این عالم بوده باشد .

شباهت ایران به اسپانیا

کشورایران‌ازبسیاری‌جهات‌شباهت تامهٔ دارد باسپانیا . همینکه مسافر از سمت شمال از خاك فرانسه خارج شد بواسطهٔ جبال پیرنه[1] به فلاتی صعود میکندکه بطور متوسط دو هزار الی سه هزارپا ارتفاع دارد و کوههای ناهموار آن‌موسوم‌به سیرا[2] یا اره میباشدواین نامی‌است‌بامسمی .اراضی آن چول وبی‌درخت است‌وچون شخص قریب چهارصد میل‌مسافت‌پیمودازولایت گرمسیر اندلس‌عبورمیکندکه مطابق ناحیهٔ ساحلی‌پست ایران است قبل از آنکه بدریا برسد واما درطرف شمال برای اینکه مشابهت کامل باشد ولایات مجاور دریای بیسکاین[3] بافلات‌اسپانیابه‌اندازهٔولایات‌کناربحرخزر باسایر نقاط‌ایران تفاوت دارد . ازاین‌گذشته اگرچه‌ایرانیهاراازفرانسویان‌مشرق‌خوانده‌اندلیکن‌شایدمناسب‌تراین[4] باشدکه‌ایشانرا بااسپانیائیهامقایسه کنند، چه‌عادت و کلیهٔ آداب‌زندگانی‌مردم‌اسپانیا شبیه بایران‌میباشد.

خشکساری آسیای مرکزی

آسیای مرکزی که ایران جزئی از آن است بیشتر عبارت از صحاری است و هر چند اختلاف ارتفاع در آن مرز ها جای تعجب است یعنی یك جا بحر خزر و حوزهٔ ترفان است که از

۱ــ Pyrenes ۲ــ Sierras ۳ــ Biscayan

۴ ــ سبب این امر تا یك اندازه همانند بودن اوضاع طبیعی‌آن دوکشور است ، لیکن قدری هم ارتباط واتحاد خون وعرق در این مشابهت دخالت دارد، زیراکه قسمتی از مردم‌اسپانیا اعقاب ایرانیهائی هستندکه همراه عرب در موقع تسخیر اسپانیا بآن شبه جزیره رفته‌اند ودرآن ناحیهٔ دور ازوطن برای خود شهری نظیرشیراز بناکرده وشرابی عمل‌آورده‌که هنوز باسم ایرانی آن بنام شری‌خوانده میشود مقصود شهرشریش است و عجب‌آنکه شراب خوب شیراز‌کمال‌مشابهت را به شری دارد . (مترجم) .

سطح اقیانوس پست‌تر میباشد وجای دیگر پامیر وتبت است که غالباً کمتر از ده هزارپا ارتفاع ندارد . معهذا جز در میان کوهستان اظهر صفات آن ناحیه خشکی است و این صفت ما بین ایران وترکستان وافغانستان وتبت وبلوچستان مشترك است . این خشکی نتیجهٔ کمی بارندگی میباشد و سبب شده که رود خانه‌های آن نواحی از جهت کم آبی بدریا نمیرسد و بنابراین تمام وسعت عظیم این کشور ها که از مشرق بمغرب تقریباً سه هزار میل است مرکب از حوزه هائی میباشد که بهیچوجه بخارج یعنی بدریا مخرج ندارد و نتیجهٔ دیگر قلت بارندگی آنست که اراضی وسیعهٔ خشك در آنجا بسیاراست بطوریکه میتوان گفت تمام این اقلیم عبارت است از مقداری صحرای کویر خالص و مقداری بیابانهائی که واحات در آن واقع است، بعبارة اخری در آنجا سر و کار انسان به ناحیهٔ وسیعی است که اراضی ذی‌زرع وقابل سکنی در آن کمیاب و از یکدیگر دور ومجزی میباشند ونیز میتوان گفت که هرگاه اراضی غیر ذی‌زرع وکویر را از آن اقلیم بردارند ونواحی قابل آبادی آنرا با هم جمع کنند کشور بسیار کوچکی خواهد شد. اینکه من در توضیح این کیفیت اصرار میکنم بجهت این است برای مردم اروپاکه چون بواسطهٔ وفور بارندگی تمام اراضی خودرا میتوانند محل استفاده قرار دهند تصور حقیقت حال آسیای مرکزی که باکشور های ایشان تفاوت کلی دارد آسان نیست[۱].

آب وهوای ایران چنانکه مذکور شد صفت بارز ایران وآسیای مرکزی بطور کلی خشکی است.

بارندگی مقدار بارندگی فلات ایران‌را در این زمان‌ادر ادارهٔ تلگرافخانهٔ هند واروپائی تحت ملاحظه در میآورند و از حسن مساعدت **گلبرت ولکر**[۲] مدیر کل رصدخانه‌های هندوستان من میتوانم جدول ذیل را که مبنی بر تجربهٔ یك دور ده ساله است بنظر مطالعه کنندگان برسانم :

---

۱ ــ السورث هنتینگتون درکتاب قابل ملاحظهٔ خود موسوم به «بلس آف اشیا» یعنی نبض آسیا دراینموضوع بحث کرده است . رسالهٔ علمی‌عمدهٔ او راجع به ازدیاد خشکی درآسیای مرکزی مورد قبول عام واقع نشده ، امانویسندگانی هم که دراینموضوع چیزنوشته‌اند هیچکدام نتوانسته‌اند آنرا نادیده انگارند . (مؤلف) .

۲ــ Gilbert Walker

مقدار بارندگی درعرض سال :

جاسك	۴/۱۷	انگشت
بوشهر	۱۱/۰۷	»
اصفهان	۴/۷۴	»
طهران	۹/۳۰	»
مشهد	۹/۳۷	»

حال بنظر بیاوریم که در کشور انگلیس مقدار باران‌سالیانه ۳۹/۵ انگشت‌است ودر ناحیهٔ دهلی ۲۷/۶۵ انگشت است و با ملاحظهٔ ارتفاع مکان و تابش آفتاب که در ایران خیلی تند است در صورتی که آلمان وانگلستان غالباً ابر دارد ظاهر خواهد شد که مقدار باران در آن کشور چقدرکم است. آری کشور ایران از حیث ترکیب بندی طبیعی وهم از جهت موقع جغرافیائی خودونیز از حیث بارندگی خوشبخت نیست، چه رشته جبال مرتفع آن جلو قسمت عمدهٔ ابرهای حامل رطوبت را میگیرند و بنا براین ابرهای مذکور در ولایت مجاور بحرخزربارندگی‌زیاد میکند، اما ازجبال البرز بندرت عبور مینماید و شخص چون آن کوههای عظیم را ملاحظه میکند وبقلهٔ آن می‌رسد قهراً متوجه ومتأثر میگردد از اینکه دامنهٔ‌شمالی آن مستور از جنگلهای پرخضارت‌و دامنهٔ جنوبی بکلی خشك و برهنه است . از حسن اتفاق مقدار قلیل رطوبتی که در آنجا هست (بجای‌آب، آبی که در جدول بالا اشاره بآن شده) بیشتر درموقع زمستان و بهار برف میبارد و هنگامی که « مخزنهای برف ... را بجهة وقت تنگی نگاه داشتم»[۱] ، آن برفها درکوهها انبار شده چشمه هاراکه وسیلهٔ مشروب ساختن اراضی است ذخیرهٔ تازه میدهد . راستی اگر این رشته جبال مرتفع نبود تمام آن کشور صحرا میشد. بهمین مناسبت عظمت بلاد وکثرت جمعیت آنها بتناسب ارتفاع و وسعت جبال و مقدار آبی است که از آنها عایدمیگردد. البته درکشور عظیمی مثل ایران مقداربارندگی در نقاط مختلفه کم وزیاد میشود . درنواحی مرکزی وشرقی‌وجنوب شرقی کمتر ازجاهای

۱ــ کتاب ایوب باب ۳۸ آیهٔ ۲۳ (مؤلف)

دیگر میبارد . مثلا در خراسان درسالهای خوش شصت وپنج درصد ازحاصل غلهٔ دیمی۔ است در صورتی که در قسمت جنوب خاور ایران تمام حاصل‌را باید با آبیاری مشروب کرد وزراعت دیمی تقریبا هیچ ندارد .

سابقاً اشاره کردیم که درولایات مجاور بحرخزراوضاع بکلی باسایرنقاط متفاوت۔ است چنانکه در عوض اراضی‌خشك بیدرخت‌درآنجاجنگلهائی است که‌ازغایت‌انبوهی نمیتوان ازآن عبور نمود. مقدار بارندگی در آن‌ولایات از پنجاه انگشت متجاوز و رطوبت بقدری زیاد است که هوای‌آن برای ایرانیهای فلات سازگار نیست وغالباً مهلك میشود وبنا براین‌آنها ازثروت طبیعی‌ولایات مجاورهٔ بحر خزر یعنی گرگان ومازندران وگیلان بکلی بیخبرند وقدرآنرا نمیدانند .

سرما و گرما از حیث هوا ایران جمع اضداد کرده‌است، لیکن بسیارمقوی ومصفاست. در جلگه‌ها گاهی میزان‌الحراره درزمستان ازصفر پائین میرود ودرکوهستان‌غالباً اینطور میشود، لیکن اگرهوا صاف وآفتابی باشد سرما موذی نیست و شخص مایل است که تمام روز را در زمستان در هوای آزاد بسر برد ، اماگاهی اوقات هم برودت شدت می‌کند و هر سال زمستان مردم و حیوانات چندی که گرفتار بادوباران شده وخود را نمیتوانند بمحل محفوظی برسانند ازسرما تلف‌میشوند. در مناطق مرتفع وبلند گاهی اوقات برف چهار پنج ماه روی زمین میماند و مانع اعمال زراعتی‌شده وبه‌دواب ومواشی هم خسارت زیاد وارد می‌آید، معذلك رویهمرفته‌زمستان ایران بقدریکه معقول ومتصور است‌بدرجهٔ کمال نزدیك‌می‌باشد. اگر بعضی اوقات‌مسافر بواسطهٔ برودت هوا از سواری عاجز شده مجبور می‌گردد که تمامی منزل پیاده‌روی کند درعوض قوهٔ نشاطی که‌در خود می‌بیند‌خیلی زیادتر ازآنست که در اقالیم رطوبی‌ملایم‌تر احساس می‌شود .

حال بنقطهٔ مقابل‌پرداخته‌نمونه‌ای ازگرمسیر نشان بدهیم. در اینقسمت‌خوزستان وکرسی‌آن‌که شوشتراست سمت امتیاز دارد ومی‌توان گفت که گرمترین نقاط روی‌زمین۔ است . هیچ وقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای راکه در ماه ژوئن سال ۱۸۹۶ نمودم که

میزان الحراره در سایه همواره صد و بیست و نه درجه[1] نشان می‌داد و امواج حرارت از سنگها منعکس می‌شد وهوا راخشك میکرد وازهر گونه نسیم خنك شمالی جلوگیری مینمود. آب خلیج هم گمان میرود گرم ترین آب دریاهای دنیا باشد و بخاطر دارم که بعد از دیدن حرارت آب خلیج مزبور آب بحر احمر را بالنسبه خنك یافتم.

اما درفلات، اوضاع دیگر گونه است. بطور کلی روزها حرارت موذی نیست وشبها همواره خنك است، چنانکه درمشهد بالاترین درجهٔ حرارتی که شب درسنوات اخیر دیده شده درسال ۱۹۱۲ هفتاد وچهار درجه[2] بوده و گرم‌ترین روزها درهمان سال بصدو دو درجه[3] رسیده است. لیکن دربیابان ومخصوصاً در آفتاب، گرما خیلی اسباب زحمت است و کاروانها عموماً شب‌مسافرت‌میکنند. در نقاطیکه نزدیك کوهستان است غالباً دراوقات شدت گرما مردم‌میتوانند ییلاقی پیدا کنند. درطهران و کرمان‌ومشهد بلکه دراکثر اماکن واقعهٔ در فلات بفاصله چندین ساعت راه مأواهای خنك است و باین واسطه ایام تابستان بخوشی میگذرد.

باد بادهای ایران خواه از شمال غربی وزیدن گیرد یاازجنوب همواره یکسان ومنظم‌است وسبب آنهم‌موقع اقیانوس اطلس وبحرالروم ودریای سیاه ازیك‌طرف واقیانوس‌هند[4] است ازطرف‌دیگر. امتدادمحورهای رشته‌جبال نیز در همین جهت است. چون آفتاب پرحرارت بدشتهای بی‌درخت میتابد طبقه‌ای از هوای گرم تشکیل میدهد وهمینکه این طبقه بالا میرود جریانی از هوای خنك صورت میگیرد که غالباً از جنوب غربی است. درپائیز وزمستان مجرای باد غالباً ازشمال غربی ودر تابستان وبهار از جنوب شرقی میباشد. مقارنهٔ رشته جبال مرتفع باراضی پست و نبودن درخت باعث کثرت باد است. اماکن متعددهٔ مخصوصه‌ای‌هست که گرفتار بدبختی

---

۱ – میزان‌الحرارهٔ ۱۸۰ درجه (فارنهایت) است که در حدود ٥٤ درجه میزان‌الحراره سانتیگراد میباشد. (مترجم). ۲ – درحدود ٤۷ درجهٔ سانتیگراداست. ۳ – درحدود ٥۰ درجه سانتیگراد «مترجم». ٤– من باید ازمستر گلبرت‌ولکر برای یادداشت قابل‌ملاحظهٔ زیر سپاسگزار باشم. «از ماه اکتبر تاآوریل طوفانهای مربوطه به اقصای جنوب از اقیانوس اطلس بطرف ایتالی، مشرق مدیترانه وسوریه حرکت میکند و قسمت زیادآن بعقیدهٔ من شصت درصد از مرز بین‌النهرین، ایران؛ افغان، بلوچستان و جلگه‌های هند عبور مینماید». (مؤلف).

بادهای دائمی شدید میباشند مثلا دره‌ای هست در ایالت کرمان که از هشت هزار پا ارتفاع یکدفعه به سه هزار پا میرسد ودر آنجا برسبیل مثل گفته میشود «ازبادپرسیدند منزل تو کجاست جواب داد کلبهٔ من تهرود است اما گاهی اوقات در اطراف ابارق و سروستان دور میزنم».

اما قوت باد بیشتر در سیستان ظاهراست ودرآنجا بادی هست معروف به ۱۲۰ روزه وسرعت آن ساعتی هفتادودو میل است. این باد تابستانی را دردرهٔ هرات بادهرات مینامند ومحتمل است منشأ آن پامیر باشد واز آنجا بطرف سرحد ایران وافغانستان سرازیر شده وچند منزل زیر سیستان تمام میشود . منتهای سرعت آن در لاش جوین است که جزو سیستان افغانستان محسوب میشود وحقیقتاً شخص بحال سکنهٔ بدبخت آن ناحیه رقت میکند.

سر هنری ماك ماهون[1] برای اینکه نمونه‌ای از آن باد بدست دهد توصیف بادی را میکند که درماه مارس سال ۱۹۰۵ وزیده وساعتی یکصدوبیست میل سرعت داشت[2] محتمل است که وجود این بادها سبب اختراع آسیای بادی شده باشد، چه این قسم آسیا پیش از استیلای عرب ومدتی قبل از آنکه در اروپا اختراع شود در ایران معمول بوده است . چنانکه مسعودی[3] نقل میکند که غلام ایرانی که عمر را بقتل رسانید ساختن آسیای بادی میدانست. امروز این قسم آسیا در ایران فقط در نقاطی دیده میشود که بادهای مزبور در جریان است.

آب و هوای ایران قدیم

اهمیت آب وهوا وتأثیر آن بر ترکیب بندی خاك ومردم وحکومت وتاریخ آن باندازه‌ایست که تحقیق این نکته که آیا آب وهوای کشور درعرض سنین تاریخ تغییر وتبدیل یافته بسیار محل توجه است. هنتینگتن[4] فصل مخصوصی دراین باب تحقیق[5] کرده ومسئلهٔ تبدیل هوای حوزه‌های

۱ـ Sir Henry Mc Mahon.

۲ـ رجوع شود به جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شمارهٔ ماه اکتبر ۱۹۰۶ میلادی. (مؤلف).

۳ ـ رجوع شود به فصل ٤٦ کتاب حاضر . (مؤلف) .

٤ـ Huntington.

٥ـ رجوع شود به پلس آف اشیا (یعنی نبض آسیا) فصل شانزدهم . (مؤلف) .

لب رترفای وسیستان وتمایل آنهارا بحالت خشکی در تحت‌مطالعه درآورده‌و نظریاتی که‌من اظهار کرده بودم در اینکه کرمان و بلوچستان در اوقاتیکه **اسکندر** کبیراز آنجا عبور کرده یعنی قریب دو هزار و دویست سال قبل از این میبایست[1] حاصلخیز تر از حالا بوده باشد نیز متعرض شده است . مثلا قسمتی از مسافرت آن پادشاه قهار را بنظر بگیریم که از به‌پور بلوچستان به رودبار کرمان رفته است . در این مسافت که یکصد وپنجاه میل است من یك قریه ودهکده ندیده‌ام وتمام‌آن ناحیه جز برای‌طوائف بدوی چادر نشین قابل سکنی نیست. بنا براین نمیتوان تصور کرد که لشگریان یونانی بدون رنج و تعب زیاد از بیابان نامبرده با حالت حالیه عبور کرده باشند و حال آنکه **آرین**[2] مورخ میگویدوقتیکه‌سپاهیان به‌درهٔ بمپور رسیدندبقدرحاجت دوماه خوار بار یافتند وتجدید قوائی نموده براحتی ازجنوب ایران‌عبور نمودند، درصورتیکه همراهان ما در وقت عبور از راه مجبور بودندبرای هر منزلی از پیش مخصوصاً خواربار ولوازم را روانه کنند.

هنتینگتن مثالهای‌دیگری‌ازمنابع مختلف‌مأخذمیآورد که معلوم میسازدخشکی ایران رو بازدیاد است. راست است که خرابی وبر انداختن درخت بیشتر بدست‌انسان و بواسطهٔ گله و رمه نیز میشود و تمیز این کیفیت از آنچه بسبب تغییر آب و هوا واقع شـده مشکل است . لیکن در هر حال این مسئله محل توجه است که در قسمت مرکزی خراسان که در قدیم کوهستان میگفتند و دراوستا[3] هم مذکور است جنگل بزرگی بوده که آنرا جنگل سفید میخواندند وامروزاثری‌ازآن باقی نیست، درصورتی که اگر بارندگی فی الجمله زیاد تربود جنگلها برنمی افتاد . مثال دیگری از تاریخ **محمد ابراهیم**[4] بزرگ جیرفت نقل میکنیم که میگفته است از تعرضاتی که ازطرف کرمان بمن میشود بواسطهٔ رشته جبال وتپه هائیکه دارای بیشه های انبوه است‌مصونم

---

۱ ـ کتاب ده‌هزار میل مسافرت در ایران فصل چهاردهم . (مؤلف) .

۳ ـ کتاب ویلیام جکسن راجع به زردشت صفحهٔ ۲۱۵ «مؤلف» . 2– Arian

٤ ـ در خصوص محمدابراهیم رجوع شود به فصل ۵۱ کتاب حاضر «مؤلف»

این حرف درمائه یازدهم میلادی زده شده است ، درصورتیکه امروز در تمام جبال با شکوه جنوب کرمان که شخص نامبرده اشاره بآنها میکند فقط چند اصله درخت کهن هست که آنهم روبفنا میباشد و توالد نمیکند.

البته میتوان فرض کرد که جنگ و جدال و سوء ادارهٔ کشور که تأثیرات آن دربرانداختن جنگلها واشجاروسایرامورظاهراست باعث خرابی ایران وقلت جمعیت آن شده باشد وتا یك اندازه همینطورهم هست . چنانکه ازمندرجات این کتاب معلوم خواهد شد . بعلاوه مسافری که خرابی بلاد ومتروکی آنهـا را میبیند همه وقت ملتفت نیست که در ایران وقوع زلزله و بروز امراض مسریه یا اسباب دیگر ازاین قبیل باعث تغییراوضاع شهرها ودهات میشود ، نیز هرگاه اویعنی مسافر، زمستان درایران مسافرت نماید ممکن نیست درباب خشکی آنکشوربیش ازآنچه حقیقت دارد حکم کند . معهذا با این ملاحظات نمیتوان منکرشد که درقرون وسطی مثلادرحوزهٔ لپ جمعیت متراکمی درناحیهٔ بسر می بردند که از رودخانـه مشروب می شدند وآن رودخانه امروز خشك شده است . همچنین درحوزه های ترفان حفرقنوات تا همین اواخرمحل حاجت ومعمول نشده بود .

بازچند سال قبل هنگامیکه ازپنج گور واقع در بلوچستان ایران بکویته[1] سفر می کردم ازناحیهٔ عبور کردم که خالی ازسکنه بود ، در صورتیکه دیدم دامنه های تپه ها که سابقاً باکمال مراقبت درچندین میل راه تسطیح شده است و یقیناً جمعیت کثیری در آنجا زندگانی میکرده که زراعت دیمی داشته اند و حال آنکه امروز آب آن بسیار بد ومنحصر بآب چاههائی است که بفاصله های زیاد حفر کرده اند وزراعت دیمی بهیچوجه موقع ندارد .سکنهٔ مزبورپیش ازعهد تاریخی هم بکلی معدوم نشده بودندبلکه ظروف سفالین که در محل آبادیهای آنها پراکنده است راجع بمائه دهم الی مائه سیزدهم تاریخ

---

۱ ــ کتاب هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحهٔ ۲۳٤ . من در اینموضوع بکتاب «سفربهند ازراه خشکی» تألیف سون‌هدن فصل‌اول‌وخرابه‌های بیابان ختا اثرستین Setin باستان‌شناس‌انگلیسی‌وکتاب «آیازمین بخشکی‌میرود» تألیف‌پروفسور گریگوری نیزمراجعه کرده‌ام . (جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شمارهٔ فوریه ومارس) (مؤلف)

میباشد . در آنزمان برطرف شدن سکنه را از ولایتیکه دویست میل از مشرق بمغرب انبساط دارد بخرابی وجنگ ونا امنی حمل کردم ومتذکر نشدم که این امرجزئی است ازیك امر کلی تری که در تمام آسیای مرکزی درحال وقوع است . درخاران نیزاراضی زیادی هست که سابقاً مسکون بوده وامروز بکلی خشك وبی آبادی است . تمام اینها بر حسب ظاهراقوی دلیل است بر اینکه خشکی فلات ایران درازدیاد است .

جمعیت ایران

جمعیت حالیهٔ ایران را ده میلیون[1] تخمین کرده‌اند[2] وبنظرمی‌آیدکه قریب دومیلیون ایرانی در روسیه و عثمانی و هندوستان بسر می برند.

قبل از اینکه بازرگانی و حمل و نقل از راه دریا متداول شود یقین است که بلاد ایران کلیة بزرگتر و آباد تر از زمان حال بوده چه عبور ومرور قوافل زیاد تر و بنابراین درعرض راه هزاران خانواده از همین طریق فائده برده و بزارعین وکشاورزان مخصوصاً از اینجهت منفعت زیاد می رسید . علاوه براین چنانکه سابقاً بیان شد احتمال کلی میرودکه در قدیم الایام بارندگی زیاد تر واستعداد مملکت برای آبادی وزراعت بیشترازرمان حال بوده است و همچنین بعضی از ولایات مثل گرگان ازتاخت وتاز قبایل و ایلات خسارات زیاد دیده اند ، معهذا بعد ازاین ملاحظات هم نمیتوان تصور کردکه هیچوقت جمعیت فلات ایران زیاده متراکم بوده باشد وبعقیدهٔ من اشتباه است که‌شخص فرض کند این مملکت وقتی از جهت عدهٔ سکنه مشابهتی با حالت حالیهٔ اروپا داشته است واگرچه تخمین جمعیت سابق ایران خیلی مشکل است، لیکن هر گاه بنظربگیریم که قبل از دایر شدن راه بازرگانی دریا ایران معبر قوافل بازرگانی بین المللی بوده

---

۱ ــ این تخمین مؤلف نسبت بزمان تألیف کتاب ممکن است صحیح باشد ، لیکن امروز شکی نیست که جمعیت ایران خیلی زیادتر ازین عده‌است : هرچند سرشماری کاملی هنوز درسراسر ایران بعمل نیامده ولی روی قراین وآماری که دردست است جمعیت ایران درحدود بیست میلیون میباشد . (مترجم)

۲ ــ جمعیت فوق بقرار زیر تقسیم میشوند ــ : ۹ میلیون شیعه ، نهصد هزار سنی ، هشتاد هزار مسیحی از ارمنی ونسطوری ویونانی و ارتودوکس وکاتولیك وپروتستان ، سی‌وشش‌هزار یهودی و ده هزار زردشتی میباشند . رجوع شود به دائرة المعارف بریتانی چاپ یازدهم تحت عنوان «ایران» (مؤلف) .

وغالباً دولت معظمی داشته با ملاحظه اینکه اکثر اوقات پایتخت دولت خارج از فلات بوده است گمان می کنم می توان گفت عدهٔ سکنهٔ آن پانزده میلیون می رسیده درصورتی که امروزفقط دوثلث اینعده جمعیت دارد.

جبال فلات ایران ایران چنانکه بعضی اوقات گفته می شود جلگهٔ وسیعی نیست که محصوردررشته جبال خارجی باشد بلکه برعکس درهر قسمتی از آن رشته های متوازیهٔ متعدده ای هست که ازیکدیگر بواسطهٔ دره هائی جدا شده وبطورمتوسط قریب بیست میل عرض آن دره هاست واین ترتیب یکنواخت مکرر می شود بطوریکه مسافری که جبال ودره‌های مذکوررا عرضاً باید بپیماید واقعاً خستگی وملالت پیدا می کند. جنس سنگهای جبال ایران ازالبرز که درشمال است گرفته تارشته‌ های بلوچستان که درجنوب است غالباً ازسنگ آهك می باشد ، لیکن سنگ گچ وطبقات نمك وریگهای مجتمعه وورقه های خاك رسوب نیز بسیاردیده می شود.

جرم درونی کوهها بعضی اوقات ازسنگهای چخماقی قرمزوشنهای متراکم ساخته شده لیکن سنگ آهك غلبه دارد و چون خورده سنگ و گچ ورسوبات نمکی قابل انحلال است بنابرین بواسطهٔ برف حل میشود و از کوهها جدا شده بجلگه ها میرود و باین طریق اراضی وسیعهٔ حزن انگیزی تشکیل یافته که ازنمك متبلور پوشیده شده و نمونهٔ خوبی ازاین قسم اراضی درنزدیك نیشابوردیده میشود.

درایران دامنه های ریگزارعظیم بسیاراست چنانکه ریگستان دامنهٔ البرزقریب شانزده میل‌عرض‌دارد وعمق آن نیز زیاداست ووقتیکه درتهران که‌دردامنهٔ مذکورواقع‌ است خواستند بوسیلهٔ چاه آرتزین آب درآورند تا پانصد پا حفر کردند و هنوز طبقهٔ ریگ تمام نشده بود وباین جهت حفر چاه را موقوف داشتند درصورتیکه فاصلهٔ تهران از اصل کوه قریب ده میل است پس قیاس باید کرد که در پای خود کوه طبقهٔ ریگ چقدر باید قطر داشته باشد.

رشته های شمالی از رشته‌های بزرگ سرحدی، آنهاکه درشمال است ازپامیر که مرتفع‌ترین وادیهای آسیاست وبزبان فارسی آنرا« **بام دنیا** »

میگویند جدا میشود واز آنجا باسم هندو کش و کوه بابا واسامی دیگر بطرف جنوب غربی متوجه شده حصار طبیعی بزرگی درتمام طول افغانستان تشکیل میدهد تا اینکه درشمال هرات پست شده مبدل به تپه‌های مواج میگردد وعجب در این است که یونانیها بعظمت این رشته برخورده بودند، چه آرین میگوید که این رشته کوه بقدری ممتداست که حتی کوه تاوروس که سرحد مابین سلوکیه وپا مفلیه را تشکیل میدهد مثل بعضی رشته‌های عظیم دیگر از آن منشعب میشود[1].

باری در جانب غربی رود تجن رشته‌های نامبرده باز بارتفاع اول خود رسیده در طول چند صد میل، درزیر نامهای متعدد گوناگون، بطرف مغرب ممتد میشود. درجنوب بحرخزر این رشته بطور کلی البرزخوانده میشود وقلهٔ عظیم آتش فشانی دماوند صورت گرفته که ارتفاع آن زیاده از نوزده هزار پاست و آن ارفع جبال قطعهٔ آسیاست که در مغرب هیمالیا واقع میباشد. ارتفاع کوه تاریخی آرارات از هفده هزارپا تجاوز نمیکند، در این قسمت که جبال مزبور از جنوب بحر خزر گذر مینماید امتداد آن از مغرب بجانب شمال غربی مبدل میشود و پس از آنکه قزل اوزن که اطول رودهای ایرانست آنرا شکافته برشته‌های با شکوهی منتهی میشود که مکلل به‌قلهٔ تاریخی آرارات میباشد. در حوزهٔ مرتفع دریاچهٔ وان کوه های فلات ارمنستان که امتداد شان تقریباً شرقی وغربی است والبرز دنبالهٔ همانست با جبال ایران که سلاسل متوازیهٔ آن از شمال غربی بجنوب شرقی متوجه است اتصال می یابد و نکتهٔ قابل توجه این است که رشته کوه شمالی هرچند از حیث ارتفاع مهم لیکن باریك و کم عرض است ومثل رشته‌های متوازیهٔ جبال زاگروس تشکیل کشور کوهستانی نمیدهد، بنابراین در دامنه‌های جنوبی مقدار آبی که از آن عاید میشود فقط بقدر مشروب کردن بعضی واحات متفرقه است وبعضی

۱ــ رجوع شود به «آریان» طبع چنوك کتاب سوم فصل ۲۸ صفحهٔ ۱۹۷ . آرین این نقطه را تعبیر به‌جبال قفقاز (کوه‌قاف) میکند در صورتیکه اصطلاح معمول، بیشتر جبال قفقاز هندبوده ـ است، لیکن اسمی که برای این رشته جبال انسب است « پاراپامیسوس یا پاراپانیسوس» میباشد، ولی چون درآخر دنیای معلوم بود لذا بطور مبهم جبال قفقازش گفته‌اند . استرابو درکتاب ۱۱ ، فصل ۸ میگوید ارتفاعات وقسمت‌های شمالی «پاراپامیسوس» را «امودای» خوانده‌اند...

این نام با اسم کنونی هیمالیا همانند است و لغت مزبور که از سانسکریت اخذ شده بالغت یونانی «حیم» ولغت لاتین «هیم» که بمعنی زمستان است شباهت دارد . (مؤلف)

اوقات بیابان خشك بحاشیهٔ کوهستان متصل میگردد ودر قسمت شرقی کوه مزبوراین کیفیت بهتر محسوس میشود.

رشته‌های جنوبی

رشتهٔ اصلی جنوبی ازهمان پامیر منشعب شده باسامی مختلفه از میان افغانستان و بلوچستان در امتداد جنوب غربی بطرف دریای عربستان میرود و در اینجا ارتفاع آن کم شده بجانب غربی و موازات ساحل در طول چند صد میل ممتد میگردد تا اینکه در جنوب شرقی کرمان امتداد منظم شمال غربی بموازات خلیج فارس شروع میشود، در این قسمت که جبال مزبور رشتهٔ مرکزی ایران را تشکیل میدهد قله هائی بارتفاع متجاوز از سیزده هزار پا از قبیل « کوه هزار » و کوه لالهزار از آن صورت می بندد. سرحد غربی ایران نیز کلیه بواسطهٔ رشته‌های متوازیهٔ منظمهٔ خود ارتفاع زیاد دارد تا اینکه همین رشته‌ها در آرارات پس از تشکیل یك خط قوسی به سلاسل جبال شمالی متصل میگردد.

هرچند رشته‌های درونی نمیتوانند از حیث اهمیت بارشته‌هائیکه بنیان فلات را میسازند لاف برابری بزنند، لیکن غالباً ارتفاع آنهازیاد است. یکی از مهمترین آنها کوه تفتان[1] میباشد و آن کوه آتش فشانی است که بمرحلهٔ گوگردی رسیده وارتفاع آن بسیزده هزار ودویست وشصت وهشت پا میرسد و نزدیك سرحد ایران و بلوچ واقع است. درطرف مغرب آن یعنی وسط کویر « کوه بزمان » است که آتش فشانی است خاموش شده وقلهٔ قشنگی دارد بارتفاع یازده هزارویکصد وهفتاد وپنج پا.

در جانب غربی ایران کوه الوند که یونانیها آنرا ارونتس[2] میگفتند و مشرف برهمدان است از همهٔ رشته‌های شرقی ایران معروف تر میباشد، زیراکه آن مهمترین کوهی است که در راه تاریخی بین بابل و ری واقع است. درجاهای دیگر هم رشته‌هائی هستند که ارتفاع زیاد دارند ورودهای عدیده از آنها جاری واسباب حاصلخیزی میشوند. کلیهٔ درهمه جای ایران رشته‌های متوالیه‌ای هست که غالباً هرچه از حصارهای بیرونی دور میشوند ارتفاع آنها میکاهد وحتی در بیابان لوط هم مسافر ازرشته‌های متعددهٔ قلل

---

۱ ـ رجوع شود به «ده هزار میل» صفحات ۱۳۲ و ۱۴۰ . (مؤلف)

۲ ـ Orontes

وتپه‌ها عبور میکند که اکثر آنها باسلاسل جبال مرتفعهٔ دیگر موازات دارند.
این نکته‌را ناگفته نگذاریم که جبال ایران هر قدرهم مرتفع باشد یخچالهای طبیعی ندارند، اگرچه دررشته‌های معظم آثاری از آنها هست. در هیچیك از کوههای عدیده که من بآنها صعود کرده‌ام در تابستان برف باقی نمی‌ماند مگر آنجا که دره‌ٔ عمیق رو



۱ - منظرهٔ کوه الفتان

بشمال باشد که برف را از اثر تابش شدید آفتاب حفظ کند. مثلا در کوه لاله‌زار که قریب چهارده هزار پا ارتفاع دارد و در جنوب کرمان است من درماه ژوئیه دره‌ای دیدم که برف داشت اما بالاتر از آن فقط بعضی قطعات برف یافت میشد و قلهٔ آن بکلی برهنه بود. دهانهٔ قلهٔ دماوند هم بهمان دلیل پر از برف است. درخراسان در ارتفاع نه‌هزارپا گاهی اوقات قطعات بزرگ برف در تابستان دوام میکند لیکن، آنچه من اطلاع دارم درهیچ نقطهٔ ایران برف دائمی حسابی وجود ندارد.



منظره‌ای از شکار ایران
(تصویر روی یک ظرف گلی در موزهٔ هرمیتاج)

فصل دوم

صحاری ، رودخانه ها ، نباتات ، حیوانات و معدنیات ایران

لوت ـ بیابانی است که بطور شگفت‌انگیزی خشک و بیحاصل است ، در آنجا نه میوه یافت میشود نه درخت ، آبی هم که وجود دارد تلخ وبدمزه است و ازاینرو شما ناگزیرید که غذا و آب را با خود ببرید . چهار پایان وقتیکه عطش بر آنها غلبه کرد بخواهند یا نه مجبورند همین آب تلخ را بخورند .
مارکو پولو

قسمت دوم آسیای شمالی از دریای خزر شروع میشود که خلیجی است کوچک که ازاقیانوس تا بجنوب کشیده‌شده است .
استرابو ، کتاب ۱۱ فصل ۶ .

لوت یا بیابان ایران

از خصائص مهمهٔ ایران که قهراً بر اخلاق ومذهب وزندگانی مردم وهمچنین بر کیفیت حکومت آن تأثیر کلی داشته صحرای کبیر آن است. در خصوص اینکه آیا این صحرای وسیع چول اسم عامی دارد یا نه مباحثات زیاد شده است و نتیجه‌چنین بنظر میآید که‌درجنوب ایران لفظ لوت اطلاق بر تمام صحرا میشود و آن شامل قطعات نمکزاری نیز هست که آنهارا کویر مینامند، لیکن درطرف شمال آبهای بالنسبه زیادی وارد صحرا میگردد وبنا براین نمکزارهای آنجا زیاد ووسیع تر است وباین ملاحظه مطلق آن صحرا راکویر میخوانند.

ضمناً بنظر میرسد که کم کم لفظ لوت برای مطلق صحرای خشك اصطلاح شده و در مقابل نمکزار گفته میشود[1].

لفظ لوت اصطلاحی است بالنسبه جدید وجغرافیون عرب آنرا مفازه میخوانند ووجه تسمیهٔ لوت که دربسیاری از حکایات منقول است این است که از بلاد قدیمه یا شهرهای **لوط** میباشد که خداوند از آسمان آتش نازل فرموده آنهارا خراب کرده است، مانند بلادی که در جلگهٔ آبهای بحرالمیت بوده وبهمین طریق فنا وهلاك یافته، چنانکه بحرالمیت را درهمان مکان بحر **لوط** مینامند ومسافریکه بلادمذکوره را سیاحت میکند می‌بیند که فقط تخته‌های سنگ وخاك میباشند، باد وباران آنهارا کاهیده وبرده ومنظرهٔ برج وباره وگنبد ومناره بآنها داده است وچون قرآن وزبان عرب در تسمیهٔ اشیاء درایران مدخلیت تامه داشته و**لوط** هم لفظی است که درقرآن برای بلادنامبرده آمده من قریب به‌یقین دارم که مأخذ صحیح اصطلاح لوت همین است.

منشاء لفظ «کویر» بدرستی معلوم نیست لیکن معنی آن صحرای نمکزاراست، اعم از اینکه خشك باشد یاآب داشته باشد. من در اثنای مسافرتهای خودم اشکال مختلفهٔ ازکویر دیده‌ام، گاهی اوقات زمین مسطح وسفید ومحکم است مانند یخ و یا اینکه بوته‌زار وپست وبلند وغیر قابل عبور میباشد واگر شخص درآن قدم بگذارد در باتلاق فرو میرود واین اختلافات بیشتر راجع بکمی وزیادی آب است و شکی نیست که اگر ورود آب دراین صحراها موقوف گردد کویر کم کم مبدل به‌لوت میشود. در ایران تقریباً در کنار همهٔ آنها رودهای براق سفیدی دیده میشود که‌مرکب از نمك وقلیا واز جنس کویر است.

صحرای لوت درحقیقت ظهوراتم وصورت کمالی است از کلیهٔ خشکی خاك ایران

---

۱ ــ در «پنجمین سفر خودم در ایران» که درشماره‌های نوامبر ودسامبر ۱۹۰۶ «مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی» درج شده این مسئله مطرح و در اطراف آن صحبت شده است. سون هدین Sven Hedin نیز درکتاب خود موسوم به «سفر به هند از خشکی» در اطراف این بیابان مبسوطاً بحث نموده‌است. (مؤلف)

و آن خود از اطراف محصور از اراضی خشك میباشد ولی خشکی وی زیادتر از سایر قسمت هاست و این شدت خشکی در آنجا فقط نتیجهٔ موقع آن است که در وسط واقع شده استعدادش هم برای بارندگی خیلی کم است وهم برای دریافت آبهای جاریه از رشته های جبال بلندی که بر اراضی بالنسبه پست احاطه کرده ومانع از رسیدن رطوبت بآنجا میباشد.

سابقاً بیان کرده‌ام چگونه قلت مقدار آب اسباب بر طرف و خشك شدن آن گردیده و مانع از این است که رودهای عمده‌ای تشکیل شود که بتوانند خودرا بدریا برسانند وهمین نهرهای ضعیفی که در آنجا جاریست و آب آنها بواسطهٔ شوری غیرمشروب است درهمان حوزه‌ها فرو میرود وبرطرف میشود.

در درون حوزه‌های مذکور دامنه‌های وسیع ریگزار وبعضی اوقات دریاچه‌های شور وتپه‌های ریگ هستند که چندین میل مربع وسعت دارند ورشته کوههای برهنهٔ ناهموار دردنبال آنهاست که بمنزلهٔ سیرای اسپانیامیباشد و آن یك منظرهٔ بس بهت آور وغم انگیزی تشکیل میدهد

پیر او تی [1] درکتاب خود موسوم به لودزر [2] چنان بخوبی و درستی وصف آن بیابان‌را نموده که از نقل‌قول او خودداری نمیتوانم کرد . اوچنین‌میگوید«درآنجاچولی حزن‌انگیز کاملی است، مرگ بلامنازع غالب ومسلط است و شخص گمان میکند در دنیائی‌است که بآخر رسیده و آتش تخم حیات را برانداخته وهیچ شبنم ورطوبتی در آنجا تجدید حیات نخواهد کرد».

کسیکه از بیابان لوت‌عبور میخواهد کند باید تن‌بآشامیدن آب‌بد بدهدو تمام حوائج زندگانی حتی علوفه را همراه بردارد واگر بخت مساعدت نکند ممکن است گرفتار باد وطوفان‌نیز بشود . هرگاه زمستان‌باشد سردی‌باد واگر تابستان‌باشدحرارت وسوزندگی آن اسباب‌وحشت‌است. انسان وحیوان دراین بیابان یکسان گرفتارمخاطره و هلاك میباشند، خواه گرفتار گل ولای کویر شوند ودرآن فرو روند و خواه مبتلا

۱— Pierr Loti ۲— Le desert

به تپه‌های متحرك ریگ گردیده ، چه در هرصورت جان بدر بردن از این بلیات سهل و آسان نیست وامید نجات کم است.

اموریکه باعث این نتایج وخیمه میشود وزیدن باد وانحلال اجزای خاك‌است. در اراضی مرطوب سبزه ورطوبت سطح خاك را حفظ میکند؛ اما در اراضی خشك که جز بعضی بوته‌های نحیف نمیروید قوهٔ حرکت‌هواوباد بقدری است که تصور آن‌مشکل‌است. انحلال اجزای خاك هم سریع است‌وحرارت وبرودت شدید باباد وباران ناحیه دست بهم‌داده تپه‌ها وتلال راکه برخلاف حقیقت تپه‌های «ابدی»[1] خوانده شده ازهم متلاشی میسازد.

این بیابان بزرگ بر سکنهٔ مملکت هم تأثیر عظیم بخشیده است. شمال را از جنوب ومغرب را از مشرق چنان جدا ساخته که رشته کوههای مرتفع مستور دربرف ویخ یا دریاهائیکه بهمان‌وسعت باشد آن اندازه‌اسباب بینونت ودوری‌ممالك‌از یکدیگر نمیشودوبنابراین قهرٱحکومت‌واداره‌ٔکشور را مشکل‌ساخته ، چه‌هرگاه بزرگی نسبت بسلطنت علم طغیان برافرازدومغلوب بشود به بیابان فرار میکند وملجأ ومأوا می‌یابد و ثنویت مذهب زردشت نیز یقیناً از اثر بیابان بوده و بعد ها در این باب تحقیق خواهم‌کرد ، بر عادات واطوار بلکه احوال بدنی ایرانیان نیز تأثیر داشته زیرا که با شهرهای آن کشور کمال مجاورت را دارد و طهران و مشهد در شمال و قم و کاشان‌در مغرب ویزد و کرمان در جنوب و قائن وبیرجند در مشرق متصل بآن میباشندوخلاصه اینکه بیابان لوت قلب مردهٔ خاك ایران است.

رودخانه ها

بواسطهٔ کمی بارندگی وارتفاع جبالیکه بر فلات احاطه‌دارنددر طول صدها میل ساحل که بین دهانه‌های رود سندوشط‌العرب امتداد دارد یك رودخانهٔ معتبر جاری نیست.

یکی از رودهائیکه وارد شط‌العرب میشود رود کارون است که در ضمن‌وصف

۱ــ درکتاب «خرابه‌های بیابان ختا» تألیف سر آ. استن Sir. A. Stein در باب متلاشی شدن تپه‌ها از باد تصاویر قابل ملاحظه‌ای داده شده است. (مؤلف)

دولت ایلام بیان آنرا به تفصیل خواهیم کرد . در اینجا همینقدر میگوئیم که در ازمنهٔ اخیره اهمیت آن فقط بواسطهٔ آن بوده که در تمام مملکت وسیع ایران این تنها رودی است که قابل کشتی رانی میباشد . در حوزهٔ غربی ایران اهم رودها زاینده رود است که در نزدیکی کارون ازجبال بختیاری جدا میشود وناحیهٔ اصفهان را مشروب میسازد وفاضل آب آن وارد باتلاقی میگردد که معروف به گاوخونی وقریب چهل میل زیر اصفهان واقع است . درطرف شمال ، رود ارس است که چنانکه مذکور داشتیم قسمتی از آن سرحد ایران وروس را تشکیل میدهد وروود مهمی است و همان است که یونانیها اراکسس[۱] میگفتند واز کوه آرارات سرازیر میشود . چون متوجه مشرق شویم برود قزل اوزن میرسیم که اطول نهرهای ایران است ویونانیها اماردیس[۲] میخواندند وآن ازنزدیکی دریاچهٔ رضائیه جدا شده از البرز عبور میکند وباسم سفیدرود آبهای کدر و گل آلود خودرا درمشرق رشت به بحرخزرمیریزد و **ویلیام جکسن** آنرا با «رودخانهٔ شریعت»[۳] یکی میداند . چون بیشتر بطرف مشرق رویم رود تجن است که در فصل اول مذکور داشتیم . مقدار آب آن زیاد نیست وجز دراوقات طغیان آبش تقریباً غیر مشروب علیهذا اهمیت آن برای ایران کم است ، اگرچه بعد از آنکه باسم هریرود موسوم شده درهٔ حاصلخیز هرات را مشروب میسازد و بنا براین برای افغانستان قدر وقیمت دارد . در مشرق ایران رودی نیست مگر **هلمند** که رود تاریخی است و آنهم چندان ربطی بایران ندارد زیرا که منشأ آن افغانستان ودر خاك آن کشور جاریست تا به سیستان میرسد و وارد دریاچهٔ معروفی که هم مجاور خاك ایران وهم افغانستانست میشود . جز در ایام بهار مسافرین میتوانند فلات ایران را از مغرب بمشرق وازشمال بجنوب بدون برخوردن برودهائی به پیمایند واگر برحسب اتفاق به نهری برخورند واز آب آن بچشند غالباً بقدری شور خواهد بود که دردی را دوا نمیکند ورنگ سفید براق سابق‌الذکر همواره دیده میشود واسباب ملالت خاطر ودلیل برقلت باران میباشد .

۱– Araxes ۲– Amardis

۳ – « زرتشت » صفحهٔ ۲۱۱ . «مؤلف»

جیحون

امروز که حدود ایران عقب رفته رود جیحون از سرحد آن مملکت دور است، لیکن درقرون گذشته رود مزبور سرحد شمال شرقی ایران محسوب میشد و بنابراین برای تکمیل این مختصر لازم است که ذکری از آن رود معظم بنمائیم. از پامیر ناشی میشود و بعد از انحنائی که بدخشان را در میان میگیرد تقریباً بطرف شمال‌غربی ممتدمیگردد و بدریاچهٔ آرال میریزد، لیکن **هردوت** که درمائه پنجم قبل ازمیلاد چیز نوشته میگوید هردو رود جیحون وشاید سیحون هم یا شعبهٔ از آن وارد بحر خزر میشدند وزیاده از یك مائه بعد از آن **استرابو** از قول **اریستوبولس**[1] نقل میکند که در رود جیحون بسهولت میتوان کشتی رانی کرد و مقداری از امتعهٔ هندوستان بوسیلهٔ این رودخانه بدریای هیرکانی حمل شده واز آنجا بواسطهٔ رود **سیروس** بآلبانی میرود و از نواحی مجاورهٔ آن به یوکسین[2] حمل میشود. وقتیکه **اسکندرکبیر** آسیای غربی را مسخر نمود جیحون هنوز وارد بحر خزر میشد. لیکن درزمانیکه برما مجهول است تغییرمجرا داده خطی‌را که امروز سیر میکند اختیار نموده وارد بحر آرال شد. اما در سال ۱۲۲۰ میلادی که مغول اورگنج[3] و پایتخت ولایتی که امروز خیوه خوانده میشود مسخر نمود آب جیحون رابآن شهر بستند وباین واسطه رودنامبرده باز به مجرای قدیم برگشته متوجه بحر خزر شد وقریب سه مائه مجرای عمدهٔ رود همان بود ودهات وقصبات در کنار آن خط آبادشده ومعلوم نیست بچه سبب دوباره مجرای آن منحرف گردیده وزمان انحراف هم مجهول است. اینقدر هست که **انتونی جنکن سون** که اولین شخص انگلیسی است که بخیوه وبخارارفته واین شرافت رادرسال ۱۵۵۸ درك نموده میگوید مجرای جیحون تغییر کرده وبدریاچهٔ ختا میریزد ویقین است که مقصود او از دریاچهٔ ختا بحرارال[4] است.

۱– Aristobolis

۲ – استرابو، کتاب ۱۱، فصل ۷ صفحهٔ ۳ – البانی همان درهٔ سیروس وخور فعلی‌است که شهر معروف تفلیس درآن‌جا واقع‌است. (مؤلف). ۳– رجوع شود به فصل ۵۵. (مؤلف).

٤ – رجوع شود به نخستین سفرهای دریائی وزمین بروسیه وایران Hakluyt Society ۱، ٦۸ ونیز مراجعه شود به فصل ٦۲ کتاب حاضر. (مؤلف).

اسامی این رودخانه بمرور دهور تغییر کرده است . **اکسوس** نامیکه یونانیها آنرا استعمال میکردند ؛ ازشعب علیای آن وخش آب (رودخانهٔ وخش) هنوز همین نام را دارد، در آن زمان رود دیگر (همانند) جاکزارت خوانده میشد . اعراب درزمان فتوحات خود یکی را جیحون ودیگری را سیحون میخواندند وظاهراً این لفظ تحریفی است از ژیحن وفیشون که در کتاب پیدایش باب دوم آیه ۱۱ و ۱۳ ذکر شده است ونکتهٔ قابل ملاحظه این است که برودخانهٔ سرحدی سلی سیه نیز همان اسامی جیحان وسیحان داده شده و در هردومورد اسم دومی را خواسته اند با اول متجانس قرار دهند چنانکه دربارهٔ یأجوج ومأجوج یاگوگ ومگوگ همین رعایت را کرده اند . درزمان حملهٔ مغول جیحون باسم حالیهٔ آمو دریا و سیحون سیر دریا موسوم گردیده است[1] .

جیحون رودخانهٔ تاریخی آسیای مرکزی است ومن فراموش نمیکنم اهتزازیرا که پیدا کرده ام در دفعهٔ اولیکه آبهای زرد آنرا دیدم . اگر چه در نقطهٔ چارجوی یا آمو دریا که از آن عبور میکردم سواحل آن پست بود وبنظرما نمایش نداشت معذالك چنین احساس میکردم که دیدن جیحون واقعهٔ مهمی از زندگانی من است و اشعار بلند **ماتیو آرنولد**[2] را بخاطر آوردم که ترجمهٔ آن اینست «رودخانه با عظمت میغلطید وازبخارات وطنین آن وادی پست بیرون میآمد ودرهوای سرد روشن پرستاره ظاهر میشد . وازمیان بیابان خلوت ساکت خوارزم درزیر مهتاب تنها، بانشاط تمام حرکت میکرد» .

دریاچه ها

در فصل سابق مذکورداشتیم که وقتی در جای فلات حالیهٔ ایران دریائی درونی یا محصور موجود بوده همینکه فلات بالا آمده آن دریا برطرف شده است . دریاچهٔ رضائیه ودریاچهٔ شور شیراز وهامون سیستان و جازموریان وچند دریاچهٔ دیگر بقیه ایست که از آن دریا مانده است و خود آن دریا امروز کویر یا لوت است یا ریگزارهای زیاد ، باین واسطه دریاچه‌های مزبور هرجا که رودهای زیاد وارد آن نمیشود بشدت شور است .

---

۱ -- رجوع شود به « سرزمین های خلافت شرقی » تألیف گی ل ، **استرنج صفحهٔ ۴۳۴** و آن بهترین کتابی است که تاکنون دراین موضوع نوشته شده است . (مؤلف) .

۲– Mattew Arnold'

مهمترین آبهای درونی ایران نزدیك سرحد شمال غربی واقع است ویکی از دریاچه‌های ثلاثه است که نسبتاً بهم نزدیك میباشند و از سطح دریا ارتفاع زیادی دارند، یکی از آنها دریاچهٔ وان است که در خاك ترکیه ودیگری گوگچه در ارمنستان روس و سیمی که در خاك ایران است دریاچهٔ رضائیه واز همه‌مهمتر است . ارتفاع آن ازسطح دریا چهار هزار وصدپا وطول آن ازشمال بجنوب‌هشتاد میل وعرضش از مغرب بمشرق بیست میل است .جزائر چند در آن واقع وازجهت شوری معروف وحتی‌ازبحرالمیت نیز شورتر میباشد . شهر رضائیه که تقریباً دوازده میل در مغرب آن دریاچه است. از قرار معروف مولد **زردشت پیغمبر** بزرگ قدیم ایران بوده است .

دریاچه‌های دیگر ایران یکی دریای مهالو است که خالی از اهمیت نیست ودر جنوب شرقی شیراز واقع است . درسمت شمال شرقی شیراز دریای نیریز است که‌شکل غریبی دارد و بواسطهٔ یك پیش آمدگی خاکی تقریباً منقسم بدو قسمت میشود . تمام این دریاچه‌ها بسیار شور وکم عمق میباشند . اما دریاچهٔ معروف هامون سیستان آبش از برفهای سرچشمهٔ هلمند وتوابع آنست وبنا براین در فصول سال کم و زیاد میشود ، مثلا در ایام زمستان بعضی اوقات تمام سطح آن خشك و خالی است ، اما بیشتر اوقات فی‌الجمله آبی داردوهمینکه‌موقع طغیان رددخانه رسیدآب زیاد میشود تاجائیکه بنظر میآیدکه تمام آن‌ولایت مستغرق خواهد شد . درسالهائیکه طغیان آب زیاد است اضافهٔ آب از نهر عریضیکه شلانام دارد وارد «گودزره» میشود و گود مزبور اگر از روی عرض وطول که صد میل درسی میل است قیاس شود باید در قدیم‌الایام محل‌ورودتمام آبهای هلمند بوده باشد . در بهار سنه ۱۹۱۱ عرض شلا دویست یارد و عمق آن سی پا بود وتقریباًساعتی‌چهارمیل سرعت‌جریان‌داشت‌و این مقدار، آب‌مهمی‌محسوب‌میشود.

یکی دیگر از این هـامون‌ها جازموریان نام‌دارد و از اتصال آب رودخانه‌های بمپور وهلیل تشکیل یافته است

خلیج فارس سواحل جنوبی وجنوب غربی ایران مجاور خلیج فارس‌است و دریای‌نامبرده که محصور درخاك میباشد هفتصد میل‌طول‌دارد

وعرض آن از یکصد وپنجاه الی سیصد میل است . تنگهٔ هرمز که محل اتصال آن با دریای عربستان است عرضش زیاده ازسی وپنج میل نیست . عمق آنهم کم است و طرف غربی آن، هر سال عقب میرود یعنی کوچك میشود . در دورهٔ تاریخ دلتای رودهای عراق عرب که داخل خلیج میشود نیز خیلی پیش آمده است[1] ته خلیج فارس عموماً مسطح یا فی‌الجمله پست وبلند است ودر سطح آن جزیره‌های عدیده است . تپه‌های ریگ وکوهپاره هم زیر آب زیاد دارد ، مخصوصاً در اطراف جزائر بحرین درقدیم‌الایام اسم آن نرمرتوم[2] یعنی نهر تلخ بوده وبعدها آنرا دریای شرقی ودریای اریتریا[3] خوانده‌اند و ایرانیها امروز آنرا خلیج فارس مینامند .

مسافر اگر خوشبخت باشد درموقع مهتاب داخل این دریای محصور بخشکی شده از دماغهٔ مسندام عبور میکند وتخته سنگهای سیاه آنرا می‌بیند که با عظمت رعب ناکی بلند شده وکمال شباهت را بسندان دارد واسم آن نیز حاکی ازهمین مشابهت است وبامدادان که بجانب ساحل ایران میرود همه‌جا رشته کوههای متوازی رانزدیك بیکدیگر می‌بیند که از آفتاب سوخته شده وبموازی خط ساحلی خلیج ممتد ومانع از وصول بداخل آن میباشد .

سواحل عربستان نیز از آفتاب سوخته و هر وقت کشتی بخار میایستد کثافت لنگرگاه بنظرمیاید که حرارت راشدت‌میدهد و آرزوی مسافرجز این نیست که‌دوباره حرکت و بدون معطلی از این ناحیهٔ غیر مطلوب تجاوز نماید .

لیکن ملاحظهٔ دیگر درکار است که ممکن است خون سردترین‌مردم رابنشاط درآوردن‌و آن‌اینست که‌علائم و آثاری‌بدست آمده که‌این‌خلیج پرحرارت‌مولدقدیمترین تمدنهائی بوده که مابر آن واقف هستیم وبعلاوه محتمل است که اولین مساعی‌نوع بشر برای بحر پیمائی درآبهای این‌خلیج بعمل آمده باشد . چنانکه مصریان‌در ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد بقصد پونت[4] (سمالی‌لند)[5] بحر احمر را پیمودند . وقریب ۳۱۰۰ قبل

---

۱ — رجوع شود به فصل سوم کتاب (مؤلف) .

۲— Nar-marratum ۳— Erythraean ٤— Punt ٥— Somaliland

از میلاد بحرمدیترانه را پیموده بودند ولیکن احتمال‌میرود که مدتی قبل از این تاریخ بابلیها در خلیج فارس کشتی رانی کرده باشند، بطوریکه در افسانه های آنان اشاره بمسافرت به دیلمان[1] شده که یا بحرین است یا ساحل مقابل آن ومقصد عمدهٔ از این مسافرت بدست آوردن احجار بوده.

در ازمنهٔ تاریخی **نئارکوس** تجهیزیراکه دررأس این خلیج کرده بتفصیل نقل میکند و بعدها **سناخریب** سفرنامهٔ نوشته و چنان از روی صحت و وضوح مطالب را قید کرده که امروز اکثر لنگرگاههای او را میتوان تشخیص و تطبیق نمود، بعدها **سند باد** ملاح از زبیر نزدیك بصره حرکت کرده و بقایقی که از چین میآمده برخورده‌است وچون بازمنهٔ اخیر میرسیم جهازات اروپائی را در آبهای خلیج می‌بینیم و بالاخره دولت انگلستان بعد ازمنازعات شدید با پرتقال وهلند تسلط بردریا پیدا کرده بواسطهٔ مجاهدت دائمی وصرف‌جان ومال زیاد، دریائی راکه دزدان بحری در آن رفت وآمد داشتند امن و آرام نمود که‌دولت ایران در هیچ زمان از دورهٔ تاریخ نتوانسته بود در تحت تسلط خویش در آورده امن نماید و امروز امر امنیت آن ناحیه بمأمور دولت انگلیس که مقام مهمی را حائز است مفوض میباشد. کم‌کسی است از اشخاصیکه در کمال راحت و آسایش در وطن بسر میبرند که بدانند انجام این وظیفه چقدر صعب‌است، گذشته از مسائل و مشکلات سابقه هر روز مقتضیات جدید طرح مسائل تازه میکند و بسیاری از آنها نهایت‌دقیق و غامض است و درآب و هوائی باید آن‌مسائل را در نظر گرفت و رعایت کرد که لااقل در نصف مدت سال در آنجا زندگانی بار گران است.

بحر خزر

کمتر دریائی است که باندازهٔ بحر خزر که مجاور ولایات شمالی بحری ایران است جالب دقت نظر باشد. طول آن از شمال بجنوب قریب ششصد میل وعرضش در قسمت شمالی سیصد میل ولی در قسمت جنوبی خیلی کمتراست و منقسم بسه‌حوزهٔ متمایز میباشد. حوزهٔ شمالی بواسطهٔ ورود

1– Dilman

آب رود ولگا خیلی کم عمق است. حوزهٔ وسط عمیق است، لیکن یکرشته کوه تحت البحری از مشرق بمغرب آن کشیده و زیاده از صدو هشتاد پا از سطح آب فاصله ندارد. حوزهٔ جنوبی ازهمه عمیق‌تر میباشد و بندرگاههای آن عموماً بدو کم عمق است.

کمتر دریائی است که مانند بحرخزر باسامی عدیده خوانده شده باشد، لیکن هریك از اسامی، واقعهٔ تاریخی مهمی را بخاطر میآورد. بعقیدهٔ **ویلیام جکسون**[1] دریائیکه در زمان **زردشت** «زرایاه وروکشه[2]» یعنی دریای صاحب خلیجهای وسیع میخواندند همین بحر خزر است. در کتاب اوستا آنرا جامع آبها و ماوراء جمیع آبها وصف کرده‌اند ویقین است که این بحر بزرگترین دریای معلوم در نزد طوائف آریانی قدیم بوده است. از آن ازمنهٔ بعیدهٔ مجهوله بگذریم می‌بینیم که در نزد اروپائیان نام آن منتسب به کاسپی است و آن طائفه بوده که در سواحل غربی آن سکنی داشته‌اند، لیکن ایرانیها امروز آنرا بحر خزر مینامند واین لفظ مربوط بدولت یا قلمرو طوایف خزر است که دراوایل قرون وسطی در طرف شمال آن موجود بوده. در مواقع مختلفهٔ دیگر اسامی دیگر نیز از قبیل دریای هیرکانی ودریای گیلان بآن داده شده است.

درایام پیش از **هردوت** بطور اجمال تصورمیکردند که بحرخزر خلیجی است از نهر بزرگ اقیانوس که بعقیدهٔ آنان براطراف دنیای معلوم آنزمان احاطه داشته‌است، لیکن ابوالمورخین تصریح میکند براینکه دریای مستقلی است[3]. نویسندگان متأخر بر **هردوت** که از جمله **استرابو** میباشد معتقدند براینکه شعبه‌ایست از اقیانوس و ازطرف شمال ممتد است واین عقیده تاقرون اولیهٔ تاریخ میلادی نیز باقی بوده ودلالت میکند براینکه درآن قرون علم جغرافیا چندان ترقیاتی نداشته است.

اما مهمترین مسائل راجعهٔ باین دریا اختلافاتی است که در دورهٔ تاریخ درسطح آن پیدا شده است. امروز هشتادوپنج پا از سطح بحر اسود پست‌تر میباشد، اگرچه نقاطی‌راکه **هنتینگتون** دیده که ششصدپا فوق سطح حالیهٔ بحرخزر است وسابقاً ساحل این دریا بوده نمیتوانیم بهیچیك ازدوره‌های تاریخی نسبت دهیم؛ لیکن میدانیم که در

۱ – «از قسطنطنیه تا میهن عمرخیام صفحهٔ ۸۳» (مؤلف)

۳ – هردوت ۱ – ۳۸ (مؤلف)

۲ – Zrayah vourukasha

اوقات مختلفه اختلافات عجیبهٔ در احوال آندریا رو داده است . **هنتیگتون** دلائلی اقامه میکند براینکه در زمان **اسکندر** سطحح بحر خزر صد و پنجاه پا مرتفع‌تر از زمان حال بوده ودلائل و امارات دیگر نیز این عقیده را تأیید میکند ودر همانوقت مساحت دریای مزبور نیز زیادتر بوده و مخصوصاً در طرف مشرق همانجائی که حدود آسیای مرکزی حالیه از اراضی عبورمیکند که سابق براین محل آبهای بحر خزر بوده است . نیز محقق سابق‌الذکر در نقطهٔ واقعه در یکصد میلی شرقی کراسنودساك[1] دو قطعه ساحلی دیده که یکی دویست وپنجاه پا ودیگری صد وپنجاه پا مرتفع‌تر از سطح حالیهٔ دریاست و بنابراین ممکن است که در آنزمان بحر خزر با دریاچهٔ آرال متصل و یکی بوده است . تکمیل مرام راگوئیم ؛ راه عبور ومرور از ناحیه جیحون در اوایل تاریخ میلادی متروك شده و قریب به‌یقین است که سبب این امرتغییر مجرای‌جیحون میباشد وباین واسطه راه بزرگ کاروانی بین‌هندوستان ومغرب زمین بطرف آبسکون که بندری درگوشه جنوب شرقی بحرخزر و نزدیك دهانه رودگرگان بوده منحرف گردیده‌است . محل آبسکون در نزدیك گمش‌تپه [2] است که‌مبدأ دیواربزرگی میباشد که معروف به قزل‌الانگ یعنی دیوارقرمز یا سد **اسکندر** است که من دوقسمت آنرا معاینه کرده‌ام[3] . **او، دونوان**[4] که گمش تپه رادیده است میگوید که بنیان این دیوار را ازطرف مغرب تا جائی میتوان تعقیب کرد که دریا ناپدید میشود[5] نیز ازکاروانسرائی که حالیه زیر آب واقع است مذاکره کرده‌اند و در دربند نیز که منتهی‌الیه رشته کوه‌های قفقاز است دیوار معروفی است که بدریا منتهی میشود و بالاخره یکی از نظرگاههای بادکوبه‌عمارت محکمی است که برجهای آن بالای دریا و از ساحل‌حالیه مقداری فاصله دارد .

حاصل اینکه بلاشك آبهای جیحون بر سطح بحرخزر تأثیر داشته ، امادلائلی

1— Krasnovodsk

۲ — این همان بندری است که محمدعلیشاه در سال۱۹۱۱ برای تحصیل مجدد تاج و تخت از دست رفته خود درآنجا پیاده شد . (مؤلف) .

۳ — جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی ، شمارهٔ ماه ژانویه ۱۹۱۱ و نیز رجوع شود به فصل سی و هشتم . «مؤلف» .

4— O'Donovan

۵— واحهٔ مرو فصل اول ، صفحهٔ ۲۰۵ . (مؤلف)

که **هنتینگتون** اقامه نموده است میرساند که این امر به تنهائی برای تغییرات کلی که در بحر خزر مسلماً واقع شده کافی نیست وفاضل جغرافی دان آمریکائی مزبور معتقد است براینکه درآب وهوای حوزهٔ بحرخزر در دوره‌های تاریخی از دو جهت تغییر رخداده است ؛ یعنی هوای آن متوالیاً مرطوب‌تر وخشک‌تر شده و امروز میل هوای آنجا بجانب خشکی است ومن اطلاعاتی‌دارم‌که دلیل است براینکه‌آب خلیج کراسنودسک رو بنقصان کلی میرود ودر چکشلر نیز همین امر ملاحظه شده است . چنانکه در بندر مزبور جهازات باید امروز سه میل دورتر از آنکه پنج سال قبل انگر میانداختند توقف کنند و همچنین‌است در سایر نقاط و اگر مسئلهٔ نقصان‌آب ولگا و سایر رودها مداومت یابد دریا نوردی در دریای خزر عنقریب مسئله غامض خواهد شد .

طرق ارتباط مسئله طرق ارتباط بقدری اهمیت داردکه جای‌تعجب است مورخین تااین اواخر توجهی بآن نداشته‌اند . قدیمترین راه بزرگ ایران آنست که ازبابل شروع کرده ازتنگه‌های زاگروس گذشته بکرمانشاهان و همدان که اکباتان قدیم باشد میرسید ، اما در زمان سلاطین هخامنشی این شاهراه از ساردس باکباتان و از آنجا به ری ودر امتداد دامنهٔ جنوب البرز به باکتریا میرفت . **داریوش** در این خط از جلو **اسکندر** عقب میکشید واز ازمنه بسیار قدیم همین راه خط عمدهٔ بین مشرق ومغرب بوده‌است، زیراکه درجنوب آن بیابان‌کبیر واقع‌است و راهیکه از دامنه‌های شمالی البرز و بحرخزر میگذرد وهمیشه بسیار صعب بوده‌است. در قرون وسطی راه‌تجارت بزرگ ازاروپا از میان تبریز که **مارکوپولو** آنراتوریس میخواند عبور میکرد ، در صورتیکه آنزمان مقصد مسافرین هم هندوستان‌بوده وهم آسیای علیا ، بنابرین بازرگانان و نیزی ازبین رشته کوههای متوازیه‌ای که از کرمان و یزد میگذرد به هرمز تجارتگاه مرکزی یا بازار بزرگ « سر زمین باشکوه مشرق» مسافرت میکردند .

چنانکه سابقاً گفتیم ورود بایران ازطرف خلیج فارس وجنوب خیلی‌مشکل‌است،

چه راه بوشهر و شیراز یکی از بدترین طرق دنیاست[۱] . درطرف بحر خزر یعنی شمال



۲ ـ گردنهٔ پیرزن ـ راه بین بوشهر و شیراز

۱ـ برای نمودن این مطلب که این راه یعنی راه از بوشهر به شیراز چطور **پیر لوتی** یکنفر مسافر فرانسوی را مات ومبهوت ساخته است اینک ما شرح ذیل راکه ازکتاب « بسوی اصفهان » اقتباس شده ازنظر خوانندگان میگذرانیم ـ : من تصور میکردم چاروادار دیوانه شده زیرا او میخواست اسبش را از یک پله کانی که فقط بزها میتوانستند ازآن بالا بروند بجلو براند وبدین خیال اسب خودرا بشدت بسوی این مسیر هی میکرد ، غافل از اینکه همین پله کان که شاید تصورآن هم محال باشد درواقع همان جادهٔ حقیقی بوده . (مؤلف) .

وخوزستان درمغرب و بلوچستان درمشرق نیز وصول بآنکشور آسان نیست ودر واقع کمتر مملکتی است که باین اندازه از جاهای دیگر دنیا منفرد و جدا باشد و بعلاوه طبیعت باین اندازه قناعت نکرده بوسیلهٔ بیابان لوت کلیهٔ آن را هم به قطعات منفصله منقسم نموده و ارتباط ولایات را باهم مشکل ساخته است وظاهراً اسهل طرق ایران از طرف شمال غربی است که از آنجانب چنانکه مذکور داشتیم راههای بزرگ تجارتی طرابوزان و تفلیس در تبریز اتصال می‌یابند ، راه جنوب شرقی نیز باز است و ناهموارات اشکالات طبیعی ندارد و در تمام طول این خط بدون اینکه یك میل راه ساخته شده باشد باکالسکه میتوان بخوبی عبور نمود .

راههای ایران هنوز بحالت طبیعی باقی و در آنجا راهساز منحصر به قاطر است و بقول **هگارت**[1] نظر بترقیات عظیمه‌ای که در جاهای دیگراز این حیث واقع شده از قدر وقیمت آنها خیلی کاسته است ودر واقع برای‌همت ایرانیها ننگ است که‌هنوز مال‌التجاره را بر پشت شتر وقاطر و الاغ حمل میکنند و ارابه راکه زیاده از دو هزار سال قبل بکار بوده تازه این اوقات دائر سازند و در شوارع مهمه بدل شتر و قاطر و الاغ قرار دهند[2] .

حل و گیاه در فلات ایران‌همه جا سبزه ودرخت‌قلیل و نحیف است‌وکم محلی است که درخت در آن به آزادی نمو کند ، جز در جاهائیکه انسان آبیاری میکند وباین سبب سبزه وحیاتی ایجاد مینماید ، بطور کلی

---

۱ – «شرق نزدیکتر» صفحهٔ ۲۱۶ «مؤلف»

۲ – غرض مؤلف در اینجا توهین نیست زیرا که سابقاً وسیلهٔ حمل و نقل کالا و مسافرین کشور قاطر و الاغ وسایر حیوانات بارکش بودند ولی اخیراً در سلطنت رضا شاه کبیر پهلوی و مخصوصا با مراقبت وجدیت ایشان تغییر وتحول عظیمی در این قسمت روی داده وامروزه ایران با وضع حیرت‌انگیز و سرعت تامی در امر ساختمان طرق واحداث راههای متعدد پیشرفت نموده است اولا که راه‌آهن‌های زیادی داردکه مهمتر ازهمه راه‌آهن سرتاسری کشور است که ۱۳۹٤ کیلو متر طول دارد . این راه از بندر شاه واقع در شمال شروع شده به بندر شاهپور واقع در جنوب منتهی میگردد در نتیجه دو دریای بزرگ جنوبی وشمالی کشور را بهم مربوط و متصل میسازد وآن غیر از رشتهٔ اصلی رشته‌های فرعی بسیار دارد و دیگر جاده های شوسهٔ زیادی است که بالنتیجه در همه جای کشور میتوان امروز باکمال راحت سفر نمود . بعلاوه وسائط نقلیه سنگین و کامیونهای بزرك‌حامل کالای تجارتی در کلیهٔ خطوط حتی راه‌سابق‌الذکر بین بوشهر وشیراز بآسانی عبور و مرور مینمایند «مترجم»

منظر اراضی آن کشور صحرا و بیابانست . چمن ندارد مگر در بعضی جاهای مردابی. در هیچ نقطه، زمین مستور دربوته‌زار نیست و خشکی غلبه دارد . ایام معدودی در بهار بوته ها گل دارند و مخصوصاً بروی تپه ها نباتات بسیاری از جنس آنها که در جبال آلپ دیده میشود میروید ، لیکن همینکه حرارت تابستان رسید همه سوخته و پژمرده میشوند وزرد رنگی غلبه میکند. بطور کلی تپه ها برهنه است وجز بعضی اشجار افسرده که از آن ، صمغ های ذیقیمت اشق و کتیرا تراوش میکند چیزی ندارد، بعضی نقاط هم معدودی درخت های پسته جنگلی میروید ، لیکن رو ببرطرف شدنست . اما در طول سلسلهٔ زاگروس که از نزدیکی شیراز شروع میشود منطقه‌ای از درخت های بلوط کوتاه است که طول آن دویست میل و عرضش دربعضی نقاط به یکصد میل میرسد. در نقاط دیگر فلان درخت یا بواسطهٔ آبیاری سبز میشود و یا در کنار نهر ها و رودها و آنها که از همه فراوان تر است سفیدار و بعد از آن کبوده و چنار و نارون وزبان گنجشك و بید و گردو میباشند . شمشاد و سرو نادر است ، کبوده برای چوب ساختمان خیلی بکار میرود و چنار برای ساختن در و زبان گنجشك برای خیش و سایر اشجار برای سوزانیدن . نجارهای ایرانی چوب گردو و زبان گنجشك را زیاد سخت میدانند. سرو و اقاقیا و نارون ترکستان[1] را مخصوصاً برای زینت و آرایش غرس میکنند و ازسایهٔ نارون نیز قصد استفاده دارند . یاس و یاسمین و گل سرخ[2] درباغها متداول است، خفچه یا عوسج در دره ها بین تلال فراوان است و همچنین درخت سند که برای سبد بافی بکار میبرند ، چهارصد سال قبل نیز حال ایران از حیث گل و گیاه همین طور بوده زیرا که **جوزفا باربرو**[3] که در اواخر مائه پانزدهم در ایران سیاحت کرده میگوید در آن اماکن جنگل ودرخت نیست مگر درختهای میوه که آنها را غرس میکنند و آب میدهند چه اگر غیر از این کنند نمیگیرد[4] .

---

۱ - بابر شاه مغول درشرحی که راجع بباغهای سمرقند نوشته آنرا ذکر نموده است. (مؤلف) .

۲ - عطر گل سرخ از نوعی بنام محمدی (در متن محمودی - مترجم) که رایحه‌ای قوی شبیه به گل سرخ دشتی یا بیابانی دارد ساخته میشود . (مؤلف) .

۳ - Gosfas Parbaro

٤ - جوزفا باربرو (انجمن هاکلویت) صفحهٔ ۷۱ (مؤلف)

در ایران میوه فراوان است، با وجود اینکه درغرس اشجار و پرورانیدن آنها بطریق علمی پیش نمیروند جنس آنها خیلی خوب است، سیب و گلابی و به و زرد آلو و آلوی سیاه و زرد و هلو و شلیل و گیلاس و توت و شاه توت همه جا فراوان است. انجیر و انار و بادام و پسته در نواحی گرمسیر بخوبی بعمل میآید و درخت خرما و نارنج و لیمو مخصوص گرمسیر است. انگور وخربزهٔ ایران شهرت دارد.

حاصل زراعتی مهم ایران گندم و جو (که قوت غالب اسب است) وارزن و باقلا و پنبه و تریاك و یونجه و تنباکو است. کنجد و سایر حبوبات روغنی وهمچنین پیاز و چغندر و شلغم همه جا میروید، برنج و ذرت فقط در نواحی گرم یا درولایات کنار بحرخزر زیاد است. سیب زمینی و کلم و گل کلم و کنگر وتماته وخیار واسفناج و بادنجان و کاهو و ترب بقولات مهمه آنجاست، لیکن بسیاری از آنها را مرتباً کشت نمیکنند، چنانکه وقتی من در کرمان بودم سیب زمینی کم پیدا میشد و گل کلم وتماته تقریباً هیچ نبود، اما بواسطه اروپائیها که در نقاط مختلفه اقامت کرده‌اند در سنوات اخیر ازاین حیث ترقی حاصل شده است.

محصولات تلال ایران قابل تحقیر نیست، کنگر و ریواس و قارچ برای زینت سفره بسیار خوب است، گز نگبین که ایرانیها خیلی آنرا پرخاصیت میدانند ازبوته یا درخت کوچك (کوتونسترنومولاریا[1]) گرفته میشود و ترنجبین راکه شبیه بآنست از خارشتر میگیرند وگز نگبین را ازگز نیز که در نهرها میروید میگیرند. زیره که از چیزهای نفیس است مخصوصاً درکرمان عمل میآید. زیره به کرمان بردن از امثال ایرانی است، بالاخره انقوزه باآن بوی تند که درهندوستان نزد هندوها خیلی مطلوب است وعجب اینکه آرین از قول **اریستو بولس**[2] نقل میکند که در هندو که هست و گوسفند ها خیلی بآن مایل میباشند.

در ولایات بحر خزر مسئلهٔ نباتات بکلی بر عکس سایر نقاط ایران و بواسطه رطوبت همه چیز در آنجا فراوان است. نارون وشجرالنبع و بلوط و زبان گنجشك

---

۱ ـ Cotoneaster nummularia

۲ ـ « Chinnock's Arrian » کتاب دوم، فصل ۲۸، صفحهٔ ۱۹۸، (مؤلف).

ومرکبات و شمشاد و غیرها بدرجهٔ کمال عمل میآید ، هرگز فراموش نمیکنم که در نزدیکی استرآباد تاکهای خودرو دیدم که بدرختها پیچیده بودند واز همه بالا تر گل برفك نیز فراوان است ، بنفشه و گل سرخ نیز بکثرت یافت میشود و باید دانست که نباتات آن ولایات از جنس رستنی های منطقهٔ حاره نیست بلکه از قبیل نباتات جنوب اروپا وقفقازاست و وفور آن بواسطهٔ محفوظ بودن از سرما و وجود رطوبت میباشد. در کنارسواحل خلیج فارس هوا بسیار گرم و خشك است و صفای منظر منحصر بدرخت های خرما است اگر چه فراوان نیست لیکن درميناب نزديك بندر عباس نخلستان زیاد است ودربلوچستان ایران که تقریباً بیابان است وجودنخل اسباب تسلای خاطرمیشود.

در خاتمه گوئیم چنانکه از گفتهٔ **پلینی**[1] معلوم میشود یونجه یا « گیاه مادی » Herba Medica ازایران باروپا رفته است. **سر، ج ، بردود**[2] معتقد است براینکه محل اولی تاك مازندران بوده و قصه‌ای که راجع باختراع شراب نقل میکند و ما در فصل دوازدهم این کتاب ذکرخواهیم کرد این نظررا تأیید میکند. پسته و بادام و بقولات و گلهای مختلف از ایران به اروپا و نیز به چین رفته است، حتی اسامی ایرانی برای آنها در اروپا مانده است. هلو و زرد آلو از چین بایران آمده اگر چه درالسنهٔ اروپاهلو و زرد آلوی عالی منصوب بایران است. بالاخره این فقره هم معلوم است که ایرانیها از هرطبقه باشند از شاه گرفته تا هر کس در احداث باغها و پرورش میوه اهتمام مخصوص داشته و این امر را از شرافت های خود می‌پنداشته‌اند.

حیوانات

حیوانات ایران[3] عبارتست از ببر که درولایات کنار بحر خزر یافت میشود. **شکس پیر** ازببر هیرکان سخن میراندو شیر در ولایات جنوب غربی که تقریباً حالا منقرض شده است و من لاشهٔ یکی از آنها را برروی رود کارون دیده‌ام. دیگر خرس است که در شمال شکری رنگ و درجنوب تیره‌است، اما زیاد نیست. گرگ و پلنگ و کفتار و سیاه‌گوش و گربهٔ وحشی و روباه و شغال

---

۱ – Pliny. ۲ – Sir G. Birdwood

۳ - بهترین کتابی که در این موضوع نوشته شده است و یکی از لذت بخش ترین کتب ورزشی بشمارمیرود کتاب ورزش در ایران شرقی تألیف سرهنك ر. ل. کن نیون میباشد. (مؤلف).

فراوان است . گوزنها و مرالهای قشنگ در جنگلهای ولایات کنار بحر خزر گردش میکنند و در جبال زاگروس درحدود بین‌النهرین دیده میشود، لیکن شکارهای متداول کوهستان گوسفندکوهی و بزکوهی است که در ایران در هر ارتفاعی موجود میباشد .



۳ ــ مرال[۱]

گراز که ظاهرا فراوان ترین اقسام شکار باشد چندان محل توجه نیست چه بر حسب شریعت اسلام گوشت آنرا نمیتوان خورد . در جنگلهای بحر خزر و در هر رشته کوه

۱ ـ این مرال را مؤلف در ایران شکار کرده است (مترجم)

ویاکنار رودی شکارهای خوبی هست . دشتها محل آمد و شد غزالان میباشد ،گورخر در نزدیکی مردابهای نمك جای دارد و گاهی اوقات دستگیر میشود و آنرا مرکوب قرارمیدهند . خرگوش بواسطه نداشتن مأمن و مأوا کمیاب است .

اما حیوانات اهلی باید دانست که ایران یا ماد وطن اسبهای نیسه بود که در فصل دهم ذکر خواهد شد . مواشی معمولا در آن کشور کم جثه وغذای صحیح ندارند، ولی در ولایات بحر خزر وسیستان گاوهای بزرگ جسیمی یافت میشوند . گاومیش در نواحی بحر خزر وخوزستان خیلی زیاد است اما در فلات چندان دیده نمیشود ، زیرا مناسبتی باحال آنها ندارد . گوسفندهای ایران دنبهٔ فربه دارند، چنانکه دراواخر بهار نوزده پوند وزن دنبهٔ آنهاست، لکن درزمستان کوچك میشود . یك قسم بز بیشتر ندارد و آن دارای کرك خوبی است که پارچه‌های لطیف با آن میبافند، شترهای یك کوهان خراسان ازجهت زور وقوت معروف‌اند وشترهای سیستان سریع‌السیرمیباشند. شترهای دو کوهان باختر هم گاهی ازاوقات در قوافلی که درشمال ایران مسافرت میکنند دیده میشود .

از طیوری که شکار میشود یکقسم هوبره است ویکقسم مرغیکه[1] فقط در قلل جبال زاید برنه هزار پا ارتفاع دیده میشود وکمیاب است و نیز قرقاول است که اقسام عدیده دارد[2] . ازمرغان شکاری این فلات که عمومی است دوقسم کبك میباشد ویکقسم ثالث که منحصر بولایات جنوبی است ، درکنار بحرخزر درّاج فراوان نیست امادردرّهٔ جیرفت وکلیهٔ در گرمسیرهای جنوبی ایران که دارای خارستان یابوته‌زارمیباشد بسیار است . سه قسم باقرغره نیز هست اما در فلات زیادتر است ، دردرّهٔ گرگان هزارها با قرغرهٔ دم باریك دیده‌ام . مرغابی بانواع مختلف و پاشله در زمستان ظاهر میشود و بسیار است . بلدرچین را در بهار باتور میگیرند و کبوتر همه جا در نزدیکی مزارع فراوان است .

---

۱ ــ در انگلیسی خروس برف نامیده میشود . (مترجم) .

۲ــ اولیای امورموزهٔ تاریخ طبیعی،قرقاول هایدرهٔ گرگان راکه نقطهٔ مقابل«پرینسیپالیس» های هربرودند پرسیکوس (Persicus) نام نهاده ونیز قرقاول طالش راکه یك قسم متمایزی است تالس چئن (Talischen) مینامند ومن ازهرکدام از آنها یك نمونه به موزهٔ تاریخ طبیعی تقدیم نموده‌ام . (مؤلف) .

از اقسام طیور دیگر که برای شکار صلاحیت ندارند قوش و قراقوش و کرکس فراوان‌است . یکقسم مرغ زنبور خوار وهدهد وسبز قبا که اسباب صفای تابستان است نیز بسیار است. کلاغ‌وزاغ‌و کلاغ زنگی و کلاغ جرك‌وسار و گنجشك وچکاوك‌وصعوه فراوانند . همچنین بلبل وطرقه واقسام متعدده از مرغان خوش آهنگ یافت میشوند . بلبل را بسیار میگیرند ودرقفس نگاه میدارند، در ولایات بحر خزر همه نوع مرغابی یافت میشود ودر سیستان نیز تایك‌اندازه همین طور است ، در آنجا صدای بالهای آنها شبیه موج دریائی است که بساحل برمیخورد و نزدیك مشهد مرغ سقا زیاد است و من گاهی اوقات قو دیده‌ام و این‌مرغ در سواحل بحر خزر و همچنین قاز در سیستان فراوان میباشند .

معادن ایران ازحیث معدنیات خیلی پرثروت نیست‌و بواسطهٔ اینکه‌راه ووسایل ارتباط نبوده در ازمنهٔ اخیر برای استخراج معـادن اهتمام بعمل نیامده است ، ولی درقدیم‌الایام چنین نبوده است . دُمُرگان ظاهر میسازد که در دنیای قدیم از حیث پیشرفت دراستخراج معادن دو مرکز عمده وجود داشت و اقدم آن در ایلام بود که کوههای آن مس فراوان داشت و دیگر آسیای مرکزی .[1] بنابراین محتمل‌است که قدیمترین عهد فلزی ازمعادن مزبور استفاده کرده باشد واولین معادنیکه انسان استخراج کرده‌همان‌بوده و آنچه من اطلاع دارم معادن مذکورتاکنون ثانیاً مکشوف نشده است . بعدها اگر مگان درکتیبه‌های خطی‌میخی چنانکه‌محتمل‌است شبه جزیرهٔ سینا باشد از معادن رشته جبال خشك آن جامس بدست بابلی ها و مصریان هردواستخراج شده‌است وبمناسبت‌باید گفت که اقدم اعصار فلزی دربابل دورهٔ مس بوده است نه مفرغ زیراکه در آن ناحیه معدنکاران قدیم دسترسی بقلع نداشتند.

چون رجوع بکتیبه‌های آشوری‌نمائیم میبینیم سنگی که‌درماد فراوان‌بوده سنگ گرانبهای‌لاجورد است که وجود آن درکوه دماوند مذکور شده‌وحقیقت این است که

۱ــ « مطالعات در ازمنهٔ ما قبل‌التاریخ و مابعدالتاریخ » صفحهٔ ۱۶۹ . پروفسور گولند تحت‌عنوان «فلزات‌درقدم‌وقدامت» این نظررا که‌دورهٔ نحاسی‌سومرواکد وایلام‌خیلی‌قدیمتر ازدورهٔ نحاسی مصریان بود تأیید نموده است . جریدهٔ مؤسسهٔ انسان‌شناسی شمارهٔ ۴۲ ۰ ۱۹۱۲ . (مؤلف) .

درکتیبه‌های آشوری کوه‌بیکنی که اصطلاح بوده، به‌کوه اکنو یاسنگ‌لاجورد[1] وصف شده است، لیکن از مکان این معدن که باید یکی از قدیمترین معادن دنیا باشد هیچ ذکری نیست.

فلزات دیگر که در زمان یونانیها و رومیها ذکر کرده‌اند آهن است وسرب، و طلا و نقره و زبرجد و زمرد و یاقوت کبود و عقیق جواهرات ایران بوده اند. در استخراج معادن قدیمه باید بخاطر داشت که کارگران آنها منحصر بود به زندانیان‌یا غلامانیکه اجرت خیلی کمی بآنها داده واز اینرو استفادهٔ صحیحی از آنها بعمل‌نمیآمد وحتی دقت نمیکردند که از این عملیات مختصرهم فایده قابلی بدست‌آورند، چنانکه در آن ایام رگهائی را بکار میانداخته اند که امروز کارکردنِ درآنها صرفه ندارد.

شاه عباس درصدد برآمد که‌معادن ایران‌را استخراج نماید وظاهرا کارگران آزاد بکار وامیداشت، لیکن ملاحظه کرد که هزینه ومصارفش بیش ازفایدهٔ آنست. **تاورنیه**[2] که در اواسط مائهٔ هفدهم سیاحت کرده میگوید که معادن نقرهٔ کرون[3] معروف بوده که هزینهٔ آن ده و درآمدش نه است و این کیفیت همواره برقرار بود، حتی اینکه هیئت معدنکاران انگلیس هم از معادن ایران که بکثرت بدست آورده نتوانستند فایده ببرند و علت اصلی آن نبودن وسایل ارتباط وسوخت خوب‌بوده‌است.

در نقاط مختلفه ایران مس و آهن و سرب وزیبق و ذغال سنگ ونقره وطلا و منگنز یا مغنیسا و بوره و پنبهٔ معدنی وفیروزه و نفت درجاهای مختلف کشورهست و آنچه من اطلاع دارم فعلا اقدامی در استخراج آهن نمیشود، لیکن در معادن‌مس سبزوار و همچنین در معادنیکه من در کنار شرقی لوت مشاهده کرده ام کار میکنند. معادن مزبور را قلعه زرّی میگویند و من در آنجا حفاری ها ونقبها دیدم که بواسطهٔ

۱ـ رجوع شود به « Passing of theEmpires » تألیف‌سر، ج، ماسپرو، صفحهٔ ۴۵۳. دمرگان در خاطرات خود راجع به نمایندگی و مأموریت در ایران شمارهٔ ۸ صفحهٔ ۵۳ میگوید که سنگ لاجورد در ابتدا نزدیك کاشان که از دماوند چندان فاصله نداشت استخراج شده بود اما محل آن معلوم نیست. (مؤلف).

۲ ـ Tavernier. ۳ ـ Kerven.

چاههای پنجاه پائی آنها را بیکدیگر مربوط کرده بودند. نویسندگان اسلامی از این معادن ذکری نکرده‌اند و قلعه‌ای که برای حفاظت آنها ساخته شده بنظر نمیآید که بسیار قدیم باشد و تحقیق از زمان و تاریخ آنها بیفایده نیست[1].

آنچه من اطلاع دارم امروز در معادن سرب و زیبق و نقره و طلا و منگنز و بوره کار نمیکنند، لیکن از نزدیکی مشهد و طهران ذغال سنگ همواره استخراج میشود. در مشهد با اینکه معادن چند میل بیشتر از شهر دور نیست معذلك هر يك تن ذغال قریب چهار ابره تمام میشود در صورتیکه بنظر میآید رگ معدن خیلی‌وسعت داشته باشد. در مملکتی که سوخت منحصر است بهیمه و ذغال چوب و آنرا از غرس اشجار باید فراهم کرد عاید شدن مقدار زیادی ذغال سنگ ارزان برای همه‌کس نافع خواهد بود.

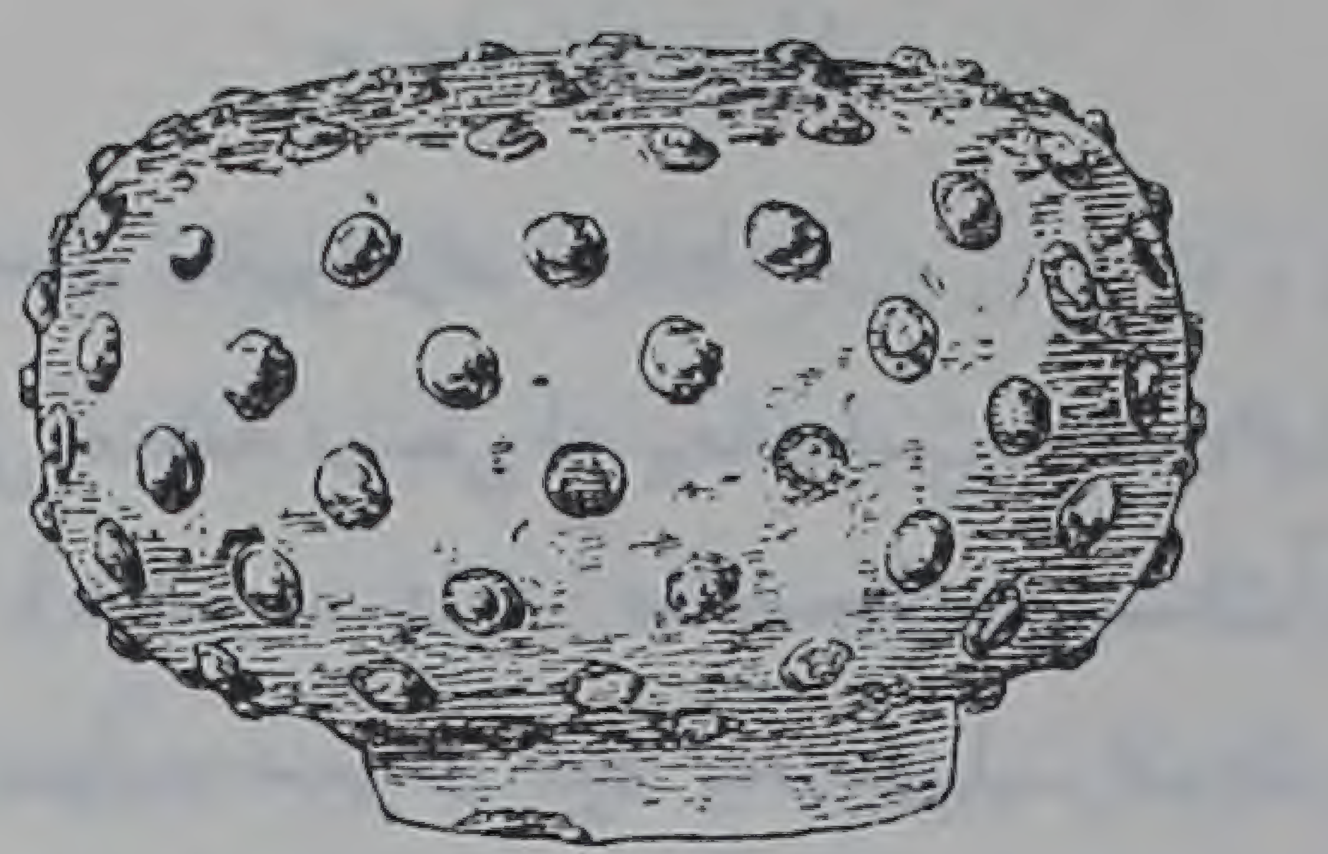
اما در خصوص نفت، در سنه ۱۹۰۷ در نقطه‌ای که سی‌میل در مشرق شوشتر واقع است چاههای نفت حفر کرده و باستخراج آن موفق گردیده‌اند و امروز این عمل رو بترقی است. این منطقهٔ حامل نفت بنظر میآید که از قفقازیه تا خلیج فارس امتداد داشته باشد، چنانکه در جزیرهٔ قشم نفت موجود است. در دالکی نزديك بوشهر هم چاه حفر کرده‌اند اما نتیجهٔ نداده. درخلیج فارس که اسباب ارتباط بوسیلهٔ دریا فراهم است خاك قرمز زیاد است و در جزیرهٔ هرمز و بوموسی و هلول استخراج میشود. در جزیرهٔ قشم نمك‌میگیرند و گوگردرا درمغرب ومشرق لنگه‌متناوباً استخراج مینمایند.

حاصل اینکه اگر راه‌آهن در ایران دایر میشد[2] گمان میرود معادنیکه امروز بکلی بیحاصل است با فایده میگردید و بآبادی مملکت کمك میکرد.

---

۱ ــ هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحهٔ ۴۱۲ (مؤلف).

۲ ــ مسئلهٔ راه‌آهن در ایران که در سابق‌جزو خواب وخیال بوده حالیه باپول خود ایران کاملا صورت وجود پیدا نموده است. رجوع شود به پاورقی صفحهٔ ۳۶. (مترجم).



پوشاك سر که از سفال لعاب‌دار (برای زینت پیکری) ساخته شده است
(از یك مجسمهٔ دورهٔ ایلامی گرفته شده است . هیئت علمی رمرگان)

فصل سوم

جغرافیای ایلام و بابل

و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند همواریی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. «سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۲».

آغاز تمدن

عموم محققین بر این عقیده‌اند که تمدن ابتدا در درهٔ رودخانه های بزرگ دنیا بوجود آمده و از آنجا تدریجاً بکوه‌هائیکه در اطراف بوده منتشر شده است . ساکنین آن درّه‌ها مادام که در زراعت کوتاهی نمی‌نمودند از حیث مایحتاج زندگانی و خوراك مطمئن می زیسته‌اند ، بعلاوه این فایده ومزیت کلی داشته‌اند که هم بواسطهٔ رودخانه وهم ازراه خشکی وسیلهٔ رابطه ومراوده داشته و مراوده البته عامل عمده و رکن مهم تأسیس تمدن میباشد . از این گذشته درّهٔ رودخانه مرکز حیات هر مملکت بوده و هست . دوره های خشکسالی که در همه جای دنیا روی‌میدهد گله‌دارهای کوهستان را قهراً بدرّه‌ها سوق میدهد ، چه‌در آنجارودهای دائمی در هر حال گله‌ها را از هلاك بواسطهٔ عطش محفوظ میدارد ، چنانکه در همین ایام نیزبدویان سرحدی که در حدود شرقی ایران سکنی دارند هروقت مبتلا بخشکی وکم آبی میشوند از تلال خودشان مهاجرت میکنند و من خود خانواده‌ها دیده‌ام که گله ورمهٔ خویش‌را به سیستان نقل مکان میدادند ، همانطور که‌مشایخ قبایل فلسطین در همین احوال بمصر ملتجی میشدند یقین است که از ازمنهٔ قدیمه تاکنون خشکسالی در امر هجرت اقوام و قبایل تأثیر عظیم داشته و این مسئله را مورخین تا این اواخر

بطوریکه سزاور است محل تحقیق قرار نداده‌اند.

در نیمکرهٔ شرقی منطقهٔ وسیعی از بیابان است که از اقیانوس اطلس گرفته بشمال افریقا عبور کرده بآسیامیرسد و در آنجا صحاری عربستان آنرا امتداد و بجانب شمال شرقی مایل شده بصورت صحرای کبیر بیحاصل ایران در میآید و اگر حقیقت بخواهیم باید بگوئیم این بیابان تقریباً از تمام آسیا مرور کرده به بحر اصفر میرسد. در نقطه‌ای که صحرای پست عربستان مبدل به فلات مرتفع ایران میشود آبهای فرات و دجله و کارون جاری و ازازمنه‌ای که منظورنظرماست این انهار ثلاثه هر کدام جداگانه وارد خلیج فارس میشدند واین ناحیه باآن رودهای بزرگ قابل کشتی رانی که تقریباً از شمال بجنوب آمده وداخل خلیج فارس میشود که دریائی‌محصور بین اراضی میباشد دارای کمال اهمیت طبیعی است و اینك باید توجه خود را بجانب آن معطوف سازیم.

در هیچ جای دنیا رودهای بزرگ وارد دریای محصور بین اراضی نمیگردند و در هیچ جای دیگر چنین اوضاع مساعدی برای شروع و نمو تمدن موجود نیست و نبوده و رود های بزرگ بابل زراعت را سهل و وسائل آمد وشد را با خلیج بواسطهٔ رودها آسان مینموده است. بنابر این تمدن عالم بطوریکه بما رسیده در این دره‌ها بوجود آمده است. چین و شرق اقصی دور افتاده و در تاریخ متأخری خطسیرجداگانه برای خود اختیار کرده است. مصر اگر چه بهمان طریق بابل نشو و نما کرده و گمان میرود که تمدن قدیم و عجیب خود را تا یك اندازه از اقوام آسیائی اخذ نموده باشد، لیکن بواسطهٔ موانع طبیعی مسدود بوده است. علاوه براین رود نیل داخل دریای باز غیر محصور میشود وبنابراین درازمنهٔ قدیمه تأثیراتش ازبیابان آن تجاوز نمیکرده‌است. شکی نیست که کشتیهای مصریان در عهد سلسلهٔ سوم فراعنه (تقریباً سه هزار و یکصد سال قبل ازمیلاد) در کناره‌های دریای مدیترانه سیر نموده وبقصد حمل الوار وتخته از لبنان سفرهائی کرده، باوجود این درتمدن فلسطین وسوریه هیچگونه تأثیراتی نبخشیده در صورتیکه تأثیرات ساکنین بین‌النهرین در آن نواحی ازقرون اولیه مشهود میباشد.

از اینرو بابل مرکز تمدن آسیای غربی بوده اما قلمروی داشته که ازیك طرف

تا دریای مدیترانه منبسط و از طرف دیگر شامل خاك ایران بوده است و اثر آنهم در دورهٔ عظمت و اهمیتش از قوم سامی بوده هرچند اصل تمدن از سومریها بوده است. اقوام صحرانورد که در ازمنهٔ مختلفه در سواحل فرات بسر میبردند تمدن سومریها را از اقوام سامی اقتباس میکردند. سومریها با اقوام سامی هیچگونه رابطه اعم از نژادی یا لسانی نداشته ولی ممکن است انتسابی با قوم ایلام داشته باشند. مسئلهٔ مهم دیگر که بعد بعرصه ظهور خواهد آمد تأثیرات آریانی است که آسیای مرکزی و فلات ایران را هم شامل بوده است (۱۵۰۰ سال قبل از میلاد تقریباً) و تأثیرات سایر ممالك بر تمدن دنیا از حیث اهمیت بعد از آن دو مرکز بزرگ و بالنسبه بآن در واقع تبعی و فرعی محسوب میشود[1].

ایلام منشاء قدیمترین تمدن ایران

بدلایل مذکور در فوق قدیمترین تمدن ایران را در فلات آن نباید فرض نمود، چه در آنجا رودخانهٔ مهمی نیست وچنانکه سابقاً گفته‌ام درتمام آنخاك وسیع فقط یك رودخانهٔ قابل کشتی‌رانی هست و آن کارون است وقدیمترین تمدن دردرهٔ رودمز بوریعنی ناحیه‌ای که آنرا مملکت ایلام‌میخواندند مشاهده میشود، کشور نامبرده در مجاورت سومر و آکد قدیم یعنی دو سر زمین‌بابل قرار داشته و مانند ایندو قسمتی از آن لااقل‌دشت و خاك رسوبی بوده و همان اوضاع وهمان نوع زندگانی را داشته و اگر از حیث اصل و منشاء و زبان یکسان نبوده‌اند از جهت آمد وشد و تاخت وتاز نسبت بیکدیگر کمال ارتباط را با هم داشته‌اند. پس اولا ما آنچه راکه در بارهٔ آن اراضی مجاورقدیمه کشف شده نقل خواهیم نمود سپس خواهیم کوشید تا بحد امکان تاریخ ایلام را نه بعنوان یك مملکت مستقل بلکه بمثابهٔ یکی از ممالك قدیمه شرح دهیم. وبعد از آن میرسیم بدوره‌ای که سکنهٔ فلات ایران بر آن ممالك متمدنه تسلط یافته و در تأثیر آنها درآمده صنایع و تمدن بابل و ایلام را اخذ و اقتباس نمودند وپایتخت عمدهٔ خودرا درشوش که مرکز قدیمترین تمدن‌مملکت ایران محسوب میشود قرار دادند.

۱ــ من درقسمت‌های مربوطهٔ به‌اعصاراولیه مدیون کتابهای کینگ، هال، دمرگان‌میباشم. (مؤلف).

تغییرات طبیعی ایلام و بابل از اوایل عهد تاریخ

سابقاً در فصل اول تشکیل درّه های رسوبی فرات و دجله و کارون‌را بطوراختصار بیان نمودم ، دراینجا باید ملاحظه کنیم که در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد که زمان شروع تمدن در آن نواحی میباشد و در دوره‌های بعد حالت طبیعـی درّه‌های مزبور چه بوده زیرا که در کمتر کشوری آن اندازه تغییر و تبدیل روی داده است .

اول مسئله‌ای که باید درتحت نظر گرفت این است که ساحل دریا مقدار زیادی پیش رفته ودرآن زمان قریب صدوبیست‌میل در شمال ساحل امروز دورتر بوده‌است. اهمیت این مسئله ظاهراست ودرملاحظهٔ مسائل راجعهٔ بآن اوقات این نکته‌را نمیتوان از نظر دور داشت و بعلاوه معلوم میکند که در موقعیکه آن وقایع مهمه درآنجا روی داده وسعت مملکت مزبور چه بوده و ضمناً باید متذکر بود که زمینی که از رسوب آب تشکیل میشده ومدتی بر آن نگذشته است برای زراعت یا مقاصد دیگر چندان فائده ندارد .

رودخانهٔ بابل و ایلام

در اقدم ازمنهٔ تاریخی نیز رودخانه‌های تشکیل‌دهنده ومربی ممالك بابل‌و ایلام همین رودخانه‌های امروزی‌بوده‌اند ،لیکن مجرای آنها یك اندازه تفاوت داشته وهمه مستقلابواسطه یك یا چند مصب وارد خلیج فارس میشدند .

فرات

اگر از سمت مغرب کاوش را آغاز کنیم نخست به « زبیر » یا « بورانوم » سومری ، یعنی همان فرات امروزی برمیخوریم که دربابلی «پوراتا» نام دارد و اکنون نیز درلهجهٔ محلی فرات خوانده میشود .

فرات از مغرب در جبال تاوروس از جائیکه چندان مسافتی با سرچشمهٔ دجله ندارد حرکت کرده در قسمت سفلای خط سیر خود قدری در سمت مشرق مجرای حالیه جریان داشته است و بنا براین وسعت مملکت بابل قدری کمتر از امروز بوده زیرا که ناحیهٔ واقعهٔ در مغرب فرات همه وقت در ازمنهٔ تاریخی بکلی بیحاصل و غیر ذی زرع بوده است .

فرات بر خلاف دجله ازفروع وتوابع مهمه محروم است ومدخلیت آن در تمدن دوره های قدیم بیشتر ، سواحلش پست‌تر و جریانش بطیئتر و نقصان آبش در تابستان کمتر است و نیز شهرهای واقعهٔ در سواحل فرات کمتـــر در معرض هجوم اقوام ایلامی کوهستانی بوده و بنابراین عجب نیست که نه تنها شهر بابل بلکه هریك از بلاد سومر واکد باستثنای اپیس در کنار فرات یاشعب آن واقع بوده‌است . آبهای فرات بواسطهٔ دوشعبهٔ عمده وارد دریا میشده و شهر اور از بلاد کلده در کنار شعبهٔ جنوبی و مرکز بزرگ تجارت بین مشرق ومغرب بوده ولی بنظر میآید که در آنعهد قدیم با هندوستان ارتباط تجارتی نداشته هرچند با مصر[1] احتمال میرود داشته است .

دجله

بعد به دجله[2] میرسیم که از نزدیك دیار بکر شروع میشود و نهرهائی که ازجبال زاگروس جاری میشود پیوسته بآن منضم میگردد واهم این ضمایم زاب کبیر وزاب صغیر میباشد. پس از آن قریب یکصد میل سیر سریع خودرا بموازات فرات امتداد میدهد. ازقدیم الایام چندین میل درمشرق رود خواهر خودش مستقلا وجداگانه واردخلیج فارس میگردیده‌است. بواسطهٔ ارتفاع سواحل وسرعت سیرش آبادیهای قدیم هیچیك در کنار آن واقع نبوده، بعلاوه اگر کسی در کنار دجله مسکنی اختیارمیکرد بیش ازسکنهٔ کنارفرات درمعرض حملات بود . مقدار آبیکه دجله بخلیج فارس میبرد بیش ازفرات بوده وهست وفرات برای کشتی‌های بخاری قابل کشتی‌رانی نیست.

کرخه

اکنون بذکر رودیکه شهرشوش پایتخت ایلام در ساحل یسار آن واقع بوده می‌پردازیم . قدیماً اسم اواو کنوو در نزدیونانیها موسوم به کواسپس بوده و ازکوه نهاوند جاری شده در آنجا که نزدیك تختـــه سنگ

۱ــ کندی (Kennedy) مدلل میدارد که بازرگانی بین بابل و هند درآغاز مائه هفتم قبل از میلاد شروع شده است ، رجوع شود به مقالهٔ او بعنوان « ابتدای تجارت بابل باهند» درمجلهٔ انجمن‌شاهی آسیایی ، سال ۱۸۹۸ ، مقالهٔ ۱۶ . (مؤلف) .

۲ ــ نام اولیهٔ این‌رود بزبان سومراد کنه بوده، بابلیها آنرا به‌لغت سامی‌دکلت میگفتند و این‌همانست که درسفر پیدایش تورات باب دوم آیهٔ چهاردهم حدقل ذکر شده است. معنای کلمهٔ اصلی معلوم‌نیست لیکن ایرانیان آنرا به‌لفظ تغره بمعنی ناوك تبدیل (همان لفظ تیغ‌است که امروز برای تیغ دلاکی استعمال می‌شود) و تگریز لفظ یونانی از آن مشتق گردیده است . اعراب این‌رود را دجله میگویند و این کلمه مستعرب لفظ دگلهٔ بابلی است . (مؤلف) .

کتیبه های بیستون است وگاماساب نام دارد حرکت آن بسیار سریع وازمیان‌تنگه‌های لرستان عبور میکند. باسم کرخه موسوم نمیشود مگر بعد از آنکه وارد جلگه گردد واین تسمیه هم از جهت اسم شهریست که در ساحل یمین آن واقع است. درایام قدیم وارد خلیج فارس میگردید، لیکن امروز آب آن در باتلاقهای هویزه فرومیرود.

آبدیز

قدیماً ایدیدی و دورهٔ یونانیها کپراتز خوانده میشد وامروز آبدیزاست‌وآن ازکوههای لرستان نزدیك بروجرد برمیخیزد وبعداز آنکه رود دیگر موسوم به‌کازکی با آن متصل شده از دزفول‌عبور کرده‌دربند قیر وارد کارون میشود و شعبهٔ مهم آن‌محسوب میگردد.

کارون

قدیماًاولای‌نام‌داشته‌یونانیهااولیؤس‌تلفظ‌میکردندو نئارکوس[1] آنرا پازی تیگریزیا «دجلهٔ‌کوچك» میخوانده اعراب دجیل[2] مینامیدند و امروز بکارون معروف است. در حدود چهارهزار سال قبل از میلاد در نقطهٔ نزدیك اهواز جدید وارد خلیج فارس میشده‌است ودر آن نقطه جزیره‌ای درخلیج فارس موجود بود که اکنون بصورت رشته‌کوه سنگی‌مرتفعی‌باقی میباشد.

در قلب ولایات بختیاری رشته کوه بلندی است که از یك جانب آن زاینده رود جاری‌میشود که بسمت‌مشرق‌یعنی‌اصفهان میرود و از دامنهٔ جنوبی‌آن‌کارون برمیخیزد. در طرف سرچشمه آب‌کارون بسرعت‌فوق‌العاده حرکت میکند، چنانکه قبل‌ازرسیدن بشوشتر نه هزارپا انخفاض می‌یابد. درعرض راه از یکی ازباشکوه ترین مناظرعالم عبور میکند. تنگه‌های ناهموار کوهستان غالباً ممکن الوصول نیست واز بلندی آنها رود مزبور بعمق چندین هزارپامثل نواری بنظر میرسد. در یك نقطه بقدری کم‌عرض‌است که یك آدم‌زرنگ عادی میتواند ازروی آن‌بجهد. خط حرکت وجریان‌رودخانه مکرر تغییر میکند بطوریکه گاهی از اوقات با مجرای سابق‌خود موازی میشودو پیچ‌و خمهای آن بین سرچشمه وشوشتر دویست و پنجاه میل است درصورتیکه مسافت بخط

۱ــ Nearchus

۲ــ کتاب سرزمین خلافت شرقی صفحهٔ ۲۳۲. دجیل مصغر دجله و بنابرین مترادف بالفظ پازی تیگریز میباشد. (مؤلف)

مستقیم یك سوم این مقدار میباشد.

کارون یاشعبهٔ مصنوعی آن که آب گر گر خوانده میشود ازچندین میل زیر شوشتر جائیکه کوهستان خاتمه می یابدقابل کشتی رانی میشود. دراین محل ساحلها خیلی مرتفع ومجرای آن تنگ است وقبل از آنکه آبدیز ملحق بآن شده چندان ظاهر زیبائی ندارد، همه جا زمین بدون درخت وسکنهٔ آن چادرنشین وپست میباشند. قسمت قابل کشتی رانی رود بواسطهٔ سدطبیعی اهواز بدوقسمت منقسم میگردد ودرآنجا کشتی ها عوض میشوند. قسمت آخری رود بسیار بی صفاو کج ومعوج است تامیرسدبه نخلستان ها وتقریباً دو میل بالای خرمشهر نهر کهنه‌ای هست موسوم به بمشیر که مستقیماً مربوط بخلیج فارس وقابل کشتی رانی بوده‌است. نهری که امروز کارون را بشط‌العرب متصل میکند وموسوم بحفار-است ظاهراً مصنوعی میباشد، فعلا کارون وارد رود باعظمت شط‌العرب میگردد ومقدار معتنابهی بر آن می افزاید، آنجائیکه متصل بشط میشود عرض آن قریب نصف میل است.

بنا بر آنچه مسطور شد در اوایل عهد تاریخ رود های سابق‌الذکر آبهای مهمی بوده که همه مستقلا داخل خلیج فارس میشدند، هریك دلتای جداگانه تشکیل میداده وکرور ها خروار خاك میآورده است وباین سبب و هم بواسطهٔ اینکه آنزمان مجرای نهر ها کوتاه تربوده تشکیل خاك سریع تر از آنکه اوضاع امروزه مقتضی است صورت میگرفته است ومحتمل است که بارندگی درتلال هم زیادتر از حالیه میشده وبنابراین مقدار آب گل آلودی که بکنار دریا میرسید زیادتر بوده است.

لشکر کشی سن ناخریب

در مائهٔ هفتم و اگر به تحقیق بخواهید در سال ٦٩٤ قبل از میلاد سناخریب بشرح مفصلی لشکر کشی خود را برضد کلدانیها که به‌شهرهای ساحلی ایلام پناه‌برده بودند نقل میکند. این حکایت از حیث معلومات جغرافیائی بسیارمفید و نفیس است[١].

پادشاه بزرگ آسوری بیان میکند که مردم سوریه را به نینوا آورده آنهاراواداشت تاکشتیهای بزرگ مانند کشتیهای بلاد خودشان بسازند بعضی از آنرا بروی دجله ساختند

---

١ – ماسپرو کتاب انقراض امپراطوریها صفحهٔ ٣٠١ ونیز دمرگان، خاطرات، جلد ١، صفحهٔ ١٧. (مؤلف).

وبرخی را بر فرات انداختند. کشتیهای دجله را تا شهر اپیس بردند و از آنجا عملجات سفاین که ازاهل سوریه ویونان بودند آنهارا بتوسط غلطك ها بفرات کشیدند وسفاین



۲ – نیروی دریائی سناحریب
از «آثار نینوا» تالیف سر. ه. ا. لایارد گرفته شده

مجتمعه از آنجا در شطفرات حرکت کرده به‌بندر باب‌سالیمتی[1] که چند میل از دهنهٔ رود بیشترفاصله نداشت رسیدند. (باب سلیمتی مشابهتش بازبان عربی فعلی ظاهر وبمعنی باب‌السلام است). در آنجا اردو گرفتار مدوامواج شدید گردید. لشکریان مدت پنج

۱ –Bab – Salmety

روز در کشتیها محبوس ماندند و در موقع حرکت سناخریب برای رب‌النوع دریا و غرقاب موسوم به‌ائا در ساحل نهر تلخ‌قربانیها ذبح کرده ویك کشتی طلاو یك ماهی که از طلای مصمت ساخته شده و یك حلقه انگشتر طلا در نهر مزبور انداخته تقدیم نمود. پس از آن اردو ازرأس خلیج فارس عبور کرده بدهانهٔ رود کارون رسیدند و این مسافتی بود تقریباً معادل یکصد میل درصورتیکه جزائر گل ولجنی دربین راه نبوده باشد که مجبور بمنحرف کردن راه بشوند. باری دراولین‌محلی که بزمین محکمی‌رسیدندو آن‌علی‌الظاهر نزدیك اهواز بوده لشکریان پیاده شدند. دشمنان‌غافلگیر گردیدند، چندین‌شهر بغارت رفت و اماکن کلدانیان درهم شکسته شدو بعد از آن آشوریان کشوری را که بطرف دلتای دجله بود چاپیدند وبالاخره مظفر ومنصور بحضور شاه بزرگ که‌احتیاطاً درباب سلیمتی توقف کرده‌بود مراجعت نمودند.

نثارکوس وسفر دریا

تقریباً چهارمائه بعد ازلشکر کشی‌مهم مذکورهٔ‌فوق یعنی‌درسال ۳۲۵ قبل از میلاد بیان بهتری از رأس خلیج فارس دردست داریم و آن از **نثارکوس** دریا سالار دلیر **اسکندر** کبیر- است که یکدسته ازسفاینی که برای رودخانه ساخته شده بود ازکراچی در بحر عمان حرکت داده بخلیج فارس برده وبشوش رسانیده و از جهت این‌هنرمندی بی نظیر خود وهمچنین بسبب‌تحقیقات‌صحیحی که‌ازحسن اتفاق **آریان** مورخ آنرا ضبط کرده وبدست‌ما رسیده است اسم خود رادر دفاترخود ثبت نموده است.

دریاسالار یونانی نامبرده میگوید بین دهانه های فرات ودجله در موقع آن مسافرت مردابی بودکه آب دجله‌بآن‌مرداب میریخت ومسئلهٔ مهمتر اینکه‌راجع‌بایلام میگویدپل قایقی که راه پرسپلیس به شوش[1] رامتصل میکند یکصد وپنجاه استاد ویا هفده میل از دهانهٔ‌کارون فاصله دارد. ونیز میگوید فاصلهٔ آن نقطه تا شوش ششصد استادویاشصت‌وهشت میل است وچون از شوش تا نقطهٔ اهواز فعلی درست همین قدر

---

۱ – از روی این بیان اهواز را میتوان گفت که درزمان بسیج مزبور در دهانهٔ کارون ویا نزدیك آن بوده است. (مؤلف).

فاصله است واهواز در سر راه مستقیم بین‌شوش و بهبهان و پرسپلیس ودر نقطه‌ای واقع است که سدطبیعی معروف اسباب سهولت‌عبور از رودخانه میباشد تطبیق اماکن مزبور ممکن میشودو کمال اهمیت را دارد ،زیراکه از روی آن مأخذ خط ساحل‌رامیتوانیم استنباط کنیم . امروز اگر ازاهواز هفده میل سرازیر شویم به کوت‌عماره میرسیم ومعلوم میشود که در مائه چهارم قبل از میلاد این نقطه در دهانهٔ رود کارون بوده است و همچنین مکشوف میسازیم که مصب دجله ششصد استاد یا شصت‌وهشت میل از مصب‌رود کارون فاصله داشته و دهانهٔ فرات سه هزار استاد یعنی سیصدو چهل میل در زیر بابل که نقطهٔ معلومی‌است‌بوده وباین قاعده‌مسافت آن از قرنه درحدود هفت میل بوده است‌وبنابرین دهانهٔ رود فرات در آن ایام درهمین نقطه یاحوالی آن قرارداشته است.

پس نظر به تحقیقات **نئارکوس** که‌مردی موثق است وامور دیگر که تأییدقول او را میکند خط ساحلی خلیج فارس را در موقع بسیار مهمی میتوانیم تقریباً از روی صحت تشخیص کنیم . چه اگر قدیمترین‌عصر تاریخی بابل را اواسط‌الف چهارم قبل از میلاد بگیریم از آنزمان تا کنون قریب پنجهزار و چهار صد سال میشود و مسافرت **نئارکوس** تقریباً دوهزارودویست وچهل سال قبل از عصر حاضر واقع شده وبنابراین اوضاع جغرافیائی بابل وایلام را در دوره‌ای معلوم میسازد که تقریباً منتصف‌مدت‌بین‌عصر حاضر یعنی قرن بیستم وعهد قدیم است . در آنزمان اقدم ، شهرلگش بندر معتبر کنار دریا بوده و حال آنکه امروز زیاده از یکصدمیل در داخل خاك واقع است.

رودهای بابل وایلام در عصر حاضر

امروز نهر فرات که‌بالنسبه کوچك‌ورود دجله که‌از آن‌بزرگتر- است درمحلی نزدیکی شمال بصره‌حول وحوش مجیل متصل میشوند تاچند سال‌قبل‌ملتقای مزبور درقرنه واقع شده که این نقطه‌را مسلمانان‌محل باغ‌عدن میدانندوحال آنکه آن‌زمینی‌است که نسبة دردورهٔ جدید تشکیل یافته است . دجله وفرات چون بهم متصل شدند رودبزرگی میشوندکه اعراب آنرا شط‌العرب میخوانندو آن‌باعظمت‌وزیبائی ازبصره بجانب خرمشهر میرودودرآنجا کارون هم بآن متصل شده عرضش رابه‌نصف میل میرساند .ازخرمشهر تا خلیج فارس

پنجاه میل فاصله است . شط مزبور که دارای آنهمه ارتباط و یادگاریهای مهم تاریخی و مقدار آبش از نیل زیادتر و هر دو ساحلش نخلستانهای انبوه دارددودر مقابل«فاو» عرضش بیك میل میرسد زیبائی مخصوصی دارد ودر ذهن من تأثیری کرده که‌هیچوقت محو نخواهد شد .

مرزهای ایلام

اکنون‌بیانی ازمملکت تاریخی ایلام که شامل ولایات‌امروزی عربستان (خوزستان فعلی مترجم) و لرستان و پشت‌کوه و جبال بختیاری بوده مینمائیم . عقیدهٔ **دیولافوا**[1] این است که کشور مزبور از طرف خلیج فارس وجانب جنوب تا لنگه ممتد بوده و حدود شمالی آن شاهراهی است که از بابل باکباتان میرفته است . ازطرف مشرق جبال بختیاری و قسمتی از ایالت فارس حالیه در جزو حدود آن واقع و برحسب قدرت و ضعف دولت حدود مزبور کم و زیاد میشد ، از جانب مغرب هر وقت ایلام قدرت داشته است رود دجله سرحد آن میشده اما در اوقات دیگر مقدار زیادی از اراضی حاصلیخیز شرقی سرحد طبیعی مذکور تا دامنه‌های جبال بتصرف سومریان بوده است .

شهرهای قدیم وجدید ایلام

هنگامیکه ایلام درنهایت آبادی و شوکت بود می‌بینیم‌شهری داشته است موسوم به **ماداکتو** که واقع در منتصف مجرای رود کرخه ودر قدرت و اهمیت رقیب شوش بوده است وشهر دیگر خایدالو که‌ظاهراً درمحل‌خرم‌آباد جدید بوده ، شهرهای بزرگ باحصار دیگر نیز در درّه‌های حاصلخیز شمال جلگه پراکنده بوده است .

در اهواز چنانکه سابقاً گفته‌ایم سدی طبیعی است و آن محل از قدیم الایام اهمیت داشته است «اسم حالیهٔ آنمکان اختصاری است از سوق‌الاهواز یعنی بازار هوز یا خوزها . اهواز فعلی قصبهٔ بیش نیست و در ساحل چپ کارون بالای آبشار های رود واقع است به ضمیمهٔ ناصری[2] که بواسطهٔ اقدامات انگلیسیها (یعنی شرکت نفت) آباد شده و زیر آبشارها واقع ومقابل امینیه است که در ساحل راست میباشد ، لیکن اگر

---

۱ — Dieulafoy.

۲ — مراد اهواز جدید است . (مترجم) .

استعدادیکه خوزستان برای آبادی و ثروت دارد بموقع عمل گذارده شود اهواز مجدداً دارای آبادی و اهمیت سابق خود خواهد شد.

شوشتر که دارای قلعهٔ بدیع‌المنظری میباشد نیز از حیث تاریخ اهمیت دارد، چه در دویست وشصت سال بعد از میلاد والرین امپراطور روم که بدست شاپور اول افتاد چنانکه در فصل سی‌وششم نقل خواهیم کرد، بنا بقول مورخین ایرانی امپراطور مزبور را واداشت که سد بزرگی برروی رودخانه بناکند و سد مزبور هنوز برپاست. اگر چه درسنهٔ ۱۸۹٦ که من آنرا دیدم دروسط آن شکافی افتاده و آنرا بیفایده ساخته بود. هوای شوشتر چنانکه در فصل سابق ذکر کردیم فوق‌العاده گرم است. اهواز را من بالنسبه خنکتر یافتم ومنتهای حرارت را در آنجا صد و هیجده درجه[1] دیده‌ام[2]، لیکن درقرون متوسطه چنین نبوده و هوای‌اهواز بواسطهٔ زراعت اراضی زیاد مرطوب وبقول مقدسی بسیار بد بوده است. در تمام روز باد گرم درکار بوده و هنگام شب صدای جریان آب و پشه وساس که بقول نویسندهٔ مذکور مثل گرگ میگزند خواب و آرام را از انسان سلب میکرده است.

قریب سی‌میل درشمال غربی‌شوشتر نزدیك رود کرخه و درساحل یساررودخانهٔ کوچك‌شاور(تحریف‌شاپور) تلال شوش‌واقع است که بعدها به تفصیل‌شرح آنراخواهیم گفت، بیشتر بطرف شمال در راه اصلی که بجبال میرود دزفول یا قلعه پل واقع است و وجه تسمیهٔ آن از بنای عالی دیگری از دورهٔ ساسانیان است که بر روی رود آبدیز واقع است.

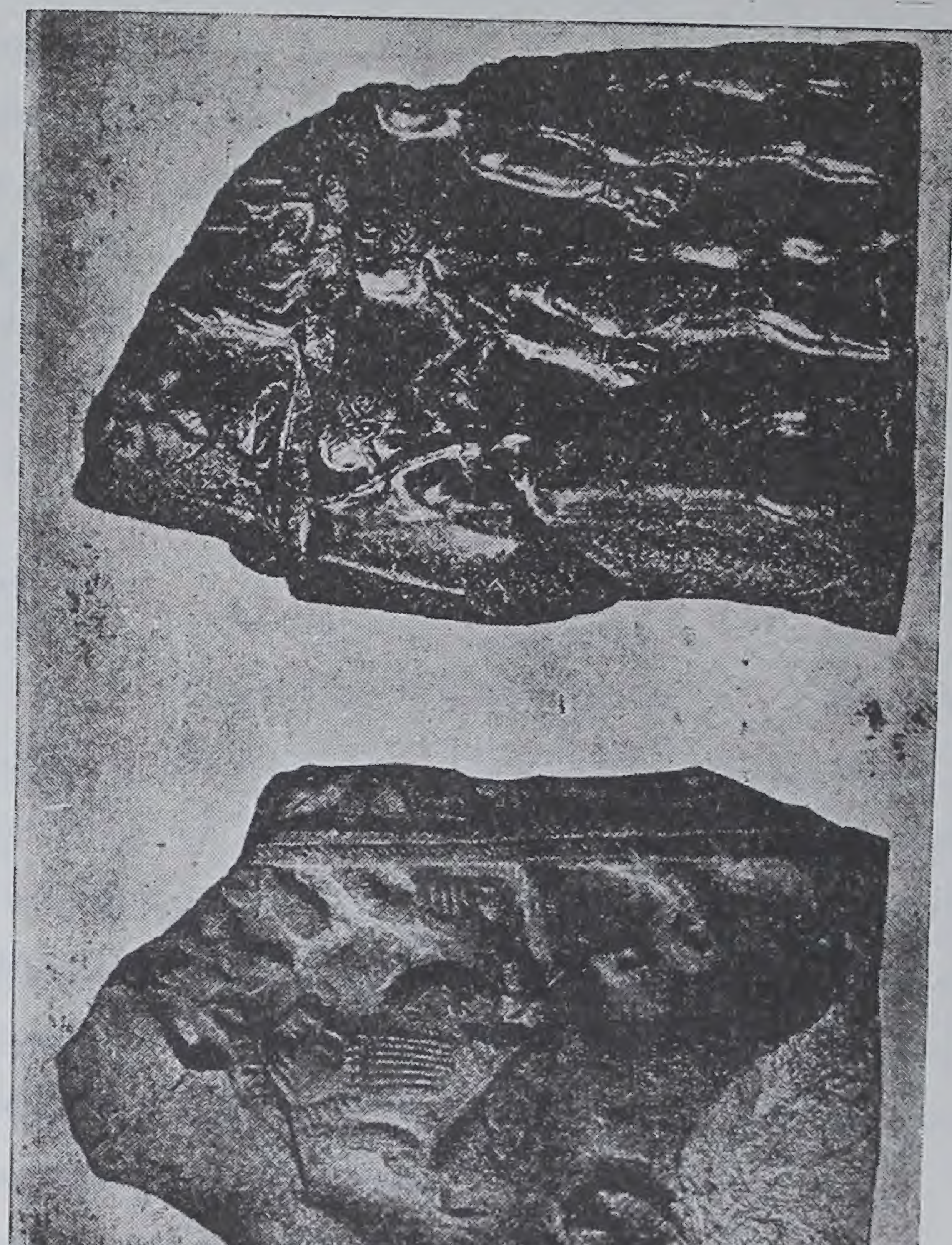
تقریباً شصت میل بطرف‌شرقی‌شوشتر دشت کوهستانی کوچك مال امیر است که نقوش برجستهٔ مهمه دارد. این ناحیه ظاهراً محل‌هپردیپ [3] است، تل‌بزرك واقع‌در مشرق دشت احتمال میرود که پایتخت «تریشه» بوده است. غالب تصاویریکه در حجاریهای کوه است کتیبه ندارد، لیکن یکی از آنها ازحسن اتفاق ازاین قاعده مستثنی

---

۱ – میزان‌الحرارهٔ ۱۸ درجه است(مترجم). ۲– «ده‌هزار میل»، صفحهٔ ۲۵۳(مؤلف).

۳– Hapardipe.

شده و از کتیبه معلوم میشود که برای امیری منقوش گردیده که موسوم به **خنی** بوده . صورت آن امیر در مجلسی که نقش کرده‌اند سمت برتری خودرا ظاهر میسازد ، بواسطهٔ



۵ — خدای ایلامی وزندانیان
(از نقوش برجسته‌ای که در شوش یافت شده)

اینکه تصاویر کاهن وخدام و گوسفندهای قربانی که در همان مجلس ساخته‌اند خارج

از تناسب و کوچکتر از صورت امیر است. بالای سر آنها صورتهای سه نفر سازنده [1] بهشت اجتماع درحرکت میباشند. از دورهٔ ساسانیان نیز بعضی خرابه‌ها کشف شده‌است در جانب شمال غربی آثار پل معروف خوره زاد[2] باقی است و این اسم منسوب بمادر اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانیان میباشد.

رامهرمز که درسرراه اهواز و بهبهان‌است نیز محل آبادی قدیمی بوده ومؤسس آن که باسم حالیه موسوم است هرمز نوادهٔ **اردشیر** میباشد. یکی از جهات شهرت آن محل، این است که جنگ قطعی آخری که سلسلهٔ اشکانیان را منقرض و بخت خاندان ساسانرا بلند نمود در این نقطه واقع شده است. محتمل است که تمام این اماکن و بعضی دیگر از قبیل بند قیر بسیار قدیم بوده و بقایای دورهٔ ساسانی وقرون متوسط روی ابنیه و آثار زمان دولت ایلام را پوشانیده باشد.

حاصلخیزی طبیعی ایلام

در قرون متوسط این ولایات خوزستان خوانده شده و ظاهراً حاصلخیز ترین ولایات ایران و نیشکر آن مخصوصاً معروف بوده است، اما هجوم طوایف بدوی واستیلای وحشیانهٔ ایشان جمعیت این‌سرزمین راکه زمانی بسیار متراکم بود و زندگیشان بامور دامنه‌دار آبیاری وابسته بود، از میان برد. تربیت‌انهار آنولایات همه وقت تا دوره‌های اخیر محل توجه دولتها و حکومتها بوده و اگر آنها را توسعه نمیدادند در حفظ آن میکوشیدند، اما امروز ایلام قدیم هم مثل سرزمین بابل منتظر مهندسی است که دست آزاد و حکومت پابرجائی به‌بیند ودر عرض چند سال چنانکه در مصروبمقیاس بیشتر در پنجاب واضح شده در خاکی که امروزفقط دارای چند هزار بدوی ومقداری گله و رمه میباشند برای کرورها رعیت اسباب معاش فراهم آورند.

حدود بابل

چون شرحی از ایلام چه در ازمنهٔ قدیمه و چه در دوره‌های جدید بیان کردیم اینك ببابل‌میپردازیم. چنانکه سابقاً‌مذکور

---

۱ - کتاب انقراض امپراطوریها، صفحهٔ ۲۲۸ و نیز کتاب (مطالعات) صفحهٔ ۲۲۵، حاشیهٔ ۳ (مؤلف).

۲ - «سرزمین خلفای شرقی» صفحهٔ ۲۴۵ (مؤلف)

شد نظر باینکه در قدیم‌الایام خلیج فارس خیلی بیش از حالا بطرف شمال بسط داشته ونهر فرات هم زیادتر بجانب مشرق متوجه بوده سرزمین بابل کمتر از آنچه امروز در نقشه‌ها بنظرمیرسد وسعت داشته است . تقسیم طبیعی‌طرف شمال خطی است بین جلگهٔ مسطح خاموش و ناحیهٔ فی‌الجمله پست وبلندی که ممکن است از نزدیکی سامره واقع درکنار دجله تاهیت واقع درکنارفرات کشیده شود ، حدشرقی آن هروقت ایلام قدرت داشته رود دجله بوده است ، اما در زمان ضعف آن دولت نواحی حاصلخیز شرق دجله را نیز بابلیها متصرف میشدند . حد غربی کشور بابل نهر فرات است که سرحد وحافظ طبیعی بوده است . از طرف جنوب هم محدود بخلیج فارس میباشد . از قراریکه **رالینسن** [۱] حساب کرده است مساحت مملکت بابل فی‌الجمله کمتر از وسعت هلند بوده است .

معنی سومر و آکد

قبل از آنکه دنبالهٔ مطلب را امتداد دهیم لازم است بعضی اصطلاحات‌راکه مربوط‌باین کشورقدیم میباشد توضیح نمائیم . در ازمنهٔ بسیار قدیم آن محل را فقط «خاك» مینامیدند ، بعدها ناحیه‌ای راکه در رأس خلیج فارس است سومر و قسمتی که مجاور شمال شرقی واقع است اکد خواندند ، مابین این دوناحیه [۳] حد طبیعی ظاهری نبود ، همینقدر معلوم است که بلاد ارخ ، اور ، لارسا ، اوما جزء سومر بوده که در سفر پیدایش [٤] آنرا زمین شنعار میخواندند و آیه‌ای که باین اسم در آن مذکوراست این است : «وابتدای دولت او یعنی نمرود بابل وارك واکد وکلنه درزمین شنعار بود» ازآنطرف بلاد اکد یا اگد عبارت‌بوده‌است‌ازسیپ‌پار وکیش وبابل‌وبرسیپا ، نیپ‌پور ، بیك معنی زیارتگاه‌مرکزی سومریها ، تقریباً درسرحد مابین سومر واکد بوده است .

کشور کلده و بابل

سابقاً اراضی نامبرده را کلده میگفتند اما چنانکه **رالینسن** توضیح‌میکند‌پیش‌ازقرن‌نهم‌میلادوسپس‌درکتیبه‌های آسوری‌این

۱– Rawlinson.

۲ – «سلطنت‌های باستان» ۱ . ٦. (مؤلف) ۳ – «سومر واکد «صفحه ۱۳ (مؤلف) .

٤ – باب دهم ، آیهٔ ده . (مؤلف) .

لفظ بهیچ وجه دیده نمیشود وبنابر این نظر به شهرت شهر بابل وقدمت آن گمان میرود انسب آن باشدکه کشور مزبور را در تمام دوره‌های تاریخی بابیلنیا بخوانیم .

وصف بابل

حال به بینیم کشوری که مولد تمدنی است که این اندازه بر نوع بشر تأثیر داشته چه قسم خاکی بوده‌است، زیرا که آنوقت هم مثل امروز چنان صاف وساده وبی آرایش بوده است که سکنهٔ اروپا نمیتوانندتصور کنندکه وصفی‌هم از آن بتوان نمود . ازهرطرف نظرمیکنی زمین بآسمان متصل‌است ، فقط جسته جسته نخلستانی منظر را تغییر میدهد واز جبال وتلال اثری دیده نمیشود ؛ در اینجا هم مانند مصر تمدن بین دریا و زمین خشك متولد شده در محلی که خاك آن رسوبی است وباتلاقهای وسیع در سطح آن پراکنده است وهرسال آب رودخانه‌ها آنرا فرا میگیرد ودرحقیقت چنانکه سابقاً توضیح شد تشکیل این خاك بواسطهٔ رودخانه‌ها شده و حیات آنهم بواسطهٔ همان رودهاست ، چنانکه مصر نیز همین حال را دارد . باتلاقهای سابق‌الذکر در قدیم نیز مانند زمان حال یقیناً مولد حمیات بوده و تلفات‌زیاد بر سکنهٔ وحشی وارد میآورده است[1] .

آب و هوا ونباتات و حیوانات آن کشور

آب وهوای این خطهٔ زرخیزطوری است که در آن برف‌دیده نمیشود ویخبندان شدید بندرت روی میدهد ، اگر چه گاهی اوقات شبها سخت سرد میشود . در ابتدای زمستان بارانهای شدید میبارد واحتمال کلی دارد که درزمانهای قدیم باران بیشتر بوده باشد، رویهمرفته زمستان در آن ناحیه سالم و مقوی است ، اما دنبال آن ششماه حرارتی است که برای اروپائی‌ها موذی میباشد وانسانرا ازکار باز میدارد . امروز بادهای صحرا خیلی‌هولناك‌ است و از قدیم نیز چنین بوده است . خاك آن حاصلخیز بوده وهست ، عقیدهٔ عموم بر این است که اگر برنج اصلا از هندوستان‌است گندم وجو که قوت غالب نوع بشر است

---

۱ ــ تفاوت عمده‌ای که بین بابل ومصر هست این است که در مصر رود نیل چون وارد دریای مدیترانه میشودکه غیر محصور است برای کشتی‌رانی آسان نبود ، لیکن نهرهای بابل وارد خلیج میشدندکه محصور دراراضی است و چند صدمیل زمین برآن احاطه دارد و بنابر این کشتی‌رانها را تشجیع‌میکرده است براینکه زورقهای خود را درآبهای‌خلیج پیش برانند. (مترجم) .

از این زمین تاریخی است. بر اشخاصی که در مشرق زمین اقامت دارند معلوم شده‌است که مردمیکه از گندم تغذیه میکنند درقوت وهمت برتر از کسانی میباشند که قوت غالب ایشان برنج است ، ژاپنی‌ها شاید از این قاعده مستثنی هستند .

درخت خرما در بابل بسیاری از حوائج را رفع میکند که از جمله خوراك و مشروب ومصالح بنائی است . بعد از درخت خرما گیاهی که خیلی مفید است نی‌میباشد که از آن کلبه‌ها و حصیر وزورق میسازند . یکی از مواد غذائی متعارف ماهی است مخصوصاً ماهی ریشدار و ماهی گول و یك نوع ماهی دیگر هم هست که در آب و غیر آب هر دو زندگانی میکند و آنرا گبی مینامند .

از جانوران وحشی بزرك میدانیم که فیل وگاوکوهی را بیشتر سلاطین پیشین شکار میکردند ، در آن اوقات اسب آبی تازه ناپدید شده بوده است . شیر وپلنگ و گورخر وگرازوغزال هنوزهست وفراوان مگر شیر که رو بانقراض است . شغال بسیار، اماگرگ وکفتار بندرت یافت میشود. ازحیوانات کوچك دراج وبلدرچین دربوته‌زارهای نزدیك حاصل وشتر مرغ وهوبره درکناره‌های صحرا زیست میکنند . اگرچه شترمرغ این اوقات خیلی کم شده‌است، لیکن قدیماً در بابل فراوان بوده . بنا بقول **گزنفون** لشگریان **کوروش** کوچك آنرا شکار میکردند . در اوقات زمستان قاز واردك و نوك درازیا پاشله واقسام مرغابیها بسیارودرنا وحواصل وسایر طیورآبی هم‌فراوان میباشند.



گیلگام و ابانی در حال کشمکش با شیرگاو
(مهراستوانه‌ای در موزهٔ لندن)

فصل چهارم

ایلام و پایتخت آن شوش

پسران سام ، **ایلام** و **آشور** و **ارفکشاد** و **لود** و **آرام**
« سفر پیدایش . باب ۱۰ آیهٔ ۳۲»

تحقیقات جدیده
در
مبادی تاریخ

در تحقیقات جدیده راجع بآثار عتیقه طریقهٔ علمی که برای کشف مبادی تمدن اختیار شده و پیشرفتی که از این راه حاصل گردیده خیلی محل توجه است و راجع بشرق نزدیك این امر بیش از همه‌جا اهمیت دارد چنانکه امروز تمدن ممالك یونان ومصر تا عصر حجر جدید تحقیق شده و تمدن بابل تا زمان اولین قومیکه در آن عصر در جلگه‌های پست دجله وفرات سکنی داشتند معلوم گردیده است . علاوه بر این تمدن رابعی که از بعضی حیثیات با تمدن اقوام ثلاثهٔ سابق‌الذکر اختلاف داشته ظاهر شده‌است و آن ، تمدن قوم هیت‌ها میباشد که در مرکز آسیای صغیر لااقل دوهزار سال قبل ازمیلاد مسیح ساکن بوده‌اند . راجع به ایلام نیز که با بابل کمال ارتباط را داشته دورهٔ عصر حجری جدیدی مکشوف گردیده است ، اگرچه در بابل آثاری از دورهٔ مذکور دیده نشده ، گمان میرود علت آن تأثیر رودخانه‌ها میباشد که دایماً مشغول تشکیل خاك جدید و تخریب آثار قدیم و مستور داشتن اوضاع سابقه است ، بنابراین باوجود فقدان آثار میتوان بوجود دورهٔ عصر حجری جدید در آنجا نیز پی برد ، هرچند که در این قسمت از آسیا بهیچوجه نمیتوان برای ابتدای دورهٔ نامبرده زمان و مدت معلوم کرد . عقیدهٔ

مسیو دُمرگان اینست که انتهای آن دوره هم در بابل وهم درمصر در الف ششم قبل‌از میلاد بوده است . تمدن این عصر لاحق که عبارت باشد از عصر حجری و فلزی که از سنگ ومس برابر استفاده مینمودند هم در ایلام و هم در بابل معلوم گردیده است . از حفریات جدید کاپتن ر . کامپبیل تومپسن[1] در بابل در ۱۹۱۸ و حفریات مستر هال در ۱۹۱۹ درابوشهرین (اریدوی قدیم) و نیز حفریات مستر هال در تل‌المعبد یاتل‌العبید نزدیك اور آثار مهمه‌ای کشف گردیده که تمدن مذکور را ثابت مینماید وهمچنین در خود اورهم آثاری نظیر آثار فوق بدست آمده است .

ظروف سفالی متعلق بعصر مذکورهٔ فوق خیلی دلچسب وقابل توجه است ، چه ظروف نامبرده باظروفی که بوسیلهٔ دُمرگان درشوش وتپه موسیان بدست آمده جنساً ونیز از حیث آرایش و زینت خیلی مشابه هم میباشند . نمونه‌هائی از همین رقم و نیز تیغهٔ ارّه از سنگ چقماقهای ریز با سوهان پیوست بآن که در ابوشهرین والعبید کشف شده است در شهرهای دیگر بابل وشوش هم متفرقه بدست آمده است ، لیکن آنهاهنوز معلوم نیست که متعلق بدورهٔ مزبور باشند . این اشیاء منسوبند به‌اولین کارخانهٔ ظروف سازی آسیای صغیرولی صورتاً قدیمتر بنظر میآیند .

پیدا شدن این ظروف دربابل که حتماً ظروف آن مقدم برظروف‌سومریان است بواسطهٔ انتشاراقوام اولیهٔ ایلام‌است درمغرب که بعدهابعقیدهٔ تومپسون سومریان آنهارا خارج ساخته وخود بجای آنها قرار گرفتند .

معنی ایلام

در اینموقع خوب است اسامی مختلفی راکه باین کشور داده شده ذکر نمائیم ، زیراکه در بسیاری از امور از آن استفاده خواهیم کرد. بدواً باید لفظ ایلام یاایلامتوراکه یونانیها الیمائیس‌میخواندند توضیح کنیم.

معنی این‌لفظ‌جبال‌است وچون آسوریها باکوهستان ایلام ابتدارابطه پیداکردند و در ازمنهٔ قدیمه جلگه‌های آن‌کشور کم وسعت‌تر از امروز بودند ، بنا بر این اهمیت جبال آن بیشتر بوده است ودر خصوص این لفظ بیش از این حاجت بتوضیح نیست .

۱– Cap . R . Campbel Thompson .

مردم شوش کشورخود را آنزان سوسونکا میخواندند وطوایف مختلفی در آنجا تشخیص داده میشدندکه در زیر نقل خواهیم کرد.

استرابو ومورخین **اسکندر** نیز سوسیانا یا سوزیس یعنی جلگه‌را ازکوهستان که آنراکوسیا، پره‌تکین‌مردیا، الیمائیس و اوکسیا میخواندندتمیز میدادند. در کتاب عزرا[1] ازکتب توراة نیز بین شوشنکیان یا سکنهٔ جلگهٔ اطراف شوش از مردم ایلام یعنی کوهستان امتیاز گذاشته شده است. در زمان ایرانیها آن ولایت اوواجا خوانده شده ودر قرون متوسطه خوزستان یعنی مملکت هوزیا خوز نام داشته واخیراً این نام را **رضاشاه کبیر** زنده کرد.

سیاهان سکنهٔ اولیهٔ ایلام

دیولافوا[2] و **دُمرگان** که‌هردودرایلام سفر کرده وتحقیقات کاملی درمحل نموده‌اند دراین عقیده موافق‌اندکه سکنهٔ‌قدیم جلگهٔ‌شوش سیاه بوده‌وآنچه بنظرمیرسد سیاهان نامبرده‌مردم اصلی آن مملکت بوده‌اند. **هردوت** که‌مابین ایتوپیان آسیا وافریقا بخوبی امتیازقرار میدهد میگوید ایتوپیان مشرق (زیرا ایتوپیان بدوگروه منقسم بودند) بخدمت‌هندیان گماشته شده بودند واز لحاظ هیئت ظاهر با ایتوپیان دیگر تفاوت نداشتند، بلکه از حیث زبان ازآنان متفاوت بودند. ایتوپیان شرقی موهای صاف دارند، اما موی‌ایتوپیان لیبی ازهمه طوائف[3] عالم ضخیم‌تر یا پشمی‌تر است و این قول نیز مؤید عقیدهٔ مذکورهٔ فوق میباشد. دلیل دیگر اینکه در نقوش قدیمه تصاویر سیاهان زیاد دیده میشود و مخصوصاً در ستون سنگی معروف **نرامسین** که در فصل‌آینده شرح خواهیم داد این مسئله ظاهر است و دیده میشودکه پادشاهی که قیافهٔ سامی دارد سیاهان را بطرف فتح وفیروزی سوق میدهد. چند سال قبل من در اثنای مسافرتهایم متعجب شدم از اینکه در باشغرد و«سرحد» که نواحی دور دست کوهستانی بلوچستان ایران میباشند مردمان خیلی تیره‌رنگ‌دیدم، علت آن ممکن است این باشدکه اصلا درتمام مملکت سیاهان

---

۱ - کتاب‌عزرا، باب ٤، آیهٔ ٩. (مؤلف). ۲ -«ارك‌شوش» تألیف دیولافوا با یك ضمیمه ازآخر کتاب بقلم «Houssaye». (مؤلف). ۳- هردوت، ۷، ۷۰. - (مؤلف).

ساکن بوده‌اند و در کنار سواحل شمالی خلیج فارس تا هندوستان انتشار داشته‌اند و اعقاب ایشان در آن نواحی دور دست که حتی خود ایرانیها هم اینوقت چندان معرفتی باحوال آن ندارند و من اول اروپائی بودم که آنجا مسافرت میکردم باقی مانده‌اند. هال براین عقیده است که سیاهان ساکن ایلام وسومر منشعب از همین اقوام بوده‌اند و این بعقیدهٔ من برای حل این مسئلهٔ غامض بهترین طریقه میباشد.

افسانهٔ ممنن[1]

ایلام علاوه برجلگهٔ رسوبی حاصلخیز، نواحی کوهستانی نیز داشته که در شمال ومشرق واقع است ودر آنجاها ظاهراً نژاد سیاه نبوده است، بنابراین لااقل دو قوم مختلف در ایلام سکنی داشته‌اند یکی سیاهان در جلگه و دیگری سفیدان در کوهستان[2] وبنظر میآید که یونانیها[3] هم اجمالا این مسئله را دانسته بودند، چنانکه در افسانه‌های خود نقل کرده‌اند که ممنن برای کمك بمردم شهرتروی[4] آمد فرزند یکنفر زن کوهستانی کیسیا[5] نام ویك مرد سیاه موسوم به تیتونوز[6] (خدای اتیوپی، دیدون) بود و لشکری از اهل شوش و اتیوپی بکمك پیریام که عم پدری‌او بود برده وبدست اشیل کشته شد. همر شاعر نیز اشارت مختصر به ممنن دارد وظاهر است که اوراشخص مهمی میداند، زیرا که درمنظومهٔ ادیس‌سی[7] وقتیکه اولیس با اگاممنن درباره پسر وی گفتگو میکند میگوید «هیچ پهلوانی از خانواده‌ای بزرگتر و اصیل تر بشهر تروی نیامد و اگر چنین دلاور اصلمندی هم آمده باشد ممنن است که سهمی از اسم تو را دارد» ودر جای دیگر در وصف او میگوید تیره‌رنگ[8] است و از نکات قابل توجه این است که در این افسانه ها که نویسندگان یونانی ضبط کرده‌اند اسمی از بابل و نینوا نیست و اگر افسانه های مزبور اساس تاریخی ندارد از نظر معرفة‌الامم و ذکر قبائل و نژادها بی اعتبار نیست. یونانیان

---

۱ ــ Memnon ممنن پسر تیتونوز پادشاه حبشه و مصر ربة‌النوع ارور (یا سپیده‌دم) که برای کومك بمردم شهر تروی رفته ودرجنك با یونانیها انتی‌لوك بسرنستر راکشت و بدست اشیل بقتل رسید. (مترجم). ۲ ــ محتمل است که طائفه دوم‌اصلا تورانی بوده باشند (مترجم).

۳ ــ رجوع شود به استرابو، ۱۵، ۳، ۲، ونیز به هردوت، ٥، ٥٤، درآنجا که شوش شهر ممنن نامیده شده است. هسیود اورا پادشاه سیاهان خوانده است. (مؤلف).

٤ــ Troy ٥ــ Kissia ٦ــ Tithonos ۷ــ Odyssy

۸ ــ ادیس‌سی، فصل ۱۱، ٥۲۲ و فصل ٤، ۱۸۸. (مؤلف)

وقتیکه اقوام سیاهی در ایلام دیدندطبیعة آنهارا با اتیوپیهائیکه بوسیلهٔ مصریان‌شناخته بودند در یك ردیف قرار دادند و همین سبب گردید که **تیتونوز** مذکور را بایران منسوب دارند .

در دورهٔ بعد از دوره‌های اولیه معلوم میشود که از اقوام سومر وسامی جمعیت کثیری به ایلام آمده و در آنجا هم‌مانند بابل برسکنهٔ اولیه غلبه‌کرده آنها را مستهلك ساختند . در بابل استیلای نژاد سامی با مسالمت بوده ومحتمل است که بطریق نفوذ وورود تدریجی واقع‌شده باشد لیکن درایلام‌ظاهراً بواسطهٔ استحکام مساکن کوهستانی آن سامی‌ها استیلای دائم پیدا نکرده‌اند تا اینکه دولت دوم سومری برقرار گردید ، این دولت بوسیلهٔ سلاطین اخیراور تشکیل شده وایلام‌را بحیطهٔ تصرف بابل در آورد ولی چندان طول نکشید .

طوایف مختلفهٔ ایلام

گذشته از تقسیمات طوایفی که فوقاً ذکر کردیم در مملکت ایلام طوائف چندی بوده‌اند که از جمله هسی یا اوکسیان و هپارتیپ میباشند ودیگر اوملیش که تا ناحیهٔ بین کرخه ودجله سکنی داشتند وطایفهٔ یموت‌بل ویتبور که مسکن ایشان بین باتلاقهای دجله و کوهستان بوده است .

طایفهٔ هسی یا خوزی همان اوکسی‌ها هستندکه یونانیها ذکر ایشانرا کرده و از **اسکندر** بجهت عبوراز شوش به پرسپلیس باج میخواستند و**اسکندر** در وقت‌مراجعت ایشانرا غافل‌گیر کرده مقهور نمود ، چنانکه در فصل بیستم بیان خواهیم نمود . اسم این طایفه هنوز در لفظ خوزستان باقی است ، اسم طایفهٔ هپارتیپ یا هپیرتیب[1] در حجاریهای مال‌امیر منقوش و ظاهراً همانست‌که یونانیها امردیان یا مردیان میخوانند و **هردوت** آنرا جزء طوائف بدوی ایرانی و در ردیف دها[2] و دروپینی و ساگارتی در تحت پرچم **داریوش کبیر** اسم میبرد .

انزان یا انشان

از جمله نواحی‌مهمه انزان یا انشان بود که مکان‌آن بدرستی معلوم نیست ولیکن محتمل است در طی زمان شامل شوش

---

۱ - «ب» در آخر این اسم علامت جمع است. (مؤلف).

۲ - Dahae

وتلال مجاور بوده وبالاخره با کلمهٔ ایلام مترادف گشته است ، بطوریکه از الواح خطوط میخی[1] مکشوف میشود واین آیهٔ اشعیا «پیش بروای ایلام ، محاصره کن ای ماد[2] » نظریهٔ فوق را تأییدمینمایدواین قول معروف که سلاطین هخامنشی فقط آب کرخه رامیآشامیدند اشاره است برودخانه‌ای که از میان وطن آنها عبور میکرده است ومخصوصاً انشان باسم اینکه مرکز کوروش کبیر بود مشهور بوده است .

زبان قدیم ایلام

در باب زبان قدیم این مملکت نیزچند کلمه باید بگوئیم . در این محل نیز مانند بابل کتیبه های سومری میبینیم که واژه های سامی دارد وهمچنین کتیبه های سامی که دارای الفاظ سومری میباشد، لیکن در ایلام در ازمنهٔ قدیمهٔ اسامی اعلام چند دیده میشود که نه سومری است و نه سامی بلکه متعلق بزبانی است که اجمالا آنرا تورانی میخوانند وفضلا آنرا انزانی یاشوشی یا فقط ایلامی میگویندو این زبان در مدت چندین مائه که مردم خارجه بر آنجاتسلط داشته‌اند تحت الشعاع بوده و در حدود هزار و پانصد سال قبل از میلاد در زمانیکه ایلام ملت مستقلی شده ناگهان باز بعرصه ظهور آمده است ، بنابراین در ایلام السنهٔ متعدد بوده که اقدم آنها انزانی وفقط آثار کمی از آن باقیست و بواسطهٔ مساعی جمیلهٔ **فادر شیل**[3] که جزء هیئت دمرگان بوده برما معلوم شده است که مواد لغت ایلامی یك حرکتی یا یك سیلابی بوده و بیکدیگر التصاق می یافته واگر در کلمات آن زبان تصاریف واشتقاقات ملاحظه میشود از تأثیر زبان عالی‌تر دیگری است که باآن مخلوط گردیده‌است .

یکی از دلایل واضحتر بر اینکه کشور ایلام از خود نشو ونمای مستقلی داشته ترتیب خط ایلامی اولی میباشد که در ضمن کاوش شوش مکشوف گردیده‌است و باندازه‌ای که معلوم شده خط مزبور عبارتست از علامات ورموزی که هریك برای یك شئی وضع شده وآنها را بروی لوحه های خشتی نقش میکرده‌اند ، خطوط لوحه های نامبرده را نتوانسته‌اند درست بخوانند، اما اینقدر معلوم شده‌است که مقتبس ازخط دیگری نیست

---

۱ ــ رجوع شود به «انشان» در کتاب لغت بابل که جیمز هستینگس آنرا طبع و نشر نموده است . (مؤلف) .

۲ ــ اشعیا ، باب۲۱ آیهٔ ۲ .مؤلف .

۳ــ Father scheil

و ازفکر و ابداع خود مردم ایلام است . معدودی از علامات مذکوره مثلا علامتی که برای لفظ(لوحه) ولفظ(مجموع)وضع کرده‌اند شبیه بعلامات خط بابلی است ولی‌ازاین گذشته ارتباط دیگری بین آن خطوط نیست‌و این‌نکته هم نیز محل‌توجه است که اگر علامتی که بمعنی(مجموع) است در دو خط ایلامی و بابلی مشابه‌است، لیکن ارقام‌اعداد ایلامی از بابلی جداست ، چه ارقام ایلامی اعشاری و سلسلهٔ ارقام بابلی مبنی بر عدد شصت میباشد . .

باشاشوشینك که‌ظاهراً قبل از سلسلهٔ اوربابل در ایلام سلطنتی بنام سومریها تشکیل داده و تا مدتی‌هم حکومت کرده مجسمهٔ کوچکی بناکرده است که بر روی تختی جلوس‌نموده و در طرفین مجسمه کتیبهٔ منقوش است ، آنکه درطرف یسار است بزبان سامی‌و آنکه بطرف‌یمین‌است بخط ایلامی اولی میباشد واین‌دلیل است‌براینکه در آنزمان هر دو خط معمول بوده‌است . بالاخره چون مردم شوش مدت چندین قرن نسبت بدولت سامی نژاد تبعیت پیداکرده ومجبور باستعمال خط سامی‌شدند خط قدیم خودرافراموش کرده‌اندوچون مجدداً دارای‌استقلال گردیدنددرتحریرعلائم،خط سامی‌را در زبان خود استعمال میکردند. بعقیدهٔ **دُمرگان**زبان انزانی تقریباً سه هزار سال‌قبل از میلاد متروك گردیده است .

مذهب ایلام

از مذهب ایلام معلوماتی در دست نیست ، همینقدر میدانیم مانند مذهب سومر عالمی است پر از ارواح واشکال مهمه . ربالنوع اصلی ایشان‌که اسمش مقدس و پنهان و متعارفاً آنرا **شوشیناك** یعنی شوشی میخواندند بعقیدهٔ آنان در مکان متبرکی از جنگل مسکن داشت وجز پادشاه وکهنه کسیرا در آن‌مکان قدس راه نبود وشش رب‌النوع درجهٔ اول دیگر با **شوشیناك** شرکت داشتندوبدو دستهٔ ثلاثی‌منقسم میشدند، یکی از آنها امن‌کسیبر[۱] نام داشت که‌ممکن‌است همان‌**ممنن** یونانیها باشد .درکتیبه هااسامی ارباب‌انواع دیگرهم‌دیده‌شده لیکن از آنها غیرازاسم‌چیزی معلوم نیست‌وبرای فهم صفات‌وخواص آنها مأخذی بدست‌نداریم،

۱– Amman kasibar .

همین‌قدر میخوانیم که در بعضی ایام مهمه یا در موقع جشن گرفتن فتوحات مجسمه ها و تماثیل را بیرون آورده مؤمنین نسبت بآنها پرستش مینمودند و از وقایع تاریخ آن مملکت استنباط میکنیم که ارباب انواع خود را بسیار عزیز ومحترم میداشتند . کهنه و خدام ارباب انواع مانند کهنه بابل بسیار مقتدر ومتمول بودند ، اگر چه راجع به جزئیات آداب پرستش وعبادات ایلامیها خیلی کم اطلاع داریم ، لیکن ظاهراست که از بسیاری جهات باآداب بابلیها مشابهت کلی داشته است . کتیبه‌های ایلامی مربوط بادعیه و نذورات که خوانده شده معلوم میکند که با ترتیبات بابلیها چندان تفاوت ندارد . صفحهٔ دعای برنجی **شلیخاکین شوشیناك** راجع بآئین تغسیل که وقت طلوع آفتاب آنرا انجام میدادند معلوم میکند که روحانیون ایلامی از اقتباس و استفادهٔ از بابل مضایقه نداشتند ، زیرا چنانکه از اسم آن ظاهر است بکلی از ترتیب بابلیهای سامی اخذ شده است . اوضاع مغشوش تلال شوش مانع شده است از اینکه آثارواضح وقابل اعتماد ازاشیاء وابنیه وغیره راجع به‌ترتیبات مذهبی ایلام بدست آید، لیکن ممکن‌است این منقصت بواسطهٔ کشف‌مدوّنات‌مذهبی‌ایلام‌رفع شود وهمانطور که‌از کتیبه‌های‌عمارات و نوشتجات راجع به نذورات ،در باب سلسله های سلاطین‌کشور ایلام معلومات زیاد بدست آمد راجع بمذهب و آداب‌پرستش آن‌قوم‌نیز بدین وسیله ممکن است‌اطلاعات بسیار حاصل‌شود .

شوش پایتخت قدیم تمام اطلاعاتیکه از تاریخ قدیم ایلام داریم در واقع از برکت حفاریهائی است که در شوش‌واقع شده است،بنابراین‌خوب‌ است بیان‌اجمالی از پایتخت‌معروف ایلام‌و اسرار مهمه‌ای که از آن‌مکشوف‌شده‌بنمائیم.

تلال شوش قریب سی میل از کوهستان فاصله دارد و از وضع آنها معلوم است که بسیار قدیم میباشد و در واقع میتوان‌گفت شوش قدیمترین بلاد معلومهٔ عالم‌است . سابقاً مذکور داشتیم که در ایام **سن‌ناخریب** خط‌ساحلی زیاده‌از شصت میل‌از آن‌فاصله نداشته و بنابر این در دامنهٔ کوههای بزرگ فقط در حاشیهٔ کم عرضی از جلگه وجود شهر قدیمی ممکن خواهد بود ، بواسطهٔ اینکه زمینی که تازه تشکیل شده باشد برای

سکنای جمعیت کثیر لیاقت و استعداد ندارد .

حفاریهای لفتس ۱

اول کسیکه خرابه‌های شوش را بازدید کرده **لفتس** [۲] و **چرچیل** [۳] بودند که درسنهٔ ۱۸۵۰ با نجا رفتند و پذیرائی خوشی از ایشان بعمل نیامد و بنابراین بعد از آنکه **چرچیل** اولین نقشهٔ آنخرابه‌ها را برداشت مراجعت کرده به ژنرال **ویلیامس** [٤] که رئیس نمایندگان انگلیس درکمیسیون سرحدی ایران و عثمانی و آنزمان درخرمشهر بود خبر دادند مشارالیهٔ درزمستان بعد شخصاً به خرابه‌های مزبور رفت و دستورالعمل حفاری داد و خرابهٔ قصر بزرگی ازدورهٔ هخامنشیان بیرون آمد، بعد از آن **لفتس** برگشت و بامبلغ قلیل پانصد لیره که باوداده شده بود دنبالهٔ حفاریرا امتداد داد .

مأموریت دیولافوا و دمرگان

بنابر مسطورات فوق در این کار بزرگ انگلیسیان پیش قدم بودند و اسم **لفتس** همواره راجع به شوش با شرافت برده خواهد شد، امافرزندان هنرمند فرانسه باتقویت کریمانهٔ دولت خودشان گوی افتخاررا بردند که پرده ازروی کار یکدورهٔ تاریخی باشوکتی که بکلی فراموش شده بود برداشته و یك دولت معظم دیگر بر دول معظمهٔ مشرق زمین اضافه نمودند .

دولت فرانسه دوهیئت بشوش فرستاده است ـ اولی در تحت ریاست **دیولافوا** که با همسر دانشمند خود همراه بود درسال ۱۸۸٤ دنبالهٔ کار **لفتس** را گرفته معلوم ساخت که قصر **داریوش** بواسطهٔ آتش خراب شده و زیاده از یکصد سال بعد از آن **اردشیر** قصر باشکوهتری بجای آن برپاکرده است .

اقدامات **دیولافوا** فقط دنبالهٔ کار **لفتس** بود، ولی یکنفر فرانسوی دیگر اقدامات هموطنان خودرا تکمیل نموده وایلام وتاریخ آنرادرطبقات تحتانی دیگرمکشوف ساخت.

۱– Loftus

۲– «مسافرت‌ها و تفحص‌ها در کلده وسوزیانا» . (مؤلف) .

۳– Churchill

٤– Williams

محلات اربعهٔ شوش

مسافریکه ازجلگهٔ مسطح عبور میکند تلال شوش را بسیار مرتفع میپندارد، بنابراین میتوان تصور کرد که زمانیکه عمارات عالی برروی آن تلال بوده و اطراف آن دریائی از حاصل غله موج میزد ومابین آن، نخلستانها وجود داشت منظر تلال مزبور چقدر باشکوه بوده است، ویژه که پشت سر آن منظر رشته های متوالیهٔ کوههای باعظمت تیره رنگ واقع ومنتهی به قلل سفید برفی میشده است.

امروز منظر شهر مزبور عبارت از تلال حزن انگیزی است که مسافت بعیدی از طرفین ساحل کرخه را گرفته است. رود مذکور از شهر عبور میکرده و فاصله‌ای که امروز مابین شاوررود کرخه هست زیر ابنیه وعمارت بوده ومقداری از آنهارا رودخانه خراب کرده است.

مسیو دُمرگان خرابه ها را بترتیب تلال مهمه بچهار محله قسمت میکند.

اول ـ ارگ که در ایام هخامنشیان قلعه بوده است.

دوم ـ شهر سلطنتی وقصور جانشین های **داریوش**.

سوم ـ محلهٔ دادو ستد ومعاملات.

چهارم ـ محلهٔ ساحل یمین مجرای فعلی کرخه و این محله سابقاً شامل تمام مساحتی بوده است که امروز بین شاور ورود کرخه واقع است.

محله‌ای که ارگ نامیده شده ازحیث وسعت ازهمه کمتر ولی ازحیث ارتفاع ازهمه مهم‌تر است. چهار صدو پنجاه مترطول و دویست وپنجاه متر عرض آن وسی وهشت متر از جلگه ارتفاع دارد و چون اطرافش سراشیب شده وصعود از آن مشکل است بیش از اندازه ارتفاعش برجلگه مسلط مینماید وچنین بنظر میرسد که از ایام قبل از تاریخ تا دورهٔ ایرانیها ویونانیها این محله همواره بلاانقطاع مسکون بوده است.

شهرسلطنتی درامتدادهزاروپانصد متر از جنوب شرقی بشمال شرقی ارگ کشیده شده و درهٔ عریض آنرا از ارگ جدا میکند که اهل محل آنرا بازار خوانده و هیچ وقت متصل بآن نبوده است.

اپادانا[1] یعنی تختگاه قصر هخامنشی در شمال‌شرقی واقع‌ومربعی است که‌قریب سیصدوپنجاه مترطول دارد. خرابه‌های شوش اگرچه‌وسیع‌است، لیکن نسبت بخرابه‌های بابل و نینوا که پایتخت های عظیمه بوده‌اندکوچك است و ایلام هرچند دولت مستقل مقتدری بوده لیکن هیچوقت مثل دول رقیب خود داعیهٔ فرمانفرمائی دنیای معلوم را نداشته است.

دورهٔ قبل از تاریخ — اکنون میرویم برسر قدیمترین دوره ها که **دمرگان** تاریخ ایلام را برطبق آن تقسیم مینماید:

اول ازهمهٔ دورهٔ قبل از تاریخ است که آن نیز منقسم بدو دوره میشود و در هیچیك از آنها فلز دیده نشده اگرچه این امر دلیل قاطع برنبودن فلز در آن دوره‌ها نمیشود. ازطبقات اسفل که بیست‌متر زیرسطح‌زمین‌است ظرفهای سفالین‌خوب‌در آوردند، در صورتیکه ظروف‌طبقهٔ فوق آن خشن است و بآن خوبی نیست. آجرهائی‌هم کشف کرده‌اند شبیه بقطعات حلقه‌که هم بدترکیب وهم بد پخته شده‌است. **دمرگان** ظروف سفالین طبقات قبل ازتاریخ‌را در آنجا با اشیاء نظیر آن که درمصر یافت شده‌وتاریخ آنها قریب‌هشت هزار سال قبل از میلاد است مقایسه میکند ومعتقد است براینکه قطعات مکشوفهٔ در شوش نیز یقیناً بهمان قدمت است، لیکن **کینگ** میگوید فقدان ظروف سفالی مشابه با مال مصر در ممالکی که بین این دوکشور واقع است‌مارا برآن‌میدارد که این قیاس را معتبرندانیم و باین حساب اعتماد نکنیم وسفالهای سلسلهٔ قبل ازتاریخ مصریان در واقع مشابهت تام بسفالهای شوش ندارد مگر در ظاهر وفاضل مشارالیه در ضمیمه‌ای که برای کتاب‌خود موسوم‌به سومرواکدنوشته از حفاریهائیکه‌بوسیله **پمپلی**[2] نزدیك عشق‌آبادشده‌ذکرمیکند ومیگویدظروف سفالینی که دردورهٔ‌های‌قدیمهٔ گرگان شمالی یاتل‌انو کشف شده ممکن‌است واسطهٔ بین‌تمدن دورهٔ حجری ودورهٔ فلزی ماوراء خزر وایلام رابدست بدهد. خود من‌ظرف سفالین زردرنگی مشابه آن‌که دارای نقشهٔ هندسی است دریکی از بلوك مجاور دره‌گز کشف کرده که این‌نظریه‌را تأیید مینماید.

۱– Apadana　　۲– Pumpelly

ظرف نامبرده که عکس آن دراین صفحه درج است فعلا درموزهٔ لندن موجودمیباشد. اما



۶ — ظرف سفالی متعلق بعهد ما قبل‌التاریخ
(مؤلف آنرا دردره‌گز پیدا کرده است)

ازدفینه‌ای که درترنگ تپه نزدیکی استراباد[1] کشف شده بعض شواهدی دست آمده که‌قویتر ومحکم ترمیباشد ، محل‌مزبور واقع است‌دردویست‌وپنجاه‌میلی‌انو[2] وآراسته بتلالی است منتهی برخرابه های شهرها وقصبات قدیمه مانندانوی گرگان ودر تمام نقاط

۱ — « خزانهٔ سومریان در استراباد» بقلم پرفسور م . Rostovtzeff درجریدهٔ آثارقدیمهٔ مصری ، شمارهٔ ۶ بخش ۱ژانویه ۱۹۲۰ (مؤلف) .

۲ — Anau

واقعهٔ مابین آنها هر گونه علائم اینقسم خرابه ها موجود میباشد.

این اکتشاف در ۱۸۴۱ بعمل آمده ولی هنوز توجهی که شایسته باشد مبذول نگردیده است و آن مشتمل است براشیاء چندی از طلا وظروفی از سنگ و آلات و اسلحه‌ای از مس و از جمله که خیلی مهم است جامی است زرین که روی آن صورت دو نفر سومری خیلی خوب کنده شده و سروصورت آنها از بیخ تراشیده وخوش وخرم بنظر میآیند.

در انو و دره گز چیزی بهتر از ظرفهای زبر وزمختی نیست که کشف شده است، ولی در اینجا یك مخزنی است که چون با ظروف مکشوفهٔ در انو ودره گز منضم شود ثابت مینماید که تمدن ایلام بریك محوطهٔ وسیعتری از آنچه سابقاً تصور میکردند توسعه داشته است.

بیش از این خوض در اینمطلب تا وقتیکه مواد بیشتری بدست نیامده بیهوده بنظر میآید وبعقیدهٔ من از خرابه های بین‌النهرین بطوریکه درصفحهٔ ٦٣ مذکور گشت و **هال** و **تامپسون** مقدارزیادی ظروف سفالی همانندی در اور واریدو یافته‌اند عنقریب موادی بدست خواهد آمد. این مواد درمنتهای قسمت شمالی یافت میشود وبطوروضوح ظاهر میسازد که رابطه مابین ایلام وماوراء بحر خزر توسط بین‌النهرین و شاید مستقیماً شمال وجود داشته است و شکی نیست ظروفی که در العبید کشف شده متعلق است به سومریهای اولیه یا جلوتر از آن چهار هزار سال قبل ازمیلاد. امااین تاریخ متأخر است از تاریخی که مسیو دُمرگان و **پمپلی** به مکتشفات خود داده‌اند، لیکن تاوقتیکه آثار ومواد کامل دراین باب بدست نیامده نمیتوان دراین نظریات جازم گردید وعجالة اینقدر کفایت است که معلوم شود دورهٔ اولیه‌ای که دُمرگان کشف کرده چنان قدیم و کهن است که پدران ما تصور آنرا نیز نمیکردند.

دورهٔ عتیق

روی منطقهٔ قبل از تاریخ طبقه ای از خاك که تقریباً شش پا ضخامت آن بوده مکشوف فرانسویان گردیده که در آن چیزی نیافتند وازاینرو استنباط کردند که شهر دورهٔ ماقبل‌تاریخ‌را قوم عالی تری خراب کرده‌اند

و قبل از آنکــه به بنای شهر جدیدی اقدام نمایند خرابه های شهر قدیم را زیر خاك مستور داشته اند.

در طبقهٔ بعد که آنرا دورهٔ‌عتیق‌مینامیم الواح خشتی دیده شده که خطوط عتیقه بر آن منقوش است وهمچنین ظروف تدهین نیز پیدا شده لیکن ظروف سفالین خیلی



۷ ـ تصویر برجستهٔ بانوی بافنده که احتمال میرود ایلامی باشد
که نقش برجسته برروی سنگ نموده شده است
(اندازه طبیعی ده در ۱۳ سانتیمتر)

کم‌است، تقریباً اکثراسباب واشیائیکه ازگچ ساخته شده‌سوراخ سوراخ‌است وجهت آن اینست که سوخته‌است ومسیو دُمرگان راعقیده اینست که این دوره تقریباً چهارهزار سال قبل از میلاد بوده است.

ایلام در افسانهٔ ژیلگام[1] یکی ازبزرگترین وجاذب ترین افسانه‌های پهلوانی نوع بشر قصهٔ ژیلگام است که‌ضمناً داستان طوفان‌را هم‌شامل میباشد. حکایتی که در توراة راجع به‌طوفان نوح منقول است از آن

۱ – Jilgames

اقتباس شده و **ژیلگام** با **نمرود** که در سفر پیدایش مذکور است منطبق میباشد . در این داستان گفتگوی انقیاد ایلام نیز میشود و اگر چه بی اعتباری قدمت و کهنگی در آن قصه هاموجود است ، لیکن شکی نیست در اینکه مأخذ تاریخی داشته و بنابراین کمال اهمیت را دارد .

اولین داستان از حکایات قدیمهٔ مزبوره راجع به **خومبابا** پادشاه ایلام میباشد که به بابل حمله‌ور شده و معابد آنرا خراب کرده وپرستش خداوندان بابلی‌را مبدل بعبادت خداوند **ایلامی** نموده در این هنگامه امیدی نماند مگر بر **ژیلگام** و خادم او که خلقت عجیبی بود و **ایابانی** نام‌داشت و این دلاوران برای ملاقات سلطان ایلامی عزیمت کردند واززنی ساحره معلوم داشتند که دشمن در بیشهٔ متبرکی پنهان‌است، پس ترس را بخود راه نداده پیش رفتند تا بدرختهای سرو آزاد رسیدند و لمحهٔ در مقابل آنها با حال وجدی توقف کردند و ارتفاع وضخامت آنها را تماشا نمودند و مکانیراکه **خومبابا** درآنجا عادتاً گردش‌میکرد وباقدمهای سریع‌صعودونزول مینمود نیزملاحظه کردند ودیدندکه خیابانها درآنجا ساخته شده وجاده ها باکمال دقت ومراقبت ترتیب داده‌اند[1] . باری در وقتیکه پادشاه ایلامی میخواست بعزم‌گردش بیرون رود دلاوران سابق‌الذکر او را غفلة گرفتار کرده‌کشتند و مظفر و منصور به بلدهٔ محروسه ارخ[2] مراجعت نمودند .

دراین داستان چیزیکه محل‌ملاحظه میشود اینست که‌پادشاه ایلام مثل‌مردمان این دوره تفرجگاه باصفا داشته ودرآن گردش مینموده ، دیگر تعجب ومسرتی که برای دلاوران در بیشهٔ متبرکه حاصل شده و بعلاوه معلوم میشود که در آن ازمنه هم مانند ایام قدیمه ایلامیها بجلگه های پست پر نعمت تاخت و تاز میکردند .

اسم یك پادشاه دیگر ایلامی که **خومباستیر** باشد بردمشده لیکن جزاسم چیزی از اومذکور نیست .

۱ــ هوبتمان ،کتاب کتیبهٔ بابلی نمرود صفحهٔ ۲۴ . (مؤلف) .

۲ ــ Erech

یکی از سلاطین قدیم ایلام **کودور کو کومل** است که اسمش باقی مانده واو خوشبخت تراز **خومبابا** بوده ، زیراکه بابلیهارا شکست داده وبمملکت ایشان تاخته وآنجا را تاراج کرده‌است . برای این وقایع تفاصیلی نقل نشده وتاریخ تخمینی آنرا هم نمیتوان تعیین نمود ، لیکن شکی نیست که این داستانهای شرین حاکی از کشمکش بزرگی است که علی‌الظاهر در آنها سلاطین ایلام درمدت چندین قرن‌حمله‌وروم‌تعرض بوده امابالآخره در مقابل انتظامات عالیهٔ بابل مغلوب ونسبت بآن تابع ومنقاد شده‌اند .



پهلوانان (افسانه‌ای) سومری که گاوان را توجه (وازظرف آب زندگی سیراب) میکنند.
(مهرکاتب سارگن وآن ازمنت گرفته شده)

فصل پنجم

ایلام، سومرواکد در طلوع تاریخ

به یکدیگر گفتند بیائیدخشت ها بسازیم و آنها را خوب به‌پزیم و ایشانرا آجری بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. «سفر پیدایش باب ۱۱ آیهٔ ۳»

سومریها وسامیها

در فصل سابق مذکور داشتیم که ایلام باهمسایگان خودسومرو اکد ارتباط تام داشته‌است‌ودر این‌فصل‌میخواهیم نشوو نمای هر سه دولت را ظاهر ساخته باین وسیله بیانی از تمرکز دولت ایلام و روابط آن با بابل بنمائیم.

امروز معلوم شده که در سومرواکد دو قوم ساکن بودندکه هم از حیث نژاد وزبان وهم از حیث صورت و قیافه با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. سومریها سروصورت خودرا می‌تراشیدند، لیکن سامی‌ها ریش وگیسوهای خود را میگذاشتند، لباس آنها هم تفاوت داشته، ازسومری‌ها عبارت ازردائی‌بوده که بردوش چپ‌میکشیدندوازسامی ها قطیفه‌ای که دور بدن می پیچیدند و انتهای آنرا روی دوش چپ میانداختند.

یکی ازمسائلی که در تحت مباحثه در آمده اینست که آیا سکنهٔ اولیهٔ بابل سومریان بوده اند یا سامیها، ولی امروز میتوان مسئله را حل شده وسومریهارا اقدم دانست، هرچند احتمال میرود که نژاد ایلامی که ظروف شبیه بظروف اولیهٔ شوش را ساخته بر سومریها سبقت داشته‌است، لیکن آن اندازه که‌قرائن و علائم دلالت میکند ظاهراً در اقدم ازمنه که اثری از آن دیده میشودسامیها در شمال کشور سرزمین اکد، در کنارهٔ سومریها سکنی داشته واستقرار ایشان در آن نواحی ازمدتی مدیدبوده‌است.

داستان اوانس[1] **برسوس**[2] کاهن بابلی که چند سال بعداز فوت **اسکندر** کبیر کتابی نوشته وروایات قدیمه‌را با اهتمام زیاد جمع کرده است که راجع به بحث مذکورهٔ فوق کمال اهمیت را دارد ، مع التأسف کتاب او تماماً بما نرسیده ولی در آنجامذکور است که سکنهٔ قدیم بابل مثل بهائم بدون قانون‌وشریعت میزیستند . در آن هنگام مخلوق عجیبی که نصف بدنش ماهی و نصف دیگرش انسان و دارای عقل بود و **اوانس**[3] نام داشت ازدریا بیرون آمده وتحریر خط وعلوم وصنایع وشرایع بمردم آموخت . همچنین شخم کردن وبذر افشاندن و درو کردن تعلیم نمود . چون ذوحیاتین بود شبانه در آب ناپدید شد، ازقرار مذکور **اوانس** واخلافش درمدت ۶۹۱،۲۰۰ سال مردم بابل را ارشاد کردند وبعداز این مدت طوفان بزرگ واقع شد .

داستان مزبور رافضلا براین میگیرند که قوم عالی تری ازطرف دریابه‌بابل‌وارد شده است وچون بالاخره سامیها غلبه یافته‌اند چنین استنباط میشود که قوم مزبور بوده که از طرف جنوب به بابل رفته‌اند ، لیکن **کینگ** که مطالب این فصل را مخصوصاً از کتاب او اقتباس میکنیم براین عقیده است که داستان بالا دال است بر اینکه قدیمترین مرکز تمدن سومری سواحل خلیج فارس بوده‌و گمان او اینست که در دوره های اقدم از سامیها نفوذ و تأثیر زیادی در سومر دیده نمیشود وسامیها از شمال غربی آمده‌اند نه از جنوب وامروز همین عقیده محل اعتبار است .

در خصوص سومریان و منشاء آنها قدیمترین آثار تمدن آنها تا دراین اواخر عبارت بود از آثار متعلقهٔ به‌تمدن عصر مفرغی . بنابراین چنین تصور میشد که‌ورود آنها در سواحل فرات ناگهانی بوده و آنها تمدن خودرا از جنوب شرقی بحرخزر با خود آوردند ، چنانکه در آنجا از یك دفینهٔ صور و ظروف سفالینی که از سومریان بدست آمده ما در فصل‌سابق مذکور داشته‌ایم ، ولی اکتشافات‌امریکائیها درنیپوراین‌مسئلهٔ

۱ ـ Oannes ۲ـBerassus

۳ ـ کلمه اوانس تصور میرود که‌محرف «Ea»رب‌النوع «Abyss» یعنی گرداب یادریای ژرف باشد. (مؤلف)

بخصوص را برای ما روشن ساخته و الواحی که جدیداً انتشار یافته است ده سلسله سلاطین بما نشان میدهد مقدم بر آن سلاطینی که تا این زمان بر ما معلوم بوده‌اند . از این رو ناگزیریم که معلومات سابق خود را در این باب تعدیل نمائیم . چه امروزه میتوانیم ثابت کنیم که تقریباً در دوهزار سال پیش سومریان دارای اخبار وروایات محکمی بوده‌اند، که از آنها لااقل این مطلب ثابت میشود که بابل در ابتدای تاریخ تحت تصرف آنان بوده است .

ما از مستر وولی[1] کمال تشکر را داریم که اطلاعات ما در این موضوع بوسیلهٔ او پیوسته زیاد میشود[2]

زبان سومر

زبان سومریها که اقدم نوشتجاتیکه دردست داریم بآن زبان است از آن نوع السنه است که تصریفات و اشتقاقات در آن بطریق التصاق مواد بیکدیگر واقع میشود و بنابراین بازبان سامی مباینت تامه دارد. عقیدهٔ **کینگ** اینست که «نژاد ایلام و نژاد سومر علی‌الظاهر نه ازحیث زبان باهم نسبت دارندو نه از جهت ترکیب بدن» لیکن میگوید« مادام که عناصر اصوات زبان بدرستی معلوم ومحقق نشده هر استدلالی ازروی قیاسات علم‌السنه بشود مسلماً بی اعتباراست» .

مذهب سومر

بیان حال هرقوم هرقدر مختصر هم باشد بدون ذکری ازمذهب ناقص خواهد بود . صفت خاصهٔ معابد سومری آنست که « **زیگورات**»[3] نامیده شده و عبارت است از مکعبات عظیمی که از خشت خشك شدهٔ در آفتاب ساخته‌اند ومکعبات مزبوره را روی هم انباشته وهر چه بالا میرود کوچکتر میشود تامیرسد به‌عبادتگاه قدس که از همه کوچکتر و در رأس بنا واقع است . ترتیب معماری این معابد خیلی متعارفی بوده و جزهمان شکل که مذکورشدو ازاینجهت محل توجه مردم‌شده ودراذهان بصورت داستان برج بابل باقی‌مانده‌چیز دیگریکه قابل ملاحظه

---

۱ – Mr . Wooly

۲ – رجوع شود به مقاله مقدماتی مؤلف . (مترجم) .

۳ – Ziggurat

باشد ندارد . این معابدرا باخشت که در آفتاب خشك شده ساختند و اگر در بنائی و ساختن عجله میکردند بسرعت خراب میشدو با معابد سنگـی و آهکی مصر که عمر چندین طبقه مردم برای ساختن آنهاصرف شده طرف مقایسه نیست .

حال باید دید که سومری‌ها ازارباب انواع خود چه تصوری‌داشتند. مسئلهٔ محل توجه این است که هرچند اکثر خداوندان بزرگ مصدر خیر بودند لیکن جماعتی از ارواح وشیاطین و جن هم داشته اند که بنوع بشر معاند و دائماً محتاج بجلوگیری و اسکات بودند. در مصر رویهمرفته ارباب انواع خیر بودند، اما دربابل تایك اندازه‌مطلب بعکس بود واز تصورات‌زشت بدکه راجع بقوای‌فوقانی داشتند میبایست‌موجب‌وحشت وهراس وبدبختی‌دائمی شده باشد . بیرحم ترین‌جمیع ارباب انواع درجهٔ دوم بادجنوب غربی‌بودکه بر انسان وحیوان هر دو میزد و اشجارو خرمنها ومراتع را ازجهت غضبی که نسبت بموجودات ذی حیات داشت تخریب میکرد . برای مدافعهٔ با این موجودات هولناك جمعیتی از ارواح و فرشتگان خوش منظر نیز فرض‌کرده بودند ومجسمه های عظیم از آن فرشتگان در مدخل عمارات میگذاشتند که آنهارا از شرشیاطین‌محفوظ بدارندواین کیفیت یکی‌ازخصایص‌صنعتی‌معماری‌وحجاری بابلی‌است کروبیانیکه حزقیل بالاختصاص وصف آنها راکرده ، اخلاف مستقیم همین فرشتگانند (۱).

رب‌النوعهای بابل درنظر آن طایفه مثل مردها بودند با همان بیرحمی‌وخشونت وجسارت چنانکه‌ربةالنوعهاعیناًزنانی بودندباشأن‌وشوکت وهریك‌از آنها شهری‌داشتند که‌مقر فرمانفرمائی ایشان‌بوده ویکنفرپاتسی[۲] یعنی رئیسی داشته کاهن مانند که‌بعنوان نماینده و ترجمان ارادهٔ آن رب‌النوع حکومت مینموده است و سایر ارباب انواع هر قدر هم بزرگ بودند در آن شهر فقط معاون و تابع آن رب‌النوع مخصوص محسوب میشدند ، چنانکه‌دربلاددیگراین‌رب‌النوع نسبت برب‌النوع‌اصلی آنجا تابع‌وتحت‌الشعاع بود ، معذلك انو[۳] یعنی‌آسمان و ایا[٤] یعنی گرداب و بل[٥] یعنی زمین دردوره های

---

۱ ـ کتاب حزقیل نبی باب اول از آیهٔ چهارم . «مؤلف» .

۲ـ Patesi. ۳ـ Anu. ٤ـ Ea . ٥ـ Bel.

متأخر سه‌رب النوع بودند که مطلقاً برسایرین برتری وامتیازداشتند.

ازعالم‌اخروی تصور حزن‌انگیزی داشتند، چه گمان میکردند که درآنجاشخص اگر خوشبختانه محکوم به‌عذاب وشکنجهٔ مؤبد نشد مبتلا بگرسنگی و تنگ دستی‌است وبنابراین‌هر کس دعا میکرد که در زمان حیات سلامت مزاج وثروت واولاد بسیار داشته باشد واین نعمتها را در ازای عبادت رب‌النوع خاص آن‌مکان تقاضا میکرد، لیکن آن رب‌النوع اگر پرستندگانش درعبادت او قصوری میورزیدند آنها را گرفتار امراض وبلیات گوناگون میساخت. کاهنی که مراسم دفن یکنفر سومری را اداره مینمود «هفت ظرف شراب وچهارصدو بیست قرص نان ویکصد وبیست کیل گندم ویك دست‌لباس‌ویك بز ویك تختخواب ویك نشیمن مطالبه میکرد.»

در معابد خزانه‌ها و انبارها ومخزنها وزاغه‌ها برای دواب و مواشی داشتند و درحقیقت ترتیبات را چنان داده بودند که گوئی رب‌النوع سلطانی‌ازسلاطین روی‌زمین‌است ملازمین و خدام کثیر باید داشته باشد.

گذشته از اینکه علماً میدانیم که سومریها بسیار کشیش پرست بودند شدت وکثرت بندگی ایشان نسبت بآنان از اینجا ظاهر میشود که‌رب‌النوعها ازملاکین بزرگ وبازرگانان معتبر نیز بوده وخدمهٔ ایشان مباشر املاك و تجارت آنها بودند و بنابراین میتوان فرض کرد که این امور انحصاربکهنه داشته است.

تأسیسات قدیمهٔ سومریان

خانه‌های سکنهٔ بابل ظاهراً در ابتدا از نی‌ساخته میشد که آن هنوزاز مواد مهمهٔ آنکشوراست. بعد تدریجاًخانه‌های مزبور بکلبه های گلی یا خشتی که در آفتاب خشك میکردند مبدل گردید. بزرگترین دوست و همچنین اعداعدو سومریان قدیم رودخانه بود که منازل خودرا در سواحل پست آن بنا مینمودند، چه‌آن همانطور که از جهت آب فراوان ضروریات وحوائج آنهارا رفع مینمود در اوقات طغیان وازدیاد آب هم اسباب وحشت ومخاطره بوده است. در این اواخر قدیم ترین روایت راجعهٔ بطوفان نوح مکشوف واز احوال آبادیهای قدیم سومریان استنباطاتی شده وبابن واسطه معرفت ما باحوال آن

ازمنهٔ قدیمه‌زیاد گردیده‌است . عبارت آن روایت بزبان سومری است و اگرچه‌لوحه‌ای که برروی آن نوشته شده زیاده از دو هزار سال پیش‌از میلادقدمت ندارد، لیکن اصل داستان راجع باوایل طلوع عهد تاریخ است . شخص مهم در این داستان **ذیوسدو**[1] نام دارد و اویکنفر سلطان روحی ویا ازرؤسای یکی از آبادیهای سومری بوده وقدس و تقوای او باندازه‌ای بود که خداوندا و **انکی** ویرا از وقوع طوفان مطلع ساخت. واو کشتی ترتیب داده و جانوران خود را در آن جا داد . کشتی نامبرده که شاید همان «قفه» یـا نوعی از قایق (مدور ماهی‌گیری بوده که از چرم یاشمع پوشیده شده و دور آن پوشال است) . باری چون بنای باران شدکه باآنکه هفت روز وهفت شب بارید او وهمراهانش بواسطهٔ کشتی نجات یافتند و کشتی برروی آب میرفت و بالاخره طوفـان خاتمه یافت وخورشید ظاهر شدوچون بر کشتی تابیدکاهن **انکی** یك گاو ویك گوسفند قربانی کرد و.در آخر ایند‌استان می‌بینیم که کاهن کهن ، **انلیل** را که رب‌النوع بزرگ کشور او بود پرستش میکندکه اکنون خشمش بر علیه مردم تخفیف یافته و **انلیل** هم این کاهن را حیوة جاوید میبخشد و روحی باو عطامیکند که مانند روح خداوندان باقی میباشد[2] **ذیوسدو** کاهن نامبرده همان شخصی است که مردم بابل **اوت نپشتیم** وعبریان **نوح** خوانده‌اند و در این‌داستان نسخهٔ اصلی ظاهر میشودکه‌شخص مهمی‌که در موقع طوفان محل عنایت خداوند واقع شده سلطانی روحانی بوده که بر یکی از آبادیهای‌قدیم سومر فرمانروائی داشته است .

۱– Ziudsuddu

۲ – رجوع کنید بمقالهٔ ارنوپویل در مجلهٔ موزه (دانشگاه پن‌سیلوانیا مجلد٤ شمارهٔژون ۱۹۱۳) صفحهٔ ٤۱ و.مقالهٔ متون تاریخی ومتون تاریخی و دستوری (انتشارات موزهٔ دانشگـاه پن‌سیلوانیا شعبهٔ بابلی ، مجلد ٤ شمارهٔ ۱ ،.و مجلد ٥) فیلادلفی ۱۹۱٤ و کتاب ل . و . کینگ عنوان «افسانه‌های بابل ومصر» (سخن‌رانیهای سکویچ در سال ۱۹۱٦) . قطعهٔ دیگری درباب افسانهٔ موهوم طوفان را پروفسور لانگدن از روی کتیبه های نیپ پور کشف کرده ، رجوع کنید بهمان کتاب کینگ صفحهٔ ۱۲٥ . نیزرجوع کنید بکتاب لانگدن بنام «منظومهٔ سومری درباب بهشت» چاپ پاریس ۱۹۱۹ . در این افسانه آنچه آمده مطابق بامطالبی است که درافسانهٔ توراةدرباب هبوط آدم وارد‌شده است . (مؤلف) .

علی‌الظاهر از قدیم‌الایام‌مرکزهریك از آبادی های کوچك آنزمان پرستشگاه خداوند محل بوده است و بمرور زمان دهکده های محقر مبدل بشهر هائی شده که هریك دولتی مرتب ومنظم محسوب ومنازعات دائمی آنها منتهی به تفوق وسلطهٔ موقت فاتح میشده‌است . در این جا قوه وقدرت روحانیون خیلی زیاد و جالب توجه‌است، چه پاتسی اقدام بجنگ را بامر خداوند شهر میکند و باراده‌ٔ اومظفر ومنصور میگردد ودر عهد نامهٔ صلح‌هم‌همینطور قید وتصریح میشود ، بعبارت احری پاتسی ها مردمانی‌هستند که فقط کارگذاران خداوندان میباشندوقرائنی در دست هست بر اینکه ترتیب‌مذکور فوق‌به بابل وایلام راجع است و اما شوش وانشان بلاد دولت های قدیم ومعاصر ونظیر لگش ، ارخ ، اورولارسا بودند و ضمناً ازروی قیاس میتوان گفت که طوایف کوهستانی خیلی‌کمتر از سکنهٔ جلگه در تمدن پیشرفته بودند .

ان ناتوم پادشاه لگش ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد

مهمترین‌شخصیکه‌درمیان‌سلاطین‌قدیم‌سومر و آنها که‌تاریخشان معلوم شده‌بنظر میرسد **ان‌ناتوم** نام دارد که بر حسب میراث اجدادی رتبهٔ‌پاتسی لگش راداشته وبواسطهٔ‌غلبهٔ برشهردولت مجاورخود که‌اوما[1] خوانده میشد قدرت وشهرت یافته‌است. مطالعهٔ تفصیل لشگرکشیها او و نتایج آنها خیلی قابل توجه میباشد و مراتب مذکور ، در ستون سنگی که بیادگار فتوحات او برپا شده و موسوم به ستون‌کرکسان میباشد، مسطور و قریب چهل‌وهشت مائه قبل از این نوشته شده وشرح استیلای آن‌پادشاه را بر کلیهٔ سومر مضبوط ساخته‌است . تصاویری‌که بر آن‌ستون منقوش است ظاهرمیسازد که سومریان یکدسته نیزه دار محکم بودند و جماعت حامل سپر آنها را محافظت میکردندوباین ترتیب حمله ویورش میکردند . تصویر خود پادشاه جهانگشا نیزساخته شده‌که در ارابه‌نشسته و آنرا جمازان میکشند، چه‌در آن زمان در بابل اسب معلوم نبوده است . آداب دفن مردگان نیز نقش شده و دیده میشود که جنازه هارا بطور طبقات افقی روی هم میگذاشتند وتلی از آن میساختند .

۱ـ Umma

ان‌ناتوم در اعمال مملکت داری و توسعهٔ منابع ثروت کشور خود نیز کوتاهی نداشته نهرهای عدیده حفر کرده وظاهرا این کارهارا درسنوات وسال‌های اخیر سلطنت خویش



۸ ـ سنگ یکپارچه منقوش نرامسین
پادشاه فاتح چنانکه ملاحظه میشود نیزه‌اش‌را بائین میآورد و آن علامت قبولی تسلیم دشمنان عاجز ومنکوب است که چشمهاشان‌را بطرف اودوخته‌اند.

که بقول خود او قدرتش بشمر رسیده بود انجام داده است .

فتوحات ان ناتوم بر ایلامیها

چنین بنظر میآید که در زمان سلطنت **ان ناتوم** فلاحان و کشاورزان سومر و اکد ایلامیهارا دشمن طبیعی خود میدانستند و درواقع حکمران آنها هیچوقت از حملات آن کوهستانیهای دلیر مأمون نبودند و این عقیده از این عبارت استنباط میشود که **ان ناتوم** درحق ایلام میگوید« کوهستانی که وحشت میآورد » معهذا آن پادشاه کافی بر دشمن دیرین خود نیز غلبه نموده و این کیفیت را باین عبارت ادا کرده است « سر ایلام بدست **ان ناتوم** شکست و ایلام بخاك خود رانده شد» منشأ این استعاره و کنایه دبوس بوده که در آن زمان ازحربه های خاص و طرف توجه بشمار میرفته است و در جای دیگر نیز **ان ناتوم** اشاره بشکست فاحش دشمن نموده میگوید «تل‌هائی ازمردگان روی‌هم ساختم» لیکن باید دانست که تمامی این فتوحات فقط جلوگیری و دفع حمله‌ولشگر کشی ایلامیها بوده و برحسب ظاهر دشمن را در خاك خود او تعاقب ننموده ،بعبارت اخری شیوهٔ سومریان تدافع بوده و تعرض نمیکرده‌اند .

قدیمترین نامه و ایلام

قدیمترین نمونهٔ نامه‌ای که بدست است در بابل یافت شده و راجع به‌ایلام میباشد وظاهراً متعلق بسلطنت **ان ناتوم** ثانی است که‌از سلاطین آخری لگش بوده‌است، نویسندهٔ نامه کاهن بزرگ ربةالنوع مسماة به **نین‌مار** میباشد و بمخاطب خود اطلاع میدهد که دستهٔ از ایلامیها بخاك لگش تاخت آوردند ومن ایشانرا مغلوب ساخته تلفات سنگین بر آنها وارد آوردم وتاریخ این نوشته باید درحدود ۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاد باشد .

ایلام و سلسلهٔ کیش از ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ قبل از میلاد

همینکه لگش انحطاط یافت سلسلهٔ سامی کیش در اکد طلوع نمود. **منشتو** که یکی ازسلاطین جنگجوی آن سلسه‌است بطرف انشان لشکر کشیده پیشرفت خودرا نقل میکندومیگوید «نه تنها مردم آنمحل منقاد و مجبور بادای خراج گردیدند بلکه سلطان اسیر انشان بآئین فتح وپیروزی من زینت بخشید».

نیز بروی ظرفی که درنیپ‌پور یافت شده کتیبه‌ای خوانده شده است که معلوم میسازد که آنظرف از غنایم ایلام میباشد و سلطـان جنگجوی دیگری به **اوروموش** وقتیکه ایلامرا فتح کرده اهدا نموده است .

از این معلوم‌میشود که بلاد زراعتی سومر بالاخره باینمقام رسیدند که شیوهٔ تهور اختیار نموده و بجلوگیری از تاخت‌و تازهای ایلام قناعت نکرده‌تسخیر وانقیاد آنکشور رامنظور نظر خود قرار دهند .

دولت اکد
۲۸۰۰
قبل از میلاد

اکنون به‌اکد یا اگد میپردازیم که قریب دوماه‌بعداز مرگ ان‌**ناتوم** نه‌فقط یك دولت‌مهمی بوده بلکه‌تمام‌دول آن‌ناحیه‌را جمع کرده یك‌دولت معظم‌واحدتشکیل داده‌درتحت‌یکسلسله سلاطین سامی در آورده بود . برای انجام‌چنین کاربزرگ‌البته مردی بزرگ لازم است ، آنمرد بزرگ ظهور کرد و **سارگن** نام داشت که‌بطور فخرو مباهات میگوید « مفاخرم را روی دنیا ریختم » در زمین مغرب (یعنی سوریه) و دریای شرق (یعنی‌خلیج‌فارس) حدود دولت آن سلطان‌را معین مینمود وروایتی‌هم هست‌راجع باینکه جزیرهٔ دیلمون در خلیج فارس را مسخر نمود ومیدانیم که نه‌تنها ایلام راگرفت بلکه چندین ناحیه از نواحی شمالی‌زاگرس رانیز گشوده‌است .

سارگن درعملیات وهنرهای صلح وسلام نیزمتمایز بوده است ، چنانچه‌قوانین قدیمه ونوشتجات‌مذهبی واعمال مجر به را جمع آوری نموده بزبان سامی ترجمه کرده‌است وتمام آن نوشتجات را درمعبد ارخ‌امانت گذاشتند وهزار وپانصد سال بعدبحکم پادشاه آسوری موسوم به **آسوربانیپال** آنها را استنساخ نمودند و بهمت دانشمندان این سلطان‌گنجینهٔ‌گران بهائی ازدانش وفرهنگ برای استفادهٔ نوع بشرمحفوظ مانده‌است . علاوه بر این **سارگن** اولین پادشاهی است که در سراسر کشور خود ترتیب صحیحی برای ارتباط وطرق آمد وشد قرار داده وهمین امر بتنهائی دلالت بربزرگی او مینماید .

لشکرکشی سارگن به ایلام

سارگن محاربات خودرا با ایلام ذکر کرده است و مهمترین آنها آنست که جنگجوی بزرگ یک اندازه از فتوحات خودرا بواسطهٔ ویران کردن کشور ومعدوم ساختن محصولات و غلات بدست آورده لیکن دلیلی در دست نیست براینکه درزمان سارگن یا فرامسین، که او نیز با ایلام جنگ کرده است . دولت اکد آنکشور را برقلمروی خود ضمیمه و الحاق کرده باشد، اگرچه ممکن است در دوره‌های مختلف خراج از آنها گرفته باشند. ازطرف دیگر بطوریکه از کتیبه‌های تاریخی که جدیداً انتشار یافته وما درفوق بآن اشاره کردیم چنین برمیآید که آوان درعهد سلسلهٔ اکد یکی از مهمترین شهرهای ایلام قلمداد شده واز این امر چنین معلوم میشود که آنکشور زمانی هم تحت حکمرانی ایلام بوده است.

تخته سنگ فرامسین

یکی ازمهمترین وبهترین غنایم هیئت اکتشافیهٔ دُمرگان ستون سنگی فرامسین است که سابقاً راجع بمسئلهٔ سیاهان ذکری از آن کرده ایم و آن ستون بیادگار فتح لولوبی که ناحیه ای است در زاگرس بین بغداد وکرمانشاهان حالیه برپا شده وصورت شاه را ظاهر میسازد با متحدین او که در کوهستان بر دشمن غلبه یافته‌اند.

از این گذشته در همان ناحیه در درهٔ حلوان حجاری های مهمه ایست که تصویر یکی از سلاطین قدیم سامی را موسوم به انوبانني[1] و همچنین تصویر ربة‌النوع او را که نین نی یا ایشتر[2] نام داشته ظاهر میسازد وفتوحات این دوپادشاه جنگی یقیناً برای این منظور بوده است که ارتباط بین ایلام و دولت بابل را زیاد کند ،چنانچه در بعضی الواح ذکری از آن میشود ، اگرچه در الواح مذکور عنوان ایلام خراج گذاری است نه دادوستد و بازرگانی، لیکن یقیناً بهمین وسایل بازرگانی ومعاملات هم توسعه مییافته است . باری ازنظر تاریخ بابل دورهٔ سلسلهٔ اکد هم ازحیث تمدن وهم ازجهت صنایع و فنون درخشان ترین دوره‌های سومر و اکد در تاریخ باستان آن ها محسوب می‌شود،

1— Anu-banini

۲ – « سومر واکد » صفحهٔ ۲۵۰ و نیز رجوع شود به هیئت علمی دُمرگان درایران» جلد ٤ صفحهٔ ۱٦۱ (مؤلف)

چه از مجموعهٔ دولت های کوچك و پراگنده یك دولت بزرگ تشکیل شده واگرمدت مدیدی دوام نکرده لیکن خاطرات آن البته سالهای دراز محرك ومهیج غیرت وهمت بابلیها بودکه بعد ها دولتهای بزرگتر ومقتدرتر را نیز درتحت قدرت خود در آوردند.

دولت گوتی

اواخر سلسلهٔ اکد امروز مثل سابق محفوف بظلمت وتاریکی نیست . بیشك اسامی هفت پادشاه آخری آن بدست آمده است، اگرچه کار های ایشان یا دولت بابل و ایلام که درتحت استیلای آنان بودند بدرستی معلوم نیست، ما امروز میدانیم که بعد از سلسلهٔ اکد سلسلهٔ دیگری روی کار آمده‌اند که پایتختشان درجنوب یعنی ارخ بوده و چندان دوامی نداشته است ، لیکن مهمترین امریکه اخیراً مکشوف گردیده اینست که در اواخر دورهٔ سلسلهٔ سلاطین ارخ تمام آن کشور کاملا در تحت استیلای دولت سامی گوتی که در مشرق زاب صغیر واقع بوده در آمده است و حملات گوتی منتهی بانقیاد تمام جنوب وشمال بابل گردیده و تقریباً شکی نیست در اینکه ایلام تبعیت آن سلاطین مقتدر را که از دیرگاهی در نواحی کوهستانی حدود غربی آن دیار استقرار یافته بودند قبول کرد . استیلای سلاطین سامی گــوتی را شجاعت اتوخگال پادشاه ارخ خاتمه داد ؛ چه ازبعدازاستمداد ازارباب انواع بابل و زیارت پرستشگاههای آنها درضمن مسافرت خود تیریکان پادشاه گوتی را مغلوب واسیر نموده و پیشرفت این پادشاه اول نهضت مخالفانهٔ سومری است که در زمان سلسلهٔ سوم اور بحد اعلای خود رسید .

گودآ ، پاتسی لگش ، ۲۵۰۰ قبل از میلاد

چون نسلهائی میگذرد باز می‌بینیم شهر لگش در تحت پادشاه مقتدری موسوم به گودآ اعتبار واقتداریافته وسلطنت پادشاه نامبرده درخشنده ترین دورهٔ تاریخ آن شهرستان قدیم میباشد. اگرچه گودآ انشان را مسخر نموده معهذا بجهانگیری معروف نیست بلکه شهرت و اعتبار او بواسطهٔ عدالت پروری وحمایت وتقویت از ضعفاء و فقراست ، دردوره وزمانی که این صفات تقریباً معدوم بوده است . آثار و ابنیهٔ گودآ نیز اسباب بقای او شده و مصالح آن ابنیه‌را ازسوریه وعربستان وایلام آورده وازایلام مخصوصاً الوارحمل‌میکرده

است و نیز مذکورمیدارد که برای شرکت کردن در بنای معبد نین ژیرسو[1] رب‌النوع لگش که اثر مهم آن پادشاه است ایلامیها از ایلام و شوشیها از شوش میشتافتند.

طلوع سلسلهٔ سوم اور

چون در دامنهٔ تاریخ نزول میکنیم بدوره‌ای میرسیم که دولت اور تقریباً در سنهٔ ۲۴۵۰ پیش از میلاد سلطه و تفوق سومر و اکد را پیدا نموده و حال آنکه قبل از این دول آن ناحیه به حال تفرقه و انحلال میزیستند. این تجدید اتحاد و شوکت بمباشرت سومریان واقع شده چه می بینیم بعد از آنکه دورهٔ سارگن و نرامسین خطوط سامی معمول شده بود دراین دوره بازبان سومری بکار است. در زمان دُنگی که دومین پادشاه این سلسله است استعمال کمان که تا آنزمان مخصوص سامی ها بوده بین سومریها نیز معمول شده[2] و احتمال میرود که بدینوسیله آن پادشاه استیلای خود را بر ایلام و لولوبی وسایر ممالك شرقی‌دجله بسط داده باشد، لیکن این فتوحات با اشکال وزحمت زیاد حفظ شد و پادشاه مذکور برای نگاهداری آنها مجبور بودمتصل لشگر کشی نماید، چنانکه نه مرتبه به‌سیمورو[3] و لولوبی تاخت و تاز نموده است.

ادارهٔ ایلام بتوسط دنگی

در اینموقع ایلام برای اولین بار تحت ادارهٔ دائمی سومر در آمد، در تلو که محل لگش میباشد الواحی یافت شده است که شامل احکام است راجع بدادن خواربار و ملزومات به سرکرده‌هائیکه از آن شهر عبور میکنندواز اور بمحل مأموریت خودکه در ایلام‌است میروند و در آن الواح صورت لوازم و مایحتاجیکه برای گماشتگان دُنگی در هنگام توقفشان در لگش و مسافرتشان به ایلام لازم است فهرست داده شده است و مأموریت عمدهٔ گماشتگان نامبرده این بودکه برای ابنیهٔ عظیمهٔ پادشاه کارگر بگیرند و مصالح حمل کنند یا نظارت بر خواربار و سایر لوازم نمایند و از عدهٔ اما کنیکه مذکور شده ظاهر میشود کــه قدرت دُنگی در ایلام منحصر بچند شهرستان نبوده بلکــه بر تمام

---

۱ – Ningirsu

۲– و آن امروز معلوم شده‌که غلط است رجوع شود به مقاله مقدماتی کتاب. (مؤلف).

۳– Simuru

مملکت استیلا داشته است . احتمال کلی میرود که شوش حاکم نشین آن ناحیه بوده و **دنگی** معبد **شوشیناك** راکه ربالنوع ملی آنکشور بوده ساخته ومرمت کرده‌است.

راجع باستیلای آن پادشاه سومری برایلام مطلب مهم اینستکه یکی‌ازقطعات ایلام را دختر پادشاه سومری اداره مینموده و الواح سابق‌الذکر اسامی چندین تن از پاتسی‌های ایلام را بدست میدهد که هیچکدام از اهل بلد نیستند و همین امر معلوم میسازد که چرا متصل اهل محل درطغیان وعصیان بودند وممکن است که همین مسئله در پیشرفت و ترقی ایلام بسوی ملیت و استقلال و انحطاط سلسلهٔ اور دخالتی بسزا داشته باشد .

زوال سلسلهٔ سوم اور بواسطهٔ ایلام

انقراض سلسلهٔ سلاطین اور بواسطهٔ حمله از طرف ایلامیها واقع شد و آنها آخرین پادشاه آن سلسله را اسیر کرده به انشان بردند. تفصیل این واقعه بدرستی معلوم نیست، لیکن میتوان فرض کرد که چون بر احوال سلسله ضعف طاری شد ایلام از قید تبعیت رهائی یافته و بالاخره پنجه برروی تعدی‌کاران زد .

تاراج ارخ بتوسط کودورنان خوندی در حدود ۲۲۸۰ قبل از میلاد

با سقوط اور شهرستان ِارخ نیز بتوسط یکنفر پادشاه ایلامی بتاراج رفت و اطلاع بر اینواقعه از راهی رسیده که واقعاًقابل ملاحظه است . وقتیکه **آسور بانیپال** در حدود ٦٤٥ قبل‌از میلاد شوش را گرفت مجسمهٔ ربةالنوع **نانا** راکه **کودورنان خوندی** هزار و ششصدوسی و پنجسال قبل بغنیمت برده بود دوباره به ِارخ برگردانیده بجای خودگذاشت و شرح واقعه‌را ثبت نمود. این داستان تاریخی شگفت آمیز محل اعتماد میتواند باشد و تاریخ جنگ را تخمیناً درسنه ۲۲۸۰ قبل از میلاد تعیین میکند و چنانکه **کینگ** تذکر میدهد غارت شهر ِارخ البته در موقعی واقع نشده که سلسلهٔ اور ایلامرا متصرف بودند و بنا براین عقیدهٔ او اینستکه وقوع واقعهٔ نامبرده محتمل نیست مگر در وقتیکه ایلامیها بنای تاخت و تاز را گذاشته و سلسلهٔ اوررا منقرض ساخته‌اند.

سلسلهٔ نی سین
۲۱۱۵-۲۳۳۹
قبل از میلاد تقریباً

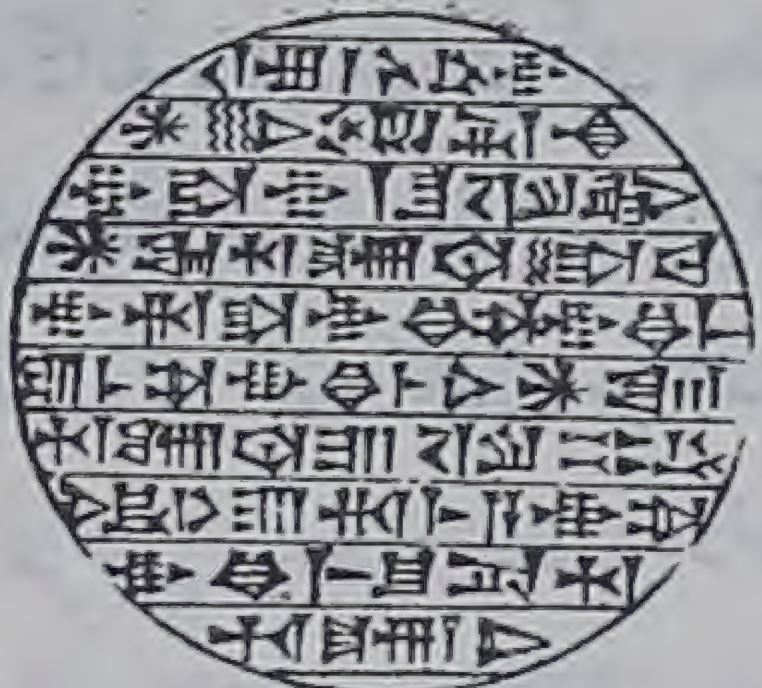
در باب سلسلهٔ نی‌سین اطلاعات زیادی در دست نیست و همینقدر میدانیم که بعد از زوال سلسلهٔ اور مدت دویست و بیست و پنج سال سلطنت کردند . سلسلهٔ مزبـور عبارت از سامیهائی هستند که سومریها را ابتدا برخلاف ایلام شورانده و خود بر مملکت آنها حکمرانی نمودند و اطلاع مختصری که داریم از فهرست سلسلهٔ نیپ پور- است که اسامی شانزده تن از سلاطین را ذکر میکند و دراین دوره برحسب ظاهر غالباً دولت آن سلاطین مشتمل بر سومر و اکد بوده و احتمال میرود که یك چند ایلام را هم داشته اند ، اگر چه دیده میشود که ریمسین پادشاه ایلامی لارسا ، نیسین را در سال ۲۱۱۵ قبل از میلاد در هفدهمین سال سلطنتش منقرض ساخت و سومریها که بدینسان سیادت خود را از دست دادند دیگر نتوانستند آنرا تجدید نمایند .

تأثیر تمدن سومری

سلسلهٔ نیسین هم منقرض شد و نسبت باوضاع قدیم ورق برگشت. نژاد سومری مقهور گردید و از حیث عامل سیاسی واعتباراتی که از این نظر داشتند زود افتادند پس مناسب است که در اینموقع توقفی کرده قبل از آنکه بشرح وقایع و سوانحی شبیه به درام در تاریخ اقوام قدیم ایلام و بابل بپردازیم نظری بر کلیهٔ احوال بیندازیم .

تمام مللی که آمده و رفته‌اند باید بتوسط اعمالشان در پیشگاه تـاریخ بمعرض امتحان درآیند . قوم سومر در برابر این اختبار ترس و سرافکندگی ندارد . از اعمال مهمهٔ این قوم بزرگ که درطی قرون کثیره باقی مانده است وبمیراث بنوع بشر رسیده یکی اختراع خط میخی است که از فتوحات بزرگ عقلانی دنیای قدیم است و دیگر قوانین و احکامی است که قانون معروف حمورابی مبنی بر آنست ومنت آن قوم بر بنی نوع انسان منحصر باین دوامر نیست . مبادی صنعت وعلم کلیتاً به تمدن آنها منتهی میگردد وهرچه حجابهائیکه ازمنهٔ قدیمه را مستور داشته‌ازپیش چشم ما برداشته‌میشود بهتر احساس میکنیم که معلومات طبی و نجومی و صنعتی یونانیها تاچه اندازه مأخوذ از این اقلیم قدیم است . یکی از میراثهای سومر ساعت است که همه روز در بغل داریم

وصفحهٔ آن نمایندهٔ ساعات دوازده گانه باتقسیمات آن به‌شصت دقیقه وشصت ثانیه‌است که سومریان وضع کرده‌اند . فی‌الحقیقه بسیار دل انگیز است که کسی چون با باستان شناسان همقدم میشود و در گذشتهٔ سومر غور کامل میکند می بیند که در الف چهارم پیش از میلاد هیئت‌های اجتماعیهٔ مرتبی بوده وتمدنی داشته‌اند که حتی درهمان زمان کهن بوده‌است. بنابراین هیچکس نمیتواند درمقابل‌این مجاهدینی که‌بواسطهٔ مجاهدات خستگی ناپذیر وشرح و بیان روشن‌ایشان‌ما مردم مائهٔ بیستم به‌چنین معلومات واطلاعات نفیسهٔ اساسی نائل میشویم سر تعظیم وتقدیر خم ننموده واین خدمات آنهارا بی‌اختیار ستایش ننماید .



نوشته ایرانی متعلق به شیلخاکین شوشیناك
روی یك ظرف لعابی
از کتاب ملاحظات دمرگان گرفته شده است

فصل ششم

ایلام و بابل

من شیلخاکین شوشیناك فرزند شوترو ك ناخونتا یکنفر قائد دلاور وشجاع برای سعادت و برکت حیات خود و حیات ناخونتا اوتو همسر عزیـزم و حیات خانواده‌مان .

طلوع بابل

استیلای نژاد سامی بر سومری ها عاقبت به ترقی بابل مسجل گردید. علت پیشرفت و پیروزی سامی‌ها درمحاربات طولانی نژادی شاید از قرب و جوارشان به عربستان مهد پرورش نژاد سامی ، هجوم عشائر بی باك و جنگجوی زیاد بوده که متصل بدین قصد بیرون میآمدند که این نقطهٔ حاصلخیز و شاداب را تصرف نموده مسکن خود قرار دهند .

شکی نیست که عربستان مانند امروز خشك و بیحاصل نبوده که جمعیت زیاد نتواند در آن زندگی کند ، ولی ممکن است همان اوقات خشکی باعث این جنگها و تهاجمات قبایلی‌شده باشد ویا شهرنشین ها بواسطهٔ جدال وقتال یا عارضهٔ طاعون‌ناتوان شده و یا بطوریکه ظن غالب است قوت و صلابت این قبایل باعث آن شده باشد. بهر حال ترقی بابل یکی ازبرجسته‌ترین عصر تاریخی را تشکیل میدهد. شهرستان نامبرده به تدریج مرکز یك چنین شکوه و جلالی گردید که آوازهٔ قدرت و عظمت و جلال آن تمام دنیای قدیم را پر کرد .

نظری بما قبل

پیش از آنکه روابط ایلام را با سلسله‌های سلاطین قدیم بابل درتحت‌نظر بگیریم خوب است نظری به ماقبل انداخته اجمالا احاطه‌ای به احوال داخلی ایلام پیدا کنیم ، میتوان تصدیق کرد که رویهمرفته ایلام از همسایگان غربی خود عقب‌تر و از حیث تمدن به آن درجه کمال نرسیده و کوهستانی بودن‌خاك این نظررا تقویت میکند ، چه این مسئله باعث صعوبت ارتباط ورفت وآمد میشود و از وسعت اراضی حاصلخیز هم میکاهد ، اطلاعات قلیلی هم که دردست داریم مؤید صحت این نظریات است . بطوریکه معلوم میشود ایلامیان منظورشان از مساعی و اقدامات جهانگیری ومملکت ستانی نبوده بلکه فقط در خیال تاخت و تاز وغارت و چپاول بوده‌اند وقبل از آنکه استیلای خارجی باعث اتحاد و اتصال قبایل مختلفهٔ‌متفرقه شود بنظر نمیآید که تمام ایلام در تحت اطاعت حکمران واحد درآمده باشد و نیزیقین حاصل نیست براینکه چون بلاد جلگه زیر رقبهٔ سلاطین بابل رفت نواحی کوهستان‌هم مطیع آن شده باشند. مسیو دِمُرگان را عقیده اینست که ایلامیهای کوهستان هیچوقت استقلال خود را ازدست نداده‌اند ، درهرصورت طول مدتی که تحت نظر است بقدری زیاد است که طوایف وحشی توانسته‌اندباسکنهٔ جلگه‌متحدگردیده ملتی تشکیل‌دهند که رویهمرفته برای بابل وبعدها برای آشور حریف قابلی بشمار میرفت .

اشکال مربوط ساختن سلسله‌های قدیم ایلامی با سلسله‌های سومر

یکی از بزرگترین مشکلات در مربوط ساختن سلسله های قدیم ایلام باسلسله‌های بابلی‌ها فقدان نقطهٔ ثابتی‌است که‌برای مطابقهٔ تاریخ هردو کشور مشترك باشد. بعضی ازخطوطیکه دِمُرگان بدست آورده سلاطین متوالی‌چندی‌نشان‌میدهد که معابد شوش‌را ساخته ومرمت کرده‌اند ، لیکن تااواخرسلسلهٔ اول‌بابل تاریخ هیچیك از سلاطین مزبوررا نمیتوان تشخیص کرد ، بنابراین تاوقتیکه‌اطلاع‌صحیح بدست آید فقط بایدبفهرست اسامی قناعت کرد ، هرچند برحسب تقدم وتأخرمرتب‌است لیکن تاموقع ومقام تاریخی آنها نسبت بتاریخ بابلی‌ها مشخص نشده چندان مورد استفاده نیست .

از سلسله‌های قدیمهٔ مزبور سلسلهٔ **باشا شوشیناك** که سابقاً مذکور داشتیم



۹- پوشاك بزرگ سر که از سفال لعاب‌دار (برای زینت پیکر) ساخته شده متعلق بدورهٔ ایلامی است

وزبان نژاد سامیرا در یادداشت‌های مذهب خود بکار برده است بنظر میآید که قبل از سلسلهٔ اور بوده‌درصورتیکه‌سلسلهٔ خوتران تپتی گمان میرود متأخر باشد و چون اعضاء این خانواده پاتسی شوش نامیده شدند ممکن است که آنها در طی مدت فرمانروائی اورتبعهٔ بابلی‌ها بوده باشند ، سلسلهٔ متأخر دیگر هم مذکور شده لیکن موقع تاریخی ایشان معین نگردیده است .

یك مقارنهٔ تاریخی حتمی بین ایلام و بابلی‌ها

فقط مسئله‌ای که از حقیقت آن میتوان مطمئن شد اینست که یکنفر کوگانشر نام‌تحت امی‌زدوگا آخرین سلطان ولی از سلسلهٔ اولی بابل در شوش حکومت میکرده است ، اما گمان

میرود که آن پادشاهان شوش که سوکل[1] خوانده شده‌اند چه مقدم و چه مؤخر، شاهنشاهی سلطان بابل‌را قبول داشته‌اند و محتمل‌است که این استیلا و نفوذ مستحکم نبوده جنگها و تاخت و تازهای محلی آنرا شدید وخفیف نموده باشد، چنانکه امروز هم در بسیاری از نقاط آسیا این ترتیب دیده میشود جاریست . یکی از کتیبه‌های متعلق بسلطان دیر[2] که مینویسد « سرهای مردم انشان و ایلامرا شکستم » حکایت از همین احوال مینماید و ظاهراً پادشاه مزبوردر دورهٔ سلسلهٔ نیسین بوده‌است .

غلبهٔ ایلام و نتایج آن

بیفایده نیست که بر طبق رأی و عقیدهٔ دُمرگان نتایج غلبهٔ ایلامرا که یقیناً با شدت بلکه یکنوع سبعیت بوده ظاهر کنیم . آری آن تا این اندازه وحشیانه بود که کلیهٔ ساکنین بابل برای حفظ جان خود فرار کردند وبنابراین ، نظریات نویسندهٔ فرانسوی باینواسطه بود که پرستندگان آسور بدرهٔ دجله فرار کرده قوم آسوری را تشکیل دادند و همچنین سکنهٔ جنوب کشور که در کنار خلیج فارس و جزائر آن که ازآنجمله بحرین بوده است منزل داشتند بسواحل سوریه مهاجرت کردند و قوم فینیقیه را تشکیل دادند که در بحرپیمائی و بازرگانی و استعمار شهرت یافتند[3] و نیز همین قوه باعث حملات طوائف هیکسوس بمصر گردید و بالاخره علت مهاجرت کلدانیان یعنی **ابراهیم** ازاورشد که بعدها آن طایفه‌در دنبال هیکسوسها بمصر رفتند و فرعون راعی ایشانرا بخوبی پذیرفت ، اما **کینگ** دراین باب جازم نیست ومیگوید دلیل‌محکمی قائم نیست براینکه ایلام مدت مدیدی بر بابل استیلا یافته‌باشد وعقیدهٔ اواینست که بواسطهٔ فتوحات پادشاه ایلام آنکشوراز قید تبعیت بابل بیرون‌رفت و ظاهراً منقسم بچندین دولت مستقل گردید . اما عقیدهٔ ما اینست که طغیان ایلامیها خیلی‌شدید بودواحتمال کلی‌دارد که اثرات آن‌درورا، حدود بابل نیز وارد آمده‌باشد[4] .

---

۱ – سوکل بمعنی وزیر یا فرمانددار است نه یك امیر مستقل (مؤلف) . ۲– Dir

۳ – این روایت امروزه از حلیهٔ اعتبار تاریخی عاریست . (مؤلف)

٤ – وینکلر میگوید ممکن‌است که سلسلهٔ هیکسوس ازهمان مهاجرین سیل آسای جزیرة‌العرب که اول خاندان بابل را تاسیس نموده‌اند تشکیل یافته باشد . رجوع شود به صفحهٔ ٦٠ کتاب او موسوم به تاریخ بابل‌و آشور. هال آنرا معلول‌حملهٔ آرین به‌شمال بین‌النهرین میداندکه مردم راندهٔ سوریه را بمصر سوق داد . رجوع شود به تاریخ باستان شرق نزدیك صفحهٔ ۲۱۲ . (مؤلف) .

کدر لاعمر پادشاه ایلام

از علائم و نشان‌های آن ایام مجهول و تیره و آشفته که نسبت نزدیکتری را بین ایلام با بابل ضمناً در آنزمان تثبیت‌میکند شرحی است در فصل چهاردهم سفر پیدایش توراة که ظاهراً یکی از قدیمترین قسمتهای توراة است منقول و نهایت جالب توجه است . در این‌جا از جنگی که‌معروف بجنگ سلاطین اربعه با سلاطین خمسه است شرحی ذکرشده وعین عبارت آیهٔ نهم ازفصل مزبور اینست با « **کدرلاعمر** ملك ایلام و **تدعال** ملك امتهاء و **امرافل** ملك شنعار و **اریوك** ملك آلاسار چهار ملك با پنج» مقصود از امتها طایفهٔ **گوییم** یا برابرهٔ شمالی بوده که قومی غیرسامی وساکن آسیای‌صغیر بوده‌اند . از اینرو محتمل‌است که **تدعال** پادشاه ختی یاقوم هتیت بوده باشد و **امرافل** همان **حمورابی** پادشاه سومر و **اریوك** آلاسارنمایندهٔ‌سلسلهٔ‌لارسا و این‌ملوك‌اربعه‌ملوك سدوم‌و گومره ودول دیگر مجاور را مغلوب ساخته وضمناً **لوط** را هم برده باشند واو بعدها بواسطهٔ **ابراهیم** نجات یافت . باید دانست که غیرازاین اسمی از **کدرلاعمر** در تاریخ نیست، اما نامش بقرار معلوم **قدرلگامار** میباشد و در این هیچ تردیدی نداریم که یك پادشاه ایلامی بدین نام با **حمورابی** متحد شده به مغرب حمله برده است ،گو منبع وسند منحصر بفرد ما همان روایت عبرانی است .

انحطاط دولت ایلامی

عمر دولت ایلامی کم بود و از سوانح تاریخی آن چیز زیادی در دست نیست . چنین بنظر میآید که دولت نامبرده هرچند در جنگ زبر دست بوده‌است ، لیکن در اداره کردن کشورهای گشودهٔ خود قابلیت زیادی ظاهر ننموده وهر کشوری را واداشته است که ترتیبات وحکمرانان سابق خودرا داشته باشد وخراج سنگین بدهد وبقدریکه میتوان استنباط کرد سوریه مقدم بر هر کشوری از دست ایلام رفته وبعد از آن ولایات مجاوردیگر نیز تدریجاً تحصیل آزادی نمودندو آنگاه سلسلهٔ نی‌سین‌خود ایلامرا درزیراستیلای خویش درآورد وشواهدیکه در دست داریم مبنی بر اسامی سلاطین ایلامی است که **دُمرگان** در کتیبه‌های ابنیهٔ سابق‌الذکر پیداکرده است . با اینکه نسبت بسابق معلومات ما ترقی زیاد کرده کلیهٔ

احوال آندوره هنوز خیلی مجهول و تاریك است .

اولین سلسلهٔ بابل تقریباً از ۲۲۲۵ - ۱۹۲۶ قبل از میلاد

طلوع قوت و قدرت سلاطین سامی که دردورهٔ آنها بابل سواد اعظم گردید یکی از بزرگترین واقعات تاریخی شمرده میشود و خوشبختانه معلومات ما نسبت بآنها بمراتب بیشتر است از معلوماتی که نسبت بسلف آنها داریم . **کینگ** اسامی یازده تن از سلاطین راکه سلسلهٔ اول را تشکیل داده‌اند ذکر نموده است . از مساعی جمیلهٔ پروفسور **کلی**[1] الواحی کشف شده که یکی از آنها مشتمل است بر فهرست اسامی سلاطین لارسا وطول مدت سلطنت هر کدام و الواح دیگر روابط بین لارسا و نیسین را نشان میدهد و ما باین وسیله توانسته‌ایم سلسله های مفقودهٔ تاریخی را تا اواسط الف سوم پیش از میلاد بدست آورده و بهم متصل و مربوط سازیم

قوانین حمورابی

بزرگترین پادشاه این سلسله **حمورابی** است که ششمین سلطان آنها واز ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۱ قبل ازمیلاد سلطنت کرده است واو پادشاهی بوده‌است هم مقنن وهم جهانگیر. مهمترین واقعات جنگی سلطنت **حمورابی** مغلوبیت **رمسین** پادشاه ایلامی لارسا و تصرف پایتخت اوست که در سال ۲۰۹۳ قبل‌از میلاد مسیح اتفاق افتاده است و این واقعه ثابت میکند که بابل در رقابتهای خود سر سیادت وتسلط بادول همجوارفاتح ومظفر بوده‌است . **حمورابی** صاحب قانون معروف است که باسم خود او موسوم و قدیمترین قانونی میباشد که در دست ماست ، اگر چه بعضی قطعات از قوانین سومری نیز که خیلی عالی بوده و یقیناً مأخذ و منشأ قانون **حمورابی** هم همان است بما رسیده است و چون بخاطر بیاوریم که قانون **حمورابی** چندین قرن قبل از شریعت حضرت **موسی** تدوین شده و در نظر بسیاری ازفضلا اساس ومأخذ شریعت **موسی**[3] میباشدمعلوم میشود **دُمرگان** در کشف تخته سنگ گرانبهائی

1– Professor Clay .

۲ – تاریخ بابل صفحهٔ ۸۹ (مؤلف) .

۳ – این عقیده که قانون حمورابی مأخذ شریعت موسی بوده است امروزه در خیلی جاها تغییر کرده و از بین رفته است . نکات بس قابل توجهی که در مشابهت آنها با هم استنباط وذکر شده‌اند طوری هستند که طبعاً دو قانون جاری بین دو قوم خویشاوند را در فرهنگ و تربیت و تهذیب همانند نشان میدهند در صورتیکه از خصائص بابلی قانون حمورابی نشانی در مجموعهٔ قوانین موسی نیست . (مؤلف) .

که قانون مزبور بر آن منقوش است چه منت بزرگی برما دارد. رویهمرفته قانون مزبور



۱۰ - سر لوحهٔ کتیبهٔ قانون حمورابی

عکس فوق از روی نسخه بدل کتیبهٔ مزبور در موزهٔ بریتانیا برداشته شده و اصل کتیبه در موزهٔ لوور میباشد.

این کتیبه در سه هزار و ششصد سطر برروی سنگ یك پارچهٔ نقش دار بارتفاع ۸ پا کنده شده است. بالای کتیبهٔ **شمش** خداوند آفتاب نشسته درحالیکه از شانه‌هایش شعله میبارد ومتن قانون را دردست گرفته به **حمورابی** تسلیم میکند

از جنبهٔ اخلاقی عالی و نیز از جهت اینکه قانونی است سلطنتی و عرفی و جنبهٔ‌مذهبی ندارد برجسته وقابل بسی‌ملاحظه‌است وازجمله موادیکه دارد ترتیبات راجع به‌قضات و سایرصاحبمنصبان وهمچنین راجع بزراعت ومشروب ساختن‌اراضی‌وچرانیدن مواشی و بحر پیمائی وخرید و فروش بندگان وروابط آنها بامالکین ایشان وقواعد مزاوجت و مجازات ضرب و آزار و احوال نسوان و میراث و سرقت وغیرها میباشند وتا وقتیکه آندولت استقرار داشته قانون مزبور اساس کلیهٔ تمدن بابلی بوده است.

سلسلهٔ دوم بابل از ۲۰۶۸ تا ۱۷۱۰ پیش از میلاد تقریباً

امروز معلوم شده‌که سلسلهٔ اول بعد ازآنکه بسبب‌منازعات دائمی باحکمرانانیکه درفهرست‌اسامی سلاطین‌بعنوان‌سلسلهٔ دوم مذکور میباشند ضعف و تنزل یافته بود بواسطهٔ هجوم و استیلای هتیت ها انقراض یافته است. حکمرانان یازده‌گانه از سلسلهٔ اول بر اقصای ناحیهٔ جنوبی بابل‌که موسوم بکشور دریائی بود فرمانفرمائی میکردند ومؤسس سومری این سلسله که **ایلوما ایلو** نام‌داشته درزمان **سمسو ایلونا** پسر **حمورابی** دارای استقلال شده‌است، اما بنظر میآید که‌طوائف هتیت مدت‌زیادی بابل را نگاه نداشته‌اند، زیرا که بزودی طوائف کسیت ایلامی جای‌آنها را گرفته‌اند وایشان دردورهٔ سلاطین آخری خاندان **حمورابی** هم شروع بتاخت وتازدربابل‌کرده بودند. باری کسیت ها در تحت قیادت **گنداش** یا **گداش** طبقه‌ای را تأسیس کردند که سلسلهٔ سوم سلاطین بابل در سال ۱۷۶۰ قبل از میلاد محسوب میشدند. سلاطین اولی این سلسله (کسیت) باحکمرانان آخری سلسلهٔ دوم معاصر بوده وآنهاقسمت جنوبی بابل را هنوز در دست داشته‌اند، لیکن **ایگامیل** که آخرین پادشاه از سلاطین جنوبی است بداشتن‌آن ناحیه واقعهٔ درکنار خلیج فارس قانع نبوده وبه‌ایلام بخصوص دست‌اندازی نموده‌است، اما **اولم‌بوریآش** پسرپادشاه **بورنابوراریش** منسوب رئیس کسیت اورا شکست فاحش‌داده وازآن ببعد طایفهٔ کسیت که ارتباط خودرابا ایلام‌غربی نگاهداشته بودند بلامنازع برتمام بابل فرمانروائی نمودند[1].

[1] ــ در خصوص مناسبات سه سلسلهٔ اولی بابل با هم و مداخله های پی درپی هتیت ها و ایلامی ها در امور بابل رجوع شود به کتاب کینگ موسوم به مطالعات در تاریخ مشرق، باب۲ فصل ٤ و ٦، ص ٧٦. (مؤلف).

سلسله های ایلامی معاصر با سلاطین بابل

از احوال داخلی ایلام در دورهٔ سلسلهٔ اول بعد از **حمورابی** و پسرش **سم-و ایلونا** که بالاخره پسر **کودورمبوگ** پادشاه ایلام را مغلوب ساختند چیزی معلوم نیست ، لیکن آثاری دیده میشود از اینکه دولت مستقلی بوده است و عنصر غالب آن انزانی بنظر میرسد . اشخاص مهم سلاطین این دولت **خومبین نومنا** و پسر او میباشند ویقین است که پدرعمر خودرا صرف محکم ساختن اساس دولت ایلام نموده وپسر مشغول انتظامات کشور ومرمت معابد خراب شده بوده است و بواسطهٔ این اعمال دین پرورانه آجرهای بسیاری که اسم او بر آنها نقش میباشد بدست آمده است .

سلسلهٔ کاسی بابل از ۱۹۲۵ تا ۱۱۸۵ پیش از میلاد تقریباً

اکنون بسلسلهٔ کاسی میپردازیم که منشأ آن از کوهستان زاگروس در شمال ایلام بوده وقریب شش مائه بر بابل حکومت کرده است. امروز این عقیده شایع است که طایفهٔ مزبور آریانی بوده وخداوند معتبری که پرستش میکردند سوریاش [1] یعنی خورشید بوده است و محتمل است آنها جلوداران یا پیش قراول طوائف مهاجمی باشند که در فصل هشتم این کتاب به ذکرشان خواهیم پرداخت و چنانکه استنباط میشود تأثیر آن پایتخت بزرگ یعنی بابل کار خود راکرده و اخلاف آنهاکه بطور مهاجم و فاتح آمده بودند در تحت تمدن عالی رعایای خود در آمده برحسب ظاهر تغییر حال داده بابلی شده بودند.

درزمان سلطنت سلسلهٔ کاسی دراواسط مجرای دجله دولت آشور طلوع نمود وصورت عهد نامه‌ای بدست آمده که در مائهٔ پانزدهم قبل ازمیلاد بین یکی ازسلاطین کاسی و پادشاه آشور بسته شده است .

در سال ۱۲۷۵ قبل از میلاد دولت شمالی موقتاً بر بابل مسلط شد و باز تقریباً در ۱۱۰۰ قبل از میلاد استیلای موقتی بر آنجا پیدا کرده ولیکن خیلی کم دوام بوده و در هر دو موقع عاقبت این کشمکشها برای لشکریان آسور بسیار بد بوده است [2]

۱ – سوریاش همان لفظ «Surya» هندی و «Helios» زبان یونانی است، رجوع شود به کتاب هال که ذکر آن در سابق رفته . (مؤلف) .

۲ – رجوع شود به فصل هفتم . (مؤلف) .

با مصریان نیز روابط برقرار بود و مکاتباتی بین سلاطین آندو کشورواقع‌شده که بعضی تا کنون محفوظ مانده در دست است .

وقتیکه قدرت کاسی ها مبدل بضعف شد ایلام دارای نفوذ عظیم بوده و بالاخره آن سلسله در آخر کار خود مجبور شد تبعیت ایلام را قبول کند .

در زمان این سلسله بود که در بابل اسب را بطور عموم برای کشیدن‌ارابه‌ها بکار گرفتند ، اگرچه حالا قرائنی‌داریم براینکه در زمان سلسلهٔ اول هم وقتیکه کسیتها در میان لشگریان بابل خدمت میکردند اسب تحت عنوان « حمار کوهستان » معلوم بوده است .

اوضاع ایلام

دراین‌مدت مدید اوضاع ایلام بخوبی معلوم نیست ؛ دراواخر دورهٔ سلسلهٔ کاسی میخوانیم که **خوربتیلا** پادشاه ایلام با **کوری گلزو** پادشاده بابل جنگ کرده وپادشاه ایلام که ببابل دست اندازی کرده بود مغلوب واسیرشده وظاهراً شوش‌هم مسخر گردیده است . چندی بعد **کیدین‌خوترو تش** پادشاه ایلام بابل را ویران ومسخر کرده وبسیاری از سکنهٔ آنرا باسیری برده است .

شوتروك ناخونتا
پادشاه ایلام
سال ۱۱۹۰
پیش از میلاد
تقریبا

ازجمله سلاطین جنگجوی معتبر آن دوره **شوتروك ناخونتا** بوده که بابل را مسخرنموده و شهرها را غارت‌کرده ونَفایس صنعتی آنها را بشوش‌حمل نموده است : الحق این‌عمل‌موجب امتنان وتشکراست که کاوشهای مسیو **دِ مُرگان** درشوش این اندازه مثمر ثمر شده و چیزهائی نفیس بدست او آمده که از جمله‌ستون سنگی **نرامسین** است که‌این پادشاه ازبابل بشوش برده و عالم عتیقه شناس فرانسوی بعدازسه هزارسال آنرا کشف کرده‌است. مجسمهٔ **مردوك** را که‌رب‌النوع مهم بابل‌بوده نیز برای‌تکمیل‌فتح‌وظفر درآنزمان‌به‌اایلام بردندوسی‌سال‌باسیری نگاهداشتند واین هجوم وتاخت وتاز ازطرف ایلام‌بالاخره انقراض سلسلهٔ کسیت را فراهم ساخت .

جانشین **شوتروك ناخونتا** ، **شیلخاکین شوشیناك** است که اداره کنندهٔ بزرگی بوده‌ودر ساختن ابنیه‌هم اهتمامی داشته است ومسیو **دِ مُرگان** ازاو باید خیلی

ممنون باشد زیراکه هرمعبدیراکه مرمت کرده اسم بانی اولی آن را نیز ذکرنموده‌است بلکه کتیبهٔ اولی را که بانی برای ابقای نام و عمل خود در آن بنا قرار داده‌بزبان سامی عیناً نقل کرده و ترجمهٔ انزانی آنرا هم بر آن افزوده و نتیجه اینکه ازکتیبه‌های اولی دو نسخهٔ دیگر داریم که بفاصلهٔ دوهزار سال نوشته شده وقدمت قوم ایلام را بر ما ظاهر میسازد و اینموقع بهترین دوره‌های صنعت و ادب ایلام بوده و ستونهای‌سنگی وبرنجی و آجرها وکتیبه‌های آن عهد فراوان است .

سلسلهٔ پاشها [1] بابل از ۱۱۸۴ تا ۱۰۵۳ پیش از میلاد تقریباً

سلسلهٔ جدیدی از بابل بر ایلامیها غلبه‌کرده ومردوك را ببابل برگردانید واین‌امر بدستیاری‌نبوکدنضر اول واقع‌شد که شخص مهم سلسلهٔ پاشها میباشد ، این تسمیه از جهت اسم یکی از محلات بابل است واو آخرپادشاهی است که‌استیلای بابل را تادریای مدیترانه رسانیده وازانتهای امر تا اواخر آندوره‌که در حدود ۱۰۵۳ قبل از میلاد بوده است اطلاعات قابل اعتماد خیلی کم دردست است واحتمال کلی دارد که در تمام این مدت غلبه و استیلا با ایلامیها بوده‌است.

صفحات دریائی و سلسلهٔ بازی‌ها از سال ۱۰۵۳ تا سال ۱۰۳۲ قبل از میلاد تقریباً

سه نفر پادشاه متعلق به‌سلسلهٔ دوم صفحات دریائی بیست سال سلطنت کردند و سلسلهٔ دیگری که‌آن نیز دارای سه پادشاه‌است جای ایشانراگرفت که تقریباً بیست‌سال فرمانروائی‌نمود و آن موسوم بسلسلهٔ بازی‌ها میباشد و در آن موقع‌بازایلامیها در بابل ظاهرمیشوند و سلطانی از ایلامیها را برتخت میبینیم ولیکن زیاده ازشش سال سلطنت او دوام نداشته است (از ۱۰۱۱ تا ۱۰۰۶ قبل ازمیلاد تقریباً) .

همین امور دلالت دارد بر اینکه بابل درآنزمان بحال ضعف وناتوانی افتاده و علت آن هم تاخت وتازهای طوایف بدوی‌گوتی در زمان سلطنت سلطان غاصب موسوم به ادادآپلوایدینا یکی از جانشینان نبوکدنضر اول بوده است ، طوایف مزبور هم سومر را خراب‌کردند وهم‌آکد را و شهرها را غارت ومعابد بزرگ را ویران نمودند و بالنتیجه کشور را بحـال ضعف و ناتوانـی انداخته دولت را متزلزل ساختند ،

1– Pashe

اداداپلو ایدینا در صدد بر آمد که از آسور مددی تحصیل کند و برای این مقصود دختر خودرا بزنی پادشاه آسور در آورد و طبیعی است که درچنین موقعی ایلام نیز سعی میکند که از این اوضاع استفاده کند ، لیکن نتوانست بر آنکشور تسلط دائمی حاصل نماید وتنها پادشاه ایلامی که بر تخت بابل جلوس کرد (ظاهراً اسم بابلی **اء - اپلو - او تسور** را اختیار نمود) موفق بر تأسیس سلسله‌ای نگردید و این قضیه که بابل در آن زمان با اینکه بدست آسور وایلام هردو ضعیف و بیقدرت شده توانسته است نیمه استقلالی برای خود حفظ کند میشود آنرا بتهدید و خطرات دائمی حمله و تاخت وتاز قبایل تازه نفس نژاد سامی تعلیل نمود .

کلدانیان ، ۹۷۰ تا ۷۳۲ قبل از میلاد تقریباً

در این موقع که بابل را ایلامیها میچاپیدند و آسوریان هم آنرا مطمح نظر قرارداده بودند قبایلی از مهاجرین سامی نژاد که در تاریخ آنها را کلدانی میخوانند بآنجا هجوم بردند و ظهور ایشان آغاز دورهٔ جدید است . اینطایفه از مشرق عربستان آمده وازطرف جنوب وارد بین‌النهرین گردید وبنابراین مدعی ثالثی برای بابل پیداشد.

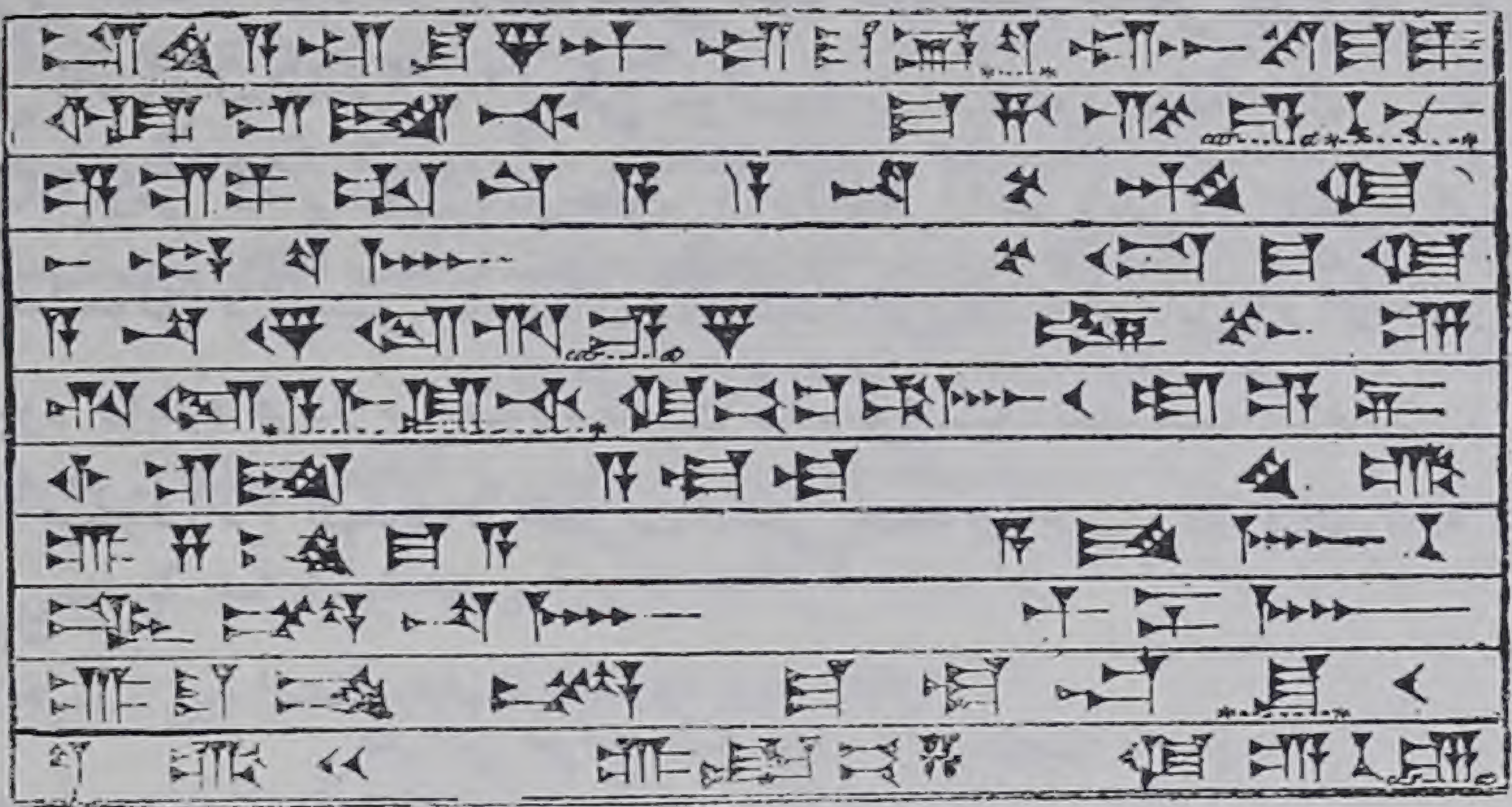
جنگهای عدیده‌ای که دراین دوره واقع شده نمی‌توانیم شماره کنیم ، **وینکلر**[۱] شرح آنرا داده میگوید اختصاص آن محاربات این بوده است که سلاطین کلدانی با مساعدت ایلام میخواستند تاج وتخت بابل و سیادت آسوریها را هروقت درجاهای دیگر گرفتار نبودند بدست آرند[۲] . حاصل اینکه نزاع وهرج ومرج دائمی برقرار بود تادرزمان سلطنت **نبونیتسر**[۳] ، از سال ۷٤۷ تا ۷۳۲ قبل از میلاد که بواسطهٔ تأسیس دورهٔ جدید معروف میباشد بابل درتحت حمایت و استیلای دولت جدید آسوری در آمد .

---

۱ — Winckler

۲ — صفحهٔ ۱۰۷ کتاب او که ذکر آن درسابق رفته . (مؤلف) .

۳ — Nabu-natsir



کتیبهٔ آسور بانیپال
(از کتاب کتیبه‌های میخی آسیای غربی)
«تألیف سر . ح . ت . رالینسون مجلد ٥ صفحهٔ ٦ گرفته شده است»

فصل هفتم

امپراطوری آسور وسقوط ایلام

من خاك شهر شوشان وشهر مادکتو و شهرهای دیگر را تماماً به‌آسور کشیدم و در مدت یك ماه و یك روز من سرزمین ایلام را بتمامی عرض و طول آن جاروب کردم . من آن کشور را از عبور حشم و گوسفند و نیز از نغمات موسیقی بی نصیب نمودم و به حیوانات درنده و مارها و جانوران کویر و غزال اجازه دادم که آنرا فرو گیرند . «کتیبهٔ آسور بانیپال»

طلوع آسور

ولایت آسور اصلاً عبارت بود از اراضی متعلقهٔ بشهری که موسوم باین اسم بوده است و مانند بابل در تحت حکومت پاتسی‌ها بود و آنها نیز مانند حکمرانان بابل کم کم سلطان مقتدری گردیدند .

اولین دفعه که ازشهر آسورذکری میشود در نامه‌ایست که در زمان **حمورابی** نوشته شده ، هنگامیکه بظاهر آن بلده هم‌جزودولت آن پادشاه بزرگ‌بوده‌است . بین ۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ قبل از میلاد ، مملکت آسور که نائل باستقلال شده و بنای انبساط را

گذاشته همواره از جانب شمال بسط یافته است. آسور که نام پایتخت قدیم است[1] کم کم متروك شده ابتدای کلخی که امروز محل نمرود است و بالاخره نینوا مقر حکومت گردید و آن درسر تنها راهی واقع شده که بابل را با مغرب یعنی آسور مربوط و متصل ساخته و همینکه بنای ترقی و انبساط را گذاشته بالطبیعه ولایات مجاور خود را مسخر نمود ، بیان این مطلب در اینجا جالب توجه است که چگونه آسور بچنان مقام رفیعی رسید که اصل سرزمینی را که منشاء دولت از آنجا بود مطیع ساخته وولایات مجاوررا در تحت استیلا و خراج گذاری خویش در آورد .

باید دانست که اصول حکومت بابلی‌ها روی طبقهٔ روحانیون وملوك الطوایفی تأسیس یافته لیکن قدرت آسور متکـی برطبقهٔ فلاحان آزاد بود و این ترتیب منتهی بتشکیل سهمناك‌ترین قشونیکه در مشرق نزدیك دیده شده گردید ، چه در واقع آشور مطلقاً بسته بقشون خود بود و همینکه فلاحان آزاد کم کم از میان رفتند و تمام شدند در صدد بر آمدند که لشکریان مزدور اختیار کنند و لیکن این مزدوران تا وقتیکه مزد وغنیمت وافر داشتند خوب میجنگیدند اماهمینکه دورهٔ احتیاج در میرسیددولت را رهاکرده و تنها میگذاشتند .

دولت قدیم آسور

چون کتاب و نویسندگان رسمی **آسور با نیپال** وقایع مهمهٔ گذشتهٔ آسور و بابلیان را دردفاتری معروف بتاریخ معاصر یا اتفاقاتی که در یك عصر رخ داده همه را ضبط کرده‌اند میتوانیم بوسیلهٔ آن ، تاریخ آسور را از مائه پانزدهم قبل از میلاد بدون اشکال معلوم داریم .

اول واقعه‌ای که ذکر شده معاهده‌ایست بین **کاریند اشی**[2] پادشاه سلسلهٔ کاسی و **آشور ریمنی ششو** پادشاه آسور بسته شده وتقریباً یك دورهٔ بعد نامه‌ایست که یکی از پادشاهان آسور **آسور یو بالیت** دوم به **امنوفیس** چهارم فرعون مصر نوشته است و در این نامه اشاره بمراسلاتی میکند که جدش **آسور نادین آخی** به **امنوفیس** سوم نوشته واین مسئله بسی قابل توجه است . تقریباً درهزار وسیصد سال قبل ازمیلاد **اداد نیراری**

---

۱ ــ وآن عبارتست از (Kalashergat) جدید .

۲ ــ Karaindashi

اول دولت میتانی راکه در شمال غربی بود منقرض ساخته و بین‌النهرین را متصرف‌شده‌است ، پسرش شلمانزر اول تقریباً درسنه ۱۲۷۰ قبل ازمیلاد فتوحات‌پدر خود را امتداد داده و در دورهٔ او پایتخت دوم آشور یعنی کلخی مابین دجله و زاب کبیر ساخته شده و در این دوره میتانی بالاخره منقاد گردیده و دولت بزرگ جنوبی یعنی بابل که آنزمان در تحت فشار و آزار ایلام بود نیز بدست توکولتی نی نیبی در سال ۱۲۴۸ قبل از میلاد مسخر شده‌است[1] ، هرچند مردم بابل بالاخره مهاجمین را راندند ودولت آسور بواسطهٔ اغتشاشهای داخلی قدرت خود را ازدست دادودوباره بمقام اول خود که تبعیت نسبت به بابل بود برگشت .

تقریباً درسال ۱۱۰۰ قبل از میلاد آسورباز تحت سلطنت تیگلات پالسر اول[2] دولت‌مقتدری گردید و آن پادشاه فتوحات‌خود را تا سرچشمهٔ دجله بسط داده وتصویر او هنوزدر آنجا منقوش است وکتیبه‌ای هم دارد که محاربات ثلاثهٔ او را در آن ناحیه نقل میکند . این پادشاه چنانکه در فصل دهم ذکر خواهیم کرد به قسمت غربی فلات ایران هم دست اندازی نموده و از جمله کارهائی که کرده مغلوب ساختن هتیت‌هاست و تا دریای‌مدیترانه رفته‌وعجب اینکه در ارد[3] سوار کشتی شده و بحرپیمائی نیز نموده‌است و در این مسافرت ولشگرکشی با فرعون مصر هدایا ردوبدل کرده و فرعون یك نهنگ باو تعارف داده است . بالاخره پادشاه ذیجاه قشون خود را بجانب بابل برده پایتخت آن کشوررا متصرف‌شد ، لیکن ماننددورهٔ فتوحات سابقه عاقبت بخت‌او برگشت و مجدداًکشور آسور در تحت تبعیت درآمد .

مهاجرت آرامیان

واقعهٔ مهمهٔ این دوره هم برای آسور وهم برای بابل مهاجرت طوائف آرامیان بوده که از عربستان خارج شده تقریباً ازهزار و سیصد سال قبل از میلاد بنای تاخت وتاز بآن کشور راگذاشته بودند و در این‌وقت از کنار دجله در بین‌النهرین سرازیر گردیده و اگرچه در بابل کلدانیها که هنوز بطرف

۱ــ هال ، صفحهٔ ۳۷۰ کتاب اوکه ذکرش در سابق رفته. (مؤلف) .

۲– Tiglath Pileser ۳– Arvad

شمال درحرکت بودند باایشان مقابل‌شدند وهمچنین طائفه سوتی که سابقاً جزومعظمی از آن کشور را اشغال و با خود آرامیان از حیث نژاد قرابت داشتند بجلوگیری ایشان پرداختند معهذا از آن ببعد طوائف نامبرده اهمیتی پیدا کرده و منشأ آثار گردیدند. آنها ظاهراً در آشور تمام کشوررا متصرف شدند و همین هجوم ومهاجرت بود که‌دولت قدیم آشور را خاتمه داد ولی کیفیت انقراض آندولت به‌درستی معلوم نیست و مسئلهٔ قابل توجه این است که در ۱۲۰۰ قبل ازمیلاد آرامیان دمشق و حلب وسایر کشورهای سوریه را جزء متصرفات خود قرار داده تجارت مهمی تشکیل دادنـد و در ۱۰۰۰ قبل از میلاد الف بائی را که ازفینیقی ها گرفته بودند در تحریرات‌خود بکاربردند وتجارت و خط آنها در طول وعرض شرق نزدیك ومیانه ، تأثیراتی بخشیده ومتدرجاً ولی‌مسلماً خطوط آنها جانشین خطوط میخی گردید.

دولت میانی آسوری از سال ۹۰۰ تا سال ۷۴۵ قبل از میلاد تقریباً

وقتیکه آشورمجدداً قوت یافت ابتدا طوائف آرامیان‌رامطیع خودکرد وبعد از آن بهر جانب فعالیت جنگی عجیبی ظاهر ساخت وازسرچشمهٔ دجله گرفته تا نهرالکلب واقع درنزدیکی بیروت‌معرض‌تاخت وتازلشکریان آندولت گردیده وحجاریهای آسوری در نهر الکلب موجود است و بنظر مسافرین میرسد.

در این دوره سلطنت **اداد نیراری** دوم‌ازسال ۹۱۱ تا ۸۹۰ پیش از میلاداهمیت مخصوص دارد، زیرا که از سال۸۹۳ پیش‌ازمیلاد وقایع مرتباً مضبوط است وبقول‌مسیو **هال** تاریخ با سنوات صحیح شروع میشود. (۱) بنا براین وقتیکه آن پادشاه از جدّ خود **تیگلات پیلسر** سوم‌ذکرمیکند میدانیم که‌نامبرده معاصر **سلیمان** و **شیشاك** بوده‌است. بزرگترین پادشاه جهانگیر ایـن سلسله **آشور نات سیرپال** است (سال ۸۸٤ تا ۸٦۰ قبل از میلاد) که دولت را بحدود سلطنت **تیگلات پالسر** اول رسانید ونام بلند او بواسطهٔ بیرحمی وسبعیت که نسبت باسرای جنگی نشان‌داد لکه‌دارشد، چه‌تمام آنها را ازکوچك وبزرگ و زن ومرد همه را بمیخ چوبی بسته وزنده سوز نیده است. پسر

۱ــ کتاب مزبور صفحهٔ ٤٤٥. (مؤلف)

شلمنزر دوم بتسخیر دمشق که پادشاه آن با **اهاب** پادشاه اسرائیل متحد بود موفق نگردید، لیکن در بابل پیشرفت کرد و بر آنکشور تسلط یافت. تشکیلات قشونی آسور که ویرا دولت فاتح درشرق نزدیك معرفی نمود در پرتو اقدامات این دو پادشاه بود. در اینوقت ایلام صعب الوصول وجنگجو بود و مصر اگر چه ضعف داشت اما دورافتاده و باینواسطه فقط این دو کشور از حملات مصون بودند و بنابراین آشور دوباره باعلی درجهٔ شوکت و آوازهٔ خود رسید، لیکن دراین نوبت نیز نتوانست ممالك مفتوحه را نگاهداری کند و علت عمدهٔ آنهم طلوع دولت اورارتو یا آرارات بود. حاصل اینکه کشورهای تابعهٔ آسور باز از هم متلاشی شده دارای استقلال گردیدند و دورهٔ مذکور بواسطهٔ انقلاب و شورش خاتمه پیدا نمود.

دولت جدید آسور از سال ۷۴۵ تا ۶۰۶ قبل از میلاد

بالاخره رئیس شورشیان تحت عنوان **پول** یا **تیگلات‌پیلسر** چهارم بر تخت جلوس نمود ودر زمان او آشوردولت معظم‌مقتدر آسیای غربی گردیدیعنی ازفلات ایران تادریای‌مدیترانه‌درتحت استیلای اودرآمدوزیاده‌ازیکصدسال براین‌پایه‌ومقام‌باقی‌بود.

جهانگیرمذکوراول دفعه به بابل لشکرکشید و آرامیان‌وکلدانیان را در آنجا شکست داد و شاهنشاهی بابل را حاصل کرد و **نبونتسیر** پادشاه بابل در تحت حمایت آسور درآمد. درطرف شمال هم چندین جنگ با اورارتو نمود و اگرچه نتوانست‌وان راکه پایتخت بود مسخر نماید لیکن ولایات جنوبی آنرا متصرف شد، اما چیزیکه‌بیشتر محل توجه است محاربات غربی اوست، چه بواسطهٔ فتح آخری دمشق در سال ۷۳۲ قبل از میلاد فلسطین از معاونت دولتی‌که به تنهائی مابین او و آسور حایل بود محروم گردید و پس از یك سلسله جنگهای متوالی بالاخره فاتحانه وارد بابل شده و بعنوان پادشاهی سومر و آکد «دستهای بل (رب‌النوع) راگرفت».

سارگن دوم از ۷۲۲ تا ۷۰۵ قبل از میلاد

سارگن دوم که بتخت آسور رسید مؤسس سلسلهٔ جدیدی محسوب میشود و چنین بنظر میرسدکه اسلاف بلاواسطهٔ او با امتیازات کهنه و روحانیون مخالفت کرده بودند باینمعنی که

آن طبقه دارای املاك بسیار و ضمناً از مالیات معاف بودند و بنا بر این فلاحان آزاد ازمیان رفته وجماعتی‌ازبندگان یااسرای‌جنگی جای‌ایشانرا گرفته بودند. چون سلاطین آسور با این ترتیب مخالفت میکردند کهنه‌اسباب انقلاب را فراهم آورده **سارگن** دوم را که دست نشاندهٔ خودشان بود برتخت سلطنت نشانیدند و از آن ببعد قوت سلطنت بواسطهٔ قشون مزدور بود و لشکریان آسوری حیثیت قوهٔ ملی را از دست دادند.

جنگ اول بین آسور و ایلام

اول دفعه‌ای که آسور با ایلام درست روبرو شدو جنگ کرد درزمان‌این سلطان بود ، **تیگلات پالسر** با طوائف کوهستانی شمال شوش‌زد وخورد کرده وسایر سلاطین آسورهم باطوایف نیمه مستقلی که در بین این دو دولت حکم سپر را داشتند کشمکش پیدا کرده بودند، لیکن تا وقیکه نواحی آرامیان شرقی دجله ملحق ببابل نشده و **تیگلات پالسر** سوم آنجا را مسخر ننموده بود آن دو دولت که لامحاله دیریا زود میبایست طرح خصومت بریزند مستقیماً و بلاواسطه بیکدیگر تماس پیدا نکرده بودند ، پس ازیك جانب‌دولت آشور بود که بالنسبه‌متمدن ومرتب محسوب میشد وسایرمرزها و کشوررا ضمیمهٔ خود کرده و آنهارا تحت ادارهٔ خود درمیآورد ، ازجانب دیگر ایلام بود که مثل اغلب اقوام مستقل منفرد وازمیزان و نسبت قوه و قدرت خودبادولت همسایه بیخبر بود و به‌فیروزی خویش اطمینان داشت، از این گذشته‌سلاطین ایلام که ازقدیم‌الایام بتاخت و تاراج معتاد بودند ازاینکه ترقیات آسور مانع اعمال دیرینهٔ ایشان میشود دلتنگ و متغیر بودند. درین صورت محل تعجب میشود که مابین ایلام وبابل عقد اتحاد بسته شود، لیکن‌عزم و استعداد **سارگن** را بدرستی نشناخته بودند، چه آن پادشاه همین که ازمخبرین خود شنید که قشون ایلام از سرحد عبور کرده‌اند مصمم شد پیش قدم شود و هر دو دولت هریك‌را جداگانه مضمحل نماید، پس درحالیکه پادشاه ایلام منتظر اتصال وپیوند بقشون متحدین خویش بود لشگر آسور بدون ترقب‌ظهور کرد.

فریقین که دفعهٔ اول باهم ملاقات میکردند در اسلحه و آلات جنگی با هم یکسان نبودند. پیادگان ایلامی‌زره نداشتند، لیکن تیراندازان سنگین اسلحهٔ آسوری‌زره‌پوشیده

بودند ، ایلامیان در مقابل سپرهای بزرگ آشوریان سپر سبکی بدست داشتند ومغفر کوتاهی بدون جغه و پرکلاه از یکمشت یال یا دم اسب بر سر گذاشته و حربهٔ ایشان عبارت ازکمان و نیزه و دبّوس وخنجر بود ، آشوریان سپری بزرگ وکمانی بزرگتر داشتند ، عرابهٔ ایلامی نیز سبك تر از عرابهٔ آشوری بود وسواران ایشان‌هم عدداً کمتر بودند، بالاخره لشکریان ایلامی بیشتر ازطوائف مستقل ونیمه مستقل کوهستان اطراف جلگهٔ شوش ترکیب شده و در اینصورت ظاهر است که سپاه نامبرده با وصف شجاعت ودلیری اتحاد واستحکام یا حُسن انتظام لشکر آشوری راکه تقریباً در تمام‌شرق نزدیك سیر کرده و فتوحات نموده نمیتوانستند دارا باشند وبااینحال ایلامیها خود را یك حریف دلیر و خطرناکی بقشون آشوری نشان دادند.

ملاقات اول باکمال سختی واقع شد وجمع کثیری بهلاکت رسیدند وهردوطرف مدعی فیروزی بودند، لیکن آسوریها مجبور بمراجعت شدند وبنابراین جنگ دوریلو برای آشوری‌ها مغلوبیت محسوب میشد، اگرچه‌شکست ایشان فاحش و بیّن نبود. پس درآنوقت منازعه وکشمکش‌متوقف‌ماند و **سارگن** دنبالهٔ عملیات شگفت‌انگیزوحملات خود را امتداد داده در جریان احوال یك شکست سختی به لشکریان مصرواردساخت، در صورتیکه سرزمین هتیت ها ضمیمهٔ کشورآشورگردید و سلاطین یونانی قبرس نیز هدایا و تحف به نینوا فرستادند . تسخیر ساماریه[1] و اسیری اسباط عشرهٔ بنی‌اسرائیل نیز در دوره **سارگن** واقع شده است.

سناخریب از سال ۷۰۵ تا ۶۸۲ قبل از میلاد

اینك به سلطنت**سناخریب** پسر و جانشین **سارگن** میرسیم که بنا بر آنچه‌در فصل سوم مذکور شد بسواحل دریای ایلام‌دست اندازی کرده است، منظور او حمله بفراریهای کلدانی بودکه میخواستنددولت‌جدیدی‌تأسیس نمایندوتا یك‌اندازه‌هم بمقصود خود رسیده لیکن در حالتیکه لشکریان او مشغول تاراج سواحل دریای ایلام بودند ایلامیها هم تحت فرماندهی **خالودوش** شمال بابل را عرصهٔ تاخت وتازخود قراردادند

1- Samaria

وحتی پسر پادشاهرا نیز باسیری بردند.

جنگهای سناخریب با ایلام

انقلابی درایلام واقع شده که **کالودوش** رادر قصرخود محاصره کردند و بقتل رسانیدند. **سناخریب** بدون تأمل اینواقعهٔ را مغتنم شمرده بقصد استفاده آمد و این اول دفعه‌ای بود که قشون آسوری توانست جلگهٔ پرثروت شوش‌را عرصهٔ تاخت وتاز خود قراردهد وپادشاه آسور شرحیکه در نتیجه میگوید ازاینقراراست: «سی وچهاردژ وشهرهای بیحسابی که تابع آنها بود من محاصره کرده بیورش گرفتم وسکنهٔ آنهارا باسیری بردم و آنهارا اخراب ومبدل به تل ّ خاکستر ساختم و دود حریق آنها را مانند دود قربانی بزرگ بآسمان پهن ووسیع بلند نمودم».

کودورنان خوندی که برای جلوس بر تخت خالی ایلام معین شده بود بکوهستان متواری شده در آنجا در تمام مدت این لشکرکشی آسوری ساکت و ناظر جریانات بود و **سناخریب** بواسطهٔ این اظهار ضعف قوت قلبی یافته عازم شد به ماد کتو واقع در کوهستان حمله کند، لیکن برف وبارانهای شدید قشون آسوریرا مجبور بمراجعت بجلگه نمود و از آنجا به نینوا برگشت و **کودورنان خوندی** بسبب مسامحه در جلوگیری از آسوریان مورد نفرت رعایای خود شده در سال ۶۹۲ قبل از میلاد بقتل رسید.

برادر کوچکش **اومان مینانو** جانشین اوشد وقشون ایلام بزودی بقوت وصلابت قدیم خود عودت نمود وپادشاه بابل‌چون چنین‌دیدموقع‌را مقتضی دانست که باایلام متحد شده دشمنی‌راکه نسبت بهر دوجبروتعدی میکند از میان بردارند و برای اینکه دولت ایلام بتواند از مردمان فلات ایران لشکری جمع آوری کند خزائن ارباب انواع بابل را خالی کردند و در مدت قلیلی قشون کثیری فراهم نموده در کنار دجله باآسوریان روبرو شدند. این معرکه بسیار شدید و تلفات طرفین زیاد بود، لیکن سردار ایلامی و بسیاری اشخاص که بقول پادشاه آسور خنجرهای طلا بکمر داشتند بقتل رسیدند و عاقبت، فریقین هریك بمقر اصلی خود مراجعت نموده هیچیك بظاهر غلبه و برتری بردیگری نیافتند

تسخیر و غارت بابل در سال ۶۸۹ قبل از میلاد

در سال ۶۸۹ قبل از میلاد **سناخریب** دوباره بمیدان شتافته وبطرف بابل رفت وایلام دراین موقع بامتحد خویش همراهی نکرد ، زیراکه پادشاه آن مبتلا بمرض فلج گردیده بود ، پس برحسب ظاهر بابل مقاومت طولانی نکرد و همینکه مسخر شد در این نوبت آسوریان مثل دفعهٔ سابق برأفت و مهربانی باآن رفتار نکردند بلکه شهر را باختیار لشکریان بیرحم سپردند و فرمان قتل و غارت دادند و این امر کاملا اجرا شده وبابل‌را باخاك یکسان کردند ؛ درازای طغیانهای متوالی سکنهٔ آن ، نهر آبی که بود روی خرابه‌های شهر برگردانیده وهرچه بود برباد دادند .

اسرهدون از سال ۶۸۱ تا سال ۶۶۹ قبل از میلاد و روابط او با ایلام

این پادشاه جدید اول کاریکه کرد شروع بترمیم بابل نمودو در همین سال خرابی آن تعمیر و دیوار وبروج ودروازه‌های آن باتمام رسیدند . در سال ۶۷٤ قبل از میلاد **خومبان کالداش** دوم پادشاه ایلام ناگهان به بابل حمله برد و تا سیپر پیش رفته درحالیکه پادشاه آسوری درجای دیگر سرگرم بود وچون پادگان آسوری قوهٔ مقابلی با ایلامیها را در میدان جنگ نداشتند مهاجمین مظفر و منصور به شوش برگشتند . چند روز بعد پادشاه ایلام درگذشت و برادرش موسوم به **اورتاکو** بجای او بتخت نشست‌و ارباب انواعیراکه ازسیپر آورده بودند برگردانید و درازای این مهربانی چون ایلام گرفتار قحط‌وغلاشد **اسرهدون** از مساعدت ومعاونت مضایقه ننمود .

فتح مصر در سال ۶۷۰ قبل از میلاد

شاهکارسلطنت **اسرهدون** فتح مصر بود و اگرچه آن کشور سابقاً هم ازآسوریان شکست خورده بود، لیکن تااین زمان هیچوقت بلادش مسخـر و اراضیش خراب نشده و شاهزاده خانمهایش باسیری نرفته بودند. بعد ازاین‌جنگ قدرت آسور بمنتها درجه رسید وتمام دنیای متمدن را باستثنای ایلام درتحت اقتدار خویش درآورد و چیزی نگذشت که‌ایلام هم سرتمکین در پیش نهاد .

آسور بانیپال از سال ٦٦٩ تا سال ٦٢٦

چون **اسرهدون** درگذشت **آسور بانیپال** جانشین او گردید و برادراو **شمش‌شوموکین** پادشاه‌بابل **شد** . ابتدا این پادشاه جدید تمام مساعی خود را مصروف فرونشانیدن آتش طغیانی



۱۱- یک سنگ سرحدی ناتمام متعلق بدورهٔ کاسی (اینونی تیر خود را می‌شکند)

نمود که **در** سال ٦٦٨ قبل از میلاد درمصر تحت‌**تیرهاقا** که پادشاه‌اتیوپیان روشن شده بودو او شکست‌خورده طرف نوبه فرار کرد .

در سال ٦٦٥ قبل از میلاد در حالیکه لشکریان آسور هنوزدر مصر بودند ایلامیها موقع را برای استفاده مناسب دانسته ناگهان در تحت‌ریاست **اورتاکو** ازدجله‌عبور نموده‌بنای تاخت‌وتازرا **در** آن کشور گذاشتند وچون استحکام بابل‌زیاده از آن بود که‌بتوانند آنرامسخرنمایند بعادت دیرینهٔ خود غنائم زیاد جمع کرده‌به‌شوش‌مراجعت نمودند، لیکن **اورتاکو** در گذشت ومقارن اینحال بعضی بزرگان دیگرنیز از بین رفتند و ایلام مبتلا بهرج ومرج گردید . برادر**اورتاکو** که**تومان**نام‌داشت بجای‌او نشست و در صدد بر آمد که بازماندگان برادرخویش‌رااعدام کند لهذا شصت نفر ازشاهزادگان بااتباع

کثیر بدربار **بانیپال** فرار کردند ودر آنجا چنانکه انتظار میرفت بخوبی **پذیرفته‌شدند،** چه باین واسطه ایلام ضعیف و گرفتار جنگ داخلی میگردید و این تدبیر مفید افتاد یعنی همین اختلافات خانوادگی اسباب انحطاط ایلام شد. در این ضمن **آسور بانیپال** و قشونش مجدداً از رود نیل بالا رفتند و بشهر تب رسیده آنرا غارت کردند و دوتا از مسله‌های جزو آرایش معبد آمن را به نینوا حمل نمودند.

جنگ اول بابل با ایلام

توم‌مان چون بر تخت ایلام مستقر شد با **گمبولا** که گذرگاههای دجله را در تحت تصرف داشت متحد گردید و بدینوسیله راه بابل برای او باز گشت و قبل از آنکه از سرحد عبور کند **آسور بانیپال** را بین جنگ و تسلیم فراریهای ایلام مخیر گردانید، چون تسلیم فراریان برای پادشاه آسور ننگین و بمنزلهٔ اذعان ضعف و عجز بود جنگ درگرفت اگرچه بنابر آنچه از کتیبه‌ها مستفاد میشود **آسور بانیپال** چندان رغبتی باین امر نداشت، لیکن چون از ارباب انواع استشاره کردند جواب اطمینان بخش رسید و لشکر آسور بطرف سرحدات ایلام روانه گردید.

جنگ تولليز ۶۵۹ قبل از میلاد

این سرعت حرکت غیر مترقب **توم‌مان**[1] را سراسیمه نمود و اوقوای خویش را جمع آوری کرده آهسته بطرف **تولليز** که شهری نزدیک شوش بود عقب کشیده و میسرهٔ خود را **بکارون** و میمنه را به بیشه تکیه داده مهیای محاربهٔ قاطع گردید و ضمناً چون تمام عساکرش نرسیده بودند یکی از سرکردگان را که **ایتونی** نام داشت نزد دشمن برای مذاکرات صلح روانه کرد تا باینوسیله فرصت و مجال پیدا کند، لیکن پادشاه آسوری ملتفت شد که آن حیله است و حکم داد فرستاده را سر بریدند. جنگ درگرفت و مدتی نتیجه معوق بود، عاقبت آسوریها میسرهٔ ایلامیان را بکارون راندند تا اینکه رودخانه بواسطهٔ نعش اسب و آدم مسدود گردید و بقیهٔ سپاه شکست خورده در پناه بیشه‌ها بکوهستان فراری شد. **توم‌مان** دلیرانه جنگید و حملات پی‌درپی برد تا مجروح گردید، پس سوار

۱– Teumman.

عرابه شده دست بفرار گذاشت، لیکن یکی ازچرخهای عرابه بدرخت‌خرمائی برخورد پادشاه‌برزمین افکنده‌شد ،تعاقب کنندگان آسوری نزدیك بودندو یکنفر ازشاهزادگان تبعید شدهٔ ایلامی در عالم کینه جوئی بر ایشان فرماندهی مینمود ، توم‌مان دوباره



۱۲ — تصویر آخرین تیر توم‌مان
(از تخته سنگ ایوان نینوا که در موزهٔ لندن است گرفته شده)

مجروح شد و از اینکه دشمن را در تحت امر ایلامی دید دلش بدرد آمده به پسرخود

فریاد زد که با تیر بزن، آنجوان تیرش بخطا رفت وخود مجروح گردید و بضرب دبوس شاهزادهٔ ایلامی ازپا درآمد، **تومان را** هم سر بریدند و سرش را به نینوا فرستادند.

وقایع مذکوره در نقوش آسوری تصویر شده و نقوش نامبرده درموزهٔ انگلیس موجود است ومعلوم میدارد که تعاقب پادشاه فراری ازمیان نخلستان انوهه واقع شده تصاویر را هم خیلی حساس و جاندارساخته‌اند. باری برحسب عادت آشوریان این فتح بزرگ منتهی شد باینکه لشکریان را بدم شمشیر گذرانیدند وژنرالها وافسران ارشد را زنده پوست کندند و رؤسای بزرگتر را برای زینت آئین فتح و پیروزی نگاهداشتند.



۱۲ – آشور بانیپال و ملکه در مجلس جشن
(سر تومان در سمت چپ بر یك درخت آویزان است)
از نقوش برجستهٔ نینوا

انقلاب شوش

خبر این مصیبت همان روز به شوش رسید و باعث انقلاب شد. طرفداران شاهزادگان تبعید شده مخالفین خود را بزندان انداختند و با تشریفات وازدحام به استقبال فاتحین شتافتند

و در این موقع خواجگان مقدس پیش قدم بودند . خلاصه برطبق دستور **آسور بانیپال** پسر بزرگ **اورتاکو** که **خوم‌بان‌ایگاش** نام داشت بسلطنت معرفی شد و لشکریان آشوری بعد ازاخذ خراج به نینوا مراجعت نمودند .

آئین فیروزی آسور

شادی که **آسور بانیپال** بسبب این فیروزی اظهار کرده دلیل بر ترس ووحشتی است که ازایلام داشته است . رؤسای اسرا را زنده پوست کنده وبدن آنها را قطعه قطعه نموده بنقاط مختلفهٔ کشور پراکنده کردند. سر **توم‌مان** را بعد از آنکه در موقع جشن و ضیافت بدرخت آویختند بدروازهٔ نینوا نصب نمودند و اگر چه ایلام هیچوقت آسور را در میدان جنگ مغلوب نساخته بود، لیکن با **اسرهدون** همسری کرده در بابل مکرر تاخت و تاز نمـوده و منتها دولتی بود که تا آنزمان آزادمانده آسوررا تهدید میکرد وبنابر ین معلوم است که **آسور بانیپال** باید از مقهور ساختن دشمن دیرینه وخراجگذاری او بسیارشاد باشد وحسن تدبیریکه بخرج داده شاهزادگان تبعید شدهٔ ایلامی را تشویق نمود که ازنینوا یعنی محل تبعید خود اسباب تولید اختلافات داخلی‌را درایلام فراهم آوردند جای تحسین است ، لیکن نمیتوان فهمید که درحالتیکه برحسب ظاهر تسخیر وتصرف شوش در کمال سهولت بوده لشکر آسوری چگونه ازدست درازی بآن محل خودداری نموده است .

طغیان بابل

بعد از آنکه بر ایلام چنین شکست وارد آمد و دست‌نشاندهٔ آسوری بتخت ایلام رسید بنظرمیآید که تا چندین سال‌مهمی ازآن ناحیه پیش نیامده باشد، لیکن **آسور بانیپال** باندازه‌ای کبر و نخوت پیدا کرد که برادر خود او ازاو رنجیده چه بآن برادر فقط بطورنایب‌السلطنهٔ بابل و حکمران‌رفتار میکرد که هر وقت اراده داشته باشد میتواند او را بردارد و بنا برین برادر نامبـرده برخلاف پادشاه آسوردرسال۶۵۲ تشکیل‌اتحادی داد ودول تابعهٔ اورا داخل دراین‌اتحاد کرد . **خوم‌بان ایگاش** پادشاه ایلام هم که طبعاً بمخالفت پادشاه آسور نبود باین امر مجبورشد، چه **آسور بانیپال** از او تقاضا نمود که مجسمهٔ «**نه‌نه**» را به ‌ارخ برگرداند و حال آنکه اطاعت این امر با حفظ تاج وتخت منافات داشت، زیراکه تمام ملت ایلام

نسبت بآن بت احترام و علاقهٔ وافر داشتند و بنابرین همینکه سفرای بابلی **خون بام ایگاش** را دعوت کردند و خزانهٔ ارباب انواع خودرا برای تقدیم حاضر نمودند دعوت را اجابت کرده و ملت ایلام نیز از اینجهت خوشوقت گردید.

جنگ دوم با ایلام سال ۶۵۱ قبل از میلاد

جنگ شروع شد و لشکریان فریقین در تمام سال ۶۵۱ پیش ازمیلاد مراقب یکدیگر بودند و در این نوبت آسور از اختلاف خانوادهٔ سلطنتی ایلام استفاده کرده باینمعنی که **تام ماریتو** برادر **خوم بان ایگاش** برضد او اسباب چینی کرده او را بقتل رسانیده و تخت و تاج را تصاحب نمود، لیکن برای اینکه معلوم کند که شیوهٔ دولت تغییر نکرده است فوراً لشکر دیگری نیز بمیدان جنگ بر لشکریان قدیم اضافه نمود، اما سلطنتش دوام نکرد و یکی از تبعهٔ مهم ایلام **انید بغاش** [1] نام داشت بواسطهٔ اوضاع آشفتهٔ کشور قوت قلب یافته نسبت باو عصیان ورزید و پیشرفت حاصل نمود بطوریکه **تام ماریتو** مجبور شده به باتلاقهای کنار خلیج فارس فرار کند و در آن جا تجهیز کشتی نمود، لیکن طوفان کشتی را بساحل برد و **تام ماریتو** گرفتار شده اورا به نینوا فرستادند و **آسور بانیپال** با او مهربانی کرد و البته جهت این بوده که برای بعدها میخواسته است او را آلت مقاصد خود قرار دهد. در هرحال یاغی نامبرده لشکر ایلامیرا از میدان جنگ خارج کرد و متحد ایلام یعنی بابل را تنها گذاشت.

تسخیر بابل ۶۴۸ ق. م

بنابر آنچه مذکور شد **آسور بانیپال** در مقابلی با بابل آزاد گردید و بعد ازمحاصرهٔ طولانی آنرا مسخر کرد و همان رفتاری را که **سناخریب** درچهل سال قبل باآن شهر کرده بود تجدید نمود و هزارها از سکنهٔ آنرا در پیش گاوهای بزرگ بالدار بقتل رسانید.

جنگ بابل با ایلام

در اینموقع پادشاه آسور بحکم عقل مصمم شد که از اختلافات ایلام استفاده نموده استقلال آن دولت بی آرام را خاتمه بدهد

---

۱ ــ این اسم از روی قرائن و امارات موجوده از اسامی آریانی است زیرا شامل واژهٔ اسلاوی بوگا Buga یاخدا (درزبان روسی کنونی بگ Bog) است رجوع شود به کتاب حال که ذکر آن در سابق رفته صفحهٔ ۲۰۱ . (مؤلف).

و برای این مقصود چنانکه طبیعی بود **تام‌ماریتو** را بکار برد . مخصوصاً قبل‌از آنکه بابل مسخر بشود پادشاه آسور از ایلام تقاضا نمود کلدانیها را که در طغیان شرکت کرده بودند تسلیم نماید، اما جواب صریحی داده نشده بود بواسطهٔ اینکه مصلحت ایلام درتقویت بابل بودوچون آنشهر معظم‌مسخر گشت که لازم بود برای ایلام‌از آن‌جلوگیری کند**آسور بانیپال** سفرای ایلامی را مرخص کرده برای پادشاه ایلام پیغام دادکه اگر آن اشخاص‌را تسلیم‌نکنی میآیم و شهرهای تو را خراب میکنم ومردم شوش ومادکتو و خایدالورا باسیری میبرم و ترا از تخت بزمین میاندازم و دیگریرا بجای تو میگذارم وهمچنانکه سابقاً **توم‌مان** را از میان برداشتم ترا هم نابود میکنم .

در این میانه بزرگان ایلام **اند َبغاش** را بقتل رسانیدند و **خوم‌بان کلداش** را بجای او گذاشتند و بنابرین موقع مناسبی برای **آسور بانیپال** پیدا شد ، طرفداری **تام‌ماریتو** را بهانه کرد و آسوریان ویرا کمك نموده تا اینکه او دوباره داخل شوش گردیدودوباره برتخت نشست، ولی‌همینکه این‌امر انجام‌گرفت او سفاهت کرده درصدد قتل معاونین خود برآمد ،آنها از این سوءنیت آگاه شدند و دوباره او راگرفته بزندان انداختند ، لیکن آسوریان برای اقامت در ایلام عدهٔ خود راکافی ندیدند تمام‌کشور را بغارت داده به نینوا مراجعت نمودند .

تسخیر و غارت شوش
۶۴۵ قبل از میلاد

آسور بانیپال از نتیجهٔ مختصروناقص این‌جنگ راضی نشده **تام‌ماریتو**خائن‌را بمطالبهٔ‌تسلیم کلدانیها و «**نه‌نه**» ربة‌النوع فرستاد اما **خوم‌بان کلداش** میدانست کـه تسلیم آنها مورث هلاکت خود اوست بنابرین مقاومت‌را اولی‌دانست الاینکه دراین موقع قوهٔ آسوریان زیاد بود وبعد ازآنکه چهارده شهررا سوزانیدند شوش‌را هم بتصرف خود درآوردند. سابق برین لشکریان آسوری‌دونوبت بعنوان مساعدت وکومك بشوش‌رفته بودند، لیکن در این دفعه میتوانستند حقد وکینهٔ خود را ظاهر سازند و حرص غارتگری خویش را بدرجهٔ‌کمال بموقع آرند چنانکه غنائم فراوان بردند ، چه‌گذشته از خزاینی که سابقاًاز سومر واکد بانجا وارد شده بود طلا و نقره (سیم‌وزر) معابد بابل که ایلامیها در ازای

معاونت بانشهر گرفته بودند نیز بچنگ ایشان افتاد . اماکن متبرک را بی‌احترامی کردند. خزاین آنهارا چاپیدند ، ارباب انواع را باسی ودو مجسمهٔ سلاطین ایلامی که‌از زروسیم و برنـج و مرمر بود به نینوا فرستادند ، بالاخــره قبرهای دلاوران قدیم را نبش کرده



۱۴ - مجسمه‌های خدایان ایلام که‌آنها را ربوده به نینوا میبرند
ازکتاب آثار نینوا تألیف آ ، ح ، «لایارد» گرفته شده است

استخوان‌های آنها را به نینوا بردند ودر آنجا جشن ها گرفتند، شراب خواریها کردند و باعتقاد خودشان باین واسطه چون ارواح آن اشخاص به استخوانهای پوسیده معلق است مذلت وخواری این اوضاع‌را بهتر درك خواهند کرد. خلاصه برای پر کردن پیمانهٔ تلخی وعذاب ایلام‌در وقت سقوط او هرشرارت وبیرحمی که ممکن بود انجام دادند وحزقیل نبی دراین باب‌میگوید «در آن‌جا ایلام وتمام جمعیتش هستند، قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده‌اند[1] ».

برگردانیدن مجسمهٔ «نه نه» به ارخ

بالاخره آسور بانیپال قادر شد که مقصود خویش را حاصل کرده «نه نه» را بعداز آنکه یکهزارو ششصد وسی‌وپنجسال دراسیری مانده بود به ارخ برگرداند. آیا درتاریخ هیچ‌امری نظیر این واقعه دیده میشود؟ لشکر آسوری عاقبت در حال فتح و ظفر مراجعت کردند و ثروت شوش وجمع کثیری ازبازماندگان سکنهٔ آن شهر و نواحی اطراف آنرا بردند. **خوم‌بان کلداش** چندی فراری بود اما عاقبت مجبور به تسلیم شد و **آسور بانیپال** منتهای کامیابی‌خویش‌را دراین قرارداد که آن پادشاه و **تام‌ماریتو** را با دو پادشاه‌مغلوب دیگر بجای اسب به عرابه‌ای‌که خود سوار بود بست و آنها را بدین شوکت و جلال بمعابد آسور وایشتر کشانیدند.

محو شدن ایلام

دولت ایلام منقرض گردید و اگر هم قبایل کوهستانی در آن جا باستقلال ماندند اسم ایلام ودولت او از خاطرها محو شد و غُبار افسانه وقصه برروی آن نشست ومناسب آنست که قبل از رهاکردنش یك‌لحظه نظری برماسبق تاریخ آن بیندازیم.

ایلام در اوایل امر دولتی غارت‌گر بود و بهمین حال در تمام مدت باقی ماند و در عین حال یکنوع خط وصنایع[2] وتا یك اندازه تمدن مخصوصی‌را پرورش داد، لیکن نسبت بکشور های دیگر شیوهٔ تاخت و تاز بیشتر داشت تا استیلا و تسلط و اهتمامی

۱– باب ۳۲، آیهٔ ۲۴ کتاب حزقیل نبی. (مؤلف).

۲– ایلام درساختن جواهرآلات وریختن فلزات ازبابلیها خیلی پیش بوده‌است. (مؤلف).

دراینکه آنهارا تحت یك دولت مرتبی در آورد ننمود ووقتی هم که خواست فتوحات خودرا تحت انتظام در آورد ازعهده برنیامد . نسبت بدولت بابل جفاکار بود و بدون ملاحظه و ترحم آنرا میدان تاخت وتاز قرار میداد وبا اینکه وسایل او نسبت باندولت بی اندازه ناقص تر بود اکثر اوقات موفق بدست برد و غنیمت آوردن بشوش میگردید . همینکه ولایات مابین ایلام و آسور ازمیان رفت وایلام مستقیماً باآسوررو برو شد باوصف برتری انتظامات و تجهیزات قشون و مهمات حربی آسور دلیرانه با او جنگید و اگر نفاق و اختلافات داخلی نبود که در مواقع باریك همواره او را مفلوج میکرد بواسطهٔ شجاعت خود و صعوبت مکان در مقابل قوه و قدرت آسور تا بآخر میتوانست ایستادگی کند . بهر حال دولت ایلام باقی نماند و چنان عظمت و اهمیتش از خاطرها رفت که **استرابو** در کتاب جغرافیای خود درباب شهر شوش میگوید **کوروش** آن شهر را پایتخت قرارداد بواسطهٔ موقع و اهمیت و نیز از اینجهت که آن « هیچوقت از خود اقدام بامر بزرگی ننموده وهمیشه تحت اطاعت ملل دیگر بوده است »[1] . چنین است رسم سرای سپنج !.

۱– استرابو - ۱۵ - ۳-۲ . (مؤلف) .



یك سوار مدی
از کتاب لوژارد موسوم به کلت دومیترا گرفته شده است

فصل هشتم

آریانهای ایران ـ اصل و منشاء و روایات آنها

من از میان بلاد ، اول سرزمین و کشور خوبی که آفریده‌ام همانا آریانه ـ ویجو (مسکن خاص آریان ها) است . « وندیداد . ۱ - ۱ »

اختلاف مابین اراضی پست و نواحی مرتفع ایران

یکی از مطلوب ترین مشاهدات شخص مسافر در ایران اینست که اراضی پست را که در بهار بطور موذی گرم میشود ترك گفته باماکن مرتفعه که در آنجا آفتاب موذی نیست وخضارت و طراوت غلبه دارد صعود نماید،چه درواقع وارد اقلیم دیگری میشود . تا کنون آنچه بیان کردیم تمدن را در جلگه های پست باز نمودیم که انسان در اول امر درآنجا نشو و نما کرده و کم کم بلاد معظم از قبیل شوش و بابل و نینوا ساخته شده و بالاخره درآنجا تمام شرق نزدیك ومصر قهراً درتحت استیلای یك دولت بزرگ مقتدر سامی نژاد قرار گرفته است .

استیلای آریان در اراضی مرتفعه

چون از آن اراضی پست وتمدن قدیم بالنسبه عالی دورشویم بفلات ایران صعود میکنیم و در آنجا همچنانکه امور طبیعی متفاوت است سکنه هم باآنچه دیده‌ایم تفاوت دارند یعنی چون

به فلات میرسیم از نواحی که درتحت نفوذ سامی‌ها است خارج شده به سرزمینی وارد میشویم که قوم غالب در آنجا آریانی است ، اگرچه می‌بینیم که دول متمدن تر بابل و آسور بر آنها نیز تأثیرات کلی کرده‌اند . از این ببعد مقدرات تاریخ دنیای قدیم همانا کشمکش ونزاعی‌است مابین نژاد سامی جنوب ونژاد آریان شمال که بالاخره به‌مظفریت کامل نژاد های شمالی خاتمه یافته است[1] .

مسئلهٔ آریان

مسئلهٔ نژادهند واروپائی که‌غالباً آنرا مسئلهٔ آریان میخوانند (اگرچه لفظ آریان بیشتر راجع بطایفهٔ هند وایرانی‌است)، در وقتیکه این مسئلهٔ مهم هنوز در مرحلهٔ اول از تحقیقات بود موضوع مباحثات بسیار شده‌است. دربدو امر این عقیده شیوع داشت که جماعتها ازقوم آریانی ازمحلی که‌منشاء آنهابود حرکت کرده‌وقسمتهای غیرمسکون نیمکرهٔ شمالی‌را مسکون ساخته‌اند. امروز عقائد بسیار تفاوت کرده و میدانیم زمانی راکه ما از آن صحبت میداریم در آنزمان‌دنیا قبلا بواسطهٔ نژاد های دیگر از نوع بشرمسکون بوده و بنا براین امروزقائلندبراینکه فقط باید السنهٔ خاندان آریان رامطرح گفتگو قرار داد و شاید که یك تمدن قدیمی آریان نیز قبل از انفصال لغات مختلفهٔ آریانی ازلغت اصلیهٔ آن وجود داشته است[2]

شکی نیست‌در اینکه مامیتوانیم سربلند باشیم از اینکه ازاولاد آن طائفهٔ‌اصلی آریان هستیم، لیکن منتی راکه سومریان وسمیت ها ونیز نژاد عجیب سواحل‌مدیترانه برما دارند و نباید آنرا فراموش‌کنیم اینست که تمدن آنها را آریانهای وحشی‌اختیار کرده و ترقی دادند وهرچه بیشتر مبادی تمدن ما درتحت مطالعه در میآید بیشترثابت میشودکه تمدن ما میراث دورهٔ های قبل است که بما رسیده است .

سرزمین اصلی آریان ها

ازمسائلی که محل اختلاف عظیم واقع شده اینست که طوائف آریان ازکجاوازچه‌مرکزی‌خارج‌شده‌اند، لیکن‌قرائن‌ودلائلی برکشف‌حقیقت موجوداست، مثلا این‌قوم یقیناً درزمینی ساکن

---

۱ ـ رجوع شود به « ازمنهٔ باستان » تألیف ج ، ح ، برستید صفحهٔ ۱۷۲ . (مؤلف) .

۲ ـ « نژاد های بشر » تألیف دنیکر ، صفحهٔ ۱۳۸ . (مؤلف) .

بوده‌اند که آب و هوای برّی داشته و چنانکه پیداست دو یا سه فصل از فصول اربعه‌را بیشتر ندیده‌بودند. ازلغت‌ایشان ظاهرمیشودساکن جلگه بوده‌و کوه‌وجنگل نداشته‌اند و فقط بعضی اشجار سخت جان از قبیل قان (غان) وبید در آنجا بوده است . ما امروز میدانیم که آریان‌ها از شمـال آمدند و چون حرکات طوائف بدوی دامنهٔ وسیع دارد بعضی را عقیده این است که مسکن اصلی آنها باید در بیابانهای وسیع شمال خراسان بوده باشد که برحسب ظاهر در قدیم الایام حاصلخیزتر ازامروز بوده‌و یا درجلگه‌های جنوب روسیه که مجاور ومشابه بیابان سابق‌الذکر و آب فراوان‌تر است ، بعضی دیگر ناحیهٔ جنوب غربی بحرخزر را منشاء اصلی آنطایفه میدانند ودرهرصورت مطلب‌طوری نیست که بتوان رأی قطعی در آن اظهار نمود .

روایات آریانهای ایران

آریانهای شعبهٔ ایرانی که سرو کار ما در اینجا باآنهاست اول ازهمه متمدن شده و قائل بوحدت خداوندگردیده وبنابرین مورد توجه خاص میباشند . اینطایفه روایاتی داشته‌اند مشعر براینکه هجرت ایشان ازمنزل اصلی بسبب‌این بوده است که عامل شرمحل ایشان‌رایخ بسته و غیر قابل سکنی نموده بود و شاید که معنی اینحرف این باشد که بواسطهٔ تغییر آب و هوا مجبور به تغییر مکان شده‌اند چنانکه ظاهـراً غلبهٔ خشکی طوائف مغول را وادار کرد که بجانب مغرب‌هجوم ببرندوضمناً بساط تمدن ممالکیراکه‌عرصهٔ تاخت‌وتاز ایشان میشد برچینند .

در داستانهای ویژه[1] به یك منزل ازدست داده (ایران وَاِجَ) اشاره شده است وچون بواسطهٔ سرما مجبور به‌مهاجرت ازآنجا شده به سوغده ومورو (در زبان یونانی سغدیانا و مرژیانا) رفته‌اند که اولی بخارا و دومی مرو حالیه خوانده میشود ، بواسطهٔ ملخ و طوائف دشمن مجبور شدند سغده را نیز ترك کنند و به باخذی کشور بلند رایت وبعدها بلخ نامیده شده بروند، از بلخ به نیسایه رفته‌اند واین محل را با نیشاپور یکی

---

۱ ــ رجوع شود به وندیداد . (مؤلف) .

دانسته‌اند ، ولی بعقیدهٔ من اشتباه است چه ناحیهٔ ناسایانیسه که در مغرب عشق آباد واقع است بهتر مناسبت دارد . مراحل آخری این مهاجرت هریو (هرات) ووَای کرِتَ (کابل) بوده که آنرا زمین بدسایه وصف کرده‌اند و بعدها وقایع نگاران این ولایات را بدو قسمت منقسم نموده‌اند از اینقرار که ارهواتی (رُخج) و ای تومنت (هیلمند) و هپتاهندو (پنجاب) در سمت مشرق . اورو (طوس) وهرکانا (گرگان) ، رَگَ (ری) ، ورنا(گیلان) وپارهٔ ولایات دیگر طرف مغرب میباشد و ممکن است که این دسته‌بندی را برای این کرده باشند که تا طوائف آریان‌های هندی و ایرانی را توضیح دهند .

مکان اَیران وَاِجَ را درقسمت شمالی آذربایجان حالیه فرض کرده‌اند، امامسیو دمرگان[1] نظرصحیحی اظهار میکند و میگوید درصورتیکه نقطهٔ نامبرده جزء شمالی قسمتی از آذربایجان بود میبایست طوائف آریان با مردمانیکه ساکن ارمنستان بوده‌و خط نوشتن میدانستند و بالنسبه متمدن بودند ارتباط پیدا کرده باشند . حقیقت اینست که‌محل مزبوررا به تحقیق نمی‌توان تعیین کرد . هرچند بواسطهٔ اکتشاف **توخاریك**[2] که قدیمترین صورت هند و اروپائی در سیبریاست قسمت غربی این صحرای وسیع میتواند خوب‌دعوی کند که شایستهٔ دقت نظرمیباشدوداستان سابق‌الذکر بطوریکه‌بدست ما رسیده طول و تفصیلش چنانست که نمی‌توان آنرا قدیم دانست وممکن است وقتیکه داستان بصورت حالیه درآمده آذربایجان‌را اَیرن وَاِجَ میپنداشتند و سرمنزل اصلی که در شمال بوده فراموش کرده بودند، معذلك فضلائی که‌در کتاب اوستادست دارند باین داستان اهمیت زیاد میدهندوشکی نیست دراینکه آن مبنی برروایات بسیارقدیم بوده‌است.

ورود طوائف آریان‌ها بایران

عقیده براینست کـه قوم ماد از جنوب روسیه بایران مهاجرت کرده وچون دولت ارارتو یا آرارات را قوی یافتند ونتوانستند برآن حمله کنند از آن احتراز نموده تدریجاً قسمت غربی فلات ایرانرا متصرف شدند .

---

۱ ـ «مطالعات» صفحهٔ ٤١٥ (مؤلف)

۲ـ Meyer, Geschichte des Alterthums,isol .

شعبهٔ دیگر آریانی که پارسیان باشند از بیابان های شمال خراسان وارد مشرق ایران شده از ایالت کرمان عبور کرده فارس را مسکن خود قراردادند ، یعنی ازنزدیکی زنده رود که ظاهراً همانوقت در تصرف طوائف ماد بوده تا خلیج فارس و حدود غربی آنها متصل بحدود طوائفی بوده که در تحت نفوذ ایلامیها بسر میبردند .

سلسلهٔ دیگراز آریا یا باکتریاحرکت کرده امتدادجنوب شرقی را اختیار نموده از هند و کش گذشته پنجاب را مسخر نمودند . پشت سر این سه دسته ذکر هیرکانیها را میشنویم که ساکن ناحیهٔ استراباد[1] حالیه بودند ودنبال پارسیها کارمانیان میباشند که ولایت کرمان منسوب بایشان است . دیگر گدروزیان که در ساحل بلوچستان بوده و درانژیان و اراخوسیان که اولی در نواحی شمالی بلوچستان و دومی درقسمتی ازجنوب افغانستان مسکن گرفته بودند وآخرالامر مرژیهای مرو وباختریهای بلخ‌میباشند .

تاریخ این مهاجرتها

بعضی ازکتیبه های خط میخی که جدیداً دربوغازکِ‌ای[2] که عبارت ازتیرپای قدیم وپایتخت هتیت‌هاباشدکشف شده مشتمل بر معاهداتی است که مابین هتیت‌ها و متانیان کەلااقل امرا وسلاطین آنهاآریان بوده‌اند بسته‌شده ، ازجمله قراردادی است که ازطرف‌خدایان ودِ - اندرا - وارونا - نساتیاتونس (اسونز) واقع شده است وآن نه فقط تصریح میکندکه متانیان این خدایانرا احترام مینمودند بلکه‌معلوم میدارد که درسال ۱۳۵۰ قبل ازمیلاد تاریخ عهدنامهٔ مزبوره امتیاز وفرقی بین عناصر آریای ایران وهند وجود نداشته است ، ضمناً سند نامبرده تمدن هند را میرساندکه نهایت قدیم نیست .

عقیدهٔ مسیو دُمرگان[3] اینست که هجوم آریانها به باکتریا دو هزار و پانصد سال پیش ازمیلادواقع شده و قوم ماد درحدود دوهزار سال قبل ازمیلاد بشمال غربی ایران رفته‌اند و این مسئله که در فصل ششم مذکور داشتیم که کاسی ها که در حدود

---

۱ ــ گرگان فعلی (مترجم) .

۲ – Kyoi .

۳ ــ «مطالعات» صفحهٔ ۳۱٤ (مؤلف) .

هزار و نهصد سال قبل ازمیلاد تأسیس یك سلسله سلاطین نموده و در زمان سلسلهٔ اول سلاطین بابل اسم آنها شنیده میشود در تعیین تاریخ این مهاجرت کمك میکند و قبل از آنکه هویت قوم کاسی که یحتمل طائفه‌ای بودند از ماد تشخیص شود این مسئله باین تحقیق معلوم نمیشد.

قوم ماد و سکنهٔ قدیم

ظاهر آنست که ازسکنهٔ قدیم بعضی مقهور و برخی بکوهستانها رانده شده و جماعتی را هم متعرض نشده و گذاشته‌اند که با مهاجمین مشترکاً زندگی کنند و هرگاه بنظر آوریم که طوائف مدافع بایدتلفات بسیار دیده‌باشند ومیدان تاخت وتازهم وسیع و کوهستانی بوده معلوم میشودکه عقیدهٔ فوق معقول‌ترین فرضهاست و تاریخ نشان میدهدکه این ترتیب بارفتار اکثر ملل فاتح‌موافقت دارد. قول هرودوت نیز این‌رأی را تقویت میکند، چه‌اسامی طوائفی راکه باهم مخلوط شده تشکیل یك ملت‌دادند نقل میکند. بوس‌ها، پارتاکنها، ستروخاتها، آری سانت‌ها، بودی‌ها، مغ‌ها[1] بودند. ممکن است چهار طائفهٔ اول از طوائف نامبرده آریان بوده و بودی و مجوس تورانی محسوب میشدند. قوم مجوس را مهاجمین دارای نوعی ازکیش و پرستش دیدندکه باکیش آریانی مخلوط شده و بعدها تحت توجه وتربیت زردشت ترقی نموده بصورت مذهبی درآمدکه امروز باسم‌خود او موسوم است.

مهاجمین آریانی قومی بدوی وگله‌دار بوده و اسب ومواشی و گوسفند وبز و سگ‌گله داشته‌اند. مسافرت ایشان با ارابه های زبر و ناتراشیده ای بوده که چرخ و محور آنها را ازیك پارچه چوب نتراشیدهٔ‌خشن میساختند. عروس راباسیری‌میگرفتند وخانواده مبنی بودبراقتدار تام رئیس‌خانه یعنی پدر وتعددزوجات هم معمول‌میداشتند. طلا و الکترم یعنی مرکب از طلا ونقره ومفرغ را میشناختند، اما صنعت ایشان منحصر ببعضی تزئینات و نقوش و خطوط معدود بوده و خط و نوشتن نمیدانستند، آنهاکم کم از بدویت خارج‌شده استقرار یافتند، زراعت آموختند، دهات و بلاد ساختند وتامدت مدیدی‌اجتماع‌ایشان عبارت‌بود ازقبائل‌چندی که‌ازیکدیگر مستقل بودند وچندان‌اتصال

---

۱ ـ هرودوت ۱، ۱۰۱. (مؤلف).

و ارتباطی نداشتند، لیکن در مواقع خطر ومهلکه بزودی با هم متحد میشدند.

افسانه‌های آریانی

بعضی محققین گفته‌اند و عقیدهٔ صحیحی است که هیچ مذهبی اختراع نمیشود و این حرف دربارهٔ زبان نیز صادق است یعنی هر دو امر برنشو و نما و تبدلات تدریجی درست میشود و از آنجاکه مذهب مبنی بر عقایدی است که افسانه‌ها و اساطیر اگر بروی آنها قرار نگرفته باشند البته تصرف کلی در آنها داشته و کمال اهمیت رادارد که بتوانیم آن حکایات قدیم اساسی رامعلوم نمائیم وخوشبختانه افسانه‌های آریانی برای اخلاف باقی مانده وما برای معرفت باحوال مبادی تمدن جدید از آنها استفاده میکنیم

اولین اطلاعی که بر احوال آریان‌ها داریم برما ظاهر میسازد که آنها در مرحلهٔ پرستش طبیعت خالص و پاك بوده‌اند. آسمان شفاف و نور و آتش و باد و باران که اسباب حیات‌میشوند‌معبودایشان بوده وظلمت[1] وخشکی‌را شیاطین ملعون‌میپنداشتند. در این مذهب شرك، آسمان بر سایر خداوندان مقدم بود و خورشید چشم آسمان و برق پسر آسمان نامیده میشده است‌ومیتوان گفت که اکثر مذاهب این افسانه‌ها رادارا بوده وعقاید مزبوره عمومیت داشته‌است، لیکن اقوام آریانی مثل سومریان معتقد ومقید بجلب مساعدت و موافقت ارواح خبیثه نبوده‌اند بلکه توقع ایشان آن بود که ارواح طیبه باید با ارواح خبیثه طرف شده آنهارا مغلوب سازند و ادعیه و قربانیهائیکه‌انسان میکند به غلبهٔ آن مدد تمام میرساند و بنابراین ازاوایل امر در نزد این قوم انسان‌مقام محترمی داشته ونسبت بخدایان چندان تذلل‌نمیکردند، ازبرای آنها ادعیه میخواندند، از ایشان استعانت مینمودند، تسبیح وتجلیل میکردند. قربانی را برای ایشان‌میدادند و بالاتر ازهمه‌اینکه مشروب متبرك‌هوما[2] را اهدا مینمودند لیکن‌ازاین‌ادعیه وقربانیها معتقد بودند به اینکه بخداوندان برای مجاهده با قوای خشکی وظلمت‌مدد میرسانند،

۱ــ درخصوص ظلمت؛ گاتاها و اوستای اخیر تفاوت دارند چه برطبق گاتاها ظلمت‌مخلوق اهورامزد میباشد (یسنا ٤٤). (مؤلف).

۲ــ هوماکه بعینه همان سومای هندی است گیاهی است کوهستانی اما حقیقت و هویت آن درست معلوم نیست. (مؤلف).

چنانکه حقیقتاً خیلی دلچسب است وقتیکه شخص در آن داستانها میخواند که چگونه نسبت به وارونا یعنی خداوند آسمان و همان رب‌النوعی کـه یونانیها ویرا اورانوس مینامیدند پرستش میکردنـد و او را رب‌الارباب میخواندند و ادعیه برای او تلاوت میکردند وصفاتی معنویه برای او مذکور میداشتند ومخصوصاً این محل توجه میشود که می بینیم رب‌النوع مزبور فوق‌العاده از دروغ متنفراست واین مسئله برایرانیها تأثیر کلی داشته وازکتیبه‌های بیستون وهمچنین ازبیانات هرودوت این‌فقره‌هویدا میشود.

اثیر نورانی که باسم میترا خوانده میشود در معبودیت با آسمان شریك بوده واین هر دو مراقب ضمایر و اعمال مردم بوده وبینائی ودانائی کامل داشته‌اند. همچنین آتش بصورت اصلی خود که برق باشد در منازعهٔ دائمی خداوندان نور با قوای ظلمت دخالت تامه داشته است و ذوق سرشار و طبع شاعرانهٔ قوم آریان در وصف این آثاربا شکوه طبیعت مخصوصاً خودنمائی میکرده است.



قسمتی از منظرهٔ شکار ایرانی
(تصویر روی یك ظرف گلی در موزهٔ هرمیتاج)

فصل نهم

کیش مادیها و پارسیها

آنها (پارسیها) رسم دارند که بر مرتفع ترین کوهها بالا رفته درآنجا برای زؤس رئیس ارباب انواع قربانی میکنند. این نام یعنی نام زؤس را آنها به تمام فضا و دائرهٔ سماوی اطلاق میکنند . علاوه بر این برای خورشید ، ماه ، زمین ، آتش ، آب ، باد هدایا تقدیم مینمودند ، درابتدا فقط برای همین ها قربانی میکردند . (هرودوت . ۱ ، ۱۳۱)

ای اهورا ، مسئلت میکنم که مرا از حقیقت این آگاه سازی که پیش‌از روز قیامت مردمان بپاداش عمل خود میرسند ؟ « سرود زردشت »

اشتراك مذهبی طوایف آریانی ایران و هندوستان

درفصل سابق بپرستش آریانیها نسبت بقوای طبیعت اشاره کردیم، دراین فصل[1] باید همان موضوع را شرح وتوضیح دهیم. این پرستش طبیعت چنانکه هرودوت گفته‌است وماعین آنرا در بالا مذکور داشتیم در نزد اقوام آریانی معمول بوده لیکن ایرانیها در دورهٔ متمادی با آریانهای هندوستان اشتراك مذهبی وفرهنگی داشته‌ودورهٔ

۱ ــ من در مسائل و مندرجات این فصل یعنی فصل حاضر به کتاب زردشت پیغمبر باستان ایران تألیف پرفسور ویلیام جکسون مراجعه کردم ، مستر ادوارد در موضوع خدای ایران مقالهٔ محققانه‌ای که برای درج در دائرةالمعارف مذهب واخلاق هستینگس نوشته بود نمونه‌اش‌را برای من فرستاد ، در اثنای تجدید نظر بکتاب آئین قدیم زردشت تألیف ژ . ح . مولتون که در مسائل گوناگون و مشکل مدققانه و نیز منصفانه اظهار نظر نموده مراجعه کرده‌ایم . (مؤلف) .

مزبور تا نزدیك باوقاتیکه اینك ما از آن گفتگو میکنیم امتداد داشته است . آریانهای هندوستان کتاب آسمانی داشتند که آنرا وِدا یا معرفت میخواندند واین عبارت است از مجموعهٔ زاید برهزار سرود که فاتحین آریانی قدیم وپنجاب آنها را ضبط کرده بودند وچون بدورهٔ قدیم هندوستان که کتاب مذکور ترتیب داده شده رجوع میکنیم می‌بنیم مانند ایرانیها در مرحلهٔ نشوو نما بوده‌اند وهمانطورقوای طبیعت را پرستش‌میکردند . خدا را هردو طایفه بیك اسم میخواندند و این امرچنانکه **ادواردس**[١] اشاره‌میکند دلیل بر آنست که معبود های آنها یکسان بوده‌اند . یکی از اسامی پروردگار **آسورا** بوده که درسانسکریت **آسورا** ولی‌دراوستا **اهورا** تلفظ میشده وبمعنی خداوند بوده‌است . اسم دیگر **دایوا**[٢] بوده که به سانسکریت دواودر اوستادیوا[٣] میگفتند و این لفظ همان کلمهٔ هند واروپائی است که بمعنی وجود آسمانی است و کلیهٔ السنهٔ آریانی این کلمه‌را بمعنی خداوند بکاربرده‌اند، بدینطریق که درزبان یونانی **تئوس** ودرلاتینی **دئوس** و در فرانسه **دیو** و انگلیسی **دیتی** گفته‌اند .

در همان ابتدای دورهٔ ود از خداوندانی که موسوم به اهورا و دیوا بودند در نزد قبائل آریانی درمقام معبودیت با هم رقابت داشتند مثلا درهندوستان دیوا ها سمت تقدم و برتری داشتند و آسورا ها در ودای بعدی بمنزلهٔ شیاطین محسوب میشدند . از طرف دیگر درایران‌اهورا ها سمت رجحان و برتری داشتند واحساسات مذهبی‌ایرانیان به **اهورا** علاقه گرفته و مقامیرا که در هندوسنان به **آسورا** میدادند ایرانی‌ها برای دیوا ها قائل شدند .

افسانه های هندی ایرانی
یما یا جمشید

بعضی داستانها هم هست که هـر دو کشور مشترك است[٤] و مهم تر از همه ظاهراً قصهٔ یمای دلاور میباشد که اصلا یکی‌از اسامی آفتاب در هنگام غروب بوده است و در او نیزچنانکه **ماتیو آرنولد**[٥] شیرین بیان میکند چنین عقیده داشتند که

١ – Edwards . ٢ – Daiva . ٣ – Daeva .
٤ – در فصل دوازدهم این کتاب دوباره اینموضوع مطرح خواهد شد . (مؤلف) .
٥– Matthew Arnold .

اول کسی بوده که مردم را دلالت و راهنمائی کرده و اول کسی بوده که بر منزل وسیع مرگ رسیده و بنابرین طبیعة مبدل بپادشاه اموات شده است . او دو سگ داشته است تیره رنگ و بزرگ پوزه و چهار چشم ، در هر روز بقوهٔ شامهٔ خود جستجوی اموات میکرده وآنهارا برای صاحب خود میآوردند ومیتوانیم عادتیرا که درایران میان گبرها باسم « سگدید » معمول بوده است از آثار آن عقاید بدانیم . در اوستا مذکور است که هر کس بمیرد باید سگ زرد چهارچشمی یا سگ سفیدی که گوشهای تیره رنگ داشته باشد نزدیك او آورند ، زیراکه نگاه آن سگ شیطانرا که میخواهد داخل بدن میت شود دور میسازد . امروز هم زردشتیان ازقدمت این رسم بی خبرند . برروی‌سینهٔ هرکس که احتمال مرگ او را میدهند پاره نانی میگذارند ، هرگاه سگ آن نان را خورد آدم را مرده میپندارند و بدخمه میبرند وکسانیکه حامل جنازه میباشند درنزد جماعت نجس دائمی محسوب‌اند وزندگی مفلوکی دارند .

زردشت پیغمبر ایران

مؤسس مذهب قدیم ایرانیها زردشت است. درخصوص‌اسم و نیز شخص او عقایدی اظهار شده که سخت مغایر با هم‌میباشند، حتی‌اینکه بعضی‌منکرشده‌اند که زردشت شخص تاریخی باشد یعنی‌وجود حقیقی‌داشته باشد و ازجمله عقایدیکه درهمین اواخر دربارهٔ او اظهار میکردند اینست که آن نتیجهٔ افسانهٔ طوفان است که درهمه جا بوده است ولیکن دراین موضوع نیزمانند مسئلهٔ قوم آریانی نسبت بعقاید سابقین پیشرفت عمده حاصل شده اگر چه آنها که اقدمند البته افضلند . باری امروز با وجود قصه ها وافسانه هائیکه موجب ابهام وتردید عقائد دربارهٔ او میشودمعلوم گردید آن مصلح بزرگ یعنی پیغمبر ایران شخصی است تاریخی‌وحقیقی وتاریکی قدمت وجود اورا محل شبهه وتردید نباید قرار بدهد .

اصل اسم زردشت زراسترا که در لاتین تحریف شده و «زر» آستر گفته اند بدرستی حقیقت آن معلوم نیست ، ولی کلمهٔ استرا همان اشتر است که در زبان امروز فارسی با مختصر تغییری موجود میباشد و این قول که پیغمبر نامبرده ازاهل آذربایجان که یونانیها اتروپاتن میخواندند بوده قرین قیاس است که نام مزبور در هر دو صورت

متضمن لفظ آذر قدیم یعنی آتش میباشد بدین مناسبت که پیش ازایام زردشت کاهن را آذروان یعنی نگهبان آتش میگفتند . مولد او در ارومیه که در مغرب دریاچهٔ موسوم بهمین نام واقع است دانسته اند ، در ایام جوانی بحال تفکر و انزوا میگذرانیده و در آن اوقات هفت مرتبه رؤیابرای او دست داده وساوس وامتحانات چندی راتحمل نمو ه



۱۵ – تصویر آتشکده در نقش رستم

(ازکتاب صنعت استان ایران تألیف مارسیل دیولافوا گرفته شده است)

بالاخره بعثت خودرا اظهار داشته وسالهای درازچندان پیشرفتی حاصل نکرده چنانکه در ده سال اول فقط یکنفر باو گرویده است .

گشتاسب اولین پادشاهی که ایمان آورده

پس به **زردشت** الهام شد که بمشرق **ایران** مسافرت کند ودر کشمر[1] درولایت‌خراسان‌باو **یستاسب** که‌در شاهنامهٔ **فردوسی** **گشتاسب** خوانده شده‌ملاقات کرد . دردربار این پادشاه‌ابتدا دو پسر وزیر وبعد ملکه را معتقد ساخت ، بین او ودانشمندان مباحثات رسمی بمیان آمدودرآنموقع خواستند بقوهٔ‌ساحری براو غلبه‌کنند **زردشت** غالب شد و خود پادشاه هم از معتقدین خاص مذهب جدید گردید چنانکه در فروردین یشت ازکتب اوستا میگوید « او بود که حربه و تکیه‌گاه مذهب **زراتوشترا** و **اهورا** شد و آئینی را که در زنجیر بسته و قادر برحرکت نبود از قید رهانید »

بعد از ایمان آوردن **گشتاسب** و اهل دربار او طوائف تورانی آسیای مرکزی مهاجمه‌کردند و شاید جهاد با متجددین نیز باعث حرکت وحملات ایشان بوده است . جنگهای جهاد مزبور بیشتر در خراسان واقع شده و اگر به قصه هائیکه نقل کرده‌اند اعتمادی باشد محاربهٔ قطعی در مغرب بلدهٔ حالیهٔ سبزوار روی داده است[2] .

اما خود **زردشت** بسن پیری رسیده معزز و محترم می بود تا اینکه درمهاجمهٔ دوم تورانیان در بلخ‌کشته شدوروایت چنین است که در پرستشگاه هنگامیکه مریدان دور او راگرفته بودند درگذشت .

تاریخ ولادت و وفات زردشت

حاصل آنکه **زردشت** اهل آذربایجان و شاید از طایفهٔ‌مجوس بوده اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف وگفتگوست . بعضی از مورخین برآنندکه این پیغمبردرهزارسال‌قبل ازمیلاد تولد یافته است واماآنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود وویلیام **جکسون** هم برآن رفته است تولدش ٦٤٠ سال قبل از میلاد و وفات او در ٥٨٣ سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است .

در دورهٔ اخیر بعد از این تاریخ چیزیکه مهم است و ماقطع داریم اینست که **داریوش** از جمله پیروان ثابت‌العقیدهٔ مذهب **زردشت** بوده است .

---

۱ و ۲ رجوع شود به جریدهٔ انجمن پادشاهی جغرافیائی شمارهٔ ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۱ (مؤلف) .

خلاصه با این اختلافات شدید که دیده شد تصور میرود که برای قطعی شدن این مسئلهٔ مهم ولی مشکل شواهد تازه و قاطعه را باید انتظار کشید.

اوستا

اهل عالم در نظر مسلمین منقسم میشوند باهل کتاب وغیراهل کتاب، یعنی آنهاکه کتاب آسمانی دارند و آنهاکه ندارند. زردشتیان میتوانندمدعی شوند که‌ازطبقهٔ اولی میباشند، چه دارای کتاب آسمانی اوستا میباشند که کاملا یا بعضاً بر **زردشت** نازل‌شده است. این کتاب مقدس بزبانی نوشته‌شده‌است که آنرا عموماً اوستیك مینامند و بازبانیکه سلاطین هخامنشی درکتیبه‌هایٔ خود بکار برده تفاوت دارد. چنین گفته‌اندکه اوستا بیست و یك کتاب بوده و بخط طلا بر دوازده هزارپوست گاو تحریر شده وبعد از آنکه‌سلسلهٔ هخامنشی منقرض گردیدند آن کتاب نیزازمیان رفته فقط قسمت کوچکی ازآن بدست آمده است. **بلاش** اول سلطان اشکانی که تقریباً درنیمهٔ مائهٔ اول میلادی سلطنت کرده از قرار معلوم شروع باحیای آن نموده لیکن انجام این امر را **اردشیر** مؤسس سلسلهٔ ساسانی داد و گمان میرودکه برای دو یا سه دورهٔ بعد نیز اضافاتی برآن شده است.

قدمت زمانی‌در نظرانسان اهمیت خاصی دارد وچون بخاطر میآوریم که‌مذهب زردشتی مذهبی است که معاصر پرستش **بعل** و**آسور** و **زئوس** بوده وآن مذاهب صد ها سال که فراموش شده و مذهب **زردشت** هنوز باقیست اهتمام وولع محققین که عمر خود را صرف تحقیق منشاء و مبادی آن مذهب و کشف حقایق از میان قصص و افسانه‌ها میکنند در نظر ما معقول و بقاعده میآید.

قسمتهای موجودهٔ اوستا فقط شامل یك کتاب تمام ازکتب اوستا می‌باشد و آن موسوم به وندیداد (بطور اصح ویدوات یا «شریعت برضد دیوان») است.

قسمتهای بعضی از فصول دیگر جزء کتابیست موسوم به یسنایاآداب نماز و دعا و بعضی قطعات دیگر هم در کتب پهلوی محفوظ‌است و نسبت این اخیر به اوستا مثل نسبت نوشتجات آباء مذهب‌عیسوی است باصل کتاب انجیل و آنچه ازاوستاموجوداست منقسم باقسام اربعهٔ ذیل میباشد:

۱ ـ یسنا که منقسم است به هفتاد و دو فصل و مشتمل بر سرودها میباشد که از آن جمله گاتهاست .

۲ ـ ویسپرد که مجموعه‌ای از ادعیه و سرودهاست و بایسنا متفقاً به کارمیرود .

۳ ـ وندیداد که قانون و دستور مؤبدان است و بیان عبادات و آداب طهارت و کفارهٔ گناهان را مینماید .

٤ ـ یشت‌ها یاسرودهائیکه در تجلیل فرشته‌هائیکه موکل ایام مختلفهٔ ماه میباشند.

قدیمترین قسمتهای اوستا گاتها میباشد که آنرا تشبیه بمزامیر عبریان کرده‌اند و گمان میرود عبارات و تعلیمات حقیقی **زردشت** و پیروان بلافصل او باشند و در این گاتها ظاهر میشود که پیغمبر مزبور حقیقی بوده و تعلیمات اخلاقی پاکیزه میدهد که چون بخاطر بیاوریم چگونه محیط او ظلمانی بوده مجبور میشویم که خاضع شده و بزرگواری او را تصدیق نمائیم .

اورمزد خدای مطلق

درضمن مذاکرهٔ افسانه‌های آریانی ذکری از وروا نا[1] (اورانوس) که رب النوع آسمان اقوام آریانهای قدیم بوده نمودیم، بواسطهٔ تعلیمات **زردشت** و اثر روحانی آن که میتوان تعریف کرد که قوای طبیعت را صورت معنویّت داده وروا نا مبدل به اهورا یعنی خداوند شده ومتعارفاً آنرا **اهورامزدَ** یااورمزد یعنی خداوند دانش کل یابعبارة اخری خداوند مطلق وخالق عالم خوانده‌اند واین امر ازیکی ازمکالماتیکه **اهورامزدَ** با **زردشت** نموده ومکاشفاتی برای او ظاهر ساخته معلوم میشود . **اهورامزدَ** میگوید : ـ

« من نگاه میدارم آسمانی راکه دربالاست و از دور دیده میشود و میدرخشد و برتمام عالم احاطه دارد و. بنظر میآید مانند قصریکه از مواد آسمانی ساخته شده و محکم و استوار گردیده واطراف آن دور واقع شده و در جسم یاقوتی خود بر عوالم ثلاثه پرتو میاندازد و مانند لباسی است ستاره نشان که از جسم آسمانی ساخته شده و مزد[2] آنرا دربر مینماید» .

۱ –Varuna

۲ ـ یشت ، ۱۳ . (مؤلف) .

اگرچه ما خیلی باختصار میکوشیم معهذا خیلی اهمیت دارد که تصوری را که از تعلیمات **زردشت** نسبت بخداوند بذهن میآید از آنچه بعدها در اذهان غلبه یافته تمیز دهیم . در گاتها خداوند ذات خیری است که خالق کل و متفـرد است ، صفاتی را که به **اهورامزدَ** نسبت میدهد مثل راستی وقدرت و نیکو کاری وسلامت وابدیت دائماً طرف مخاطبه واقع شده ومثل این است که مستقل و جدا از **اهورامزدَ** میباشند ولیکن از طرف دیگر غالباً اشاره میشود که این صفات فقط اسماء معنی هستند و شخصیت جداگانه ندارند و بنابراین تعلیمات گاتها البته توحید را باید قائل باشیم .

در قسمت متأخر اوستا اگرچه باز اهورا خداوند اعلی است، لیکن پرستش تنها متوجه او نیست وصفات سته را که باو نسبت داده میشد وجودهای مقدس جاوید محسوب شده و باین عنوان پرستیده میشوند ، بعلاوه تمام خداوندان مظهر طبیعت که **زردشت** آنها را منسوخ کرده بود دوباره برسرجـای خود آمده ودر معبودیت با **اهورامزدَ** و ملائکهٔ او شریك شده‌اند، چنانکه پرستش **میترا** را میتوان برای آن شاهد مثال آورد . پرستش انه‌هیتا[1] که اقتباس ازربةالنوع بارووری سامی مسماة به **ایشتر** بوده معمول شده و از اینقرار اصلاحات و توحیدیکه **زردشت** تعلیم کرده بود تدریجاً فراموش گردیده و مجدداً طبایع بمذهب شرك گرائیده بودند .

مطلبیکه باقی مانده که باید ضمیمه شود اینست که برای سلاطین هخامنشی **اهورامزدَ** خدائی بود قومی و مخصوص بخود آن که جزو تصاویر نقوش برجستهٔ بیستون بشکل یکنفر دلاور غازی کشیده شده که در یك حلقهٔ دائره مانند ایستـاده و دوبال منبسط و گشاده دارد و پای آن چند پر مثل دنبال مرغ است و صورت این خدا که به **فروهر** تعبیر شده عیناً مأخوذ است از خدای آسوریان که اسم آن **آسور** بوده و بالاخره ازمصر گرفته شده است .

اهریمن یعنی خالق شر

مقارن با **اهورامزدَ** واصلا معاند اوانگرا مینیو یا اهریمن یعنی ذات خبیث است که قادر برضدیت با اعمال خیریهٔ اومیباشد وقدرت کاملهٔ **اهورامزدَ** رامحدود میسازد و بقول **ادواردس**

---

۱ – Anahita .

اهریمن زمینهٔ تاریکی است که تصور عالی **اهورامزدَ** باید در مقابل آن قرار بگیرد و بعدها وقتیکه ملائکهٔ رحمت را شخصیت دادند در مقابل آنها شیاطین نیزقائل شدند و نزاع بین قوهٔ خیروشر درگرفت و هر وقت غلبه با یکطرف بود ، لیکن باید بخاطر داشت که درنظر زردشت «دروژ» یادروغ خلاصهٔ جمیع خبائث است، چنانکه **داریوش** نیز همین طور بیان میکند و اهریمن بعدها در اذهان جلوه یافته است .

اصول ثلاثهٔ مذهب زردشتی

در کتاب وندیداد در ضمن آداب و تشریفات ظاهری سه اصل عمده بنظر میرسد که اساس و بنیان مذهب است :

۱ ـ زراعت و تربیت مواشی تنها شغل شریف است .

۲ ـ تمام خلقت عبارت است از تنازع بین خیر وشر .

۳ ـ عناصر اربعه هوا و آب و آتش وخاك،میباشند و نباید آنها را آلوده نمود .

برای توضیح فقرهٔ اول بهتر این است ظاهر سازیم که موافق تعلیمات مذهب زردشتی بهترین ترتیب زندگانی کدام است . پیغمبر سئوال میکند و در جواب او بطوریکه بمارسیده است گفته میشود « هرگاه یکی از مؤمنین خانه‌ای دایر میکند و مواشی و زوجه و اولاد نگاه میدارد و هرجا مواشی بخوشی زندگانی میکنند و سگ وزن وفرزند و آتش نشاط دارند ... وهرجاکه یکی ازمؤمنین بیشتر غله وعلوفه ومیوه عمل میآورد و زمینی راکه خشك است آب میدهد یا زمینی‌را زیاد مرطوب است خشك میسازد » ملاحظه میکنید این تعلیمات چقدر سالم و صالح است .

واز چیزهائیکه منع میکند روزه داری است باین دلیل که هر کس نخورد قوهٔ کارکردن از روی رشادت وعبادت کردن باقوت‌قلب ندارد... دنیا بواسطهٔ خوراك زنده است و از بی‌خوراکی میمیرد» . حال مقایسه کنید این دستور را با ضرورت روزه‌داری که امروز درایران هست وهرسال هزاران اشخاص را بافیونیها ملحق میسازد ، بواسطهٔ اینکه زنها و مردهای بیچاره که مبتلا بگرسنگی میشوند چنان ضعف پیدا میکنند که در مقابل آن سم مهلك خود داری نمیتوانند کرد ،گذشته از اینکه این فریضه بر اغنیا که تمام‌روزمیخوابند تحمیلی نیست ، برعکس‌فقرا را دررنج وتعب‌میاندازد وبعقیدهٔ من

سلامت‌مزاج زردشتیان عمده بواسطهٔ همین است که اصلا بریاضت ومحرومیت نیستند.

دیگر از چیزهائیکه در این مذهب خیلی توصیه بآن شده مزاوجت وهمچنین تعدد زوجات است و هرودوت نقل میکندکه پادشاه هرسال برعیتی که اهل بیتش از همه بیشتر است جائزهٔ خاص میدهد.

فقرهٔ دوم‌بیان ثنویت مذهب زردشتی است. آنچه خوب است ازقبیل گاو وسگ هوشیار وخروس مخلوق اهورامزدٓ میباشد وتکلیف هر مؤمنی عزیز داشتن آنهاست و آنچه موجودات‌موذیه است‌خلقت اهریمن میباشند مثل سباع و ماروملس که‌تخریب و اعدام آنها وظیفهٔ هر مؤمنی است. از جمله وجـودهای خبیث مورچه که چون غلهٔ زارعرا میبرد کشتن آن ثواب است ونیزسوسمارووزغ ازآنجمله میباشند. رعایت‌جانب مواشی ظاهر است حتی اینکه در هندوستان هنوز آنها را متبرك میشمارند. بیان مقام سگ که ازقول‌اهورامزدٓ درکتاب اوستا شده حقیقتاًشاعرانه ودلچسب است، میگوید «سگ را بالطبیعه صاحب لباس و کفش ساخته‌ام، هوشیار وبیدار وتیز دندان‌و بالفطره مایل است که از دست انسان خوراك بگیرد و مال انسان را محافظت‌کند ... هرکس که بصدای او بیدار شود نه دزد بیخبرمال او را میبرد، نه‌گرگ میخورد بلکه گرگ رانده و دریده میشود ... و هیچ خانه از خانه‌های مخلـوق اهورا بر روی زمین باقی نمیماند مگر بواسطهٔ آن دوسگی که من خلق کرده‌ام، سگ گله وسگ خانه.»

وقتیکه‌در کرمان بودم مشاهده کردم که پارسیان بتقلیدهمسایگان مسلمان‌خود که سگرانجس میدانند ازسگ احتراز میکردند و همواره بایشان خاطرنشان میکردم که رفتارشان بکلی با تعلیمات مذهبی ایشان مخالف است، بلکه بعضی اوقات چنان مبالغه شده است که سگرا با انسان برابر قرار داده چنانکه در این عبارت دیده‌میشود: «قتل آدم یاسگ» و همچنین درعبارت نامبرده که وصف بهترین طریق زندگانی انسان را میکند و درآنجا سگ را برزوجه و اولاد مقدم میدارد.

بخروس که بانگش اشخاص کاهل را بیـدار میکند مقامیکه داده شده و اسباب

استرضای خاطر شانتکلر رستان[1] میباشد ازاین عبارت ظاهر میشود : «مرغیکه آواز خود را در مقابل فجر باقدرت بلند میکندوهرکس یك جفت از این طیور من بمؤمنی بدهد مثل اینست که خانهٔ صدستونـی داده باشد» و محتمل است که این عزت خاطر خروس دلیل بر آن باشد که مرغان خانگی در آنزمان در ایران فراوان نبوده‌اند .

سگ آبی فوق‌العاده محترم بوده وجزای کشتن آن ده‌هزار تازیانه است که اشد عقوبات مضروبه برای جنایات میباشد وممکن است اسم جدید آن که سگ ماهی است یادگار دورهٔ مقدس بودن آن باشد .

فقرهٔ سوم متضمن متبرك بودن آتش که نیك آیتی است و موجب آنست که مؤبد وقتیکه درمقابل آتشکده مشغول اعمال‌است دهان‌خود را بپوشاند و نیز موجب قواعدی شده که آب جاریرا ازملوث ساختن حفظ کند و آن هنوز درنزد مسلمانان ایران معلوم‌است اگر چه غالب باآن مخالفت میکنند ، دیگر اینکه زردشتیان جنازهٔ میت را بالای برجی میگذاردند تا از پلید ساختن زمین احتـراز شود ، لیکن چون جمیع امراض از متعلقات قوهٔشر محسوب میشود غالباً زردشتیانیکـه در حال نزع میباشند از مراقبت و سرپرستی اهل خانوادهٔ خود محروم بلکه از لوازم زندگـانی بی‌نصیب میشوند و در حقیقت رفتار بامریض وتطهیر نفرت انگیز با بول‌گاو ازجمله قبایح اینمذهب است ولی از جهات دیگر موجب تحسین واعجاب میباشد .

تأثیرات تورانیان بر مذهب زردشتی

هرقدربخواهیم دربیان‌مذهب **زردشت** باختصار بکوشیم مسئلهٔ تأثیرات تورانیان‌را برمذهب آریانی نمیتوان‌مسکوت‌بگذاریم. این مسئله‌طبیعی بلکه قهری است که‌چون قوم مهاجمی کشور جدید را درتحت تصرف خود میآورد بدون اینکه سکنهٔ اصلیهٔ آنرا نابود کند یا خارج نماید کم و بیش در تحت اثر عقائد مذهبی ایشان در میآید . تاریخ طوایف بنی‌اسرائیل نمونهٔ خوبی ازاین امر بدست میدهد ، درمذهب زردشتی‌هم اظهرامور احترام عظیمی‌

---

۱ — امیل رستان (Emile Rostand) شاعر متأخر معروف فرانسوی تئاتری نوشته است بنام شانتکلر (Chantecler) که ازآن همه مرغان را بصحنه آورده و پهلوان آن تئاتر خروس‌است (مترجم) .

است که بآتش کرده میشود و یقیناً این مسئله بواسطهٔ اینکه درولایات غربی بحرخزر اقوام آریانی دیده‌اند که آتش از زمین بیرون میآید و مردم آن نواحی آنرا محترم میدارند و پرستش میکنند در نفوس ایشان اثر کرده است . من هیچوقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای راکه در بادکوبه ازاین امر نمودم ، درغروب آفتاب بآنمکان رسیدم ، برف زمین رامستور داشته معهذا آتش از زمین برمیجست و منظرهٔ مؤثر دهشتناکی فراهم ساخته بود که بوصف در نمیآید . بنابراین اوضاع طبیعی مملکت اعتقاد به‌متبرك بودن آتش را بذهن القا میکند و شخص بی‌اختیارمتوجه میشود که کسانیکه این عناصر را مظهرخالق‌جهان داشته بودند پربیحق نبودند ویقین است که بمرور زمان این قدرومنزلت آتش دراذهان عظمت یافته تا بجائی رسیده است که زردشتیان آتش پرست قلم رفته‌اند و این امر تا بامروز دنباله پیداکرده است چنانکه هنوز هیچ پارسی ایرانی شمع روشن را نمیدمد و اخگر سوزانرا خاموش نمیکند و استعمال دخانیات نیز نزد ایشان ممنوع است .

استعمال برسم

یعنی بسته چوبها و آن محتمل است که ازچوبهائیکه تورانیان در وقت اخبار از مغیبات در دست میگرفتند مأخوذ باشد و یقین است که اعتقاد بر مهاجمهٔ دائمی ارواح خبیثه و اذکار واوراد لازمه برای دفع آنها و اعتقاد باینکه ناخن بریده را باذکر ادعیه زیر خاك کرده تا نیزه و کارد وکمان و تیرهای با پر عقاب و فلاخن در دست دیوان نشوند همه خرافاتی است که از تورانیان بایرانیان رسیده ومذهب زردشتی را ملوث نموده‌است. امروز درایران ناخنهای بریده‌را باکمال دقت زیر پاشنهٔ در دفن میکنند و معتقدند براینکه چون چنین کنند آن ناخنها سدّی میشوند ووقتیکه **دجال** یا **مَسیح** کاذب ظاهر شود اهل آنخانه را از متابعت او باز میدارد واحتمال کلی میرود که این رسم هم از همان اعتقاد قدیمی ناشی شده باشد.

مغ

عقیدهٔ عمومی براینست که مغها[1] قومی غیر آریانی و یحتمل تورانی بوده که اقوام آریانی در وقت تصرف کشور آنها را در

---

۱ ـ «Magus» و آن بعقیدهٔ بعضی بمعنای غلام و بنده‌است . دراوستا این نام فقط دریك‌مورد بلفظ مرکب استعمال شده‌است ولی این بعید بنظرمیآید که افراد یك‌طایفهٔ مغلوب ازطرف غالب بشغل کهانت گماشته شوند، لیکن مولتون در کتاب نفیس J.g فریزر نظائری برای آن ذکر کرده‌است. (مؤلف)

جزء خود مستهلك نموده‌اند . در هرحال در ازمنهٔ تاریخی می بینیم که آنها علمای دینی زردشتیان شده و ذبح قربانی و تهیهٔ مایع متبرك موسوم به هوما و بکار بردن دستهٔ برسم را حق اختصاصی خود قرار داده‌اند ، بعلاوه در تنجیم یدطولا داشته و بواسطهٔ این علم در موقع ولادت حضرت عیسی اظهار وجود نموده‌اند و بمرور زمان نفوذ ایشان شدت یافته و یحتمل بواسطهٔ همین امر ، تعلیمات پاکیزهٔ زردشت مقرون بخرافات و آداب و رسوم سخت بیمعنی شده است . اگرچه خود زردشت را هم ازنژاد مجوس دانسته‌اند، ولی بنظر میآید که ایرانیها آداب و رسوم مجوس را بسهولت وطیب خاطر قبول نکرده وظاهراً قبل از دورهٔ ساسانیان مذهب مجوس در تمام ایران شایع نبوده است .

عقیدهٔ بمعاد

اعتقاد به‌حیات أخروی که برای مکافات یامجازات بعد ازمرگ داده میشود یکی از عقاید اساسی آریانی است . در گاتها این عقیده‌صریحاًتوضیح نشده لیکن‌درروندیداد بیان اجمالی گاتها بصراحت‌نزدیکتر گردیده و برحسب معمول این عقیده بصورت اخبار واعلام الهـی اظهار شده است . در جواب این سئوال که آیا مؤمن و کافر باید « ازآبهای جاری و غله وسایر ثروتهای خود مفارقت کنند» اهورا میگوید چنین است و«روح واردطریقی میشود که زمان آنرا مهیامیسازد وبرای سعید وشقی هردو باز است» . بعد از آن گفته میشود که روح بعد از جدا شدن از بدن تا سه‌شب در نزدیك سر بدنیکه از آن تازه مفارقت نموده میماند و برحسب استحقاق لذت یازحمت‌را بمنتها می‌بیند ، چون روزچهارم میشود بادمشکبوئی ازجنوب میوزد و روح مؤمن در سرپل چینوات[1] یعنی پل مفارقت که برقعر جهنم کشیده شده با دختر سفید بازوئی که زیباتر از همه چیزهای زیبای دنیاست ملاقـات میکند و از او سؤال مینماید کیستی و جواب میشنود «ای جوان نیك پندار ، نیك گفتار و نیك کردار من وجدان تو هستم » پس به هدایت این راهنمای بهجت روح مؤمن بحضور اهورا میرود و در آنجا مانندمهمان بخوشی پذیرفته میشود . اما روح انسان‌شقی با زن‌زشتی روبرو شده از پل نمیتواند بگذرد ودرمأوای دروغ میافتد و آنجابندهٔ اهریمن‌میشود.

۱– Chinwat .

درکتاب **هرودوت**[1] عبارت قابل توجهی راجع باین موضوع هست و آن اینست که **کبوجیه** چون میشنود که **بردیا** خروج کرده در کار پیشرفتن است و حال آنکه بعقیدهٔ او کشته شده بود **پرکزاسپ**[2] راکه مأمور کشتن او ساخته بود مورد عتاب قرار میدهد که چرا اطاعت امر من ننمودی ، **پرکزاسپ** از خود مدافعه کرده این خبر را تکذیب میکند و میگوید «اگر فی‌الواقع بنابر این شده است که اموات از قبر بیرون آیند پس منتظرباش که **آستیاگ**[3] پادشاه ماد نیز بیرون آید و باتو جنگ کند والا اگر امور طبیعت بروفق جریان سابق است مطمئن باش هرگز از آن ناحیه بتو آسیبی نخواهد رسید» و این عبارت حقیقة شایان تأمل است .

بهشت پارسیان

بعقیدهٔ زردشتیان بهشت ازاقصای مشرق درجبال هربرزایتی[4] یعنی کوه مرتفع که دردورهٔ زبان پهلوی البرج و امروز البرز خوانده‌میشود واقع بوده واین کوه مجهول‌الحال اززمین بالا رفته از ستارگان‌میگذرد وبقلمرو بی‌نهایت نور یعنی به‌بهشت **اهورامزد** «منزلگاه نغمات‌میرسد» و آن ام‌الجبال است وقلهٔ آن‌درشرافت ابدی شناور است، درآنجا شب و سرما ومرض وجود ندارد .

یقین است که تخیلات شاعرانه راجع بقلهٔ دماند در ذهن همه کس تأثیر دارد ، مخصوصاً در ذهن کسانیکه مثل من در وسط زمستان شکوه و جلوهٔ آفتاب را هنگام غروب درمقابل آن کوه دیده وتماشا کرده‌باشند، چه بعداز آنکه آخرین تابش آفتاب از روی‌رشتهٔ‌اصلی البرزمحوشدورنك‌سفیدی‌تیره‌رنك کوه‌ظاهر گردید‌شخص‌بدنهٔ‌مخروطی دماوند را می‌بیند که روشنائی قرمزرنگی سراپای آنراگرفته وتدریجاً این روشنائی‌بالا میرود تاعاقبت منحصربرأس مخروط میگردد، آنگاه ناگهان غروب میکند ومرگ فضا را میگیرد ومن هیچ منظریرا باین زیبائی و تأثیر ندیده‌ام وهروقت از ایران دورمیشوم این یکی از تذکراتیست که بسیار دوست میدارم .

---

۱ ـ کتاب ۳ ، بند ۲۶ . (مؤلف).

۲- Prexaspes . ۳- Astyages . ٤- Hara-Berezaiti .

تأثیر مذهب زردشتی بر مذهب یهود

تحقیق اینمسئله که مذهب زردشتی چه اندازه در مذهب یهود ونصاری تأثیرداشته خارج ازگنجایش این کتاب میباشد ،لیکن قابل توجه است که بدانیم اهریمن زردشتی باشیطان یکی است ودراین هردو مذهب ارواح خبیثه‌ای هست که خداوند مطلق نمیتواند آنها را بیواسطه براندازد، چه اگرمیتوانست البته‌میکرد و نیز پاکیزگی وعلو نظری که درتعلیمات زردشت نسبت به اهورامزد هست زیاده از آن است که بنی اسرائیل نسبت به یهوه خداوند طایفهٔ خود داشته‌اند و این عبارت‌را از قول او نقل کرده‌اند که فریاد کرده است «اگر شمشیر درخشندهٔ خود را تیزکنم و دستم محکم بچسبد ازدشمنانم انتقام خواهم کشید و بکسانیکه با من بغض دارند سزا خواهم رسانید ، تیرهای خود را از خون سیراب میگردانم و شمشیرم گوشت خواهد خورد[1] » ، اما از طرف دیگـر وصفی که اشعیا از حقیقت بلند مرتبهٔ ذات احدیت میکنـد از بهترین بیانیکه راجع به اهورامزد شده بالاتر است .

اینك بمسئلهٔ مهمتری میرسیم ، اگر چه شاید مبالغه باشد هرگاه بگوئیم مسئلهٔ بقای روح را ابتدا زردشت تعلیم کرد و بعدها عبرانی‌ها یا بنی‌اسرائیل (پس از آنکه ناپدید شدند و اسرائیل آنانرا از دست داد) سارگن دوم پادشاه آسور ایشانرا در بلاد مادجا داده‌بود ... این مسأله‌را اقتباس واختیار نموده‌اند ، لیکن میدانیم که‌خانواده‌های اشرافی و کاهن مانند یهودکه صدوقیان[2] نمایندهٔ ایشان بـوده در اوایل تاریخ میلادی بر این عقیده بوده‌اند که تورات چیزیکه مشعر بروجود ملائکه و ارواح و معاد باشد نیست ، بنابراین از یکطرف زردشتیان را می‌بینیم که اعتقاد ببقـای روح یکی از مواد اساسی‌کیش ایشان است و از طرف دیگر یهود را ملاحظه میکنیم که ششصد سال بعد از وفات پیغمبر بزرگ ایران درخصوص اینمسئلهٔ مهم مابین خود اختلاف دارند . ضیق مکان بمن اجازه نمیدهدکه بیش از این راجع بتأثیریکه مـذهب زردشت مستقیماً و بطور غیر مستقیم بر مذهب یهود میبایست کرده باشد شرح و بسط دهم . اینقدر هست

۱ـ سفر تثنیه باب ۳۲ آیهٔ ۴۱-۴۲ . (مؤلف).

۲ـ عضوفرقه‌ای ازبنی‌اسرائیل‌که جز نص‌صریح توراة بچیز دیگری قائل نبودند. (مترجم).

که اگر مذهب پاکیزهٔ **زردشت** بالخصوص اثر نکرده لامحاله این تأثیر را داشته است که اعتقاد وپرستش خدای مخصوص بیك طائفه وقبیله را تضعیف نموده تصور یك خدای واحد بزرگی راکه بهمهٔ ملل تعلق داشته باشد قوت داده است . این نکته را هم اشعار کنیم که سخن انبیاء بنی اسرائیل نسبت بایرانیها قابل ملاحظه است و اگر نمونه‌ای از موارد عدیده را بخواهید اینست که در کتاب **اشعیا** دیده میشود ،چنین میگوید «خداوند ببرگزیدهٔ خود **کورش** » . در هیچ جای تورات ایرانیها دوزخی شمرده نشده و بلکه تا یك اندازه یهود آنانرا قومی محسوب میدارند که مذهبشان با مذهب آنها متقارب و از یك جنس است .

خلاصهٔ احوال

مهاجرت قوم آرین و تصرف ایشان را در خاك ایران که وجه تسمیهٔ آن نیزهمانست بیان کردیم ودیدیم که دربدو امر بدوی وطبیعت پرست بوده‌اند ، پس از آن‌طلعت با رفعت **زردشت** بنظرمیرسد که بافسانه‌های آنان روحانیت داده و مقام‌الوهیت را بطوری جلوه گر ساخته که در علومرتبت ورفعت نزدیك بخداوند **اشعیا** میباشد و نیز **زردشت** بوده است که بقای روح را تعلیم کرده‌و بشارت امید بخش او ازباستان درمجرای زبان جریان کرده مستقیماً وغیرمستقیم تاصدهٔ بیستم که ما در آن‌زیست میکنیم رسیده ودرعقاید ما تأثیر بخشیده است . موافق‌تعلیمات مزبور در تنازع ابدی بین خیروشر انسان در اختیار طرفین آزاد است . ارواح کریمه او را تقویت میکنند و ارواح خبیثه نسبت باو مهاجمه دارند ، اما باید بدانند که عاقبت خیر برشر غلبه خواهد کرد همچنانکـه ابر بارانی خشکیرا مرتفع میسازد ، هر طفل زردشتی چون بمرحله‌ای ازسنین عمرمیرسد که‌لایق بستن کمربند مقدس که شعارمذهب زردشتی است میشود ازبزرگتران‌خود تعلیمات مذهبی‌را میگیرد و کلمات ثلاثه‌ـهوماتا هوختا ــ هوارشتا ــ یعنی نیك پنداری و نیك گفتاری و نیك کرداری را تکرار میکند وبعقیدهٔ قاصرمن مشکل‌است که کسی‌بتواند تعلیماتی عالی‌تر ازاین برای نوع بشرپیدا کند.



منظرهٔ جنك پارسیان باسیت ها
(از جریدهٔ انجمن پادشاهی آسیائی شمارهٔ سوم گرفته شده است)

فصل دهم

طلوع ماد و سقوط آسور

و واقع خواهد شد که هر که تو را بیند از تو فرار کرده خواهد گفت « نینوا ویران شده است ، کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم» باب سوم آیهٔ ۷ «سفر ناحوم» .

وصف ماد

دولت آریانی ماد قبل از پارسیان که با ایشان از یك نژاد بودند طلوع کرد ، بواسطهٔ اینکه آنان بدولت معظم سامی نژاد آسور نزدیك بودند و تنها راه طبیعی که از بین النهرین بفلات ایران میرود از رشته جبال زاگرس عبور کرده وارد قلب کشور ماد میشود ، چنانکه می بینیم بسلاطین آسور بکرات وظاهراً بسهولت بآن سرزمین لشکرکشی کرده و اهالی آنجا بسلاطین مزبور خراج داده وخیلی بعید بنظر میآمد که اجتماع بی اساس طوایف چند در ظرف سنواتی معدود مبدل بیك دولت مقتدری گردد .

دولت ماد در مرکز رشته جبال زاگرس وجلگه‌های حاصلخیز واقع درمشرق رشتهٔ مزبور تشکیل شده و چنانکه در فصل هشتم ذکر کردیم مرکب از شش طایفهٔ معتبر بود که در تحت قدرت واحده در آمدند .

ابتدا ناحیهٔ اطراف همدان درتحت انتظام در آمد، لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود را بسط داده تا اینکه حدود شمالی آن ببحر خزر رسید و در جانب شمال غربی شامل ایالت آذربایجان شد و درمشرق آن صحرای لوت بود که جمعیت قلیلی از بدویان

در آن منزل داشتند ، در مغرب و جنوب بایالات سرحدی آسوری که عبارت از اللیپی و خارخار بوده متصل میشد ، بعدها سرزمین ماد منقسم بسه استان بزرگ بود :

یکی ماد کبیر که امروز عراق[1] عجم است .

دیگر ماد آتروپتن که اکنون آذربایجان نام دارد .

وسومی ماد راجیانا که ولایات اطراف تهران حالیه باشد .

ودر آنموقع برحسب ظاهر حدشمالی آن رود ارس بوده که امروزسرحد ایرانست. گیلان و یقیناً قسمتی از مازندران نیز در تحت سکنای ماد بوده است و حدود شرقی آنرا ابواب خزر دانسته‌اند که چند میل درمشرق ری واقع است و در جنوب تنگهٔ مزبور کویر است ، گویا حدود حالیهٔ فارس و پشت کوه تخمیناً سرحد جنوبی ماد بوده و از طرف مغرب متکی بررشتهٔ زاگرس بود که هم آنها را از تعرض محفوظ میداشته و هم از آب مستغنی میساخته است .

حقیقتاً این قسمت از فلات ایران از حیث آب وحاصلخیزی بهترین ناحیهٔ آنست و هرچه بلوت نزدیك میشود خشکی و بیحاصلی روبزیادی میرود .

اسبان نیسا

دراینموقع که گفتگو از ماد مینمائیم بمحصولات آنها نمیخواهیم توجه مخصوص کنیم ، زیرا که اینمسئله را درضمن کلیهٔ ایران تفصیل داده‌ایم ولی در بارهٔ اسبهای آن ناحیه باید استثنائی قائل بشویم و چون در تمام آسیا این اسبها اشتهاری داشته‌اند شمه‌ای از آنها را مذکور میداریم .

مرتع این خیول رشتهٔ زاگرس بوده و جنس آنها راکه **هرودوت** و **آریان** و **امیانوس** و **مارسللینوس** توصیف نموده منتسب به نیسا ساخته‌اند . رنگ آنها تیره وخاکستری[2] وسفید بوده وعموماً آنهارا از حیث سرعت سیرو تجمل و زیبائی بی‌نظیر میدانستند واهمیت‌ودخالت عمده‌ای که سواران در جنگهای ماد داشتند بواسطهٔ مالك بودن هزاران از این اسبهای خوب و لوازم آن بوده است .

---

۱ ــ حالیه آنرا اراك گویند (مترجم) .

۲ ــ اسپان سفید را مقدس خیال میکردند و شاهان هخامنشی آنهـا را قربانی میکردند . بنا بگفتهٔ استرابو اسبان اشکانی ازنژاد اسبهای نیسا بودند (بقیه در ذیل صفحهٔ ۱۵۱)

لشکرکشی تیگلات پالسر اول در سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد تقریباً

تیگلات پالسر اول از جبال زاگرس بماد وطوایف خویشاوند هجوم برده لیکن در وقایع وحالات او جز یك فهرست ساده از اماکنی که بتصرف در آورده چیز دیگری وجود ندارد. بی شك او در اینزمان لشکر آسور را بتمام جوانب واطراف سوق داده که از جمله یکی همین لشکر کشی بوده است.

لشکرکشی های شلم نضر در سال ۸۴۴ پیش از میلاد

تقریباً سیصد سال بعد از آن **شلم نضر** دوم به نمری[۱] که امروز کردستان است لشکر کشی نموده واین نکته هم کمال اهمیت را دارد که در آنزمان آنولایات از دیرگاهی درتحت نفوذ بابلیان بوده است.

امیر آنولایات که موسوم باسم سمیتیك (**مردوك مودمیك**)[۲] بود بکوهستان پناهنده شده اما رعایا و خزاین او را فاتحین گرفتار و اسیر کرده وبردند و **شلم نضر** پادشاهی از نژاد کاسی موسوم به **یانزو** برای حکومت در آن ناحیه معین نمود.

هفت سال بعد چون **یانزو** علم طغیان بلند کرد باز آن پادشاه به نمری لشکر کشی کرده و عاصیانرا غافل گیر نموده آنها را بجنگل راند. پس از آن بجانب پرسوا[۳] که ولایت مجاور شرقی آن ناحیه بود رفت وبیست وهفت نفر امیررا غارت کرد وبالاخره از کنار آمادای وخار خار (ناحیهٔ کرمانشاه) عبور کرده عاقبت **یانزو** را اسیروگرفتار نموده با تشریفات نصرت خویش به آسور باز گردانید و این لشکر کشی مخصوصاً

(بقیه از ذیل صفحه ۱۵۰)

و اسبان ایران امروز هم احتمال قوی میرود که از نژاد همان اسب ها باشند. حالیه در ایرنا یك اسب سفید بهترین اسبهـا شمرده میشود. پرفسور و. ریجوای * اسبان نسارا اجداد اسبان ترکمانی دانسته است ولی من تصور میکنم که او اینرا مشکل بتواند ثابت نماید، من اسبهای ترکمانی راکه درمرزهای شمال شرق ایران و نیز درترکستان دیده‌ام بکلی متمایز بااسبهای ایران میباشند. (مؤلف).

۱ـ Namri. ۲ـ Marduk Mudammik

۳ ـ و این معلوم نیست که آیا سکنهٔ پرسوا اجداد ایرانیان بوده‌اند یا خیر (مؤلف)

* – Ridgeway.

طرف توجه است بواسطهٔ اینکه ذکر ماد و مادیها برای اول دفعه در نقل این واقعه در کتیبه های آسوری دیده میشود وقوم مزبور باینطریق و باین حقارت وارد در عالم تاریخ میشوند وراجع باین فقره درسفرپیدایش فصل دهم آیهٔ دوم میخوانیم که پسران **یافث** جومر (سیمریان) و ماگوگ (ازمنستان) ومادای (مدیا) و یاوان (یونان) » و غیرهم.

در زمان سلطنت **شمسی اداد** چهارم جانشین **شلم نضر** باز ذکر ماد میشود که مغلوب شده وخراج داده وازاینکه آسوریان مکرر بفلات ایران دست اندازی وبلادعدیده خراب نموده‌اند بنظرمیرسد که درآنزمان مملکتی آباد وحاصلخیز و پرجمعیت بوده است و کثرت افراد واسبان ومواشی واغنام که بغارت برده وعددآنها را هزاران ذکر کرده‌اند این نظر را قوت میدهد.

لشکرکشی اداد نیراری سوم در سال ۸۱۰ قبل از میلاد

درسال ۸۱۰ قبل ازمیلاد **اداد نیراری** سوم که زن اوشاهزاده خانم بابلی مسماة به **سمورامات** بوده ومحتمل است که همان **سمیرامیس** مذکور درقصص باشد به ماد لشکرکشی نموده است و این اولین نوبت از چهار فقره لشکرکشی است که آن سلطان باعزم نموده و دولت آسوری را بسط داده تا آنجا که جزء اعظم جانب غربی فلات ایرانرا نیز شامل شده است.

جنگهای تیگلات پالسر چهارم سال ۷۴۴ قبل از میلاد

پل یا **تیگلات پالسر** چهارم که در میان سلاطین جنگجوی آسوری مقام بلندی دارد در سال ۷٤٤ قبل از میلاد به ماد دست اندازی نموده مانند اسلاف خود در آنجا طوائف مختلفهٔ غیرمتحدهٔ دید وبنابراین توانست برایشان یکی بعدازدیگری حمله برد و نواحیرا که نزدیکتر بوده جزء ایالات آسور قرارداد و پیشرفتیکه در این جنگ نمود از اینجا قیاس میتوان کرد که شصت هزاروپانصد تن اسیرو گله‌های بسیار ازگاوو گوسفند و قاطروشتر به کالح باز آورد ویکی از سرداران او تا دامنه‌های بیکنی یعنی دماوند پیشرفت و آسوریان آنرا انتهای حدودعالم میدانستندواین حرکت هنرمندانه

که بنظر غریب میآمد اسباب پیشرفت لشکرکشی سلطان گردیده تمام رؤسای مملکت بملاقات سردار فاتح رفتند و نسبت بقهرمانیکه چنان امر بزرگی را صورت داده بود اظهار فروتنی نمودند.

بعدها در سال ۷۳۷ قبل از میلاد مجدداً نواحی ماد عرصهٔ تاخت و تازشد و تمام هرچه ذیحیاة بود بردند و حتی دره‌های دوردست و کوههای صعب نیز امرا ورعایای آن مملکت را از ابتلای آن دشمن چالاك که همه‌جا حاضر میشده محفوظ نتوانست کرد و چنین بنظر میآید که بهترین غنائم درنظر ایشان اسرا بوده‌اند، برای اینکه آنهارا بساختن ابنیه آسوری وامیداشتند و بکار میگرفتند.

باسیری بردن سارگن دوم بنی‌اسرائیلرا بماد ۷۲۲ قبل از میلاد

یك‌دوره که‌منقضی شد **سارگن** دوم شهرسامره‌را مسخر نموده چه اهالی آنجا باستظهار مساعدت مصریان ازادای‌خراج گزاف آسور ابا نموده بودند و اینواقعه در کتاب ملوك تورات چنین نقل شده است: «در سال نهم **هوشع** پادشاه آسور سامره را گرفت واسرائیل را بآسور باسیری برد و ایشانرا در حلح و حابور برنهر جوزان ودرشهرهای مادیان سکونت داد[۱]» و باید دانست که حلح همان کالح است که درآنزمان پایتخت بود وحابور خابور است که از فروع فرات میباشد. گوزان درمشرق خابورواقع و شهرهای مادهمان نواحی است که **تیگلات‌پالسر** چهارم آنرا ضمیمهٔ مملکت آسور نموده بود. چند سال بعد همان پادشاه در ضمن جنگی که باطایفهٔ (منای) ساکن آذربایجان درجنوب دریاچهٔ ارومیه[۲] وهم نژاد ماد میکرد یکی‌از رؤسای ایشانرا که **دیااکو** نام داشت اسیر کرد و این اسم برحسب ظاهر مطابق است با اسم **دیو-کس** که یونانیهاذکر کرده واورا مؤسس سلسلهٔ ماد خوانده‌اند. این‌شخص را برخلاف عادت آسوریان زنده گذاشتند وبا اهل خانواده‌اش به حماة[۳] تبعید کردندو نتیجه این جنگ آن شد که طایفهٔ ماد یکدفعهٔ دیگر نسبت بآسور اظهار تبعیت نمودند

۱ - کتاب‌دوم پادشاهان باب ۱۷ آیهٔ ٦ (مؤلف). ۲ - که حالیه رضائیه گویند (مترجم).
۳ - از قدیمترین شهرهای سوریه (مترجم).

وبیست‌ودوتن ازرؤسای ایشان درپای سلطان افتاده سوگند اطاعت یاد نمودند.

لشکرکشی اسرهدون ۱ در سال ۶۷۴ قبل از میلاد

در زمان **اسرهدون** لشکرکشی آسوریان تا کوه دماوند و صحرای نمك امتداد یافت‌ودر آنولایات سنگ لاجورد فراوان بود وتا آنزمان هیچوقت آسوریان پا بآنجا نگذاشته بودند. مذکور است که پادشاه دو نفر از امراء را گرفته با رعایا و شترهای‌دوکوهان واسبهای صحیح‌النسب ایشان بآسور فرستاد وچون این لشکرکشی نتیجه‌مساعدی‌برای آسوریان‌داشت‌وپیشرفت کردند پادشاهان دیگرماد نیز **اسرهدون** را به نینوا مشایعت کردند ومبالغی لاجورد‌واسب بعنوان هدیه برای او برده درخواست کردند که در تحت حمایت او باشند. **اسرهدون** از بذل این عنایت مضایقه ننمود و بنابراین‌حدود دولت آسوری تامملکت‌ماد بلکه‌خارج آن بسط پیداکرد. تاریخ صحیح این واقعه‌را نمیتوان معین نمود لیکن معلوم است که قبل ازسال ۶۷۳ پیش ازمیلادواقع شده است.

شرح مختصریکه ازجنگها ولشکرکشیهای واقعهٔ درنصف غربی فلات ایران در مدت پانصد سال تقریباً دادیم بعقیدهٔ ما بسیار مهم است، بواسطهٔ اینکه معلوم میدارد که در هرموقع آسوریان قادر بوده‌اند که برسکنهٔ هرمملکتی جداگانه حمله ببرند و مابین ارمنستان که آنزمان دولت اورارتو خوانده میشد ودر شمال بود وکوهستان‌ایلام که‌درجنوب آنست دولت مرتب بااساسی نبوده که‌محل توجه واعتبار باشد، علاوه‌براین معلوم میشودکه نصف غربی فلات ایران تا یك اندازه درتحت نفوذ بابل بوده ووقتیکه آسور قدرت داشته تمام آن ناحیه در تحت قدرت آندولت بوده است، معهذا میتوان تصور کرد که نواحی دوردست صعب‌الوصول همه‌وقت برای‌طغیان وعصیان بمحض‌اینکه موقع مقتضی میشد حاضر بودند زیرا خراجی که آسوریان توقع داشتند بار سبکی

---

۱ — این اسم در بعضی نوشتجات فارسی (گویا بمتابعت املاء فرانسه) آسور حیدون ضبط شده است ولی ما از زبان انگلیسی متابعت کرده‌ایم. (مترجم)

نبوده است . باری دراینمدت متمادی درتمام آن مملکت تأثیر اوضاع آسوری باید بیش یاکم نفوذ کرده باشد و بواسطهٔ همین پرورش سخت وشدیدی که قهراً برماد وارد آمد آنکشور قابل وقادر برتشکیل دولت مقتدری گردیده است .

روایت مادیها

اما بعقیدهٔ خودمادیها تشکیل دولت کم دوام ایشان کار یکنفر مردی بود که نسب عالی نداشته است ، درهرحال این طایفهٔ کوهستانی که فقط یکی ازقبایل عدیدهٔ وحشی کوهستانی بود که اکثر بحال چادر نشینی بسرمیبردند و اگر خیلی ترقی داشتند در دهات متفرقه زندگی میکردند در زمانیکه سلطنت سناخریب بطریق مسالمت روبخاتمه میرفت شروع کرد باینکه در تحت انتظام وترتیبی در آید که منتهی بشکل یك دولت باعظمتی گردید، اگرچه دوامی پیدا نکرد .

دیوکس مؤسس سلسلهٔ سلطنتی ماد

در کتاب هرودوت مذکور است که مؤسس دولت جداگانهٔ ماد دیوکس پسرفراارتس بوده است او در عدل و داد چنان معروف شد که ابتدا اهل دهکده وبعدها تمام قبیلهٔ او برای شنیدن احکام او اجتماع میکردند . چون دیوکس اینقدرت وحیثیت را درخود دید اظهار کرد که من دیگر نمیتوانم تمام اوقات خود را صرف محاکمه و دادرسی همشهریهاکنم و از امور شخصی خود باز بمانم ، بنابراین از قضاوت دست کشید وسپس چنانکه او پیش بینی کرده بود دزدی و غارتگری وهمه قسم اغتشاشی شیوع پیداکرد ، اهل ماد آن اوضاع را بااحوال سابق مقایسه کردند و بقول هرودوت اظهار داشتند که «اگر ترتیب کشور بهمین قسم بماند نخواهیم توانست در اینجا زیست کنیم ، باید برای خود پادشاهی معین کنیم تامراقب امورما باشد وتا بواسطهٔ اغتشاش وهرج ومرج مجبور بمفارقت از ولایات خود نشویم .»

اکباتان پایتخت ماد

پس بنای انتخاب شد ودیوکس بسلطنت تعیین گردید و شاید که از پیش ترتیب آنداده شده بود ، او اول کاریکه کرد این بود که یکدسته مستحفظین برای خود اختیار نمود ، پس از آن بساختن پایتخت پرداخت

وبرای این مقصود شهر همدانرا انتخاب کرد .

این شهر تاریخی اول دفعه باسم امدانه در کتیبهٔ **تیگلات پالسر** اول مذکور است ودر کتیبه‌های قدیم ایرانی هگمتان اسم برده شده (یعنی ملتقای طرق عدیده) و یونانیها آنرا اکباتانا خواندند .

همدان درپای کوه الوند[1] که یونانیها اُرُن‌تس میگفتند واقع است و آن رشته کوه سنگی عظیمی است که زیاده از دوازده هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد ونسبت بشهر همدان ششهزار پا مرتفع است وهوای آن اگرچه درزمستان سخت است ولی در تابستان بسیارمطبوع میباشد . مکان اینشهر برای پایتخت کمال مناسبترا داشته ، از طرف جنوب و جنوب غربی کوه الوند آنرا حفظ میکند و مشرف بر راهی است که ببابل و آسور میرود وهمچنین مشرف برجلگه‌های مرتفع ایرانست، چون درمحلی که چندین راه‌در آنجا بایکدیگر التقاء میکنند ودراطراف آن جلگهٔ حاصلخیز پر آبی واقع است عجب نداردکه با همهٔ انقلابات شهر همدان همواره مرکز مهمی بوده باشد .

شهر جدید سی‌هزار تن جمعیت داردکه عده‌ای از آنها یهودی میباشند و بسیار کثیف است .[2]

تپهٔ مصلی که سابقاً پایتخت معروف مادبرروی آن واقع بوده‌درمشرق شهرجدید واقع است، هفت حصارمتوالی داشته وترتیب آنها چنان شده بودکه هریك بقدر ارتفاع کنگره‌هایش نسبت بدیگری ارفع بوده است ، قصر سلطنتی و خزائن در درون حصار هفتمی که کنگرهٔ آن مذهب بوده جا داشته وسایردیوارها بالوان دیگر منقش بوده است ومجموع این ترتیب از بابل اخذ شده که‌در آنجا در برج نمرود شهر برسیپا[3] هرطبقه برنگی مخصوص و مظهر خورشید وماه وسیارات بوده است .

۱ـ بایددانست که الوندهمان «اثورنت» اوستا میباشد، ولی«ارن‌تس» یونانیها نزدیکتر باسم قدیم مادیهاست تا الوندکنونی . (مؤلف) .

۲ ـ اشاره بوضع‌سابق همدان است ولی اخیراً درامور بلدی‌آنجاهم اصلاحاتی بعمل‌آمده و شهر بواسطهٔ احداث خیابانهای وسیع وکوچه بندیها صورت جدید قابلی بخودگرفته است و در نظافت آنهم مراقبت میشود . (مترجم) .

۳ـ Borsippa .

ازجمله رسومیکه **دیوکس** برقرار کرده وظاهراً آنرا هم از آسور باید اقتباس کرده باشد این بود که روبرو شدن باسلطانرا ممنوع ساخت‌وتمام عرایض بتوسط پیغام آوران باید داده‌شود واین ترتیبات برای این بود که بواسطهٔ دوربودن پادشاه از انظار در دلها رعب داشته باشد واگر غیر از این میکردند بیم آن بود که بزرگان مملکت نسبت بسلطان عاصی شوند.

شرح فوق منقول از **هرودوت** است و گمان میرود راست باشد، علاوه برین چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم شخصی موسوم به **دیا'اکو** که از رؤسای طبقهٔ مناې بوده در سال ۷۱۵ قبل از میلاد به حماة تبعید شده و می‌بینیم دو سال بعد محلی‌که با همدان مطابق است **بیت‌دیا'اکو**[1] نامیده میشودوچون موقعیکه برحسب روایات‌برای آن واقعه معین شده با تاریخ **دیااکو** خیلی موافقت‌دارد احتمال کلی میرود که‌مؤسس واقعی خانوادهٔ سلطنتی ماد همان **دیوکس** بوده است.

زبان ماد

بقول **استرابن** زبان مادیها زبان پارسیان و آریان و باختریان وسغدیان کمال مشابهت را داشته است. متأسفانه هرچه‌کاوش کرده‌اندکتیبه‌ای بدین زبان بدست نیامده است. در همدان که طالبان‌گنج زمین را کاوش بسیار کرده‌اند از زبان ماد آثاری کشف نشده[2]، در اینصورت اینمطلب بیفائده نیست که بگوئیم زبان ماد فقط زبان تکلمی بوده و برای‌کتابت استعمال نمیشده است، چه نظایر این امر مکرر دیده شده، مثلا در افغانستان زبان ملی پشتو و زبان کتابی فارسی است و ممکن است که زبان‌کتابت ماد زبان‌آسوری بوده باشد.

عقیدهٔ **'اپرت**[3] این است که زبان ماد همان است که در ستون دوم کتیبه‌هائی دیده میشودکه به زبان منقوش میباشد ولی امروز عموماً آنرا زبان شوش میدانند.

دارمستتر معتقد است براینکه زبان ماد با زبان اوستا مطابق‌است. داخل‌شدن

۱– Bit-Dayaukku.

۲ – در ۱۹۱۳ هیئت فرانسوی مصلی راکندند، لیکن چیزیکه قابل توجه باشد بدست نیاوردند (مؤلف).

٤ –Oppert.

در بحث اینمسائل از گنجایش این کتاب وقوهٔ من خارج است و غرض عمده‌ام از ذکر اینمسائل آنست که بنمایم چگونه نظریات مختلف دریناب اظهار شده است ، بی شك زبان تکلمی آریان بوده ولی قرابت نزدیکی به زبان پارسیها داشته است[۱] .

سناخریب وماد

چنانکه گفته‌ایم مادیها درزمان سلطنت **سناخریب** درتحت یك ملت در آمدند و در آنزمان فقط یك لشکر کشی از طرف آسوریان بفلات ایران مذکوراست که بجانب الليپى يعنى ناحيهٔ کرمانشاه واقع شده است، بنابرین مادیها تحت سیاست مدبرانه **دیوکس** مجال وفرصت یافتند که درطریق ترقی مشی نمایند، چه **سناخریب** بقدری مشغول بابل وایلام بود که مجال توجه باحوال کوهستانیهای دوردست زاگرس را نداشت و این سلطان مغرور بهیچوجه به مخیلهٔ خود راه نمیـداد که همین شبانان کوهستانی عنقریب شهر معظم نینوا را غارت خواهند کرد و سبب محو شدن اسم آسور از فهرست ملل دنیا خواهند گردید .

اتساع ماد

دیااکو یا **دیوکس** پنجاه و سه سال سلطنت کرد و پسرش **فراورتیش**[۲] که یونانیها **فراارتس** خواندند درحدود سال ۶۵۵ قبل ازمیلاد بجای پدر نشست[۳] ، در اینموقع گمان ما اینست که دولت ماد هنوز آنقدرت را نداشت که بخیال امتناع آزادی خراج آسوری بیفتد، ویژه اینکه **آسور بانیپال** باوج اقتدار خود رسیده بود. بنظرمیآید **فراارتس** بشیوهٔ پدرخود دولتهای کوچك دیگری را که در زمان **دیوکس** ملحق به ماد نشده بودند ضمیمه نموده آنگاه مشغول شد باینکه طوایف پارس را که بامادیها قرابت داشتند ومحل ایشان ولایات حالیهٔ فارس بوده تحت استیلای خود در آورد .

---

۱ ــ «شکی نیست که زبان مادیها بازبان پارس قدیم تقریباً یکزبان بوده وتفاوت جزئی باآن داشته چنانکه درزمان استرابون پارسیها ومادیها زبان یکدیگررا بخوبی میفهمیدند» . عیناً از ایران قدیم تألیف پیرنیا صفحهٔ ٤٦ گرفته شده است. (مترجم) .

۲ــ Fravartish .

۳ ــ درکتاب « انقراض امپراطوریها » باستناد روایت غیر موثقی از کتاب کتزیاس عدهٔ شاهان ماد دوبرابر ذکر شده است. (مؤلف) .

استیلای ماد بر پارسیان

پارسیها نیز محتمل است که مانند ماد ازسکنهٔ قدیم بعضی را بیرون کرده برخی را بخود ملحق نموده باشند و دراینموقع چون منقسم بقبائل مستقلهٔ چند بودند ظاهراً قادر بر مقاومت صحیح نسبت بمادیها که بالنسبه بایشان تربیت و نظام‌داشتند نبودند وبنابرین تااندازه‌ای که بر ما معلوم است بدون منازعات شدیده در تحت استیلای ایشان در آمدند. این نکته را لازم است بخاطرداشته باشیم که مادیها اسناد و آثار معتبری از خود نگذاشته و لذا برای تحقیق از تاریخ ایشان باید بکتاب **هرودوت** اعتماد نمائیم.

سالهای اخیر آسور بانیپال

در زمان **فرا اُرتس** ودر سال ٦٤٥ پیش از میلاد **آسور بانیپال** ضربت مهلکرا برایلام وارد آورد واز حالا به‌اصلاح امور کشور ومملکت داری مشغول گردید واگر اعتمادی بروایات باشد به‌تن پروری دور از شرافت پرداخته و چنانکه سابقاً ذکرشد کتابخانهٔ گرانبهائی جمع آوری نمود که‌نه تنها کتب معتبرهٔ آن عهد را دارا بود بلکه نسخه هائی از الواح کتابخانه هـای بابل نیز درآن موجود بوده است و آن شاید بزرگترین آثار صنایع قدیمهٔ موزهٔ لندن باشد، اینست ما خود را مدیون او میدانیم. معابدی نیز ساخته یا تعمیر کرده و قصر بزرگ **سناخریب** را هم که بنیانش بواسطهٔ واقع بودن بر تپهٔ مصنوعی سست شده بود تجدید کرده باعظمت تر و بهتر ساخت.

حملهٔ اول مادیها

لیکن این سستی وتهاون بعداز آنهمه لشکر کشی وجنگجوئی برای کوهستانیهای جنگی البته اسباب جرئت وجسارت میشد، بعلاوه مدتی بود که مادیها از طرف آسورضربت و گوشمالی ندیده بودند ومحتمل‌است که بواسطهٔ حمله و استیلای بر پارسیها نیز غرور و قوت قلب‌پیدا کرده بودند. جهات مزبور بضمیمهٔ جهلی که نسبت بقوای حربی واقعی خود داشتند ظاهراً سبب شد که به سرزمین آسور لشکر کشی کنند، لیکن نظام و شجاعت دلاوران آسوری سعی آنانرا بکلی باطل کرد و نتیجهٔ این لشکر کشی فقط مرگ **فرا اُرتس** و هلاك قسمت عمدهٔ لشکریان او گردید.

جلوس کیاکسار

در این موقع مشکل **هُوَوخْشتر** که یونانیها اورا **کیاکسار** خوانده و در نزد ما بهمین اسم معروف است بر تخت سلطنت جلوس نمود و او یکی از اشخاص نادره است که بعرصهٔ دنیا آمده هم در سوق لشکر و هم در اداره کردن کشور مهارت تامه داشته است. چون از روی تجارب تلخ دانسته بود که لشکریانش تا بر طبق ترتیبات صفوف آسوری آشنا نشوند در محاربات موفق نخواهند گردید لذا جنگیان ایلاتی را که تا آن زمان بطور خود سری و استقلال محاربه میکردند بهم زده دسته های مرتب قشون نظامی بجای آنها تشکیل داد. پیاده نظام را با تیر و کمان وشمشیر یا دو نیزه مسلح نمود، لیکن در لشکر ماد سواران بیش از آنچه در لشکر آسوری بود اهمیت داشتند و تیر و کمان دردست آنان در گرفتن جان دشمن بیشتر تأثیر میبخشید، چه از کودکی بسواری و تیراندازی از پشت اسب معتاد شده و مانند پارتیهای متأخر از تیررس دشمن دور ایستاده ومثل باران تیر میانداختند و بهترین جنگجویانرا عاجزمیساختند. **کیاکسار** درضمن اینکه قشون‌خود راتشکیل و تربیت میداد بواسطهٔ مقاومت مبرمانه با آسوریان آنها را آزموده میکرد تابالاخره بر سرداران **آسور بانیپال** غلبه‌کرده ثانیاً بخاك آسورحمله‌ورگردید.

محاصرهٔ اول نینوا

چنین بنظر میرسد که استحکام نینوا زیاده از آن بود که مادیها بتوانندقصدتسخیر آنرابنمایند معهذا درهمان حال که‌لشکریان ماد اراضی حاصلخیز آسور را پایمال میکردند **کیاکسار** بمحاصرهٔ نینوا پرداخت و احساساتیکه ازاقدام این سلطان در مقهور ساختن آسور برای مردم حاصل شدازآنچه درکتاب **ناحوم** ازکتب تورات مذکور است معلوم میشود، کتاب مذکور که حقیقت را باطنطنهٔ مخصوصی بیان میکند وکلمات آتشین او برهمه کس تأثیر میبخشد شروع باین عنوان مینماید «بار نینوا» و بعد از آن میگوید «آواز تازیانه ها وصدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن عرابه ها: سواران هجوم میآورند وشمشیرها براق و نیزه ها لامع میباشد وکثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتها نیست و بر لاشهای یکدیگر میافتند.»[1]

---

۱ – کتاب ناحوم، باب سوم، آیهٔ ۲ و ۳ (مؤلف).

تاخت و تاز سیت ها

در همانوقت که گمان میرفت آن ملت غارتگر ضربتی را که سزاوار است خواهد چشید جماعتی از سیت ها کـه شاید با آسوریان نیز اتفاق و اتحاد داشتند برماد حمله کردند و **کیاکسار** مجبور شد دست از محاصرهٔ نینوا برداشته بدفاع کشور خود بپردازد و دراین موقع درشمال دریاچهٔ ارومیه مغلوب شده ناچار ازقبول شرائط دشمن گردید. سیت ها از پیشرفت خود سرمست شده چون از ضعف آسور مطلع بودند و میدانستند که آن دولت در مقابل مادیها که خود بر آنها غلبه یافته عاجز مانده بود در آنسرزمین بنای تاخت و تاز را گذاشتند و برهر جا تسلط یافتند خرابی کردند و جز قلعه و حصار چیزی تاب مقاومت ایشانرا نداشت. پس چون در آسور غنیمت وافری نیافتند مثل طوفان از آنجاگذشته دیار بدیار رفتند تا بدریای مدیترانه رسیدند و **ارمیاء** پیغمبر باین واقعه اشاره کرده است، در جائیکه درکتاب خودمیگوید: «وکمان ونیزه خواهندگرفت، ایشان مردان ستم کیش میباشند که ترحم ندارند، بآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود وبر اسبان سوارشده مثل مردان جنگی بضد قوای دختر سیحون صف آرائی خواهندکرد[1]». عاقبت **کیاکسار** بر آن تاراج کنندگان غلبه یافت باینطریق که امیر ایشان را که **مادیس** نام داشت با سرکردگان معتبر او به ضیافتی دعوت نموده ابتدا آنها را مست نمود، بعد تمام آنها را بقتل رسانید. سیت ها چون بواسطهٔ قتل رؤسا ضعیف شدندگرفتار حمله و تعرض مادیهاگردیدند و بالاخره بعد از زد و خورد شدید اخراج شدند. در این اثنا **آسوربانیپال** کـه آخرین پادشاه بزرگ آسور بود در حدود سال ۶۲۶ قبل از میلاد وفات کرد، اخلافش مردمانی نبودند که بتوانند آنکشور ضعیف شدهٔ بیحال را حفظ کنند و از نو قوه و قدرت و اعتبار و شهرتی بآن بدهند.

محاصرهٔ دوم نینوا

ازعلائم متلاشی‌شدن دولت آسوراین‌بود که **نبوپولاسار** که ظاهراً ازطرف **آسوربانیپال** بحکومت بابل برقرار شده بود عنوان سلطنت وجانشینی اوراختیارکرد، لشکری ازدهانه‌های فرات‌ودجله حرکت

---

۱ ــ ارمیاء نبی باب ۶ آیهٔ ۲۳ (مؤلف).

کردند، **نبوپولاس سار** بجای اینکه ازایشان جلوگیری کند باآنها ملحق گردیدوبرای اینکه پیشرفت و غلبه محقق شود از **کیاکسار** تقاضا شد که قوای ماد را با ایشان متفق کرده سرداری قوای متحده را در مقابل دشمن مشترك اختیار نماید. پادشاه که خوددر صدد تحصیل قدرت و جاه بود این مسئول را درکمال میل اجابت کرد و پادشاه آسور که خراج گذارانش از اوسر پیچیده بودند نتوانست در میدان جنگ با دشمن روبرو شود لهذا در نینوا متحصن شده محصور گردید.

سقوط نینوا درسال ۶۰۶ قبل از میلاد تقریباً

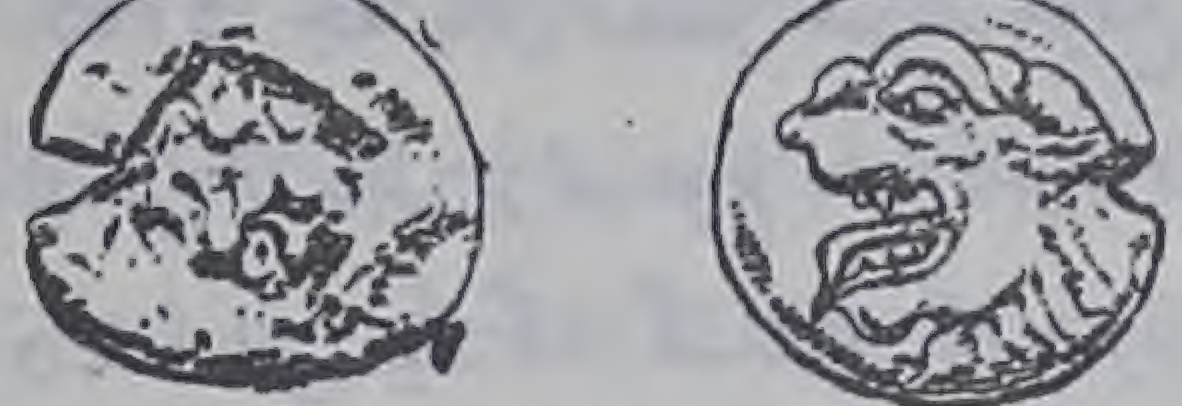
سقوط نینوا بطورفجیعی واقع شد وپادشاه تا ممکن بودمقاومت کرد و چون مأیوس گردید برای اینکه بدست دشمن گرفتار نشودخرمنی از آتش فراهم کرده باتفاق اعضاء واجزاء خانواده‌اش در آن داخل شد و بشعلهٔ آتش سوخت. **کتزیاس** که روایات او را اکثر بی اعتبار میدانند میگوید قسمتی از حصار شهر را آب دجله خراب کرده و **رالینسون** قول **ناحوم** پیغمبر را ذکر میکند که گفته است « درهای رودخانه ها باز خواهد شد وقصر منحل خواهد گردید » . باری در حدود سال ۶۰۶ قبل از میلاد نینوا ساقط شد و چنان خراب گردید که اسم آسور هم فراموش شد و تاریخ آن‌دولت مبدل بقصه گشت‌واسامی سارداناپالوس[۱] و **سمیرامیس** که جز افسانه چیزی نیست مقداری از قدرت وشکوه‌و اعتبار آسور را در اذهان جلوه‌گر ساخته و اگر بخواهیم معلوم کنیم که بادفراموشی به چه سرعت بر مملکت و دولت آسوری وزیده از اینجا میتوان دانست که دویست سال بعد از آن هنگامیکه لشکریان **کزنفن** از شهرهای ویران کالح و نینوا عبور می کردند راهنمایان ایشان آن شهرها را لاریسا ومیس‌پیلا مینامند و آنها با اینکه بلاد مزبور را تماشا کرده ودر بارهٔ آنها اعجاب نمودند بهیچوجه تصور نمیکردند که آنها بلاد معظم آسور بوده‌اند[۲]

۱ــ Sardanapalus

۲ ــ رجوع شود به کتاب (Anabases) کزنفون ۳ ، ٤ ، ۷ . در اینجا شرحیکه نوشته شده این است « در آن جا خرابه های شهر بزرگی بودکه آنرا لاریسا مینامیدند و درزمان قدیم مساکن مادیها بود و نیز رجوع شود بفصل ۱۹ این کتاب ، خوانندگان برای اطلاعات تازه در زوال آسور میتوانند بمقالهٔ مقدماتی کتاب مراجعه نمایند. (مؤلف) .

قضاوت تاریخ در بارهٔ آسور

اگر بخواهیم ببینیم تاریخ دربارهٔ آسور چه حکم میکند اینست که اگر چه بابل ومصر هم در موقع فتح و ظفر بیرحم بودند لیکن از بابل برای نوع بشر قانون و علم نجوم و علوم دیگر میراث مانده و مصر ابنیه و عماراتی بیادگار گذاشته که هنوز هم محل حیرت و عبرت دنیاست. اما آسور فقط بعضی از صنایع زندگانی صلح آمیزرا اقتباس واختیار نموده و نمایندگی او تنها باینست که درغارتگری ید طولائی داشته و چون منقرض گردید بکلی داخل در عالم نسیان و فراموشی شد و جز این هم سزاوار نبود .



از سکه های اولیهٔ لیدیه

فصل یازدهم

ماد و بابل و لیدّیه

وی بابل باستانی را که عجایبش ورد زبانها بود دوباره از نو ساخته
یهودا وتمام خانوادهٔ پدرت **داود** را دومرتبه باسارت بردو بیت‌المقدس
را ویران کرد و سرانجام **کوروش** ایشان را آزادی بخشید « میلتن »

اوضاع دنیای قدیم بعد از سقوط نینوا

هر وقت دولت‌معظمی ساقط میشود روابط کشورهای مجاور آن نسبت بیکدیگر ونسبت بمتصرفات دولت ساقط تغییر پیدا میکند ، بنابراین سقوط نینوا موقع مناسبی است برای اینکه نظری باحوال دنیای قدیم بنمائیم .

وضعیت ماد

در اینموقع مقتدر ترین و مهمترین دولت بلاشك دولت ماد بودکه سیت ها را مقهور کرده وفرمانروائی ملل متحده‌ای که برضد آسور قیام‌کرده بودند اختیار نموده بود ، اتحاد بین ماد وبابل بواسطهٔازدواج دختر **کیاکسار**[1] با **بخت‌النصر** پسر **نبوپولاس سار** و وارث تاج و تخت بابل نیز استحکام یافت و **کیاکسار** و جانشین او مادام‌الحیاة بشرایط معاهده واتحادعمل کردند با اینکه بعضی اوقات یقیناً ثروت و غنائم بابل مطمح نظر مادیها بوده است .

سلطنت جدید بابل

اگرسقوط آسور برای ماد فائده وسود زیاد داشت برای‌بابل فوائد آن بیشتربوده است ، چه واقعاً بسبب انهدام آسوربود

---

۱ ــ و او همان (هُو وَخ شتر) ایرانی ها است که یونانیها وی را بدین اسم نامیده‌اند . «مترجم» .

که سلطنت جدید بابل تأسیس یافته و قوه وقدرتی حیرت انگیزازخود نشان دادکه کافی است فی حد ذاته توجه ما را جلب نماید و اما اهمیت و فائدهٔ آندولت برای ماو آن بواسطهٔ معرفت بروایاتی که از نویسندگان روم و یونان و غیره از آن کشور در دسترس ما گذارده شده خیلی زیاد است .

لشکرکشی نخائو دوم

نبوپولاس سار درمدت محاربهٔ با آسور ادارهٔ امور را به **بخت‌النصر** واگذار نموده وبعد از سقوط آندولت بر حسب ظاهر با **کیاکسار** موافقت حاصل نموده بودکه ولایات بابل ضمیمهٔ بابل شود . سکنهٔ ولایات نامبرده خودشان قادر بر پایداری نبودند، لیکن پای **نخائو** دوم پادشاه مصر نیز در میان بود و پادشاه باعزم در حینی که نینوا محصور بود در سال ۶۰۸ بطرف شمال حرکت‌کرده فلسطین وسوریه را تصرف نمود و در اینموقع فقط **یوشیا** پادشاه یهود با وجود اخطارات دوستانه با او مخالفت کرد در مگیدو نزدیك کوه کرمل بالشکریان مصری روبرو شده بقتل رسید[1] و **نخائو** تا فرات پیش رفت و در کارکمیش توقف کرد و این اقصی نقطهٔ سیر او بود و ظاهراً چون ازسقوط نینوا مطلع شد نخواست بافاتحین طرف شود بنای مراجعت را گذاشت و در عرض راه از بلاد مهمه خراج گرفت و در آنجا پادگان گذاشت و چون بمصر رسید رعایایش که از تجدید افتخارات جنگی مصر مسرور شده بودند او را تحسین و تمجید کردند در صورتیکه هنری از **نخائو** ظاهر نشده چه ازروبرو شدن با قوای بابل احتراز نموده بود، سه سال بعدازآن **بخت‌النصر** که مشغول استحکام مبانی قدرت بود بطرف کارکمیش حرکت کرد و **نخائو** هم دراین موقع برای منازعه حاضرشده حرکت بسمت مقصود نمود .

غلبهٔ بخت‌النصر بر نخائو دوم سال ۶۰۴ قبل از میلاد

فریقین درکارکمیش همدیگر را ملاقات کردند و مصری‌ها با وجود شجاعت مزدوران یونانی خودشان شکست خوردندو مغلوبیت آنهادرکتاب **ارمیاء نبی** موضوع کلمات شدیده‌شده

---

۱ ــ رجوع شود به دوم تواریخ ایام ، باب ۳۵ ، آیهٔ ۲۰ و ۲۴ و نیز دوم پادشاهان ، باب ۲۳ آیهٔ ۲۹ ، باید دانست که یوشیا بنفع آسوری می‌جنگید. (مؤلف) .

چنانکه در وصف آن محاربه میگوید : ای اسبان بر آئید و ای عرابه ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش وفوت که سپرداران هستید و ای لودیان که کمان را میگیرید و آنرا میکشید .... زیرا خداوند یهوه صبابوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد[1] .

باری **بخت‌النصر** مصریان مغلوب را تعاقب کرده نزدیك مصر رسید ، در اینوقت خبر وفات پدر را شنید و از ترس دسائس و فتنه هائیکه درپایتخت وقوع یابد بانخائو صلح کرد و سوریه و فلسطین را مالك گردید .

حدائق معلقهٔ بابل

پادشاه فاتح از میان بیابان مراجعت کرده و بر تخت سلطنت جلوس نمود و از آن ببعد دورهٔ سلطنت **بخت‌النصر** مقرون بسعادت و بالنسبه با صلح و سلامت بود . در ظرف سنوات بعدی در بابل بعلاوه باغهای حیرت انگیزی که برمکانهای مرتفع احداث کرده بودند و یونانیها آنها را ذکر نموده و باسم حدائق معلقهٔ **سمیرامیس** معروف است دروازهٔ مجلل و با شکوه **اشتر** وجادهٔ بزرگی برای حرکت دسته ها بوده که از ارك تا معبد **اشتر** امتداد داشته است . **بخت‌النصر** سد بزرگی ساخته که معروف بود بدیوار ماد و آن ازدجله بفرات کشیده شده و بدینواسطه تمام اراضی واقعهٔ در شمال بابل را مشروب میساخته است و سد دیگری هم نظیر آن ازطرف جنوب شهررا محفوظ میداشته است، درواقع **بخت‌النصر** پادشاه بزرگی بوده و بایدانصاف داد که چیزی درتاریخ دیده نمیشود که تصدیق مسطورات غریب و عجیب کتاب **دانیال** را راجع به جنون او بنماید ، بلکه آن صرف یکی از همان افسانه های غریبی است که در بارهٔ هریك ازسلاطین معروف مشرق گفته شده است.

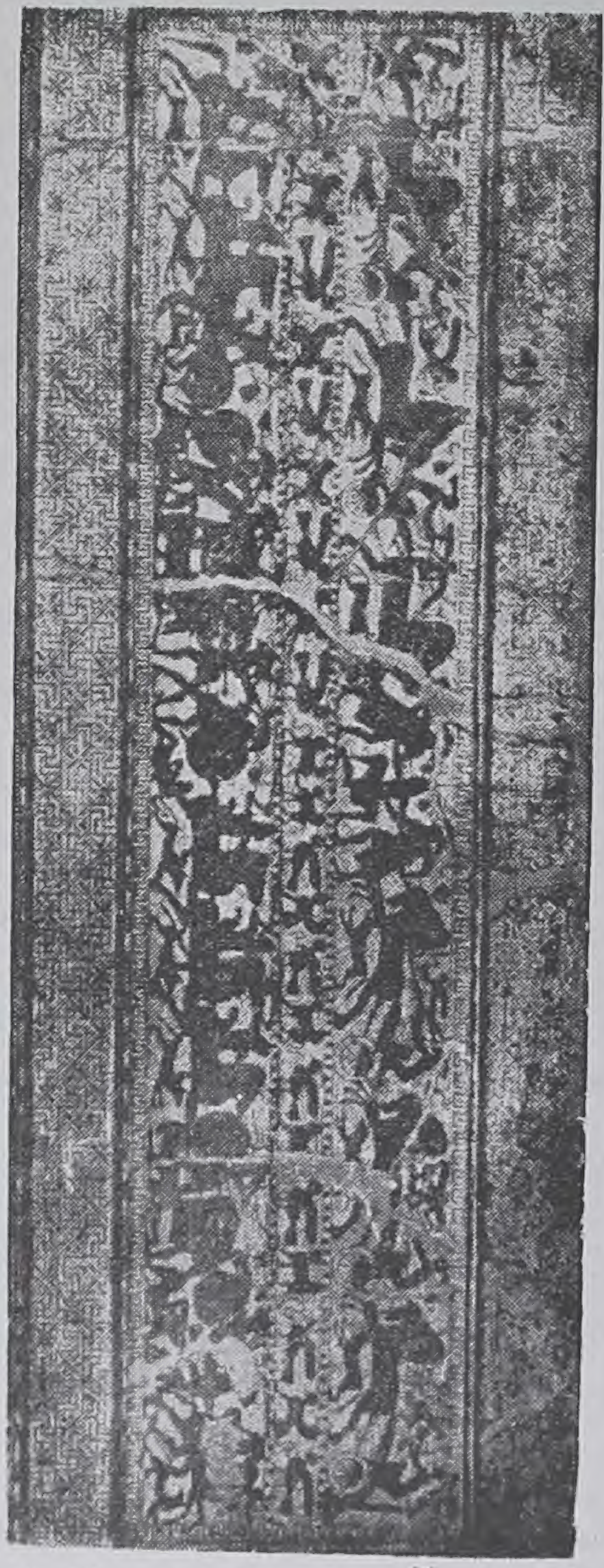
جنگهای کیاکسار

جای تأسف است که از احوال **کیاکسار** و کارهای نمایان او بعد از سقوط نینوا چیز کمی بدست داریم . ظاهراً ولایات آسیای مقدم راکه خیلی با ثروت بودند وبسهولت مسخرشده ببابل واگذار گردیدند و برای خود همان اراضی مرتفعهٔ ایران را که سابقاً جزء کشور بود و همچنین ارمنستان

---

۱ – کتاب ارمیاه نبی باب ٤٦ ، آیه ۹ و ۱۰ . (مؤلف) .

که طائفهٔ دیگر آریا تازه آنرا فتح کرده بودند وقسمت علیای دجله و کوهستان کاپادوکیه رادرمغرب و نواحی دیگری که هیچوقت حتی دراوقات دزوهٔ اقتدار آسوری هم جزو آندولت نبوده نگاهداشت و نمیدانیم چه علت داشته است که ولایـات پرثروت را رها نموده و چیزیکه میتوان حدس زد این است کـه مادیهاکـه قومی کوهستانی بوده‌اند از حرارت جلگه هاکه اسباب ضعف و سستی میشود ترسیده تصرف کـردن اراضی را که شبیه بکوهستـان خـودشان باشد ترجیح داده‌اند.



۱۶ — منظرهٔ جنگ یونان وسیمریها (سر بوش یک تابوت سنگی در موزهٔ بریتانیا)

ممالکی کـه **کیاکسار** متدرجاً مسخر مینمود و قـدرت خود را در آنجا مستحکم میکـرد در حـال اغتشاش بود و بواسطهٔ تاخت و تازو خرابیهائیکه سیمریها وسکائی ها در آنجاکرده وقتل وغارت‌های دائمی که در مدت زیاده از یکصد سال بعمل آورده وهیچ نوع حکومت ودولت قابل تحملی تشکیل نـداده ولایات نامبرده دچار ضعف وبیحالی گردیده بودندودر واقع به تمدنیکه بزحمت در آن بلاد داخل شده سکته ولطمهٔ بزرگ وارد آمده بود. **کیاکسار** اقـوام و ملل مزبوره را متوالیاً مطیع ومنقاد ساخته همواره بجانب مغرب پیش رفت تا اینکه درساحل

یمین رودهالیس با دولت مقتدر وجنگجوی لیدیه روبرو گردید.

دولت لیدیه

مبادی احوال لیدیها ازمسائلی است که تحقیقات و تفتیشات اخیره معلومات زیاد در آن باب بدست داده است و انتظار داریم که کاوشهای مأمورین آمریکائی درسارد نیز بر آن معلومات بیفزاید. بدواً درسفر پیدایش[1] تورات گفته‌شده که این جماعت ازنژاد سامی بوده وهمین رأی مقبول بود ولیکن امروز عقیده براینست که قوم مزبور که محل توجه میباشند از سکنهٔ اصلی آسیای صغیر بوده که نه‌سامی محسوب میشدند ونه آریان بودند [2]

ولی باید در نظرداشت که گفته‌های تورات راجع بملل مختلفه ومنسوب داشتن آنها به پسران مختلف **نوح** بیشتر از نظرسیاسی‌بوده است نه نژادی. ازبنی‌سام‌خاندان سیاسی بوجود آمده که مرکز آن آسور بود و ما میدانیم که لیدیه جزو متصرفات **آسور بانیپال** واهالی مطیع وفرمانبردار وی بودند.

طوائف آریانی بریگ‌ها یا فریگی‌ها که با یونانیهاقرابت داشتند از ولایات تراس به آناطولی‌هجوم بردند ومتدرجاً درجزو سکنهٔ آنجاکه‌تابع ایشان شده بودند مستهلك گردیدند. تاخت وتازهای مزبور درصدهٔ دهم ونهم پیش از میلاد واقع شد ودر صدهٔ هشتم پادشاه آن ولایت **میداس** نام داشت و او همانست که در تاریخ **میتای‌موشکی**[3] خوانده میشود در حدود سال ۷۲۰ قبل ازمیلاد پادشاه مزبور با **روسا** پادشاه اورارتو متحد شده بجنگ **سارگن** دوم سلطان آسوررفت واین جنگ‌چون واقعهٔ تاریخی است موقع‌معتبری ازتاریخ برما ثابت میکند. چون دولت فریگی‌استقرار یافت طوائف‌لیدی

---

۱ ــ باب ۱۰ ،آیهٔ ۲۲ - پسران سام ــ ایلام وآسور و ارفلکشاد و لود وآرام. (مؤلف).

۲ ــ و این مخصوصاً جالب توجه است که نظریات هال را در «تمدن قدیم یونان» که در ۱۹۰۱ چاپ شده است با نظر اخیر او در «تمدن باستان شرق نزدیك» که در ۱۹۱۳ به چاپ رسیده با هم مقابل و مقایسه‌کنیم ، چه اودر بالا واحد بودن میدا (مادیها) و میتا را تردیدمیکند برعکس‌در کتاب اخیر که آنرا بدون تردید قبول مینماید وبدین ترتیب نشان میدهد که علم واطلاع ما دراین موضوعات پیوسته بسط وتوسعه پیدا میکند. دراین فصل وفصول بعدی ازکتاب «تفسیری درباره هرودوت» نوشتهٔ «هاو» و «ولز» استفاده شده است (مؤلف).

۳ ــ Mita of mushki

درتحت سلسلهٔ‌هراکلید دولت مقتدری تشکیل دادندوفریگی‌هارا نیز مستهلك ساختند واین‌دولت بود که ابتدا باماذی‌ها روبروشده وبرابری نمودند وبالاخره در مقابل‌دولت جدیدالظهور ایران عاجز ومقهور گردیدند .

سلسله مرمناد

ذکر افسانه‌هـای عجیب راجع به سلاطین اولیهٔ لیدیه که در کتاب **هرودوت** مسطور است خارج از گنجایش این کتاب میباشد وما بیان‌وقایع دولت را از **ژیگ** شروع میکنیم که تأسیس سلسلهٔ جدیدی‌نمود واین‌امررا بواسطهٔ‌قتل **سادیاتس** که‌ازسلسلهٔ‌هراکلیدیاهرقلیها بود و **ژیگ** عاشق‌عروس‌او گردیده‌انجام‌داد، **هرودوت** هم درروایت معروف‌خود این داستان را نقل کرده ولیکن بطریق افسانه باز نموده‌است . **ژیگ** حکمران بزرگی بود وقوت وقدرت لیدیه‌را بسط داده ومخصوصاً سواران‌جنگی تربیت کرده که درتمام مشرق شهرت یافتند، پس بواسطهٔ همین قدرت خود بعضی از بلاد یونانی ساحلی را مقهور کرده با سایرین معاهده‌ها بست لیکن امری را بیشتر مطمح نظر داشت دست انـدازی بخاك کیمریها بود که به فریگیه تهدید میکردندوعاقبت مانند طوفان مخربی بر آن‌مملکت‌هجوم آوردند و **ژیگ** درسال ٦٦٧ قبل ازمیلاد هیئت سفرائی به نزد آسور **بانیپال** باستمداد فرستاد و آنها زیاد بنای تملق وخوشامد را گذاشته اظهار کردند که تاآن زمان نام لیدیه درکشور آسور شنیده نشده بود. لیکن آسوریان ازتولید مشکلات برای‌خود احتراز داشتند وباآنکه جواب **ژیگ** را بادب ومهربانی دادند مددی باو نرسانیدند و آن پادشاه چون تنها ماند بدست کیمریهای خوفناك مغلوب‌ومقتول گردید . پسرش **آردیس** فراریان لشکررا جمع آوری کرده با قوائیکه ازیونانیهای‌ساحل دریا باورسیده بود متحد شده و آنها سگهای‌جنگی داشتندکه به‌اسبها وسواران حمله‌میکردند وکیمریان را منهدم نمودند. کیمریها بخاك مشرق‌متوجه شدند ودرتنگه‌های کیلیکیه با تلفات بسیاراز آسوریان شکست خوردند، لیدیه‌که ازاین بلیه آسوده شد بسرعت تلافی مافات کرده در زمان سلطنت **آلیات** سلسلهٔ مرمناد باوج قدرت رسیدند چه تمام ولایات را تا رودهالیس مسخر نموده بودند ورود مزبور سرحد شرقی آندولت گردید .

اختراع سکه

تمدن لیدیان خالی از اهمیت نیست، دارای کشور پر نعمتی بودند که معدنیات زیاد داشت و گمان میرود که اختراع ضرب سکه که ازترتیب اوزان ومقادیر بابلی اقتباس شده ازمآثر ایشان باشد ویقین است که این اختراع بعد از اختراع خط در آن ازمنه مهمترین پیشرفتهای تمدن میباشد. لیدیان در بازرگانی نیز شهرت داشتند بلکه بنا بقول **هرودوت** درتجارت خرده فروشی مقام اول را حائز بوده‌اند، بازیهای چند نیزاختراع کرده‌اند ودرهرحال قوم بالیاقت وبا تربیتی بودند ویونانیها همواره آنانرا متجمل میخواندند، ولی ضمناً در جنگجوئی نیز مقام عالی داشتند وهنگامیکه مادیها کناررود هالیس رسیدند آنان بذروهٔ قدرت‌خود رسیده مسلم بود که این دو دولت متعدی یکوقتی باهم باید دست وپنجه نرم کنند.

جنگ بین لیدیه و ماد

علتی که برای وقوع این‌زدوخورد نقل کرده‌اند خالی‌ازغرابت نیست، گفته‌اند **کیاکسار** یکدسته ازسکاها را بطورشکارچی نگاهداشته وبعضی اعیان زادگان را بایشان سپرده بودند، روزی ازشکار دست خالی‌مراجعت کردند وپادشاه ایشانرا مورد عتاب وتوبیخ قرارداد، آنها هم در مقام تلافی یکی از اعیان‌زادگانرا قطعه قطعه کردند، پختند و غذای شاه قرارداده وبنزد **آلیات** فرار کردند، چون **کیاکسار** آنهارا از **آلیات** مطالبه نمود امتناع ورزید ونزاع بلند شده، در هرحال این قضیه راست باشد یا دروغ دو دولت مقتدر و زورمندی که با هم روبرو شدند نزاع وجنگ مابین ایشان قهریست، عدهٔ مادیها زیادتر اما از مرکز خود دور بودند و لشکریان ایشان حریف سپاهیان سنگین اسلحهٔ یونانی وسواران لیدی نمیشدند.

جنگ کسوف سال ۵۸۵ قبل از میلاد

زد و خورد مدت شش سال بدون هیچ نتیجهٔ قطعی جریان داشت، چون نوبت‌هفتم محاربه شروع شد کسوف کلی دست داد و**طالس** حکیم‌مشهوریونانی آن کسوف را پیش‌بینی کرده بود باری بعلت کسوف محاربه قطع‌شد وفریقین از تجدید آن اکراه پیدا کردند. بنای مصالحه‌شد وبابل‌در اینموقع حکمیت کرد وررودهالیس‌سرحد

دولتین گردید و اینمعاهده بواسطهٔ مواصلت استحکام یافت یعنی پادشاه ماد دختر خود را بولیعهد لیدی بمزاوجت داد . یکی از نتایج این معاهده این بود که کشور اورارتو در این موقع لشکرکشی پادشاه ضمیمهٔ ماد گردید .

فوت کیاکسار بسال ۵۸۴

سال بعد ازوقوع کسوف ، **کیاکسار** که لیاقت او ماد را دولت مقتدری کرده بود وفات یافت وچون بخاطر میآوریم که این پادشاه وقتی بسلطنت رسید که مملکتش مغلوب آسوریان شده ولشکریکه بعد ترتیب داد مقهور طایفه سکا گردید و معهذا در عرض چند سال آن سواران وحشی را از پادر آورده وبعلاوه درمقهور ساختن آسور دخالت تامه بلکه اصالت پیدا کرد ودولت معظمی تأسیس نمود البته باید تصدیق کنیم که یکی از رجال بزرگ دنیا بوده است . در ابتدای سلطنت او قدرت تامه درمشرق زمین باسامی‌ها و در موقع وفاتش شوکت‌وقوت نصیب ایرانیها بود وبنابرین **کیاکسار** دریکی ازنهضت‌های بزرگ تاریخی دنیا سمت ریاست وپیشوائی دارد .

آستیاك پادشاه آخری ماد

ایخ تو ویگو که‌متعارفاً‌در نزدما بلفظ یونانی **آستیاك** معروف است وارث چنین میراث بزرگی گردید در حالتیکه برحسب ظاهر آیندهٔ درخشانی در پیش داشت ، لیکن باندازه‌ای که از اطلاعات ناقصهٔ ما معلوم میشود این پادشاه فرزند خلف ولایق آن پدر بزرگوار نبود و اوقات خود را ببطالت و لهو و لعب و هرنوع عیاشی و بوالهوسی مقرون بوحشیگری گذرانیده است .

تجمل و جلال دربار ماد

تفصیلی که از دربار ماد نقل شده وتشریفات مفصله و هزاران خادم والبسهٔ سرخ وارغوانی درباریان و زنجیرها و گردن‌بند های طلا وتجملات وافرهٔ آنها معلوم میسازد که ترتیباتی‌بتقلید دربارآسوریان داده بودند . درهر دودربار اشتغال عمده شکاربوده است ، گاهی‌اوقات در جلگه وصحرا ترتیب شکار جرگه میدادند وغالباً در باغهای نزدیك پایتخت بزدن حیوانات مشغول میشدند .

شکست آستیاگس بدست کوروش کبیر

سلطنت طولانی **آستیاگس** تا اواخر کار بدون جنگ وجدال گذشت وهمین مسئله شاید لشکریان او را که در راحت وتن آسائی شرکت داشتند ازکار انداخت . بعلاوه پادشاه پسر نداشت و این امر هم باعث ضعف مقام او میشد وچنان رغبت ومیل مردم به سلطنت او کم شده بود که وقتیکه لشکریان پارسیان در تحت ریاست **کوروش** براوحمله بردند رعایای خود او بجای اینکه دور او جمع شوند تسلیم دشمن شدند و بنابراین در سال ۵۵۰ قبل ازمیلاد کشورماد بدست قوم پارسی که آریانی و بامادیها ازیك نژاد بودند افتاد، درنظر یونانیها دولت ماد منقرض نشده وواقع امر اینست که فقط تغییر داخلی در آن واقع شده بود، چنانکه یکصدسال بعد یونانیها محاربانی را که باپارسیان میکردند جنگهای ماد مینامیدند درصورتیکه **اشیل**[1] شاعر تراژدی بزرگ خودش را باسم پارسیان خوانده بود.

سلاطین آخری دولت جدید بابل

قبل از آنکه این فصل را تمام کنیم باید نظری هم بامور بابل بیندازیم . **بخت النصر** عمری دراز و با افتخار کرد و در سال ۵۶۱ قبل از میلاد درگذشت . بعد از آن در ظرف شش سال سه پادشاه متوالیاً بر بابل سلطنت کردند وبعدازآنها **نبونید** آمد که آخر ازهمه بود، این شخص پسر یك نفر تاجر متمولی بودکه در سال ۵۵۵ قبل از میلاد بتوسط کهنه به سلطنت منتخب گردید و آلات دست آنها شد . عشق او به آثار عتیقه بوده وبیموقع بدنیا آمد ودر آن هنگام که اوضاع مملکت حال خطرناکی داشت لایق سلطنت بابل نبود ، اما حفر وکاوشهائیکه در معابد خراب بعمل آورد از حسن اتفاق برطاق نسیان نمانده بی‌اندازه قدروقیمت دارد وچون مقدر بوده‌است که بابل مقهور دولت‌جدید ایران شود ظاهراً حسن تصادف بوده است که پادشاه آن کشور شخصی باشدکه حس کینه و انتقام در حریف پرزور خود تولید ننماید . باری‌سقوط بابل بدست **کوروش** کبیر جزء تاریخ ایرانیان است و در اینجا همین‌قدر باید بگوئیم در وقتیکه اوضاع جدید پیش‌می‌آمد استعداد برای قبول آن فراهم واسباب آن ازهرجهت آماده شده بود .

---

۱ - Aeschylus .



پادشاه هخامنشی مابین دو ابوالهول با علامت اهورامزد
(از یك مهری در موزهٔ لوور گرفته شده است)

فصل دوازدهم

عصر پهلوانی ایران

بدان هر یك از ایام زندگانی تو برگی است در تاریخ تو و بنابرین مواظب باش چیزی که شایستهٔ مقام آدمی نیست در آن نوشته نشود.

«از اندرزهای فریدون»

کیفیت افسانهٔ تاریخ قدیم ایران

طلوع پارسیان که نام خود را بیك کشور عظیمی داده‌اند که با وجود حوادث و انقلابات بسیار مدت دو هزار وچهار صد سال دوام کرده ودر زیاده از نصف اینمدت براکثر ملل سمت تقدم داشته از اهم وقایع نوع بشر است، چنانکه در فصول سابقه مذکور داشتیم کشور ایران بواسطهٔ شامل بودن ماد که سکنهٔ آن با پارسیان قرابت نژادی داشتند و همچنین بواسطهٔ شامل بودن ایلام مقر اصلی مؤسس دولت ایران وهنوز ازولایات آن مملکت است میتواند داعیهٔ وجود ششهزار ساله داشته باشد.

در این فصل میخواهیم عصر پهلوانی ایران‌را بیان کنیم بطوریکه **فردوسی** در منظومهٔ بزرگ پهلوانی موسوم به شاهنامه نقل نموده وتاریخی که ایرانیان برای اعصار قدیمهٔ مملکت خود دارند ومعتقدند همانست، اگر چه روایات منقولهٔ از**فردوسی** با اینکه ببهترین مصادر رجوع کرده اختلاطی از قصه و افسانه است وحتی در دوره‌های مابعد تاریخ هم از افسانه خالی نیست، این شاعرنه این است که بهترین اطلاعیکه در

دست داشته بکار نبرده باشد، لیکن[۱] بامعلوماتیکه امروز داریم ظاهرمیشود که مآخذ او دربسیاری از موارد بکلی بی‌اعتبار بوده است.

سلسلهٔ پیشدادی

تاریخ ایران بطوریکه اهل آن کشورمعتقدند به‌سلسلهٔ افسانه‌ای موسوم به‌پیشدادی‌یا «نخستین‌قانونگزاران» شروع میشود. مؤسس این سلسله **کیومرث** بود که درنزد زردشتیان بمنزلهٔ **آدم** است واو بادونفر ازجانشین‌هایش **هوشنك** و **تهمورس** گمان میرود که اساس تمدن ایرانرا گذاشته باشند.

جمشیدو ضحاك

امامعروفترین این‌سلاطین‌افسانه‌ای **جمشید**[۲] بوده‌است‌که بنای پرسپلیس‌را که امروز تخت جمشید نامیده‌میشود واختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن میباشد[۳] باو منسوب است. اختراع شرابرا هم ازاو میدانند و واقعه ای برای‌آن نقل میکنند و میگویند مقداری انگور درجائی نگاهداشت و آنها تخمیرشده تصور کرد موذی و مضر است، یکی از زوجات **جمشید** مبتلا بمرض‌دردناکی‌شد و برای‌رهائی اززحمت زندگی ازآن مشروب فاسد نوشید، ولی برخلاف انتظار خواب خوش برای او آمدوشفا یافت ازآنروزایرانیها شراب‌راسم مطلوب نامیده باوجود منعیکه‌درقرآن ازآن شده است بسیاری از طبقات عالیهٔ قوم مزبور معتاد بشرب‌آن میباشند.

جمشید پس ازآنکه چندین سال سلطنت کردگرفتار غرور ونخوت‌گردید و بنای جورو بیدادی راگذاشت وادعای الوهیت نمود وچنانکه دریشت ۱۹ مسطور است[۴] بواسطهٔ این انحراف **ضحاك** که پادشاه سوریه بود برانگیخته شده تا براو حمله برد

---

۱ ــ در فصل ۴۱ و ۵۴ نیز در اطراف اینموضوع بحث شده است. (مؤلف).

۲ ــ جزء اول این اسم عنیاً همان یاما ویایی ماست‌که شرح‌آن در فصل نهم گذشت، اما «شید» وآن بمعنای درخشان است ... (مؤلف).

۳ ــ ایرانیان دلیل‌آورده میگویندآنکس‌که عمارات پرسپلیس وپاسارگاد را ساخته است بایستی از دیوان‌کارگرفته باشدوچون تنها جمشید وسلیمان بردیوان‌مسلط بوده‌اند پس فقط‌همین‌ها توانستند یك‌چنین بناهای عظیم‌الجثه وفوق‌العاده‌ای بسازند. (مؤلف).

۴ ــ وآن بشرح زیر است: پندار وگفتارش را بدروغ ونادرستی‌آلوده‌کرد در همانوقت فرهٔ بزرگی وجلال از یما غایب گردید. (مترجم).

و او با آنکه به سیستان و هندوستان وحتی باقصی بلاد چین فرار کرد بالاخره گرفتار چنگ دشمن خونخوار گردید و بیرحمانه بقتل رسید ، یعنی او را بین دو تختهٔ چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغهٔ پشت ماهی ارّه کردند . **ضحاك** که **جمشید** را باین خواری هلاك کرد شخص افسانه‌ایست واسم او محرف اژی‌دهاك یعنی مار اولی میباشد ودرافسانه‌های ایرانی پادشاه عرب شده و گفته‌اند که ازدوشهای اومارهای صفیرزننده‌ای بیرون آمده که یومیه مغز سردو نفر آدم غذای آنها بودواین خونخواری **ضحاك** اسباب انهدام دولت او گردید .

فریدون و کاوه

کاوهٔ آهنگر که پسران او راکشته و مغز آنها را غذای ماران ساخته بودند مردم را به طغیان واداشت و **فریدون** راکه از نسل سلاطین بود جستجو کرده رئیس شورشیان قرار داد و بعد از محاربات چندی که چرم پارهٔ[1] پیش بند آهنگر در آن جنگها بطور پرچم بکار میرفت ، بالاخره **ضحاك** گرفتار و در درون دهانهٔ کوه دماوند دربند شد تا بسختی جان داده همانطور که **پرومتئوس** در کوه قفقاز به‌بند آمد .حقیقتاً داستان **ضحاك** بحکایت **پرومتئوس** کمال شباهت را دارد . **فریدون** که قدیماً **تریتونا** خوانده شده علی‌الظاهر همان **تریتانا** میباشدکه درودا مذکور واعتبار او در آن‌کتاب به اینست که سرعفریت پرزوری را قطع نموده است .

سه پسر فریدون

بنابر تاریخ افسانه‌ای **فریدون** سه‌پسر داشته مغرب رابه **سلم** ومشرق را به **تور** داده (وبهمین‌جهت آن ناحیه توران خوانده شده است) وتخت وتاج ایران را بعد ازخود بفرزندکوچکتر یعنی **ایرج** واگذار کرد . برادران بزرگتراین ترتیب‌را نپسندیدند وتهدید کردند که به ایران حمله کرده حقوق خود را استیفا نمایند . **ایرج** نزد برادران رفته اظهار داشت که من‌حق خود را برتخت وتاج ایران واگذار میکنم تا درآخر عمر پدر میان ما جنگ خانگی برپا نشود ، اما

۱ــ این چرم که بانواع جواهرات گرانبها زینت یافته بوده پرچم شاهی‌ایران قرار گرفته وبه درفش‌کاویانی معروف بود . (مؤلف) .

سلم و تور قصد قتل **ایرج** کردند و استغاثهٔ برادر را برای حفظ جان او گوش ندادند و **فردوسی** آن کلماترا این قسم ادا نموده است.

پسندی و هم داستانی کنی — که جان داری و جان ستانی کنی
میازار موریکه دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوشست

ایرج به قتل رسید و برای اینکه قبح برادر کشی کامل شده سر او را حنوط کرده برای پدر پیر فرستادند واو خوداز کینه خواهی عاجز بوده چند سال بعد **منوچهر** پسر **ایرج** بحدرشدرسیده با سپاه جراری بجنگ اعمام خود رفت و هردورا بقتل رسانید.

سام وزال و رودابه

منوچهر جانشین جد خود شد ومستشارمعتبر او **سام** پادشاه سیستان بود و او با پسر خود **زال** و نوادهٔ معروفش **رستم** که بمنزلهٔ هرکول ایرانست دورهٔ افسانهٔ ایرانی را کامل میکنند ودر آن دوره حتی سلاطین هم در جنب این دلاوران خالی از اهمیت میباشند ، لیکن هیچیك از این دلاوران در افسانهٔ هند و ایرانی دیده نمیشوند ومحتمل است که اصلا خالی از حقیقتی نبوده و در دوره‌های بعد شاخ وبرگهای افسانه‌ای بر آن افزوده و قوهٔ شاعری **فردوسی** آنرا باین درجه اهمیت داده باشد . باری نقل شده است که **زال** در وقت ولادت سفید مو بود و بدینواسطه **سام** گمان کرد که این طفل از او نیست و فرزند دیو است لهذا حکم کرد که اورا بکوه البرز بردند، لیکن سیمرغ که عقابی افسانه‌ایست اورا در آنجا پرورانیده وبعد از مدتی **سام** بواسطهٔ الهامیکه باو شد از رفتار خود پشیمان گردیده پسر را باز آورد واو جنگجوی پرزوری شد وهنگام شکار در بیشه‌های افغانستان به قلعه‌ای رسیده **رودابهٔ** زیبادختر **مهراب** پادشاه کابل رادر آنجا بدید، درنظرهٔ اولی طرفین به یکدیگر مایل شدند چنانکه عاشق بوسیلهٔ کمند گیسوی معشوقه از برج بالا رفت .

رستم پهلوان

نتیجهٔ این مزاوجت ولادت **رستم** پهلوان بزرگ ایران بود که داستان هنرهای او در جنگ وشکار واکل و شرب هنوز در اذهان ایرانیان تأثیر عظیم دارد . از جمله چیزهائیکه ارتباط خیلی نزدیکی باین پهلوان

دارد یکی رخش اسب جنگی او میباشد که هیکل وقامت و رشادت وجرئت وی جزو افسانه‌هاست . در یك میلی سیستان خرابه‌هائی است که نشان میدهند و میگویند آن



۱۸ ــ منظرهٔ رستم درحال خواب ودفاع رخش از او
از یك شاهنامهٔ فارسی کتاب تصاویر مینیاتور ایران ، تألیف مارتین در ۱۹۱۲ مجلد ۱ تصویر ۲۳ گرفته شده است

آخور رخش بوده است وشجاعت او مخصوصاً در جنگهای بین توران وایران ظاهرشد ومحاربات مزبوره بعد از فوت‌منوچهر وجلوس پسر نالایقش نوذر شروع شده‌وزیاده از یك پشت‌طول کشید . رئیس تورانیان افراسیاب بود واو نوذر را بقتل آورد ،مدت

دوازده سال برایران سلطنت کرد واین دورهٔ ظلمانی سلطنت پیشدادیان را خاتمه میدهد.

سلسلهٔ کیانیان

اینك میرسیم باولین سلسلهٔ تاریخی یا نیمه تاریخی که معروف به کیانیان است. درسیستان الان خانواده‌ای از بزرگان هست که مدعی انتساب بآن سلسلهٔ برجسته میباشند، اگر چه بیشتر احتمال میرود که از اعقاب سلسلهٔ صفاریان[1] باشند چنانکه طایفه‌ای در بلوچستان هستند که دربارهٔ ایشان هم این احتمال میرود و ظاهراً باید با خانوادهٔ نامبرده نسبت داشته باشند. در هندوستان هم بعضی خانواده‌های پارسیان همین ادعا را دارند وهمه هم آنها را تصدیق میکنند.

اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است، او از اعقاب **منوچهر** و در جبال البرز منزوی بود، **رستم** او را از آن مکان آورده بود وبعد از این موقع دلاور مزبور اولین دفعه بادشمن دیرینه جنگ کرده درمحاربهٔ تن بتن **افراسیاب** را مغلوب ساخت وتحصیل شرف وافتخار بزرگ نمود، لیکن پادشاه تورانی بواسطهٔ گسیختن کمربندش جان بدر برده فرار کرد ومصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کمافی السابق رود جیحون سرحد دولتین باشد.

کیکاوس ومطابقتش از جهتی باکیاکسار

کیکاوس که جانشین پدرشد برخلاف رای مستشاران بمازندران لشکر کشید ودر جنگ بزرگی از دیو سفید شکست خورده وقصهٔ دیو سفید افسانه ایست که یقیناً حکایت از قوم سفیدپوست مخصوصی مینماید. باری دراین محاربه لشکرایرانی مبتلا به کوری شدند ودور نیست بتوان این قصه‌را اشاره به کسوف واقع درحین جنگ **کیاکسار** با لیدیها دانست، چنانکه در فصل سابق مذکور داشتیم و هرگاه چنین باشد میتوان **کیقباد** را با **دیوکس** و **کیکاوس** را با **کیاکسار** مطابق دانست، اما چون بین آنها شباهت اسمی وجود ندارد نمی‌توان به تعبیر مزبور چندان اعتماد نمود.

سهراب و رستم

افراسیاب مجدداً بایران حمله برد وباز **رستم** بنجات کشور پرداخت. دراین دوره‌ها واقعهٔ معروف حزن انگیز جنگ **رستم**

---

[1] ـ رجوع شود بفصل ۵۱ ونیز به «ده هزار میل» صفحهٔ ۲۲۹. (مؤلف).

با پسرش واقع شده کـه در حالیکه او را نمیشناخت بقتل رسانید و این داستان را **ماتیو آرنولد** بطور مؤثری بنظم آورده و انگلیسها بـآن آشنا هستند و چنانکه **فردوسی** گفته است: «یکی داستانیست پر آب چشم»

سیاوش و کیخسرو

واقعهٔ مهم بعداز آن داستان حکایت **سیاوش** پسر **کیکاوس** است که بعداز وقایعی نظیر آنچه برای **یوسف** با **زلیخا** واقع شد از نزد پدر رفت و **بافراسیاب** پناه برد و ابتدا بطـور میهمان عزیز پذیرفته شد، لیکن چند سال بعد تهمت‌هائی بآن شاهزاده زدند وسبب قتل اوشدند، ولی پسرش را که طفل بود و **کیخسرو** نام داشت پنهان کردند و عاقبت آن پسر بایران رفته مالك تخت وتاج شد.

کیخسرو کورش کبیر نیست

بسیاری از نویسندگان اروپائی وعموم ایرانیهائیکـه احـوال **کوروش** کبیررا شنیده‌اند اورا با **کیخسرو** تطبیق میکنند، اما نمیتوان تصدیق نمود، بدلیل اینکـه **کیخسرو** همـان کاواهوسروا[1] میباشد که درافسانه‌های هند وایرانی مذکور وراجع بدورهٔ قبل ازتاریخ میباشد. باری **کیخسرو** پس ازچشیدن گرم وسردهای زیادی بمدد **رستم** بر **افراسیاب** غلبه کرد و بالاخره او راگرفته اسیر نمود و به کینهٔ خون پدرش **سیاوش** بقتل رسانید و **کیخسرو** عمری طولانی نموده باشرافت تمام زندگی خود را بسر برد.

لهراسب و گشتاسب

لهراسب که‌جانشین **کیخسرو** شد بعد از چند سال تخت و تاج‌را به **گشتاسب** واگذار کرد و او چنانکـه سابقاً گفته‌ایم پیرو آئین **زردشت** وحامی او بوده است و باز محارباتی باتورانیها دست داد و درآن اثنا **لهراسب** و **زردشت** هردو دربلخ بقتل رسیدند.

اسفندیار

در اینموقع **اسفندیار** که‌پدرش **گشتاسب** اورا محبوس نموده بود بمدد پدر آمد و ولایات از دست رفتهٔ ایران و همچنین

1—Kava Husrava

درفش کاویانی را مستخلص نمود ، **گشتاسب** اظهار کرد که میخواهم بشیوهٔ پدر رفتار کنم و بنابراین وعده کرد تخت و تاج را بپسر تفویض کند ، لیکن در این قول خود صادق نبود و چون **اسفندیار** مطالبهٔ تاج کرد پدر حیله کرد و او را وادار نمود که بجنگ **رستم** برود وچون آن پهلوان از اطاعت پادشاه سر پیچیده او را دست بسته بپایتخت بیاورد . پس محابات شجاعانه روی داد و باز پهلوان ایران حریف خودرا کشت واین غلبهٔ آخری مهم بود که درعمر خود حاصل نمود وچندسال بعد درچاهیکه برادر خیانتکارش تهیه کرده بود افتاد وزندگانی دلیرانه‌اش را ازدست داد .

بهمن یا اردشیر درازدست

جانشین **گشتاسب** نواده‌اش بهمن بود که‌درتاریخ باسم **اردشیر** دراز دست معـروف است و در السنهٔ فرنگی **ارتاکزرسس لونژیمانوس** خوانده شده‌است . بنابقول **فردوسی** ازخصائص این پادشاه آن‌بود که بتوسط مأمورین مخفی ازامور مملکت خود واقف بود ونیز بقول صاحب شاهنامه این پادشاه فتوحات بسیار کرده است . ماتاریخ واقعی **آرتاکزرسس لونژیمانوس** رادر فصل هیجدهم نقل خواهیم کرد .

انتهای عصر پهلوانی

ماوقایع تاریخ قدیم‌ایرانرا بطوریکه ایرانیهاکه پهلوانان قبل از اسلام خود را هیچوقت کوچك نمیکنند وعموماً بآن‌آشنا ومعتقدند دراینجا میتوانیم ختم کنیم وواقعاً اگراعتقاد راسخ ایرانیان باین داستانهانبود ازاین مختصرتر نقل میکردیم، چه ازحقیقت تاریخ بهرهٔ قلیل دارد واسم‌سلاطین بزرگ از قبیل **کوروش** کبیر وداریوش را بکلی ترك کرده‌اند ، ولی این داستانها بطوری با تاریخ ملی ایرانیها اختلاط پیدا کرده و در ذهن ایشان جاگرفته که بعد از این هم باز مکرر اشاره بآنها خواهیم نمود .



جدال یکی از پادشاهان ایران باوحشیان
(نقش روی یك سنك یمانی ، در موزهٔ بریطانی)

فصل سیزدهم

طلوع دولت پارس

دست تقدیر بفرمان آسمانی پارسیان را پشتیبانی مینمود وآنانرا در جنگها وجاده‌های سواره نظام رهبری و در تسخیر شهرها یاری میکرد .
«اشیل شاعر»

ترکیبات قدیمهٔ پارسیان

عصر پهلوانی تاریخ ایران چنانکه در فصل سابق شرح دادیم فقط افسانه است ، اگر چه در اواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی میشود که در پردهٔ افسانه‌های غریب وعجیب محجوب گردیده‌اند ، لیکن دراین فصل فقط از اشخاص تاریخی گفتگو خواهیم کرد .

در ضمن وقایع دولت ماد مذکور داشتیم که اکثر سکنهٔ قدیم آن سرزمین جزء ماد مستهلك گردیدند . نسبت به پارسیان نیز ظاهراً همین امر واقع شده واین نظر را مسطورات کتاب **هرودوت** نیز تأیید میکند در آنجا که اشاره به طوایف پارسیان نموده ومیگوید طوایف عمده‌ای که سایرین تابع آنها هستند پاسارگادیان ومرفیان و ماسپیان میباشند واز میان آنها پاسارگادیان ازهمه انجبند وهخامنشیان که تمام سلاطین پارس از آنهامیباشند یکی ازشعب این طایفه هستند وطوائف دیگرپارسی از اینقرارند.

«پانتالیان- دروسیان - گرمانیان که بزراعت اشتغال دارند ودائیها - مردها -دروپیک‌ها- ساگارتیها که چادرنشین میباشند.[1]

عقیدهٔ اکثر مورخین براینست که طوائف ثلاثهٔ اول آریانیهائی هستند که بر آن سرزمین غلبه کرده بودند وهخامنشیان خانوادهٔ سلطنتی پاسارگادیان میباشند و طائفهٔ جداگانه‌اند، اما سایرطوائف چادرنشین‌ها گمان میرود که آریانی نبوده ونسبت ببعضی از آنها معلوم نیست اراضی و محل ایشان کجا بوده، درباب طوائف زراعت پیشه هم معلومات ما بسیارکم است جز اینکه گرمانیان کرمانیان میباشند.

حکومت پارسیان دردست اعضاء هیئت خانواده‌ای ازخانواده‌های اصیل ونجیب بوده که در بین آنها هخامنشیان سمت تقدم داشته‌اند وبمرورایام جزء خانوادهٔ سلطنتی قرارگرفته وسایر رؤسا رتبهٔ رعیتی یافتند، لیکن امتیازاتی برای ایشان باقی ماندکه‌از جمله حق شرفیابی حضور شاه وطرف مشاوره شدن با او بوده است.

ما در نتیجهٔ سفر دریائی **نئارکوس** نام بنادر چندی را در خلیج فارس‌میشنویم که ازآنجمله بندر هرمز است و نیز در داخله پاسارگادا، استخر (پرسپلیس)، گاباو کرمانا میباشند. گابا احتمال داردکه همان خرابه‌های‌هخامنشیان باشدکه من درمشرق شیرازدیده‌ام، درآنجا نقوش برجستهٔ ساسانیان نیز موجود میباشند واماکرمانا من آنرا با خرابه‌های واقعهٔ در درهٔ شمال جیرفت مطابقت داده‌ام وبطورکلی شهرهائی‌که در آن عصر وجود داشته انگشت‌شمار بوده‌اند.

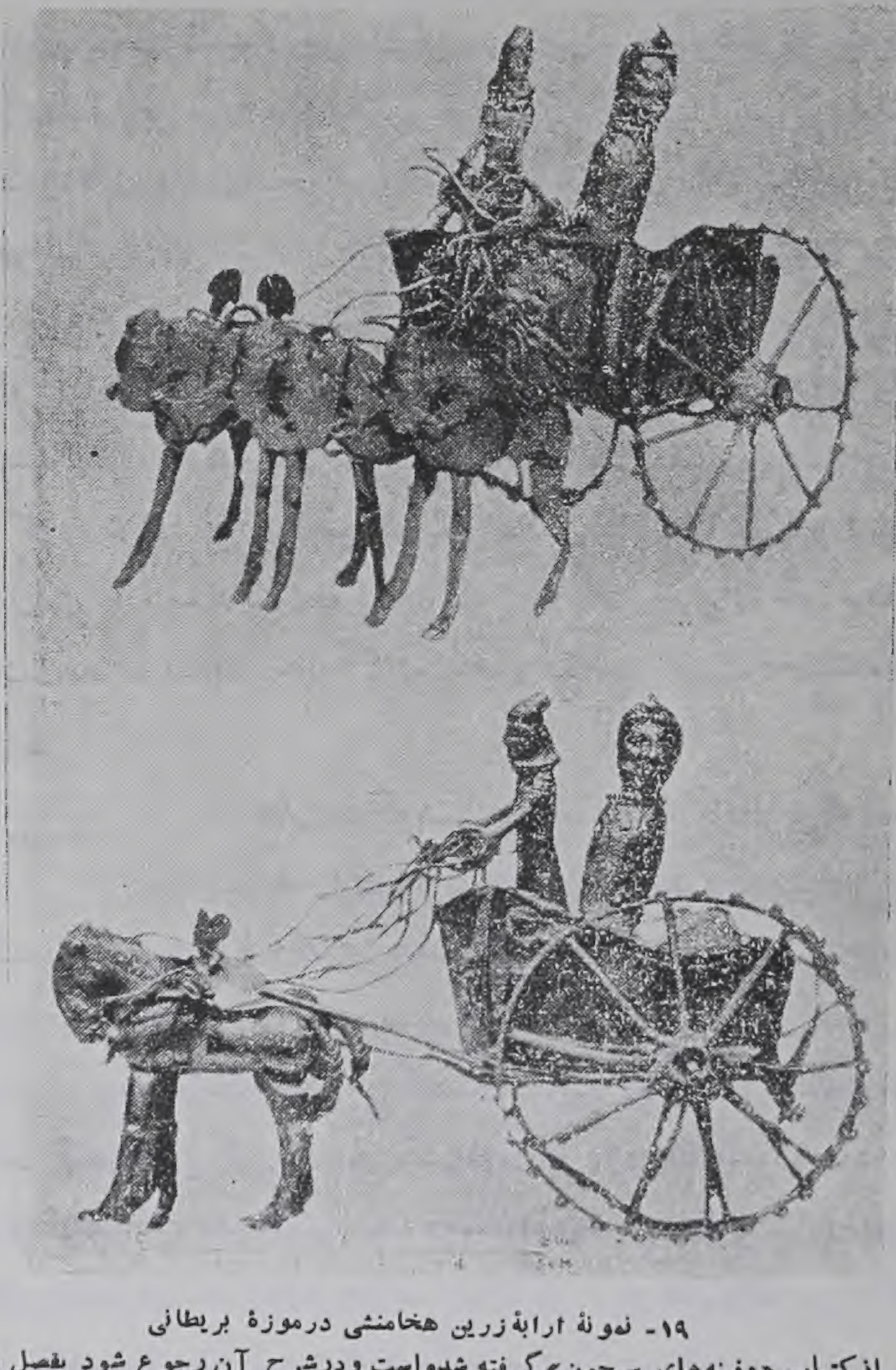
طلوع کوروش کبیر بنا بقول هرودوت

شرحیکه‌هرودوت ازظهور**کوروش** بیان نموده مشهور[2] و خلاصهٔ آن از اینقرار است که **آستیاکس** در خواب دید از دخترش‌موسوم به **ماندانا** چنان نهرآبی‌جاری‌شدکه پایتخت

۱ـ هرودوت ۱، ۱۲۵، نیز رجوع شود به صفحهٔ ۴۵۸ کتاب (The passing of the Empires) (مؤلف).

۲ ـ من شرحی راکه کتزیاس دراین باب نوشته ذکر نکردم برای اینکه نوشتجات او هیچ محل اعتبار نیست ومطابق شرحیکه‌در (The passing of the Empires) مذکور است کوروش فراش قصر سلطنتی بود. (مؤلف).

اورا مستغرق کرده تمام آسیا را فرو گرفت ، بنا براین پادشاه ماد از تزویج آن دختر بیکی ازاعیان مملکت‌خود خائف‌شد که‌مبادا خواب تعبیر یابد، پس اورا بیکنفرپارسی



۱۹- نمونهٔ ارابهٔ زرین هخامنشی درموزهٔ بریطانی
ازکتاب «دفینه‌های سیحون» گرفته شده است ودرشرح آن رجوع شود بفصل ۱۵

از خانوادهٔ نجیب که مردی آرام و نسبت به‌طبقات عالیه یامتوسطهٔ ماد از حیث شأن و مقام پست‌تر بود تزویج نمود ، پارسی مزبور که **کامبیز (کبوجیه)** نام داشت

ماندان را بولایت خود برد وچندی نگذشت که **آستیاکس** باز خواب دید از بدن **دخترش** درخت تاکی روئید و بر تمام آسیا سایه‌انداخت، ازاین خواب وحشتش زیادتر شده **دختر** را بپایتخت طلبید و چون از او پسری متولد شدبه **هارپاك** که از خواص **سلطنت** واز وفادارترین مردم ماد بود سپرده دستور داد تااو را تلف کرده بخاك‌سپارد. **هارپاك** که بدلائل چندی نمیخواست خودرا آلوده بخون طفل بیگناهی نماید اورا بیکی از چوپانهای دولتی سپرد و حکم کرد بسخت‌ترین نقطهٔ کوهستان ببرد تا قهراً هلاك شود ، اتفاقاً زوجهٔ چوپان‌همانوقت طفلی مرده آورده بود واو شوهرش رامتقاعد کرد باینکه آنرا با شاهزاده تبدیل کند وطفل مرده را باسم نعش **کوروش** یعنی شاهزادهٔ جدیدالولاده به **هارپاك** نمودند تااطمئن شود که‌مقصود پادشاه حاصل‌شده‌است ، اما **کوروش** را این‌زن که‌**سپاکو** یعنی ماده سگ نامداشت پرورانیده وبعدها جدآن طفل‌یعنی پادشاه‌ماد بواسطهٔ شباهتی‌که ازاو بااهل خانوادهٔ خود مشاهده کرد اورا شناخت وبعد از تحقیقات معلوم کرد که خانوادهٔ خود اوست واز زنده ماندن او مسرور گردید .

مصیبت هارپاگ

اما **هارپاك** گوشمالی بیرحمانهٔ دید باینطریق که **آستیاکس** پسر **هارپاك** را طلبیده بقتل رسانید وگوشت‌اورا درضیافت باو خورانید وسرو دست وپای طفل‌را درسبد گذاشته برای پدرش فرستاد**هارپاك** در آنوقت خودرا مطیع نشان داد، اما چندسال بعد در حالیکه **کوروش** بفارس نزد پدر ومادر خود رفته بود بااو بنای مکاتبه راگذاشت وعاقبت وزیر نامبرده باعث سرنگون شدن سلطنت **آستیاکس** گردید ، باین‌قسم **کوروش**‌را وادار بطغیان نموده از میان ماد نیز برای اوهمدست وشریك تراشیده و هنگامیکه **آستیاکس** برای مقهور کردن عاصیان پارس لشکر فرستاد ازروی جهالت آن اشکر را به **هارپاك** سپرد واو لشکر را ازمقابلهٔ با**کوروش** منع کرد وبالاخره کینهٔ خودرااز‌جهت‌قتل پسر کشید .

چنین گمان میرود که این‌داستان بی‌اصل وعلت جعل آن این بوده که خانوادهٔ **هارپاگ** در «کاریه» یکی ازایالات‌جنوب غربی آسیای صغیرحکومت یافتند. بر داستان

مزبور انتقادات چند وارد است. یکی اینکه معلوم میشود **هردوت** نمیدانسته که **کوروش** (چنانکه بعداً مذکور خواهیم داشت) پادشاه انشان بوده است. داستان زن چوپان هم یقیناً ناشی ازهمان قصه‌های ایرانی است که پادشاه بزرگ انشان شیر ماده سگ خورده است نظیر **رومولس**[1] و **ریموس**[2] که ماده گرگی آنها را پرورش داده است و احتمال دارد که **هردوت** نمیدانسته است که در کیش زردشتیان سگ احترام مخصوص دارد و بنابراین ماده سگ محترم افسانهٔ اصلی بواسطهٔ بیخبری مورخ یونانی بدل بزن مسماة به **اسپاکو** گردیده است، لیکن همین اشتباه هم دلیل برصادق‌القول بودن **هردوت** میباشد و معلوم میسازد که چقدر دقیق ومقید بوده است براینکه اخبار را بدرستی و مطابق بااصل نقل نماید ودرواقع اگر کتاب ابوالمورخین نبود اطلاعات مادرباب وقایع آن دورهٔ تاریك نواقص بسیار میداشت.

معلومات جدیده درباب تاریخ ایران

تا این اواخر داستان فوق عموماً محل تصدیق بود امامکشوف شدن استوانه‌های **نبونید** و **کوروش** بکلی مطلب را تغییر داده واینك ما با معلومات حاصلهٔ از آن اسناد مهمه واقعه را نقل خواهیم نمود. چنین بنظر میرسد که در فارس هم مانند ماد مرد بزرگی پیدا شده قبایل عدیدهٔ مختلفه‌ای را متحد نموده ملت واحدی تشکیل داده است، ولی دراین مورد دوری ازدول متمدنهٔ ناحیهٔ دجله وفرات پیشرفت نظم وتمدن را بتأخیر انداخته است.

هخامنش مؤسس خاندان سلطنتی

مؤسس سلطنت پارس **هخامنش** است که ازامرای پاسارگادیها بود. پایتخت اوشهری بوده است موسوم بهمین نام که خرابه‌های آن متعلق بزمان **کوروش** کبیر هنوز باقی است، از خود **هخامنش** که سلسله‌ای بنام وی خوانده‌شده کارهائی معلوم نیست، لیکن محترم بودن او دلیل براینستکه او طوائف مختلفهٔ پارس را قبل‌ازآنکه بعرصهٔ تاریخ قدم بگذارند در تحت یك ملت درآورده وپسرش **چیش‌پش** از ضعف دولت ایلام بعداز مغلوبیت وی بدست **آسور بانیپال** استفاده کرده ناحیهٔ موسوم به انشان را که در فصل چهاردهم

۱– Romulus. ۲–Remus.

مذکور داشته‌ایم متصرف شدو عنوان پادشاه کبیر و پادشاه انشان اختیار نمود و چون وفات یافت یکی از پسرهایش مالك انشان و آن دیگر صاحب سرزمین پارس گردید.

دو شعبه سلاطین هخامنشی

انقسام فوق باعث شد که سلسلهٔ سلطنتی دو شعبه گردید و **داریوش** در کتیبهٔ بیستون بهمین امر اشاره کرده و آن مدتها اسباب سر گردانی اشخاصیکه درصدد قرائت و کشف معنی کتیبهٔ مذکور بودند شد، چه **داریوش** در آنجا میگوید « هشت نفراز دودمانم پیش از من پادشاه ومن نهمی‌هستم، ماد وسلسله پادشاه بوده‌ایم» صحت قول **داریوش** حالا معلوم شده و برای اینکه مطلب روشن شود من شجرهٔ نسب خانوادهٔ مزبور را در اینجا ضمیمه مینمایم.

(۱) هخامنش تقریباً در سال ٦٥٠ قبل از میلاد

|

(۲) چیش پش

شعبهٔ انشان	شعبهٔ پارس
(۳) کوروش اول	(۵) آریا منا (در حدود ٦٠٠ قبل از میلاد)
(٤) کبوجیهٔ اول	(٦) ارشام
(۷) کوروش کبیر	(ویستاسب)
(۸) کبوجیه	(۹) داریوش

مغلوب شدن آستیاگس بدست کوروش

اکنون بنیان تاریخی محاربهٔ **کوروش** با **آستیاگس** باندازه‌ای که برما معلوم است میپردازیم. درجدول سنوات **نبونید** چنین نوشته شده «او با قشونیکه جمع کرده بود بجانب **کوروش** پادشاه انشان حرکت کرد اما قشون **آستیاگس** بر او عصیان کردند و او راگرفته به **کوروش** تسلیم نمودند، **کوروش** عازم دارالسلطنهٔ اکباتان گردیدوطلا ونقره‌واسباب واموال اکباتان راغارت کرد وبولایت انشان برد[1]». تفصیل واقعه بیان نشده لیکن از روایات مادیها که مورخین یونانی ضبط کرده‌اند معلوم میشود که قبل از مظفریت آخری

۱ـ «Light from the East.» P. 219 (مؤلف).

کوروش سه محاربه واقع شده و تاریخ تسخیر اکباتان سال ۵۵۰ قبل از میلاد بوده است.[1]

کوروش پادشاه انشان سلطان پارس میشود

یك مسئلهٔ مهمیکه تاکنون مکشوف نشده اینست که کوروش درچه موقع و بچه وسیله بسلطنت پارس رسیده است، هرگاه بجدول رجوع کنیم می‌بینیم در سال ۵٤۹ قبل از میلاد پادشاه انشان است ودرسال ۵٤٦ عنوان پادشاه پارس را دارا است، پس چنین استنباط میشود که رسیدن او بتخت سلطنت بدون کشمکش زیاد واقع شده چه از آن مسائل چیزی ذکر نشده، اگرچه مذکور نبودن آنهم دلیل قاطع نیست. بهرحال محتمل است که بعدازمسخر نمودن اکباتان تکلیف قبول تخت و تاج باو کرده باشند، زیراکه پادشاهی از خانوادهٔ سلطنت خارج نمیشدودرهر صورت میدانیم که ویشتاسب پدرداریوش هیچوقت سلطنت نکرده بااینکه پسر ارسامس بوده‌است وممکن است که صغیر بوده واز بین افتاده باشد، با اینهمه تا معلومات جدید بدست نیاید مطلب مبهم است و چیزیراکه میتوان تصدیق نمود این است که کوروش قبل ازشروع به‌دورهٔ فتوحات خود درمغرب بسلطنت ایران رسیده وشهادت کتیبه‌های سابق الذکر محل اعتبار کامل میباشد.

کرزوس پادشاه لیدیه

موقع کوروش بعد ازرسیدن بسلطنت ماد استحکامی نداشت، ولـی از خوش بختی او پادشاه بابل در آن موقع نبونید و صلح‌جو بود وبنابرین کوروش از آنجانب آسوده‌میزیست، لیکن ازطرف لیدیه نگرانی داشت، چه آلیات که‌عهدنامهٔ اتحاد را باکیاکسار امضا نموده وبواسطهٔ مواصلات اتحاد را محکم نموده بوددرگذشته وکرزوس بجای اونشسته بود و او درمیان اهالی مغرب زمین به تمول ضرب‌المثل است، چنانکه مسلمین دربارهٔ قارون این عقیده را دارند. باری آن پادشاه که جلوسش بسلطنت بیمنازع هم‌نبود دنبالهٔ کار آلیات راگرفت‌ومیلتوس وسایر مستعمرات یونانی سواحل آسیای صغیر را تحت قدرت خود در آورده واز طرف مشرق هم محاربات کرد و پیشرفت حاصل نمود و هنـوز ده سال از سلطنت او نگذشته

۱ــ کتاب هال که سابق ذکرآن رفته صفحهٔ ۵۵۲. (مؤلف).

بود که موقع دولت لیدیه را در مغرب رودهالیس محکم ساخته وفتوحات مزبور را در همان اوقات بکمال رسانید که **کوروش** مشغول برطرف ساختن دولت **آستیاك** بود.

برحسب قاعده سرنگون شدن دولت ماد بر **کرزوس** باید خیلی ناگوار بوده باشد، زیرا همسایه‌ای که سابق داشت بااو متحد وهمدست بوده است و اینك میبیند که اوضاع بکلی واژگون گردیده است وبنابرین نظر باینکه‌در آنوقت سپاه کار دیده وسواران خوب داشت و میتوانست بواسطهٔ مزدوران یونانی بسیار آنها را تقویت کند و ظاهراً بمساعدت بابل ومصر نیز استظهار داشت احتیاط اقتضا میکرد که لشکر به کاپادوکیه کشیده پارسیان را قبل از اینکه استحکام بیابند مضمحل نماید ودرغیر اینصورت‌البته ایرانیان قوت و قدرت خود را تشیید کرده بطوری که صرفه ومصلحت خود میدیدند بدولت‌لیدیه‌حمله میبردند. درهرحال بنابقول **هرودوت** ، **کرزوس** که عیب بزرگش غروربود ازپیشرفت مقصود خویش اطمینان داشت ، لیکن برای اینکه عقیده‌اش راسخ بشود در نزد هاتف دلفی مأمور فرستاده سؤال کرد که اگر از رود هالیس گذر کرده بر پارسیان حمله کند چه نتیجه خواهد شد ، هاتف جواب داد اگر **کرزوس** برپارسیان حمله‌ورشوددولت‌مقتدریرا منهدم‌خواهد نمود وباید تحقیق نماید که‌مقتدرترین یونانیها کدام طائفه‌اند وبا آنها عقد اتحاد ببندد ، ازاین جواب که بنظر مساعد میآمد **کرزوس** مسرور شده ثانیاً سؤال کرد آیا دولت من دوام خواهد کرد ، جواب آمد که « صبر کن تا زمانی که قاطری پادشاه ماد شود آنوقت ای‌لیدی ظریف به ریگزار هرموس معجلا فرار کن و از اینکه مانند یك جبان رفتار کنی‌خجل مباش» .

دستورهاتف اول‌را **کرزوس** متابعت کرد وسفیری با هدایای وافر برای اسپارتیان فرستاد و آنها تکلیف اورا قبول نموده حاضر شدند که لشکر بتقویت قوای اوبفرستند ، علاوه‌برین با **امازیس** پادشاه مصر و **نبونید** پادشاه بابل که هردو از مقهور شدن ماد دلتنگ بودند عقد اتحاد بست، چه دولت ماد از غارتگری دست برداشته وبا لیدیها و بابل هر دو اتحاد و اتفاق داشت ، باری اسباب پیشرفت تدابیر پادشاه لیدیه در ظاهراز هرجهت فراهم‌شد ، لیکن همان اوقات‌مأموری که برای گرفتن مزدوران یونانی فرستاده

ومبلغ گزافی باو سپرده بود بفارس فرارکرده سر او را فاش کرد و خیالات **کرزوس** را بر **کوروش** مکشوف ساخت[1] .

کوروش تصمیم گرفت که **کرزوس** را غافلگیرسازدو پیش از آنکه متحدینش فرا رسند بر لیدیه حمله کند. تصمیم جسورانهٔ **کوروش** بر اینکه ماد و پارس را برای مدت مدیدی ترك گوید تا یکهزار میل مسافت را در کنار سرزمینهائی که یا از ایالات تابعهٔ بابل و یا مستقل بوده‌اند بپیماید وسپس یك حکومت مقتدر نظامی را غافلگیر کند مدلل میدارد که او یك سردار بزرك بوده است .

محاربهٔ ایران ولیدیه

نقشهٔ **کوروش** موافق مطلوب نتیجه داد ، چون به کاپادوکیه وارد شد متحدین **کرزوس** هنوز نرسیده بودند، بنابراین باب مذاکرات مفتوح شد و **کوروش** به پادشاه لیـدیه تکلیف کرد که جان او محفوظ و سلطنتش را ابقا نماید بشرط اینکه پیمان تبعیت **کوروش** را بکند واز اطاعت سر نپیچد. **کرزوس** البته این شرایط را نپذیرفت و جنگ درگرفت ، اما لیدیها غالب شدند[2] و متارکهٔ جنگ سه‌ماهه برقرارشد وچون مخاصمه تجدید گردید لیدیها در پتریه[3] بواسطهٔ کثرت نفرات پارسیان مغلوب شدند و **کرزوس** شبانه بجانب سارد فرار نمود و آبادی های سر راه را خراب کرد تا پیشرفت پارسیان را مانع شود وامیدوار بود که **کوروش** جرئت نخواهدکرد خطوط ارتباط خود را زیاده طولانی نماید درصورتیکه زمستان در پیش و بابل در حال خصومت در پس بود . اما **نبونید** رفیق خودرا رها کرد و بمحض اینکه از طرف **کوروش** عنوان مصالحه بمیـان آمد قبول نمود وظاهراً ملتفت نشد که استقلال دولت اوهم مانند لیدیه درخطر خواهد بود . **کوروش** چون از بابت پشت‌سر خود فراغت خاطر پیدا کرد کفایت خود را درحرکت سریع بجانب سارد ظاهرساخت .

---

۱ ــ دیودور سیکلوس ۹ ، ۳۲ اما اینرا نمیشود باور کرد که کوروش از انعقاد یك قرارداد باین مهمی بکلی بیخبر بوده است . (مؤلف) .

۲ ــ رجوع شود بکتـاب «The passing of the Empires» تألیف ماسپـرو صفحهٔ ۶۱۸ یادداشت ۳ که درآنجا برای عدم متابعت از شرحی که هرودوت راجع باین جنگ نوشته دلایل موجهی اقامه شده است . (مؤلف) .

۳- Pteria .

کرزوس بهیچوجه مترقب این حرکت نبود ویقین‌داشت که سرمای زمستان مانع اعمال جنگی خواهد شد وبنابرین از روی سفاهت قسمتی از سپاهیان خود را مرخص کرده و متفقین خویش را خبرداد که تا بهار درحرکت تأخیر نمایند. معهذا تزلزل بخاطر راه نداده مهیا شد که در جلگهٔ صاف هرموس با سواران خود از دشمن مهاجم جلوگیری نماید. اما کوروش تدبیری راکه امروز نزدهمه معلوم است بکاربرده درمقدم صفوف خود شتران قرار داد وبوی این حیوانات[1] اسبهای لشکر دشمن را رم داده بسرکشی واداشت. لیدیهای رشید پیاده شده کوشیدند ودرمقابل کثرت عدد پارسیان شربت هلاك نوشیدند وبقیةالسیف آنها بسارد گریختند.

تسخیر سارد در سال ۵۴۶ قبل از مولاد

کرزوس بواسطهٔ استحکام قلعه وحصار و مساعدت زمستان ممکن بود ایرانیان رامعطل کند تا متحدین او جمع‌شوند، لیکن باز بخت همراهی نکرد و از قراریکه‌هرودوت نقل کرده‌است کوروش بعدازاینکه چهارده روز شهر را درتحت‌محاصره‌داشت جائزهٔ خوبی معین کرد برای کسیکه اول دفعه وارد شهر شود وبرحسب اتفاق یکی از پادگان شهر از بالای صخرهٔ مرتفعی که بنظر غیر ممکن الوصول میآمد بزیر آمده کلاه خود راکه افتاده بود برداشت ومراجعت نمود. یکی از لشکریان کوروش که از طائفـه مردها بود این واقعه را دید وراهیکه آن شخص پیموده در نظر گرفت تا به اتفاق چند نفر از رفقای خود پادگانرا که باستحکام موقع‌خودمغرور بودند بغفلت‌گرفتند ودروازهٔ شهر را برای‌قشون ایرانی باز کردندوبدینطریق شهر سارد درسال ٥٤٦[2] قبل ازمیلادمسخر گردید واین جنگ البته اهمیت تمام دارد چه اگر کرزوس‌سفاهت نکرده وفتح‌وظفر نصیب او شده بود مجرای تاریخ عوض‌شده واوضاع دنیا بکلی طور دیگر پیش میآمد. باری مغلوبیت او تنها دولت مرتبـی راکه ممکن بود در شاهنشاهی آسیای غربـی با

۱ــ درست درسی سال قبل بخاطرم میاید که یك روز سوار بریك اسب جوان استرالیائی بودم‌که ناگهان این حیوان از دیدن شتر ویا احتمـال قوی میدهم از بـوی وی برای اولین‌بار هراس برداشته بنای خرخر وسرکشی راگذاشت. (مؤلف).

۲ ــ در خصوص این تاریخ رجوع شود به «Etudes» صفحهٔ ٤١٢. (مؤلف).

کوروش تنازع نماید از میان برداشت و **کوروش** را دارای مملکتی کرد که سابق بر آن هیچ دولتی بآن وسعت نرسیده بود .

سرنوشت کرزوس

برحسب ظاهر **کرزوس** نیز کاری راکه پادشاه نینوا در پنجاه سال‌قبل کردمیخواست بکند و برای‌اینکه بدست‌دشمن نیفتد در قصر خود تودهٔ آتش برپا نموده با اجزای خانواده و نفایس خویش بالای آن‌رفت، لیکن افسانهٔ یونانیان بطوریکه **هرودوت** روایت نموده اینست که این قضیه بموجب حکم **کوروش** واقع شده ودر آن موقع پادشاه لیدی بخاطر آورد که **سولون** حکیم یونانی سابقاً باو گفته بود تا عاقبت کارشخصی معلوم نشود نمیتوان اورا سعادتمندخواند، پس آهی کشیده سه نوبت اسم **سولون** را بزبان آورد ، **کوروش** برقت آمده حکم کرد آتش را خاموش کنند لیکن خاموش نمیشد ، اینجا **آپوللو** [۱] پرستندهٔ خود را نجات بخشید و باران وافری فرستاد و آتش را خاموش نمود . گمان میرود که حقیقت مطلب این باشد که **کرزوس** بمیل خاطرخودبالای آتش رفته وپارسیان بموقع رسیده اورا نجات دادند واینکه معروف است که **کرزوس** تا آخر عمر خود در دربارسلاطین ایران بعزت و احترام سر کرده مؤید این نظر است[۲] .

موقع جغرافیائی یونان

موقع جغرافیائی یونان از جانب مشرق برای ترقی و آبادی نهایت مناسبت را داشته است ، بواسطهٔ اینکه هیچیك ازدول اولیهٔ بزرگ آسیا نزدیك بدریا نشده و قوهٔ بحری ترتیب نداده بود . بلاد یونـان در کنار بحر اژه واقع و دریای مذکوردارای جزائری بود که بقدری بهم نزدیك بودندکه برای کشتی رانان کمتر اتفاق میافتاد که خشکی از نظر ایشان غائب شود . دول معظم

---

۱ - Apollo.

۲ ــ ی . ادوردس در دائرة المعارف مذهب و اخلاق تحت عنوان « قربانی انسانی » (پارسیان)شرحی دراینخصوص نوشته‌است، اودر اینمقاله باستناد منظومه‌ای که‌جدیداً ازباك کی‌لایدس (Bacchylides) متولد در ۵۰۷ پیش از میلادکشف شده و نیز از یك ظرف گلی متعلق به قرن پنجم یا ششم میلادی‌که در موزهٔ لوور موجود است میگوید کرزوس مخصوصاً مرگ را بردستگیر شدن بدست دشمن ترجیح داده است و نیزمراجعه شود به (Adonis; Attis; Osiris) تألیف ژ.ج. فریزر صفحهٔ ۸۹ . (مؤلف) .

هم دور بودند وغیر ازدولت مصر هیچکدام قرب جواری نداشتند که محل واهمه شوند، بنابراین یونانیها طبعاً ملاح وتاجر وغارتگر دریائی شده وباینواسطه میتوانستند ازتمدن قدیم مصر و بعد از آن بطور غیرمستقیم از ثروت بابل استفاده کنند بدون اینکه ولایت خود را از دست بدهند . از طرف دیگر خصایص طبیعی یونان و شاید همان اطمینان وامنیت سبب شد که دول عدیدهٔ کوچك تشکیل یافت ومابین آنها رقابت و مناقشهٔ شوم ظهور کرد و بدینواسطه سکنهٔ آن ناحیه هیچوقت ملت معظمی نشده ومحل تعجب است که با اینحال جمعیت های قلیل یونانی که غالباً قوای خود را مصروف کشمکش و رقابت با یکدیگر مینمودند چنان اعمال بزرگ و افکارعالیه از خود ظاهرساخته باشند و چنانکه مسیو دُمرگان میگوید هرگاه نفاق و اختلافات آنها عایق انبساط و ظهور کامل استعداد و هنرمندی ایشان نشده بود سرنوشت فوق‌العاده داشتند و مقام عجیبی حائز میشدند .

ترقیات جدیده که در معرفت تاریخ یونان حاصل شده است

تا چند سال قبل اطلاع ما برتاریخ یونان از اوایل مائه هفتم قبل از میلاد تجاوز نمیکرد و نوشتجات توسیدیدس[1] و هرودوت حد معلومات ما بوده نمیتوانستیم ازآن قدمی به خارج بگذاریم حتی اینکه همر شاعر که عدهٔ قلیلی ازمحققین بیانات او را محل توجه قرار میدادند چون از دورهٔ هرودوت فاصلهٔ زیادی دارد در بین معلومات حاصلهٔ ازمسطورات آنها نقص وکسرزیاد بود ، حاصل آنکه دایرهٔ تاریخ یونان چنان محدود بود که کشفیات مهمهٔ مصر و شرق نزدیك هم گمان میرفت برای یونان فائده نبخشیده ومعلوماتی از اینجهت ندهد وبنا براین محل توجه محققین تاریخ یونان نبود ، لیکن امروز ترتیب دیگر پیش آمده ومیتوانیم دورهٔ هرودوت را بعصر همر مرتبط سازیم و حتی تمدن قبل از زمان همر را هم میتوانیم در نظربگیریم بلکه تا مبادی آن تمدن پیش برویم ، بعبارة اخری امروز تاریخ یونان جزء دائرهٔ وسیعی از تحقیقات میباشد که اجزاء آن از یکدیگر جدا نیستند و ارتباط کامل با هم دارند .

۱ـ Thucydides.

هجوم طوائف آریان بیونان

اگرچه هنوز مسائل جدیده‌ای هست که محققین تاریخ یونان در آنها متفق نشده‌اند، لیکن عموماً تصدیق دارند بر اینکه اقدم سکنهٔ یونان و ممالك ساحل شمالی دریای مدیترانه که ما بر آنها وقوف یافته‌ایم مردمانی بوده‌اند که موهای سیاه داشته‌اند و سامی نژاد بودند نه آریان وبعضی اوقات آنها را **پلاسژی** [1] میگفتند و آنها مردمی بودند که برطبق اکتشافات **اشلی‌من** [2] در می‌سنا [3] و **اوان** در نیسوس [4] تمدن حیرت‌انگیزی ایجاد کرده‌اند ودرمواقع مخصوصی که تاریخ آن بدرستی معین نیست طوائف آریانی از شمال آمده برآنها غلبه کردند و گمان میرود که در یونان طوائف جدیدالورود با سکنهٔ قدیم اختلاط یافته زبان آریانی را برآنها تحمیل نمودند، ولی شکی نیست در اینکه آنها هم باقـی مانده و قسمت مهمی از سکنهٔ آنخاك بودند. آریای یونان قسمت مهمی از لغات غیر آریانـی را از آنها گرفتند و حقیقت این است که استعداد یونانیان در صنایع و فنون مأخوذ از نژاد های سواحل مدیترانه میباشد [5].

مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

یونانیهارا عقیده بود که مستعمرات ایشان‌در آسیای صغیرنتیجهٔ استیلای طوائف دُریانی بوده و این واقعه اهمیت تمام داشته‌است. دریانها از طرف شمال آمده قسمت معظمی‌ازپلوپونس و نقاط دیگر یونان را مسخر نموده وگمان میرود که این واقعه‌که برتمام یونان تأثیر کلی بخشید تقریباً هزار سال قبل از میلاد واقع شده باشد. نتیجهٔ ایـن واقعه وقـوع مهاجرتهای بسیار در جزائر و سواحل آسیائی بحر اژه بود واستعمارمهاجرین درظرف مدت طولانی واقع شده و بعید نیست کـه حقیقتاً تاخت و تازهای مردم دُریانی سبب عمدهٔ مهاجرتها ومورث نتایج مهمه‌بوده‌باشد، درهرحال مستعمرات آسیائی‌ترقی کلی‌نموده

۱ـ Pelasgi . ۲ـ Schliemann .

۳ ــ Mycenae یونان قدیم اطلاق میشود. (مترجم).

۴ــ Sir Arthur Evans (۱۸۵۱ ــ ۱۹۴۱) از باستان شناسان معروف انگلستان‌است که حفاریهای عمده‌ای نموده است. (مترجم)

۵ــ کتاب هال، صفحهٔ ۵۳۷. (مؤلف).

واهمیت آنها از کشوراصلی یونان که چندان وسعت واستعدادی نداشت بیشترشد، لیکن موقع آنها استحکامی نداشت ودر هروقت دولت مقتدری در آسیای صغیرظهورمیکرد ممکن بود استقلال آنها در خطرافتد، چنانکه دولت لیدیه همین کیفیت را تولیدکرد. دولت مزبور دائماً در قصد استقلال یونانیها بود، اما از حسن اتفاق لیدیها با یونانیان اختلاف زیاد نداشتند و هم مذهب بودند و اکتفا میکردند باینکه نسبت بایشان نفوذ و برتری داشته باشند و بهمین مناسبت وقتیکه **کرزوس** پادشاه لیدیه بود یونانیان باو محبت داشتند و از سقوط دولت او کمال تأسف را حاصل نمودند.

مقهور شدن یونانیان بدست ایرانیان

بعد از آنکه **کرزوس** مقهور شد مردم فریژی و میزی ها و سایر طوائف آسیا مطیع **کوروش** گردیدند و آن پادشاه میل داشت مستعمرات یونانیرا که در ساحل آسیای صغیر بودند و بعضی از آنها قدرت کلی داشتند نیز در تحت استیلای خود درآورده سلطنت خویش را تکمیل نماید، رفتار یونانیها هم خارج از مآل اندیشی بود یعنی از موافقت با **کوروش** درجنگ با **کرزوس** امتناع ورزیده، اما بپادشاه لیدیه هم معاونتی ننموده بودند و اکنون که **کوروش** بر **کرزوس** غلبه یافت میبایست آنها با فاتح او مقابله نمایند، پس در این حال استیصال از اسپارتیان استمداد کردند، اما آنها مردم فداکاری نبودند و اکتفا بفرستادن سفیری نزد **کوروش** نمودند و از روی نخوت از او تقاضا کردند که متعرض بلاد یونانی نشود والا مورد خصومت اسپارتیان خواهد شد. آن پادشاه بزرگ که بیش ازاسپارتیان ترتیب محاوره‌را میدانست ازاین اخطار اظهارامتنان نموده و گفت بپرهیزید از اینکه عنقریب بجای دلسوزی بر احوال ینیانها بر مصائب خودتان نوحه‌گری نمائید. باری بلاد یونان تدریجاً مطیع شدند زیرا که ایرانیان از آسوریها فن محاصرهٔ بلاد را آموخته[1] وشورش‌مردم سارد هم که درآنموقع واقع‌شد و ایرانیها را مجبور بمحاصرهٔ آن بلاد نمود مفید نشد، لیکن حس آزادیخواهی یونانی ها در بعضی موارد بقدری جدی و شدید بود که سکنهٔ فوسه و تئوس تمکین استیلای

۱ــ صفحهٔ ۵۵۸ کتاب هال. (مؤلف).

ایرانیها را نکرده بهیئت اجتماع از دریا بطرف غرب مهاجرت کردند و یکی از آن جماعت مارسیل و دیگری آبدر را بنا نمودند و این قضیه هم دلیل بر قوت و حسن انتظام و ترتیب سفائن و کشتی رانی آن ها میباشد.

محاربات شرقی کوروش

کمی پس ازتسخیرسارد وقبل ازتسلیم‌شدن بلاد یونانی آسیای صغیر **کوروش** بجانب مشرق شتافت ومدت‌پنج‌شش‌سال یعنی از سال ٥٤٥ تا سال ٥٣٩ پیش از میلاد تقریباً از نظرغائب ومشغول محاربه با طوائف[1] غیر معلوم بوده است و محتمل است که این محاربات برای فرو نشاندن شورش هائی بوده که در ایالات بحمایت خاندان ماد رویداده بود وچنانچه اوتوقف خود را درمغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده ودامنهٔ آن بسط وتوسعه پیدا مینمود. در هرحال اطلاعات ما ازآن دورهٔ زندگانی **کوروش** چندان اعتبار تاریخی ندارد. نقل‌کرده‌اندکه ابتدا برباخترحمله بردوچون‌اهل آن ولایت دانستندکه **کوروش** دختر **آستیاك** را تزویج نموده مصالحه واقع شد وممکن است این داستان بی‌اصل نباشد. طوائف سکا وقسمت معظم افغانستان نیز مسخر شدند اما اینکه گفته‌اند یکدسته سپاه این پادشاه بزرگ دربیابانهای مکران بهلاکت رسید چندان اعتباری ندارد. اینقدر معلوم است که آن بیابان نیز بر کشور ایران افزوده شده و محتمل است که این نتیجه بعد از یك یا چند محاربه حاصل شده باشد.

تسلیم بابل
سال ٥٣٨ قبل از میلاد

بدیهی است که فاتحی مانند **کوروش** نمیتوانست تحمل کند که دولت بابل زیاد بحال استقلال باقی بماند ودر اثبات این منظور او کافی است‌همینقدر بگوئیم که در سال ٥٤٦ درنتیجهٔ حملهٔ ازایلام بجنوب بابل در ارخ‌حاکم ایرانی که باعث‌انزجار اهالی بودبرقرار گردید، هرچند که بی‌دوام وموقتی بوده است. بطوریکه سابقاً مذکور داشتیم پادشاه آخری بابل آلت دست کهنه بودوفقط بکشف کتیبه‌های معابد قدیمه ومرمت آنها تعشق داشت وبرای این مقصود مالیاتهای گزاف میگرفت. معلوم است که وجود چنین شخصی‌مانند

۱- برطبق نظریهٔ هووولز این لشکرکشی بعد ازگرفتن بابل بوده است. (مؤلف).

عدم خواهد بود واقتـدارات واقعی در دست پسرش **بلشازار** قرارگرفت وچنین بنظر میآید که مردم بابل از اختلافات وتنازعات خسته شده بودند ومیدانیم که یهود بواسطهٔ پیش گوئیهای انبیای‌خود مترقب ومنتظرسقوط بابل ستمکار بودند ومیتوانیم تصور کنیم که هزاران اشخاص دیگر نیز که از ولایات بعیده باسیری آمده وبغربت در آنجا بسر میکردند همین آرزورا داشتند. علاوه براین بسیاری از کهنه از عمل **نبونید** که‌ارباب انواع اورا، اوروك واِری دو را ببابل آورده بود رنجیده خاطـر شدند واماکن مزبور خارج‌ازمحوطهٔ محروسهٔ **بخت‌النصر** بودومندرجات استوانه‌ای که‌منتسب به **کوروش**-است مؤید این عقیده میباشد، چه در آن کتیبه دیده میشود که **کوروش** خود را خادم **مرداخ**[1] (مردوك) ومأمور اصلاح خرابکاری‌های **نبونید** میخواند.

در این باب شرحیکه وارد است چند سطر او را درپائین نقل مینمائیم:

« از اینکه او آنهارا (یعنی بتهای اور وغیره‌را) به شوانا (یعنی بابل) آورده بود، **مردوك** ... برتمام ممالك ترحم کرد ... وپادشاه عادلی را جستجو نمود موافق دلخواه واو **کوروش** پادشاه انشان بوده است، اوراگرفت واسم او را خوانده وبرای‌سلطنت تمام عالم طلبید[2] ».

هرگاه در مقابل **کوروش** ملت‌متحدی بودکه برای تقویت ونگاهداری‌پادشاه خود حاضر بودندگمان نمیرود که ایرانیان میتوانستند بدون محاصرهٔ طولانی بابل را باآن سه خط حصار و قلعه وآنهمه اسباب واستعداد مسخر نمایند، لیکن اتفاق چنین افتاد که همه اوضاع برای **کوروش** مساعدت داشت. درهرحال اول کاریکه آن پادشاه کرد این بود که آب‌دجله ودیاله‌را درموقعیکه خیلی کم آب بودند از مجرای‌خودشان برگردانید وباینطریق‌راهرا برای ورود بحصاربازنمود، پس از آن بطرف شمال حرکت

۱ــ Merodach

۲ ــ کتاب «Light from the East» تألیف بال (Ball) صفحهٔ ۲۲۴ ونیز شرح قابل توجهی است قریب باین مضمون که درباب ۴۵ کتــاب اشعیاء نبی مذکور وآن بدینقرار است «خداوند بمسیح خویش یعنی به‌کوروش میگویــدکه دست راست او راگرفتم ... من تو را به اسمت خوانده‌ام». (مؤلف).

کرد که بقشون بابلی حمله برد. قشون مزبور بواسطه جهل یا خیانت متصدیان در اُپیس[1] مانده و از بابل دور بود. **کوروش** این قشون را بسهولت شکست داد. دراین ضمن **گبریاس** سرلشکر او بطرف جنوب حرکت کرده. **نبونید** را از سیپ‌پار رانده بدون زدوخورد وارد بابل شد و پادشاه چنانکه انتظار میرفت بآسانی تسلیم گردید. بنابرامر اکید **کوروش** لشکریان ایرانی معابد را حفظ کردند و دست بغارت وچپاول نبردند و چون بالاخره جهانگیر بزرگ وارد شهر شد اهالی او را نجات دهنده دانستند و در کتیبهٔ سابق‌الذکر منقوش است (وقتیکه بآرامی واردتین تیر (یعنی بابل) شدم باشادی وفریادهای مسرت که درقصر پادشاه بلند بود من مقر سلطنت را اشغال کردم) . **بلشازار** که تسلیم نشده بود گرفتار **گبریاس** که نائب‌السلطنهٔ بابل شده بود گردید وبقتل رسید. این پیشرفت آخری کسانیرا که در عالم تردید بودند در خصوص تمکین واطاعت نسبت به **کوروش** از تردید بیرون آورد و کمتر وقتی چنین غنیمت بزرگی باین سهولت برای کسی حاصل شد که شهری مثل بابل که از بلاد متبرك محسوب وازخدایان وقوانین آن درتمام دنیای آنزمان قدیمترین ومحترمترین قوانین وخداوندان بودند بدون زدوخورد تسلیم مهاجمین یعنی پارسیان شود .

کوروش از آنجا که مدبروزرنگ بود دستهای **بل** رب‌النوع را[2] گرفت واین رفتار رعایای جدید او را نهایت مسرور کرد و بعلاوه بتهائیکه **نبونید** به بابـل آورده بود ببلاد خودشان معاودت داد .

اقوال مبتنی برروایات هیچ قسمت تاریخی ایران مانندداستان فتح بابل تحریف نشده‌است . قبل‌از آنکه کتیبه‌ها مکشوف شودداستانیکه **هرودوت** نقل کرده و کتاب **دانیال** هم مؤید آنست محل قبول عموم[3] بود که میگوید **کوروش** آب فرات را بر گردانیده و ازمجرای خشك شده وارد شد ودرآنموقع مردم بواسطهٔ

---

۱ ـ Opis.

۲ ـ از این عمل نتیجه‌ای که گرفته‌شده اینست که کوروش پیرو زردشت نبوده است وشاید این بهترین تصوری باشد که میتوان دربارهٔ کوروش نمود که اوپرستندهٔ خدای ملی‌خویش آهورامزد بوده است . (مؤلف) .

۳ـ کتاب سلاطین پنجگانه ۳، ۱۵۳ .

اینکه مشغول جشن‌وشادی بودند‌دروازه‌ها را بازگذاشته به غفلت میگذرانیدند. قتل وغارت شروع شد ودر عمارت سلطنتی دستی ظاهر شده روی دیوار عبارتی نوشت و پادشاه راکه مست بود مبهوت ساخت و او گرفتار شده بهلاکت رسید وشهر هم طعمهٔ آتش وگرفتار قتل ونهب گردید وپیش‌گوئی انبیاء نیز وقوع یافت که مهم‌تر وبالاتر از همه شرحی است که درکتاب **اشعیا** مذکور است که « قعر جهنم برای تو در جوش و خروش است تاآنکه حین ورودت ترا استقبال نماید وبرای تو ارواح جباران زمین را بحرکت آورده وتمام ملوك قبایل را از تختهای خودشان برداشته است ، همهٔ ایشان با تو متکلم شده بتوخواهند گفت آیا تومثل ما ضعیف شده وشبیه‌ماگردیده‌ای» .[1]

حالا میدانیم که شهر بابل ازاصل محصور نشده اما قلعه و حصار ظاهراً تا چند ماهی از خود مقاومت نشان داده‌وبالاخره باحضور **کوروش** مورد حمله وهجوم واقع شده فتح گردید وممکن است از همین‌جا افسانه‌های فوق ناشی شده باشد .

سالهای اخیر کوروش

لیدیه وبابل سقوط یافته وازدول دنیای قدیم فقط مصر مستقل باقیماند وباقی تماماً تحت قدرت **کوروش** واقع شده بودند. در اینجا ما میتوانیم بگوئیم که **کوروش** دراین میانه که بانتظام ممالك مفتوحهٔ جدید خودکه ازجمله شهرهای فینیقیه با جهازات‌دریائی‌ذیقیمتی آن اشتغال داشت کاملا بمسئلهٔ مصر توجه داشته ومسلماً در ضمن تنظیم ممالك که ظاهراً هشت سال طول کشیده او جداً مشغول تهیهٔ انجام آن مقصود بوده است .

اعادهٔ یهود بوطن

فتوت فوق العاده‌ای که **کوروش** نسبت به یهود ظاهر ساخته ممکن است بواسطهٔ خدماتی باشد که آن‌جماعت‌درضمن‌جنگ بابل باونموده بودند یا بواسطهٔ اینکه بین‌مذهب یهود با عقائد مذهب پارسیان‌مشابهت کلی مشاهده کرده بودوهمچنین عقیدهٔ بعضی اینست که باین‌وسیله **کوروش** میخواسته‌ است درنزدیکی سرحدات مصر جماعتی ازطرفداران باوفا داشته باشد ودرواقع بنظر میآید **کوروش** منظور وداعی مخصوصی در مساعدت با یهود داشته‌است، زیرا که نه

۱ــ کتاب اشعیا باب ۱۴ آیه ۹ و ۱۰ . (مؤلف).

تنها به آن جماعت اجازهٔ تجدید بنای اورشلیم ومعبدرا داد بلکه ظروف طلا و نقرهٔ معبد را هم بایشان رد نمود ودر حکم محکمی که به یهود عطا کرده ودر کتاب عزرا منقول‌است همه قسم معاونت ومساعدت نیزمبذول‌داشت وحق اینست که تدبیر او صائب بوده، زیرا جماعت قلیلی از یهود که شوق مراجعت باورشلیم ایشانرا بترك علائق و امور خودشان در بابل وادار کرد در آن ولایت جماعت ضعیفی بوده و مابین طوائف عدیدهٔ بدخواه گرفتار بودند وبدون معاونت فرماندار ایرانی نمیتوانستند موقع خود را حفظ کنند ، بنابراین گذشته از حس حق شناسی منافع و مصالح شخصی ایشان اقتضا میکرد که نسبت بایرانیها هواخواه ووفادار باشند .

وفات کوروش در سال ۵۲۹ قبل از میلاد

محاربات آخری و درگذشتن **کوروش** در پرده خفا مستور و محتمل است که ازطرف مشرق مهاجماتی نظیر آنچه غالباً در آسیای‌مرکزی‌روی‌داده‌پیش آمدو **کوروش** مجبور بجلوگیری از آن شده و در آن محاربات در سال ۵۲۹ قبـل از میلاد بقتل رسیده باشد . در این موضوع داستانها وافسانه‌هائی هم نقل شده است‌که معروفتریـن آن داستانها آنست که **هرودوت** نقل‌کرده مینویسد : « **کوروش** **تومیریس** ملکهٔ ماساژت را خواستگاری کرد ، لیکن اوبطورتحقیر امتناع نمودوباین واسطه **کوروش** به‌کشوراو لشکر کشید وجلودار لشکر او رامغلوب کرد ، پسر بزرگ اوراکه ولیعهدش بودگرفتار و اوفوراً خود را بقتل رسانید وبعد از آن محاربهٔ شدیدی روی داد و **کوروش** مغلوب ومقتول گردید . ملکه برای انتقام خون پسرش سر آن دلاور را درخون فرو برده وفریاد کرد «میخواهم‌ترا ازخون سیر کنم» . این داستان تا یك اندازه بی‌اعتباراست، بواسطهٔ‌اینکه جنازهٔ **کوروش** را به پاسارگاد باز آورده و درمقبره‌ای که درفصل پانزدهم وصف آنرا کرده‌ایم دفن نموده‌اند . بنا بقول **بروسوس** **کوروش** درضمن محاربه‌ای با قوم‌دها[1] که در پارت بودند بقتل رسیده است .

۱ــ Dahae .

خصایل کوروش

کوروش که در بدو امر پادشاه ولایات کوچکی بوده و عاقبت شاهنشاه معظم ترین دولتی که تا آنزمان در دنیا دیده نشده بود گردید ازاشخاص تاریخی است که بسیار محل توجه و محبوبیت واقع میشود . بطور کلی فتوحات اواسباب اعجاب است ، چه میبینیم لیدیه و بابل هر یك در ظرف چند ماه محاربه مسخر میشوند وغلبهٔ او بر **کرزوس** در واقع یکی از مهمترین هنرهای اوست و سبب آن اولا اقدام سریعی بود که بموجب آن پادشاه لیدیه‌را بغفلت گرفت درحالتیکه نیمی از عساکر او غایب بودند وثانیاً باز او را غافل کرده سارد را مسخر نمود . ظاهر آنستکه زیبائی مردانه وشجاعت وقهرمانیت وفعالیت اودر تمام مدت عمرش هویدا بوده وهیچوقت عیاشی وتن پروری که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتار آن بوده‌اند بمردانگی او صدمه وارد نیاورده است . افکاری عالی داشت واین از کلمات اوست که «هیچکس لیاقت حکومت ندارد مگر آنکه ازلحاظ خصائل روحی قادرتر اززیردستان خود باشد» اداره کننده بودن اومحل تردیداست، چه در آن اوقات این صفت محل توجه نبوده، لیکن کاردانی وحزم ومدارا ومهربانی داشته وبدین واسطه قدرت وتسلط او مثل جهانگیران سلف ناگواروشاق نبوده است ، مروت وانسانیت را بحدکمال داشته است . **کاسان‌دان**[1] دختر فرنس‌پس[2] راکه از خانوادهٔ هخامنشی بوده تزویج نموده وچون آن درگذشت بر او نوحه وزاری بسیار کرده است ، حس سلوك ورفتار او نیز کامل وازتکبر ونخوت دور بوده ومردم‌را بخوبی پذیرفته وحال آنکه سلاطین سلف مخصوصاً از ملاقات مردم احتراز داشتند وکسی را بخود راه نمیدادند . حسن محاورهٔ او ازجوابی که به‌یونانیها داد ظاهر میشود . در وقتیکه بدواً از موافقت او درجنگ **کرزوس** امتناع نمودند و بعد از آنکه سارد مسخر شد نسبت باو اظهار تبعیت نمودند ، **کوروش** گفت صیادی برای ماهیان نی‌میزد تابرقصند آنهاحرکتی نکردند پس تور صیادی گرفته آنها را به‌خاك انداخت آنگاه بنای جست‌وخیز راگذاشتند ، صیاد گفت رقاصی را موقوف کنید چه آن زمان که من میل داشتم نرقصیدید .

۱– Cassandane . ۲–Pharnaspes ۳– Gobineau.

و اینك ما عقیده‌ای راکه گزنفون راجع به او در سیروپدی اظهار داشته است در زیر مینگاریم .

« او سطوت ورعب خود رادر تمام روی زمین انتشار داد بطوریکه همه رامات ومبهوت ساخت . حتی یکنفر جرئت نداشت که از حکم او سرپیچی کند ونیز توانست دلهای مردمان و ملل را طوری رو به خود کند که همه میخواستند جز ارادهٔ او کسی بر آنها حکومت نکند». البته‌من بااین‌عقائد کاملا همراه وموافقم، اماشرحیکه گوبی نو ۳



۱۹ - مقبرهٔ کوروش کبیر
(از کتاب صنایع قدیم ایران تألیف دیولافوا گرفته شده)

در تمجید این پادشاه نوشته است من آنرا محمول براغراق وغلو میدانم چنانکه گفته : او هیچگاه نظیر خودرا در این عالم نداشته ، این یك مسیح بود ومردی که دربارهٔاش

تقدیر مقرر داشته بود باید برتر از دیگران باشد».

مسطورات کتاب‌مقدس‌ومورخین یونانی‌وخودایرانیها همه‌موافقت دارندبراینکه **کوروش** استحقاق لقب کبیر داشته است . اهل کشور اواو را دوست میداشتند و پدر میخواندند وما میتوانیم مباهات کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او در تاریخ بخوبی معلوم میباشد دارای چنان صفات عالیه و برجسته بوده است .



(کتیبهٔ میخی پارسی)

فصل چهاردهم

اوج ترقی دولت ایران

منم داریوش پادشاه بزرگ ، پادشاه پادشاهان ، پادشاه سرزمینهای مسکون از تمام نژاد ها ... پسر ویشتاسپ (هیستاسپ) هخامنشی ، پارسی ، پسر پارسی واز نژادآریانی .

جلوس کبوجیه
۵۲۹ قبل از میلاد

کبوجیه ارشدپسران **کوروش** وزوجه‌اش **کاسان دان** بودو چون در زمان سلطنت پدرش متولد شده بلاکلام وارث دولت عظیم پدرش میگردید ودرحیات پدرهم بعنوان پادشاهی بابل شریك در سلطنت بود ،[1] اما **کوروش** تصریح نموده بود که پسر دومش موسوم به **بردیا** که یونانیها اورا **سمردیس** خوانده‌اند باید بحکومت خوارزم و پارت و کارمانیا (کرمان) ایالات شرقی مملکت باقی بماند وایالات مزبوره بواسطهٔ کویر لوت از مابقی ولایات جداشده وبابنواسطه بیش از آنچه بعد مسافت اقتضا داشت از مرکزدور افتاده بود ، اما درمشرق زمین ترتیبی که **کوروش** در نظر گرفت تقریباً صورت گرفتنی نبود،

---

۱ ــ الواح چندی متعلق به خانوادهٔ بزرگ « اجی بی » مصدر امور مالی بابل پیدا شده که کبوجیه را پادشاه بابل خوانده‌اند ونیز ویرا فرزند «اجی بی» گفته‌اند و شاید مراد از فرزند «اجی بی» فقط این باشدکه کبوجیه ساکن « بیت ــ اجی بی »(Bit-Egibi) بوده است نه از اولاد سرسلسلهٔ خانوادهٔ اجی بی . (مؤلف) .

ویژه باحدت طبع **کبوجیه** مسلم بود اگر **بردیا** نسبت ببرادر خود طغیان نکند البته دیر یا زود جانش فدای واهمه وسوء ظن اوخواهد گردید. علاوه براین چون **کبوجیه** میدانست که **بردیا** در نزد مردم محبوب ومحل توجه است و حال آنکه خود او را فقط سلطان میخوانند وجزرعب وهول از اوچیزی دردل ندارد این کیفیت هم‌سوء قصد **کبوجیه** را نسبت ببرادر تشدید نمود ، مهابت و شدت عمل **کبوجیه** از این حکایت معلوم میشود که **هرودوت** نقل کرده که چون **بریکزاسپ** یکی ازقضات سبعهٔ معتبر را معلوم کرد که مرتکب ارتشاء شده است حکم داد تا پوست اورا بکنند ودر مسند او بگسترانند و پسر دادرس نامبرده که جانشین او بود در وقت قضاوت و دادرسی بر آن پوست جلوس نماید[1] .

مرگ بردیا در سال ۵۲۶ قبل از میلاد

در فصل سابق مذکور داشتیم که از روی قرائن معلوم میشود که **کوروش** چندین سال‌مشغول تهیهٔ جنگ بامصر بوده‌است. بعد از جلوس **کبوجیه** بعضی طغیانها واغتشاشات واقع‌شدکه ناچار توجه و اهتمام پادشاه را بخود جذب نموده و مدت چهار سال گذشت تا **کبوجیه** برای جنگ مصر حاضر شد ، لیکن کشور وسیعی را رهاکردن و برادر محبوب‌القلوب را در ولایات شرقی گذاشتن خلاف حزم مینمود ومیتوان تصور کرد که درباریان او هم ترس وواهمهٔ او را تحریك کرده آتش را دامن زده باشند تااینکه پادشاه بدسیرت‌حکم داددر خفیه برادررا بقتل رسانند. اگراین عمل‌درنزد ما جنایتی عظیم است در آن عصر وزمان اینقدرها قبیح نمینمود ودر تاریخ ایران وسائر ممالك مشرق زمین مکرر دیده شده است که سلاطین چون بتخت‌سلطنت جلوس کردند کلیهٔ منسوبین و اقارب خود را بهلاکت رسانیدند .

جنگ مصر

پادشاه مصر که **آمازیس** نام داشت مانند سایرسلاطین معاصر از ترقی دولت ایران اندیشناك بود وچون لیدیه و پس از آن بابل را دید که پس ازمحاربات‌مختصر درمقابل قدرت دولت جدید تاب مقاومت‌نیاورده

---

۱ — هرودوت ۵ ، ۲۵ . (مؤلف) .

منهدم شدند اندیشه اوشدت یافت ، در تمام مدتی که مجال وفرصت باقی بود همواره تهیهٔ قوه‌مینمودو بواسطهٔ اتحاد باجزائریونان که‌مستقل مانده بودند مقام خودرامستحکم کرد ، چه امیدوار بود کشتی‌های آنهادرموقع لزوم باکشتیهای مردم فینیقیه ویونانیهای تابع دولت ایران تکافی کند، لیکن بواسطهٔ انقلابات داخلی این معاونت برای اوصورت وقوع نیافت بلکه نصیب دشمن شد و چون جنگ درگرفت **آمازیس** در مقابل پادشاه ایران بدون معاون وهمدست ماند .

کبوجیه با لشکر جراری که **کوروش** تربیت کرده به غزه که قبل از ورود بصحرا آخرین شهر مهم بود رفت وبخت هم با اویاری کرد ، زیراکه درموقعیکه **کبوجیه** در اندیشه بود که از آن‌ناحیهٔ بی‌آب چگونه عبور کند که یکی از رؤسای مزدور باوملحق گردید، **فانس** امیرهالیکار ناسوز از **آمازیس** روگردان شده تمام سرکرده‌های بیابانی راوادارکرد که هزاران شتر جمع آورده مشکهای آب بر آنها حمل کنند ودرهرمنزلی از حیث آب رفع احتیاج اردو را بنمایند و آخرین خوشبختی **کبوجیه** این بود که **آمازیس** که مردی رشید و جنگجو و حریف پیروزی بشمار میرفت وفات کرده و در اینموقع باریك پسر بی تجربه‌اش که **سامتیکوس**[1] سوم نام داشت جای او نشست .

جنك پلوزیوم
سال ۵۲۵ قبل از میلاد

با این حال عجب نیست که مصریان و مزدوران یونانی آن‌ها مغلوب شوند ، آنها باکمال شدت محاربه کردند اما قوای ایرانیان که از حیث عده افزون بودند آنانرا مقهور کرده و **سامتیکوس** متوحش شده بجای آنکه معابرترعه را حفظ کند وباین طریق برای فراهم آوردن لشکر دیگری تحصیل مجال نماید جز فکر استخلاص خویش اندیشهٔ دیگر بخودراه نداده فرار کرد و **کبوجیه** پس‌از تسخیر پلوزیوم که‌این محاربه بنام آن معروف است بجانب ممفیس رفت و آن پایتخت هم بعد از چندی مقاومت تسلیم شده و تسخیر مصر کامل گردید .

۱– Psammetichus

این جنگ درسال ۵۲۵ قبل ازمیلاد[1] واقع و باعث محو وانهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید و آن دولت در واقع از حیث قوهٔ حربی از دول واقعهٔ در درهٔ دجله ضعیف تر بود لیکن غالباً اهمیت آن بسیار بوده و علت اهمیتش هم تا یك اندازه بعد مسافت و صعب‌الوصول بودن آن بود. کبوجیه چون مصر را برمستملکات خود افزود مالك کشوری شد که از جمیع دولت های ماقبل آن وسیع تر بوده از رود نیل تا سیحون واز دریای سیاه تا خلیج فارس انبساط داشت و کشورهائی را شامل بود از قبیل لیدیه از یك طرف و باختر از طرف دیگر که لشکر آشوریان هیچوقت بحدود آن نزدیك نشده بودند.

انتحار کبوجیه سال ۵۲۱ قبل از میلاد

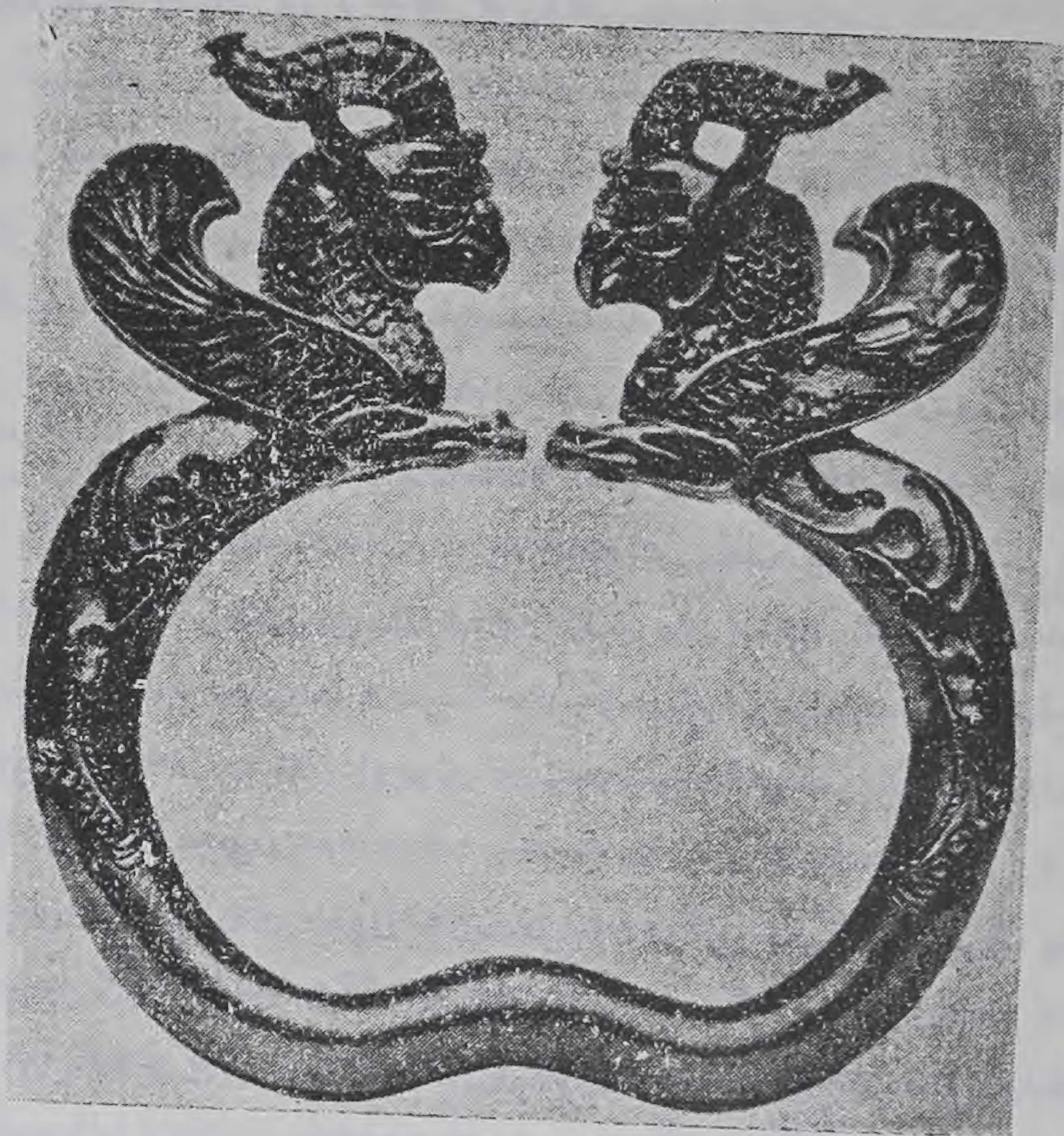
کبوجیه در طفولیت مصروع بود وچهار سال بعد ازفتح مصر عدم پیشرفت او در لشکر کشی به نوبه و آمون بازعقل او را مختل نمود. در سال ۵۲۱ قبل از میلاد از مصر بیرون آمد و در حالیکه از سوریه عبور میکرد خبرباو رسید که یکنفر ازمجوسان پیشوای انقلاب شده شورش بر پا کرده است و او کمال شباهت را به بردیای مقتول داشت و مادران و خواهران بردیا و همچنین عامهٔ مردم از قتل او بیخبر بودند. پس کبوجیه به قصد جلوگیری ازفتنه و فساد پیش آمد، اماگویا دربین راه خبر روگردان شدن اتباع خود را شنیده در عالم یأس و افسردگی خویش را بقتل رسانید. باین واسطه سلسلهٔ اولاد ذکور کوروش منقطع گردید. منقول است که کبوجیه در وقت سوار شدن براسب ران خود را مجروح نمود لیکن در کتیبهٔ بیستون کیفیت وفات او را بالصراحه معلوم داشته واز روی اطمینان میتوان قول اورا قبول نمود.

گوماتا که یونانیها او را سمردیس کاذب نامیده‌اند

چنین بنظر میرسد که مجوس نامبرده را که گوماتا نام‌داشته همه‌کس بجای بردیا قبول کرده‌بود واین مسئله تعجبی ندارد، چه بعد ازکبوجیه غیر از بردیا کسی نبود که برتاج و تخت حقی داشته باشد، قتل بردیا هم جز بر معدودی معلوم نبود

۱ــ راجع باین تاریخ رجوع شود بکتاب The Passing of the Empires، صفحهٔ ۶۶۱، حاشیهٔ ٤. (مؤلف).

و یقین است که شخص دروغی اهتمام تام نموده که هر کس را که از قتل بردیا خبر داشته یا اورا میشناخته پیدا کند و پنهانی بقتل رساند . علاوه براین برای آنکه درنزد مردم



۳۰ ـ دست بند طلای متعلق بدورهٔ هخامنشی در موزهٔ بریتانیا
(از کتاب دفینه های سیحون گرفته شده است)

مقبولیت داشته باشد مالیات[1] ها را تخفیف داده ومردم را ازخدمت در جزء لشکریان معاف مینمود و حتی الامکان از ظاهر شدن میان مردم احتراز میکرد ، او فرمان داده بود که اهل حرمخانه‌اش بامردم بیرون رابطه نداشته باشند بلکه بایکدیگر نیزمراوده

۱ ـ وراجع ببرچیدن اساس خاندانهای بزرگ رجوع شود به «The passing cf the empires» صفحهٔ ۶۶۱ حاشیهٔ ۳ . (مؤلف) .

نکنند، لیکن هر کس از اوضاع مشرق اطلاع داشته باشد میداند که این ترتیب غیر ممکن است و نتیجه فقط این شد که برای اعیان و امرای کشور شبهه و سوء ظن قوت گرفت که پادشاه جدید نباید از اولاد **کوروش** بوده و باید غاصب باشد.

چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم در خانوادهٔ هخامنشی شعبهٔ دیگری ازشاهزادگان بودند و رأس ایشان **داریوش** پسر **هیستاسپ** محسوب میشد. رؤسای ششگانهٔ معتبر فارس نیز که حق حضور در خدمت پادشاه را داشته‌اند با او متفق شدند که بوسیلهٔ این حق و امتیاز آن مجوس را از تخت سلطنت بردارند.

قتل گوماتا سال ۵۲۱ قبل از میلاد

پس برای انجام این مقصود آنها بدون خدمه وتبعه به در قلعهٔ حکومتی رفته وارد شدند فوراً **گوماتا** و خدام او را به قتل رسانیدند و بعد از انجام امر بعجله بپایتخت رفته سر بریدهٔ کاذب را به مردم نموده وقتل عام مجوسیان را که در عمل غاصبانهٔ **گوماتا** مساعدت و تقویت نموده بودند فراهم کردند و شاید که مقصود مجوسیان این بود که مجدد اسلطه و استیلا پیدا کنند، در هر حال **داریوش** در کینه جوئی وتلافی اصرار نکرد وچون شب در رسید قتل عام را موقوف نمود.

راجع بعمل **گوماتای** غاصب حکایت کرده‌اند که این شخص گوش بریده بود و چون برای بزرگان فارس در بارهٔ او سوء ظن حاصل شد یکی از زوجات او را که از اعیان زادگان بود دستور دادند که از حال گوش شوهر خود تحقیق نموده بایشان اطلاع دهد. آنزن با همهٔ مخاطرات اینکار را انجام داد، بزرگان مملکت دانستند که پادشاه جدید گوش بریده است و بنابراین خدعه نموده است. نیز حکایت کرده‌اند که اشخاصی که بر قتل **گوماتا** متفق شدند، پس از انجام این مطلب با یکدیگر قرار گذاشتند هر یك از ایشان که اسبش بعد از طلوع آفتاب مقدم بر سایرین شیهه کشید او پادشاه شود، **داریوش** مهترزرنگی داشت وتدبیری بکار برد که اسب مخدومش قبل ازسایرین شیهه کشیده او را بفرمانفرمائی آسیا رسانید. ظن قوی آنست که **داریوش** بعدازقتل غاصب نامبرده بعنوان اینکه وارث **کبوجیه** است بر تخت نشست، **پدرش هیستاسپ**

احتمال میرود بعلت پیری در گذشت .

جلوس داریوش
۵۲۱ قبل از میلاد

داعیهٔ **داریوش** برسلطنت بلامنازع نبود، چه غاصب سابق الذکر بواسطهٔ تخفیف مالیات و معاف کردن از خدمات جنگی بسیار از مردم را رو بخود کرده و حکام ولایات دوردست نیز بگمان اینکه شاید دولت پارس مانند دولت ماد بحال ضعف وتزلزل افتاده درصدد تحصیل تاج و تخت برای خود بر آمده بودند ، بنابراین **داریوش** مجبور شد بسیاری ازولایات کشور خود را بقوهٔ قهریه تصرف کند، بلکه نسبت ببعضی ازولایات مزبور زحمت لشکرکشی وتسخیر را مکرر کشیده وچندین بار واقع شد که معدودی ازولایات باجماعت لشکریان فقط بموافقت اوباقی مانده وسائرین هم علم مخالفت افراشته بودند .

طغیانهای هشتگانه

اول ولایتی که بعدازمعلوم شدن قتل غاصب علم طغیان برافراشته ایلام و بابل بودند . در ایلام رئیس متمردین **اترنه**[1] نام داشت و ازیکی ازخانواده های قدیم سلطنتی بود . اما کسی با او همراهی نکرد و گرفتارشد، او را نزد **داریوش** فرستادند و بدست خود بقتلش رسانید. دربابل شخصی موسوم به **نیدینتوبل**[2] مدعی شدکه من پسر **نبونید** هستم وخودرا ملقب به **نبوکدنضر** ساخت، **داریوش** شخصاً بمیدان آمد لیکن چون دشمن ناوهای عدیده دردجله داشت ولشکر انبوهی نیز پشت سر بود، ابتدا نتوانست از دجله عبور کند لهذا لشکریان خود را از رودخانه بالا برد و بتدابیر مختلفه دشمن را فریب داده اغفال نمود و سپاهیان خود رااز دجله عبورداده بمحل جنگ رسانید ودو نوبت بابلی هارا مغلوب ساخت. اما **نیدینتوبل** بداخل شهر بابل فرار کرد و حصاری شد و **داریوش** مجبور بمحاصرهٔ شهر گردید. در این اثنا ولایت ماد گرفتاری آن پادشاه را مغتنم شمرده در صدد برآمد که در تحت پیشوائی یکنفر **فراورت** نام بمقام اول خود معاودت نماید و **فراورت** مدعی بود که از نژاد **کیاکسار** است . در ایلام هم مدعی جدیدی ظهور کرد که **مرتیا** نام داشت . **داریوش** بدون اینکه دست از محاصرهٔ بابل بکشد به ماد و ارمنستان لشکر

۱– Atrina. ۲– Nidintu-Bel.

فرستاد و در ارمنستان فتح بزرگی نصیب او شد ولیکن در سگارتیه و هیرکانیا که ولایت حکمرانی پدرش **هیستاسپ** بود و همچنین در مرژیانه نیز اغتشاش ها بر پا شد. حتی اینکه در خود پارس هم فتنه سرایت کرد و شخص کاذب جدیدی قائم مقام بردیا گردید. اما شجاعت و حسن تدبیر **داریوش** درمقابل هرگونه شدت وعسرت کارکرد و بکفایت و عزم شخصی مقصود را حاصل نمود و دانست که اهم نقاط بابل است وچون بعد از قریب دو سال محاصره و فداکاری **زوپیروس**[1] که شرح آنرا **هرودوت** نقل نموده آنشهر معظم را درسال ۵۱۹ مسخر نموده بمقابلی سایرمعاندین یك بیك پرداخت. پس افواج لشکر جنگ آزمودهٔ خودرا شخصاً بدفع طاغیان ماد برده **فراورت** را در ری گرفتار نمود و برای اینکه عبرتی برای متمردین حاصل شود بینی و گوش و زبان او را حکم کرد بریده چشمهایش را درآوردند و باین وضع هولناك یك چند او را زنجیر کرده بردر قصر نگاهداشت و بعد از آن بدار کشید، آنگاه در ارمنستان وفارس بفتوحات نائل گشت ولی باز در بابل مدعی جدیدی ظهور کرد و نزدیك بود لطمه‌ای به تسخیر آن شهر وارد شود الا اینکه پادگان آنجا قوت داشتند و از فتنهٔ تازه جلوگیری کردند و بالاخره **سمردیس** کاذب ثانیاً چون در سال ۵۱۸ قبل از میلاد گرفتارشد این فتنه ها خوابید و کشور وسیع ایران دارای امنیت شده ضمناً محقق گردید که **داریوش** در اداره کردن مردم ید طولائی دارد.

انتظامات داریوش

پس از فراغت از کار طاغیان پادشاه فاتح در صدد برآمد که عمالیکه برخلاف میل او رفتار کرده بودند مجازات نمایدو آنها را که باو مساعدت نموده بودند بنوازد. در حین انقلابات **ارواتس**[2] استاندار لیدیه مظنون واقع شد که قصد تحصیل سلطنت مستقله دارد، **داریوش** محرمانه به پاسبانان او که پارسی بودند فرمان داد تا او را بقتل رسانیدند وظاهراً همین تغیر از وقوع فتنه در آن سرزمین جلوگیری کرد. آنگاه پادشاه شخصاً به مصر رفت و بدون تأمل حاکم

۱ــ دربنباب رجوع شود به هرودوت ۳، ۱۵۱. (مؤلف).

۲ــ Oroites.

آن کشور را مفتول ساخت و بواسطهٔ احسان و همه نوع محبت ومهربانی کبهٔ آن ناحیه را بخود متمایل نمود .

چون ولایات دور دست را باین وسائل امنیت دادمشغول شد باینکه کشورهای عظیمهٔ خود را در تحت اداره و انتظامات واحد در آورد ، تیگلات پالسر سوم پادشاه



۲۱ ـ تصویر داریوش و رؤسای یاغی

شاه (چنانکه دیده میشود) بر دشمنانش ظفر یافته وکسیکه بشت سر وی ایستاده است از رجال مهم پارس و احتمال میرود کبریاس باشد . صورت بالا نمایندهٔ اهورامزد است که پرواز میکند وشاید بستایش او دست راست خودرا بلند کرده‌است.

آسور درحفظ مملکت این طریق را اختیار نموده بود که درهر ولایت هزاران خانوار از مردم را کوچانیده بکشورهای دور دست میفرستاد ومردم دیگر را ازنواحی بعیده بجای آنها آورده متوطن میساخت . مهاجرین جدید که غریب وبیگانه بودند ناچاراز فرماندار آسور تمکین مینمودند این ترتیب را بعد از آن پادشاه نیز معمول میداشتند وهرولایتی که جدیداً مفتوح میشد منضم بیکی ازولایات قدیمه میساختند یااینکه آنرا ولایتی جداگانه قرارداده مالیاتی بدون اساس صحیح بر آن میبستند. فقط بابل مستثنی

بود وجزء سایرولایات مستهلك نگردید، اما این ترتیب اداره کردن بسیار ناقص بود و حکام باین کیفیت تقریباً مستقل بودند وبقای دولت باین ترتیب فقط در صورتی ممکن بود که مملکت وسعت زیاد نداشته باشد. وقوع طغیان ها و انقلاب دائمی معلوم کرد که حفظ دولت تسلط آسور برولایات بسیار مشکل وشیوهٔ آن سلاطین درکشور داری غلط بوده است.

تقسیم کشور بچندین استان یاوالی نشین

داریوش این طریق‌را قائل شد که برای حفظ قدرت‌سلطنت تجزیهٔ قوای مقتدرین لازم است وازجمع‌شدن قدرت درنقطهٔ واحد باید احترازنمود. اوبرای ممانعت ازاجتماع قوه‌دردست یکنفر مقرر داشت که درهرولایت یك ساتراپ[1] یعنی‌والی یا استاندار ونیز یك‌سردار ویك دبیر معین شود واین‌سه‌نفرافسراز یکدیگر مستقل بوده مستقیماً با مرکز ارتباط داشته باشند. باین ترتیب که قوا تقسیم میشد البته افسران سه گانه با یکدیگر طرفیت وضدیت پیدامیکردند واحتمال موافقت ایشان برای‌طغیان وسرکشی بسیارضعیف‌بود، علاوه‌براین احتیاطاً گاه‌گاه دراقات غیرمرتب هیئت تفتیشیه وبازرسی از مردمان بسیار ذی‌شأن میفرستاد وجمعیت قشونی قوی همراه‌ایشان مینمود وقدرت کامل بآنها میداد که بازرسی درامور استاندار وسایرافسران نموده اگرسوء رفتار وخطائی مشاهده مینمودند مجازات بدهند ومرکزرا هم‌مطلع سازند. ممکن است دراین ترتیب عیبی بنظر برسد که‌چون دست استاندار قوی نبوده هرگاه فتنهٔ غیرمترقبی بروز میکرد واقدام فوری لازم میشد برای او مقدور نبود، لیکن عملا مادام که‌مأمورین باکفایت ولیاقت بودند طریقی‌که **داریوش** اختیار نموده بود حسن نتیجه بخشیده معلوم شد نظر آن پادشاه صائب بوده است‌که بزرگترین خطر کشور طغیــان وسرکشیهاست‌که حکمرانان در ولایات دور دست مینمودند.

در اوقات مختلف سلطنت**داریوش** عـدهٔ ایالت نشینها مختلف و از بیست الی بیست‌وهشت بوده است. پارس‌که منطقهٔ سلطنتی محسوب میشد جزء آن ایالت نشینها

۱ــ اصطلاح یونانیان است‌که شهربان یا نگهبان کشور راگویند. (مؤلف).

بشمار نمیرفت واهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند ، فقط هروقت پادشاه از آنجا عبور مینمود پیشکشی تقدیم میکردند . بنابراین استانداران را میتوان بدو قسمت منقسم نمود : یکی آنها که در فلات ایران وجانب مشرق بودند و دیگری آنها که سمت غربی پارس واقع میشدند .

عمدهٔ ایالات فلات ایران بشرح زیر بود :

مادوبعد از آن هیرکانیا یاگرگان ، پارت یا خراسان ، زرنك یاسیستان ، آریه ، خوارزم (خیوه) ، باکتریا ، سغدیانا(بخارا وسمرقند) ، گندار(افغانستان غربی) وولایت طائفهٔ سکا ، ساتاژیدیا ، اراخوسیا وولایت ماکاکه یحتمل مکران حالیه از آن مأخوذ شده باشد .

اما ولایات جانب غربی عبارت بوداز اوواژا[1] یا ایلام(سوزیانا) ، پس از آن بابل وکلده وآتورا (آشور قدیم) و عربستان که شامل قسمت عمدهٔ سوریه و فلسطین نیز بود ومصر (مشتمل برفینیقیه وقبرس وجزایر یونان) و یونا (یا اونیه) (مشتمل برلیکیه وکاریه ویونانی نشینهای سواحل). اسپاردا (لیدیه واراضی غربی رودهالیس) وارمنستان وکاپادوکیه[2] .

مالیاتیکه از این ولایات اخذ میشد بعضی نقدی و بعضی هم جنسی بود وعجب در این است که هنوز هم این ترتیب در ایران معمولست . کمترین میزان پرداخت از ولایتی بوده است که در ازمنهٔ جدیده بلوچستان خوانده شده و آن اوقات هم مثل این زمان کم حاصل وفقیر بوده ومالیات آنجا بمیزان صد و هفتاد تالان نقره تخمین شده است . ازطرف دیگر مالیات بابل هزار تالان و مالیات مصر هفتصد تالان طلا بوده است وکلیهٔ مالیات نقدی سه میلیون وهفتصدو هشت هزار ودویست وهشتاد پوندبوده است.

داریوش اول پادشاه ایرانی است که ضرب سکه نمود و پول طلای ایرانی که یونانیها آن را دریك و صد و سی حبه وزن داشته و از جهت خالص وخوش عیار بودن

۱ــ Uvaja .

۲ــ برای دست آوردن اطلاعات بیشتری دراینباب یعنی ساتراپ نشین‌ها به «هو،ویلز» صفحهٔ ۴۰۵ رجوع شود . (مؤلف) .

معروف بود بزودی در ازمنهٔ قدیم پول طلای منحصر دنیا شد. پول نقره هم در عهد او سکه میزدند. این مطلب تذکرش خالی از دلچسبی نیست که پوند و شلینگ انگلیسی کاملا معادل با دریك و سیکل[1] **داریوش** میباشد.

مالیات جنسی نیز گزاف بود چنانکه جنس بابل ثلث خوراك تمام قشون و دربار را تهیه میکرده است، مصر معادل خوراك یك قشون صد و بیست هزار نفری غله میداده است. مادیها اسب، قاطر و گوسفند، ارمنی ها کرّه و بابلی‌ها خواجه تهیه میکردند. و چون صاحب‌منصبان و افسران مواجب و حقوق معین و مرتبی نداشتند و یحتمل که برای تحصیل مقام تقدیمی هم میدادند معلوم میشود که تحمیلات ولایات سنگین و شاید تحمل ناپذیر بوده است. اما از طرف دیگر موانع و نظارتهای سابق الذکر در کار بود که ساتراپ را مجبور میکرد از حدود معمولی تجاوز نکند و در حفظ امنیت و ترقی وسائل ارتباط و آمد و شد بکوشد و نیز باید بخاطر داشت که در هر کشور طبقات پست معتاد بودند که بحکمرانان خود مالیات گزاف بپردازند. علاوه براین، ترتیبات مذکوره عایدات مرتبی برای پادشاه مقرر مینمود که ایشان را از تقاضا و اخذ وجوه فوق العاده

---

۱ ــ رجوع شود به « ملاحظات در اطراف مسکوکات شاهنشاهی ایران » تألیف ج، ف، هیل (ژورنال مطالعات زبان و اصطلاحات یونانی) شمارهٔ ۳۴ سال ۱۹۱۹. « دریك » که یونانیان سکه‌ها را با آن میشناختند از $\Delta\alpha\rho\varepsilon\iota\kappa o\iota\sigma\tau\alpha\tau\eta\rho\varepsilon\varsigma$ مشتق است. کلمهٔ دریکو در کنتراتهای عصر نبونید استعمال شده است، لیکن معنای آن مبهم و پیچیده است، لفظ سیگلو همان شکل زبان عبری است. اما واحد مقیاس شاهی او زان بابلی و پارسی باید دانست که یك تالان معادل است با شصت منه و مساوی است با سه هزار و ششصد شگل و اما برای سنجش فلزات قیمتی یا طلا و نقره، یك منه در عوض شصت فقط پنجاه حساب میشده است و بنا براین مقیاس برای طلا و نقره، یك تالان معادل است با شصت منه و معادل است با سه هزار شگل، « دریك » شگل طلا بوده‌است. یك تالان طلا وزنش ۳۹۰ هزار گندم بود و تقریباً صدی ۹۶ خالص آن میشده است که معادل با ۳۳۱۳ لیرهٔ انگلیسی ۲۲ قیراط بوده است. سکهٔ نقره (سیگلو) در حدود $۸۶\frac{۱}{۲}$ گندم. یعنی نصف یك شگل سکهٔ نقرهٔ ویژهٔ بابلی وزن داشت (   ) و بهای آن هم $\frac{۱}{۲۰}$ دریك بود. یك تالان نقرهٔ پارسی (۶۰۰۰ سیگلو) و بهای آن ۳۰۰ دریك یا ۳۳۱ لیرهٔ انگلیسی بوده است و این را هم باید در نظر داشت که تقاویم و تخمین های مذکورهٔ فوق از نظر ریاضی و حساب درست درآمده لیکن از لحاظ اقتصادی و تجاری بواسطهٔ تفاوت بهای اجناس و کالا ها نسبت بپول در دوره های مختلف خواننده را فریب میدهند. (مؤلف).

مستغنی میساخت . در هر حال این ترتیب جدید از اوضاع سابق بر آن بمراتب بهتر و سهلتر بود وچنانکه ماسپرو اشعار نموده نقص عمدهٔ آن ازجهت تأسیسات جنگی بوده است ، چه **داریوش** جماعتی مستحفظین خاصه داشت که عبارت بودند از دوهزار سوار و دو هزارتن پیاده و نیزه های آنها گویهائی ازطلا و نقره داشت و در دنبال آن، جماعت ده هزار نفری بودند که جاوید خوانده میشدند ومنقسم بده فوج بوده وفوج اول آنان نیزه های مزین به گوی های طلا بشکل انار داشتند . این جماعت مستحفظین مایه و مرکز قشون شاهنشاهی بودندکه لشکریان پارس و ماد و پادگان مراکز مهمهٔ مختلفه بآنها ضمیمه شده سپاه شاهنشاهی را تشکیل میدادند و این غیر از لشکریان خاصهٔهر محل بود . هرگاه جنگ بزرگی پیش میآمده است قشونهای تربیت نشده که از حیث زبان وطریقهٔ محاربه ولباس باهم تفاوت داشتند جمع آوری مینمودند وهمین بی‌ترتیبی قشون بودکه بالاخره باعث سقوط دولت پارس گردید .

راه شاهی

داریوش مانند اکثر تاجداران بزرگ اهمیت‌طرق وسهولت رفت و آمد رادرك نموده چنانکه‌می‌بینیم مابین سارد وشوش راه شاهی ساخته و بوسیلهٔ آن راه صاحبمنصبان و کار گذاران دولت با دربار مراوده مینمودند . مساحت این راه تقریباً هزار و پانصد میل بوده و مسافر پیاده آنرا در ظرف سه ماه می‌پیموده است ولی چاپار وقاصدهای سوارهٔ سریع‌السیر درمشرق برای کارهای فوری و فوتی که پیش میآمد این مسافت را مدت پانزده روز طی مینمودند . جادهٔ مزبور که چون یحتمل باستثنای جاهای باطلاق و لجن زار و نیز قسمت تپه وکوه بقیهٔ آن ساخته نشده بلکه طبیعی بوده است از وسط فریگیه عبور کرده درگذر کردن از رود هالیس بطرف پتریه[۱] که پایتخت قدیم هتیت[۲] بوده منحرف شده از آنجا بطرف جنوب و جانب کوه تاوروس متوجه شده در ساموستابرود فرات میرسید و در نینوا با دجله تلاقی میکرد وبعد از آنکه مقداری ازراه امتداد رودخانه را متابعت مینمود از

۱ـ Pteria. ۲ـ Hittite.

کشور کس‌سی‌ها عبور کرده بشوش منتهی میشد. تأثیر راه شاهی در توسعهٔ افق ولایاتی که محل عبور این جاده بودند البته شدید بوده و اهمیت آن در نظر یونانیها از اینجا معلوم میشود که در نقشه های قدیم جغرافیون یونانی نموده شده و توجه مخصوص بآن کرده‌اند.

توسعه و افزایش کشور شاهنشاهی

برفرض اینکه **داریوش** به متصرفات وسیعهٔ خود قانع بود این نکته را در نظر داشت که او شهرت و بلندنامی تحصیل نخواهد نمود مگر اینکه این امر بیادگار ثبت و نوشته شود که او حدود شاهنشاهی ایران را توسعه و بسط داد. همانطور که درسایر سلاطین قدیم جریان داشته او نیز مجبور بود که سپاهیان خود را بکار بیندازد. از طرف شمال کشور او به حدود طبیعی رسیده بود که تجاوز از آن‌ها اشکال داشت از قبیل دریای سیاه و جبال عظیمهٔ قفقاز که هنوز مانع عملیات مهندسین راه آهن روسی است و بحر خزر و صحاری آسیای مرکزی، در سمت جنوب هم بیابانهای افریقا و عربستان واقیانوس هند بود و بنابراین توسعهٔ کشور از همه طرف میسر نمیشد و محدود بنقاط مخصوص میگردید.

مقصود داریوش از جنگ باسیت‌ها

مقصود **داریوش** را از اقدام به جنگ با طوائف سیت یاسکاها نویسندگان مختلف آنرا بطور مختلف نقل کرده‌اند مثلا **گروت**[1] مورخ انگلیسی آنرا لشکر کشی سفیهانه گفته لیکن **راولینسن** میگوید این جنگ تدبیر خوبی بوده است برای اینکه خطوط ارتباطیه را جهة پیش رفتن بطرف یونان حفظ نماید، چه این فقره به عقیدهٔ مورخ مزبور همواره مقصود اصلی **داریوش** بوده است. عقیدهٔ **ماسپرو** نیز تقریباً همینطوراست، لیکن تصور میکند اطلاع **داریوش** از بعد مسافت ولایت سیت‌ها از خط حرکت منظور او ناقص بوده است. **هولم** شرح این لشکر کشی را باختصار گذرانیده و معتقد است براینکه باعث نفوذ و برتری دولت ایران درآسیای[2] غربی شده است. اما **نولدکه** را عقیده این است که محرك **داریوش** طمع ومیل بتسخیر مملکت ناشناس بوده است. بعقیدهٔ

---

۱ ــ Grote «تاریخ یونان» جلد سوم صفحهٔ ۱۸۸. (مؤلف).

۲ــ ایضاً جلد اول صفحهٔ ۴۱۷. (مؤلف).

من نظر **گروت** را باید بکلی کنار گذاشت چه نه اخلاق **داریوش** اقتضای حرکت سفیهانه داشته و نه طریق ووضع جریان این جنگ چنین دلالتی دارد . پس عقیدهٔ **راولینسن** را در تحت نظر گرفته گوئیم تاخت وتازهای هولناك سیت‌ها در ماد و آسیای صغیر یك قرن قبل از آن تاریخ البته باید آوازهٔ آنها را بیش از آنچه در خور لیاقت و استعداد جنگی ایشان بوده منتشر نموده باشد ، لیکن اگر **داریوش** نسبت باین طوایف صحرا نشین فریبنده اقدام به لشکر کشی کرده فقط از ترس اینکه مبادا وقتیکه عزیمت یونان میکند خطوط ارتباطیه او را قطع نمایند باید گفت اطلاعات او بسیار ناقص و بی‌مأخذ بوده است یعنی نه از قوه‌واستعداد آنها خبر داشته نه بعد مسافت محل آنها را از خطوط ارتباطیهٔ خود میدانسته . ازطرف دیگر میدانیم که هرچند **داریوش** مدت دوماه اراضی جنوب روسیه را طی کرده و معطل شده بود معهذا وقتیکه خبر طغیان و شورش بلاد یونانی طراس را شنید هشتاد هزار تن از لشکریان خود را مجزا کرده بآنجا فرستاد و آنها ضمناً طراس را مسخر نموده مقدونیه را نیز در تحت اطاعت در آوردند . در آخر میگوئیم که **داریوش** بعد ازجنگ سیت‌ها به سارد مراجعت کرده قریب یك سال در آنجا متوقف شد وبعد از آن از آسیای صغیر عزیمت بپایتخت خود نمود . پس با این مقدمات مشکل است که لشکر کشی ولایت سیت‌ها را مقدمهٔ فتح یونان فرض کنیم ، چه اگر چنین بود آن پادشاه بزرگ چه ما نعی داشت از اینکه شخصاً بطرف یونان حرکت کند یا اینکه عدهٔ لشکریانی که به طراس فرستاد مضاعف کرده امر بهجوم یونان دهد و در هرصورت چرا در سارد یکسال بیکار میماند درصورتیکه لشکریانش در کمال خوبی بواسطهٔ تصرف طراس ومقدونیه راه نهضت بجانب یونانرا صاف کرده بودند . باری بعد از این مطالعات چنین استنباط میشود که همچنانکه درذکر تاریخ بنی اسرائیل تناسب از دست داده شده در تاریخ یونان هم راجع باهمیت آن قوم بواسطهٔ کثرت مداقه و تکرار نظر ، راه مبالغه رفته وزیاده روی کرده‌اند .

حال اگر بخواهیم نظر **داریوش** را معلوم کنیم چون مشکل است قبول نمائیم که آن پادشاه برای خطر موهوم قطع خطوط ارتباطیه به چنین لشکر کشی پرزحمت

وپر مخارجی اقدام کند عقیدهٔ من این است که منظور نظر داریوش یونان نبوده بلکه میخواسته است‌ولایت طراس را تارود دانوب مسخر کندو به‌سیت‌هاکه در حدود یکقرن پیش شرق نزدیك را ویران کرده بودند ودر نظر ایرانیان دارای اهمیت بوده و معروف بودکه طلا در آن مملکت فراوان میباشد حمله ببرد وشاید دلائل وقرائنی‌هم که‌امروز برما مجهول است داشته براینکه آن طایفه باز خیال تاخت و تاز بولایات او دارند و بواسطهٔ این حرکت امیدوار بوده است که از خطرجنبش آنهاجلوگیری نماید ، بالاخره این نکته‌را هم میدانیم که در کتیبهٔ نقش رستم ذکر سیت‌ه [illegible] ا، دریا شده وممکن است که حمله بچنین دشمنان دور دست ورفتن به سرخ[illegible]جب رعب و اهمیت ومزید بلندنامی شاهنشاه بزرگ بوده باشد .

ترتیب لشکرکشی در سال ۵۱۲ قبل از میلاد

در ضمن این جنگ داریوش قابلیت خودرا در علم جنگ مثل سایر موارد ظاهر نموده قبل از آنکه لشکر عظیم خود را بحرکت آورد به ساتراپ (والی) ولایت کاپادوکیه امر کرد که به‌سواحل شمالی بحراسود تاخت وتاز نماید، ویژه باین نظرکه بعضی اسرا بچنگ آورد . این عملیات مقدماتی درکمال خوبی انجام‌گرفت و از جمله اسرائی که‌گرفتار شدند برادر یکی ازرؤسای محلی بودکه اطلاعات اوباید بسیار مفید وقابل توجه بوده باشد ، این لشکرکشی بزرگ‌تقریباً در سال ۵۱۲ قبل ازمیلاد شروع شد ودرنزدیکی قسطنطنیهٔ حالیه از بغاز بوسفور بتوسط پلی عبور نمود وآن پل را اهالی بلاد یونانی آسیای صغیر ساخته‌وشهرهای یونانی‌مجاور آن ناحیه آنرا محافظت مینمودند . از آنجا سپاه عظیم داریوش بهمراهی کشتی‌ها بطرف مصب رود دانوب حرکت کردندو همه در نزدیکی بحر اسود طی‌طریق نمودند و ضمناً اهالی طراس را در تحت اطاعت در آوردند ، فقط یك طایفه از آنها در صدد مقاومت بر آمد . در مصب رودخانه جبابرهٔ بلاد یونانی پل قایقی دیگری نیز ترتیب داده بودند و خود ایشان مأمور محافظت آن گردیدند و داریوش پس از آنکه از پل عبور نمود وارد بیابان مجهول الحالی شد . اگر این لشکرکشی را داریوش مقدمهٔ سوق قشون‌بیونان قرارداده بود خیلی غریب

است که آن پادشاه بزرگ از مسافتی که تا این محل طی نموده و از ملاحظهٔ عظمت رود دانوب ملتفت نشده باشد که حملهٔ سکاها به تنگهٔ داردانل به غایت مستبعد است. بهرحال سیر وحرکت در وراء دانوب نتیجه‌ای که‌متناسب باشد نداشته است اگرچه گله و رمه های بسیار بچنگ آورده باشد. اما سکاها که مانند تمام ایلات صحرا نشین بسیار سریع‌الحرکه بودند حتی‌الامکان از خط حرکت داریوش دور ماندند و اگر درجانب مشرق‌عملیات مهمه‌درنظر بود البته سفاین را دررود دانوب بیکارنمیگذاشتند.

هرودوت[1] که با بیان‌شیرین خود درخصوص‌این جنگ تفصیل زیادنوشته‌نقل میکند که داریوش رسولی‌نزدپادشاه سیت فرستاده پیغام داد که‌ای مرد عجیب‌چرادائما از مقابل من فرار میکنی؛ وحال اینکه یکی ازدوکار برای تو آسان است. اگر خود را قادر برمقاومت من میدانی باید از بیابان‌گردی دست برداشته بیائی و کارزار کنی و اگر میدانی که قدرت من بیش از تست باز باید از سیر و حرکت منصرف شده برای خداوندگار خود آب وخاك بیاوری وبخدمت ما بیائی. پادشاه سیت درجواب این‌پیغام گفت «ای پارسی شیوهٔ من همین‌است، هیچوقت ازمردم نمیترسم وازآنها فرار نمیکنم... آب و خاك هم نمی‌فرستم ولی بزودی هدایای مناسب تری ارسال خواهم داشت.» پس‌از آن رسولی نزد داریوش روانه نموده هدایای‌مزبور را تقدیم داشت وآن عبارت ازیك مرغ و یك موش و یك وزغ و پنج تیر بود، چون معنی هدایـای نامبرده را از رسول سئوال کردند گفت اگرپارسیهاعاقل بودندخود این معنی را درك میکردند، پس‌مجلسی فراهم آوردند ومذاکره کردند و داریوش اظهارعقیده کرد براینکه سیت‌ها میخواهند تسلیم شوند و موش علامت خاك و وزغ نشانهٔ آب است. اما گبریاس که پدرزن‌شاه بود معنی واقعی معما را درك کرده گفت سیت ها میگویند «مگر اینکه پارسیها مرغ شوند و بهوا پرواز کنند، یا موش شوند و زیر زمین روند، یا وزغ گردند بدریاچه ها پناه جویند و الا از این سرزمین جان بدر نبرده گرفتـار تیر های ما خواهند شد» در هرحال‌ایرانیها نتوانستند سیت‌هارا بمیدان رزم بکشند واین لشکرکشی داریوش فقط

۱ ــ کتاب ٤، بند ١٢٦ (مؤلف).

بمنزلهٔ گردش واقع شده[1] و بعد از دو ماه طی طریق که شاید بواسطهٔ حملات متفرقهٔ دشمن و دست تنگی از لوازم زندگانی و بیماری تلفات بسیارهم بر ایرانیها وارد شده باشد، لشکریان بجانب رود دانوب مراجعت نمودند. در این محل سیت ها سعی کردند که یونانیها را بتخریب پل وادار ند و حکمرانان در این خصوص مذاکره و مشاوره نموده بالاخره این عقیدهٔ عاقلانه را حاصل کردند که حفظ مقام خودشان موکول بثبوت شاهنشاه ایرانی است و بنابراین در حفظ امانت پایداری نمودند.

الحاق طراس و انقیاد مقدونیه

داریوش دوباره بسلامت از رود دانوب عبور نمود، گرچه تا یك اندازه ازشهرت و اعتباراو کاسته بود. اودر ضمن مراجعت به‌سارد هشتادهزار تن سپاه‌خودرا مأموراروپا کرد و آن جماعت بلاد یونانی طراس راکه پرچم طغیان برافراشته بودند مسخرساخته مقدونیه رانیز باطاعت درآوردند و بنابراین باندك زحمتی حدود کشورایران را به یونان شمالی متصل ساختند و نتیجهٔ عمده که ازاین لشکرکشی حاصل شد همانا الحاق ولایت طراس بود.

لشکرکشی به هند در سال ۵۱۲ پیش از میلاد

درسال ۵۱۲ ه قبل ازمیلاد پارسیان جهانگیرمانند اسلاف خود یعنی آریانهای هندوستان از کنارشرقی فلات ایران بدشت وسیع پنجاب نظر انداخته نواحی وسیعهٔ آن وسندرا متصرف گردیدند. سیلاکس[2] دریاسالاریونانی ازرود سیحون نزول نمودوازجزر ومد واهمه نکرده داخل اقیانوس هند شد و سواحل عربستان و مکران را تحقیقات و بازدید نمود. فتوحات مزبوره یك ساتراپی یعنی ایالت نشینی برکشورهای ایران اضافه کرد ومقدار گزافی طلا باین کشور ورود داد، این لشکرکشی به هند تا این درجه مهم بوده است که آن یکی ازدو مبدأ تاریخ در آن کشور گردید: موعظهٔ بودا ولشکر کشی داریوش، ولی باید

---

۱ ــ من بعد از نوشتن این موضوع بکتاب « سیتیان و یونانیان » تألیف ی ، ح مینس مراجعه کردم و در صفحهٔ ۱۱۶ این کتاب می نویسد که داریوش از نظر حفاظت مرزهای سرحدی خود در دانوب بیش از یك نمایش‌قوای نظامی برعلیه وحشیان شالی نتوانست کاری ازپیش ببرد. مینس پیغامی راکه هم مابین سیت ها رد و بدل شده است ذکر نموده و آن تقریباً مطابق باشرحی است که ما در بالا مذکور داشته‌ایم. (مؤلف)

۲ ــ Scylax.

اقرار کرد که درخصوص این لشکر کشی واین جنگ معلومات زیادی در دست نیست ، حتی اینکه بعضی اوقات صحت وقوع مسافرت مهم **سیلاکس** محل تشکیك شده[1] اما امروز که ما میدانیم آن‌دولتهای بزرگ قدیم چه‌ترتیب وانتظامی داشته‌اند میتوانیم باور کنیم که وقایع مهمهٔ آن داستان صحت دارد . اگر چه این امر که **سیلاکس** دویست سال قبل از **اسکندر** در رود سند و بحر هند کشتی رانی نموده تا یك انـدازه افتخار **اسکندر** را در امری که نظیر آن است کم میکند .

اینك سرگذشت دولت پارس را از زمان فتح مصر باز نمودیم

خلاصه

که آخرین دولت بزرگی بود که مقهور پارسیان شدومتعقب بدورهٔ انقلاب بزرگی گردید که نتیجهٔ سفاهت **کبوجیه** و خدعه با موفقیت **گوماتای** مجوس بود و بعد از آن ظاهرساختیم که **داریوش** دولت ایران را برمبنای محکم‌تری از آنچه سابق داشت استقرار داد واساس حکومتها وولایاترا برشالوده‌ای ریخت که اگر ازهر حیث ممتاز نبوده باز نسبت بترتیب متقدم امتیاز کلی داشته است ومسلم‌داریم که اگراین پادشاه که مستحق لقب کبیر است ظهورنمینمود آن دولت عظیم مثل دولت‌ماد بسرعت‌منحل میگردید. بالاخره ازاعمال **داریوش** الحاق پنجاب وسنددرمشرق‌وطراس ومقدونیه درمغرب بود و این فتوحات را ظاهراً بدون اشکال زیاد انجام داد و بنابراین میبینیم دولتی‌مشتمل برتمام دنیای‌معلوم آنزمان ومقداری‌از اراضی که تاآن هنگام مجهول بوده که آن ازریگزار سوزان افریقا تانواحی سرد سیرچین‌امتداد داشته‌است تمامی این کشوروسیع وپهناور تحت اطاعت وانقیاد پادشاه بوده وجا دارد که بگوئیم این‌موقع منتهای ترقی‌ایران وبهترین‌دوره ازجمیع ادواردول بزرگی‌بود که تاآن زمان بوجودآمده بوده‌است ، معذلك عجب دراین است که در یونان چند هزار تن مردمان جنگی که بودند مقدر بوده‌است این جماعت‌معدود ازقدرت مجتمعهٔ آن دولت‌معظم‌جلوگیری کند بلکه در موقع خود تلافی دست اندازیهائی که بخاك آنها شده بود نیز به وجهاً کمل بنماید.

---

۱ ــ هرودوت ، ٤ ، ٤٤ . سیلاکس در باب تحقیقات خود کتابی نوشته کـه آن در زمان اسکندر موجود بوده است . (مؤلف)



پادشاه هخامنشی در حال جدال با دو شیر
(مهر استوانه‌ای در موزهٔ بریتانی)

فصل پانزدهم

احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

بربرها (۱) چندین بار بر نیزه های یونانیان دست یـافته و آنها را شکسـ... ، چه پارسیان در تهور و جسارت و روح سلحشوری هیچ دست کمی از یونانیها نداشتند. « هرودوت »

آن ستونهای سنگی سیاه رنگ که روزگاری بفرمـان جمشید در استخرساخته شد تا کاخ اورا برپا نگاهدارند اکنون درمیان پلکانهای شکسته پهلوی کوه برخاك افتاده‌اند. « ماتیو آرنلد »

مردانگی ایرانیان

در اثنای مسافرتهای خودم در ایران مکرر اتفاق افتاده‌است که به‌ابه هائی مشتمل برده دوازده سیاه چادر ازپشم بز واقع در دره های وسیع برخوردم و اهل آن ابه‌ها که معاش ایشان بسته به‌گاو و رمه است از قدیم‌الایام مجبور بوده وهستندکه برای تحصیل مرتع و علف‌زار که در آن اراضی کـم باران دارای علوفهٔقلیلی‌است ازیك ناحیه بناحیهٔ دیگر نقل‌مکان نمایند. درفصل زمستان گاهی ازاوقات‌با وجودمحفوظ بودن‌محل‌اقامت‌باز گله‌ها ورمه صدمات‌عظیمه میکشند، اماچون بهاردرمیرسد این ایلات و عشائر بطرف کوهستان میروند ودرتابستان گله‌هاشان را در اماکن مرتفعه میچرانند و چون فصل خزان میرسد باز باراضی زمستانی خـود

۱ــ از بربرها مراد اجانب و بیگانگان است. (مترجم).

نزول میکنند ومحتمل است که در آنجا هم زراعت داشته باشند. این طوائف صحرا گرد فوق العاده نادانند، درخانه که باشند ازپله بالا رفتن اسباب وحشت ایشان است، لیکن در کوهستان خودشان اشخاص رشید ودلیر میباشند و درصورت لزوم برای تاخت‌وتاز وزد وخورد یا تیراندازی وشکار گوزن‌وبز کوهی مستعد وحاضرند و کیفیات‌زندگانی ایشان را بسیارجسورو متهور وپرطاقت ساخته است.

عقل حکم میکند که بسیاری ازاهالی مادوپارس ازهمین قبیل بوده‌وتااندازه‌ای که کیفیات آب وهوا و وضع زندگانی تغییرنیافته هرگاه قیاس کنیم که مردمانی آزاد و جنگی ومردانه مانند چادرنشینهای امروزی بوده‌اند بخطا نرفته‌ایم‌و یقیناً بعضی‌ازقبائل حالیه از اعقاب همان جماعت میباشند. یونانیان معاصر ایرانیان قدیم هم همین عقیده را دربارهٔ احوال ایشان داشته و دیگر یونانیان در محافظت خاك خود در مقابل دولت پارس آوازه و نام جاوید یافته‌اند، پارسیان دلاور وشجاع هم که با وجود بدی حربه و اسلحه درجنگ پلاته نیزه های یونانیان را شکسته ازجان گذشتند وخواستند راه‌برای خود بازکنند از نام و افتخار بی نصیب نماندند.

عادات و رسوم

مردانگی که بصورت شجاعت‌و همت ظاهرمیشود بهترین پایه وزمینه‌است برای‌اینکه شخصی متصف بصفات‌حسنهٔ دیگرشود وتعلیماتی که ایرانیان بالاختصاص می‌یافتند سواری و تیراندازی و راستگوئی بود، از استقراض نیزاحتراز داشتند.

مهمان نواز وکریم و بخشنده و نظر بلند بوده‌اند

راجع بصفت ممدوحهٔ اخیرمااینرا بطورشاهدمثال ذکرمیکنیم که هرودوت نقل میکند یکنفر یونانی برای حفاظت کشتی خودکه بدست دشمن نیفتد آنقدر جنگ‌میکرد تااینکه‌بدنش ریش ریش میشد. پارسیها این شجاعت او را تقدیر میکردند و نگاه میکردند اگر زخمهایش کشنده نیست آنرا شسته و می بستند، و با او مانند یکنفر پهلوان سلوك میکردند، خرید وفروش را دربازارفرومایگی میدانستند وحتی دراین ایام هم ایرانیهای ذیشأن راضی بورود دردکان نمیشوند.

در مقابل صفات حسنهٔ مزبور معایبی که ازایشان باید ذکر کرد خودگم کردن در اقبال یا ادبار و کبر و غرور بسیار و میل بتجمل و تفنن بود . اگرچه این صفت در تمام ملل ترقی یافته وخوشبخت پیدا میشود . درفراست وسرعت انتقال وحسن محاوره و حاضر جوابی و لطف طبع مقامی عالی داشتند . بنظر میآید کـه ایرانیان در مصارف مخصوصاًراجع به خوراك مسرف بودند . هرودوت مینویسد «پارسیها بعدازغذاانواع تنقلات میخوردند » و عجب این است کـه امروز هم این ملت باستان همین عادت را دارند . در خصوص شکوه و تفصیل ضیافتهای ایشان در ضمن وضع زندگانی سلاطین اشاره خواهیم کرد .

پارسیان هم مانند یونانیان و سیت یا سکاها مایل بجام شراب بوده و هرودوت میگوید « هنگام شب پس از صرف شراب در حال مستی مسائل مهمه را تحت مذاکره میآورند وسحرگاهان اگر سببی برای تغییر رأی نمی یافتند تصمیم میگرفتند » . اولاد متعدد داشتن درنزد ایشان علامت سعادت واقبال بوده وهست وازاین حیث از اروپائیان جدید که از ادای وظائف خانواده طفره میزنند عاقل تر بوده‌اند و از نمونه‌های معروف کثرت اولاد در ایرانیها فتحعلیشاه است که هنگام وفاتش سه هزاراولاد باز مانده‌داشته واز این جهت در نزد رعایای خود امتیاز فوق‌العاده حاصل نموده است .

قوانین

قوانین مردم ماد وپارس که لایتغیر بود بنظر میآید که فوق‌العاده سخت بوده لیکن یقیناً سختی آن از قوانین دول سابقه بیشتر نبوده است . پادشاه هرچه اراده داشت میتوانست بکند لیکن نمیتوانست حکمی‌راکه داده نسخ نماید . جان ومال رعایا باختیار پادشاه بود، ولی سوء استعمال کردن اختیارات بواسطهٔ خوف ازمقتول شدن کمتر اتفاق میافتاد .

قوانین جزائی برای قتل و هتك ناموس واین قبیل جنایات بزرگ مجازات‌اعدام را معین نموده وحق داشته. اما عجب این است که برای جرمهای کوچکتر نیزظاهراًهمان مجازاتهای‌شدیدرا مقررداشته‌بود، ولی درعذراین فقره‌میتوان گفت درکشورغیرمنظم که زندانهای مرتب ندارند بامردمان بی تربیت غیرازاین چاره‌ای نداشتند و نباید حکم‌قتل

یامثله را دربارهٔ راهزنان ودزدان وسایر اشرار باقتضای زمان مورد ملامت قرار دهیم در صورتیکه میدانیم در کشور خودمان بعد از جلوس ملکه ویکتوریا نیز سرقت گوسفند مجازات قتل را داشت. راست است که خفه کردن آدم در توی خاکستر[1] و زنده بگور کردن و پوست کندن و مصلوب نمودن در نظر مردم این عصر مجازاتهای فجیع مینماید، لیکن دراروپا درقرون وسطی همین قسم جزاهای فجیع میدادند.

موقع زنان

تعدد زوجاترا در آنزمان تشویق مینمودند و مثل این دوره[2] طبقات عالیهٔ نسوان خودرا از انظار مخفی نگاه میداشتند. در مسافرتها برای آنان تخت روانها بکار میبردند که اطراف آنرا پرده‌ها مستور میداشت و در کتیبه ها و حجاریها هیچ تصویر زن دیده نمیشود، اما از طرف دیگر گمان میرود که زنان بدوی در حجاب نبوده و احتمال دارد که احوال آنها بهتر از زنان محجوب شهریان که حتی پدر و برادر خودرا اجازهٔ پذیرائی نداشتند بوده‌است.[3] لیکن چون این ترتیب در کلیهٔ مشرق زمین قاعدهٔ عمومی بوده پارسیان از این حیث مانند سایر همسایگان خود بوده‌اند، معهذا انحطاط دولت عظیمهٔ پارس تایك اندازه بواسطهٔ دسایس خواجه سرایان و زنهای اندرون یعنی حرمخانه بوده چه در آنجا اشتغال بکار وزحمت اسباب وهن وخفت محسوب میشد ووجههٔ همت آنان ازاین بابت بسی پست‌تر اززنهای یونانی بوده زیراکه دریونان هم اگرچه زنها خانه نشین بودند، لیکن اوقات خود را مصروف رشتن وسایر اعمال خانه داری میداشتند و مادام که زنان مشرق زمین بیرون نیامده و تمیز بین خوب و بد را نیاموزند امیدی نیست باینکه اولاد ایشان بتوانند با فرزندان پدر و مادرهائیکه هردو تربیت شده‌اند در یك درجه واقع شوند واین اصل از اصول اساسی مسلم است.

۱ــ مجازات مزبور بدین ترتیب بود که بزهکار را در حفره‌ای که باخاکستر انباشته شده بود میانداختند که در آنجا اوآهسته وتدریجا خفه میشد. (مؤلف)

۲ ــ یعنی زمان تالیف کتاب وگرنه امروز در میان بانوان ایرانی هم رسم برده آزاد است. (مترجم).

۳ ــ زنان بدوی که از این قیود آزادند در لیاقت وفعالیت هیچ قابل مقاسه با زنان شهری نیستند وبهمین جهت فرزندان رشید و باکفایت بارمیآورند. (مؤلف)

پادشاه و دربار او

درهیچ کشوری زندگانی ملی مانند ایران در اطراف پادشاه مرکزیت ندارد و بنابراین وصف احوال و زندگـانی پادشاه ایران بهتر از هر چیز معلوم میداردکه اوضاع ایران بعد از استقرار دولت شاهنشاهی چگونه بوده است. شکی نیست همانطورکه مادی‌ها آداب ورسوم‌خودرا از آشوریها وآنها هم از دولتهای اقدم اقتباس کرده‌اند پارسیها هم در آداب و رسوم وارث اقوام و دوره‌های ماقبل خود بوده‌اند وحتی امروزنیز دیده میشودکه پادشاه ایران آداب ازمنهٔ قدیمه را متابعت والقاب و اوصاف محتشمانهٔ آن ادوار را اختیارمینماید، چنانکه در «فصل۸۱» آن القاب دیده میشود که عنوان فصل قرار گرفته‌است. سلطان صاحب‌اختیار مطلق بوده ، احکام و قوانین وامتیازات از شخص او ناشی میشده ونسبت خبط و خطا باو ناروا و سعادت و شقاوت تمام اهل‌کشور تابع اخلاق و طبیعت ولیاقت وکفایت او بوده است ، لیکن قدرت او تایك اندازه محدودنیز میشده یعنی ازاو توقع داشتندکه عادات‌کشور را رعایت وبا بزرگان واعیان مشاوره کند و احکام خود را نیز نمیتوانسته نسخ نماید.

لباس ارغوانی شاهنشاه پارس‌همان جامهٔ بلندباوقار مردم ماد بود وبر سرتاجی داشت بلند و مشعشع و این تاج منحصر به شاهنشاه و درحجاری های تخت جمشید منقوش است . گوشوار وبازوبند وزنجیر وکمر بند نیز داشته و این جمله از زر ساخته شده‌ودر نقوش حجاری دیده میشودکه شاهنشاه بـاریش بلند وگیسوی بافته بر تخت پرزینتی قرار گرفته و عصائی در دست دارد که یك سر آن باریك و سر دیگرش منتهی به‌گوی زرمیشود وپشت‌سر خادمی ایستاده والبته بادبزنی دردست‌دارد. مقدم درباریان رئیس پاسبانان است‌که طبیعةً مقامش از اهم مقامات بوده‌است ، سالاران عمدهٔ درباری عبارت از خوانسالار ورئیس درخـانه ورئیس خواجگان حرم بودند و سایر معتمدان واجزای دربار پادشاه عبارت بودند از چشم و گوش سلطنت یعنی‌خفیه نویسان سلطنتی وپیشخدمتان و ساقیان ومیرشکاران و قاصدان وعملهٔ طـرب و طباخان . از قراری که

تزیاس [1] نقل میکند یومیه پادشاه تکفل پانزده هزار نفر را مینموده و برای تغذیهٔ این جماعت گاو و گوسفند و بز و شتر واسب [2] وخر بکارمیبرده ومیخوردند، شترمرغ وغاز وهمه قسم شکار نیز جزء مأکولات ایشان بوده‌است. پادشاه تنها غذا میخورد، اما بعضی اوقات ملکه وفرزندان محبوب راهم در سرغذای خود راه میداد واین عادت هنوز درایران جاری است. دروقت خوراك پادشاه بر بالش زرین تکیه میداد وشراب فراوان مینوشید و در ضیافتهای بزرگ پذیرنده واداره کنندهٔ میهمانان بود. ظروف سیم وزر فراوان نمایش داده میشد، چنانکه در انگلستان حالیه نیز معمول میباشد. اگرچه در آنجا ظروف زر خالص نادر است.

مشغلهٔ سلطنتی جنگ وشکاربوده و مادام که این اعمال متروك نشده مردانگی آنان کاملا محفوظ میماند. در محاربات پادشاه درقلب لشکر جا میگرفت ومیبایست شجاعت و دلاوری ظاهر نماید. درموقع شکار مصادف شدن باشیر وگراز باتیر و کمان اگر چه بمدد سگهای شکاری هم بود البته بیش از شکارهای بزرگ امروزی جرئت و قوت قلب لازم داشت. بعدها شکارها را مطابق رسوم آشوریها در «فرادیس» یاباغهای وسیع محصور نگاه میداشتند ویقین است که در این صورت صید بدست آوردن سهل‌تر از این بوده که شیری را دربیشهٔ خودش عقب کرده آن حیوان سبع را شکار کنند. گورخر نیز همیشه ازشکارهای مطلوب بوده وظاهراً سواران متعدد درسر راه آن میگماشتند وتدریجاً اورا بمعرض صید میآوردند [3].

در درون قصر و عمارت تفریح پادشاه بازی نرد بود، لیکن چون سلاطین تمام امور کشوری را بوزراء خود تفویض مینمودند برحسب قاعده میباید غالباً مبتلا بکسالت و مانند مردمان عیاش این دوره در گذراندن اوقات گرفتار حیرت بوده باشند، چنانکه

۱- Ctesias.

۲- امروز درهیچجای ایران گوشت اسب خورده نمیشود واما گوشت شترو آن گاهگاهی مصرف میشود وخود من بعضی اوقات کبابهای خیلی خوبی از گوشت شتر خورده‌ام. (مؤلف).

۳- Xenophon, Anabasis 1. s. 2. (مولف).

مذکور است که بعضی مواقع به‌خراطی یارنده‌کردن چوب‌خودرا مشغول‌میساخته‌اند. از اشتغالات ادبی هیچ مذکور نیست مگر اینکه درکتاب استرتوریة ذکری ازاستماع قرائت‌کتاب تواریخ‌ملوك فارس وماد دیده شده وگمان‌میرود که آن پادشاهان‌برعکس سلاطین‌آسور و نیز رعایای‌آنها که هم میتوانستند بخوانند وهم بنویسند عموماً بی‌سواد بودند وما درصورتیکه میدانیم آلفرد کبیر پادشاه انگلستان‌هم خط نداشته بلکه‌شاید خواندن هم نمی‌توانسته است[1] بی سوادی شاهنشاهان ایران نباید غریب بنظر بیاید، حتی دراین دوره[2] هم من‌درایران‌اشخاص ذیشأن والامقام دیده‌ام که خواندن و نوشتن نمیدانستند وچون مکاتیب را امضاء ننموده مهر میکردند بی سوادی ایشان بسهولت معلوم نمیشد. بعد از پادشاه برحسب رتبه رؤسای خانواده های بزرگ بوده معروف بامرای سبعه که حق داشتند درهر موقع بحضور پادشاه‌پذیرفته شوند مگردرموقعیکه درحرمسرا بوده باشد، امرای مزبور تشکیل شورای دائمی داده غالباً مشاغل مهمه را متصدی بودند. بعد از این طبقه امرای جوانتر و اعضای خانواده‌های بزرگ بوده‌اند. اهل‌کسب وتجارت نهایت بیقدرو خفیف بودند وبنابر این بین امرا ورعایا طبقهٔ‌متوسط نبود. هر یك از رعایاکه بحضور شاه شرفیاب میشد در وقت ورود بخاك میافتاد و در تمام مدت حضور دستهای خود رابايد پنهان کند واین عادت هنوز جاریست.[3]

اما ملبوس و اسلحهٔ پارسیها و آن بطوریکه از بیان مختصر هردوت مستفاد میشود بشرح زیر میباشد:

کلاه نرمی از نمد موسوم به تیاراس[4] بر سر میگذاشتند و قبای الوان تنگ

۱ - «بریتش امپائر» تألیف پرفسور ای، اف، پولارد صفحهٔ ۲۰. (مؤلف).

۲ - ولی باید دانست که ازچندین سال باین‌طرف ترقیاتی‌درآموزش همگانی کشورایران پیدا شده بطوریکه در تمام دهات وقصبات حتی نقاط عشایرنشین گذشته از تأسیس آموزشگاهها برای خردسالان، کلاسهائی هم با جدیت تمام برای با سوادکردن کلاسالان تأسیس یافته است و آن اخیراً پیشرفتی بسزا حاصل نموده قسمی که ازمیان اشخاص محترم وخانواده شاید امروز کمتر کسی پیدا شود که خواندن و نوشتن را نداند. (مترجم)

۳- هنگامیکه من برای نخستین بار ایران آمدم ازدیدن خدمتگذاران و پیشخدمتان که‌دست بسینه ایستاده‌اند متعجب شدم تابعد دانستم که بمنظوراحترام دستهای خودرا پنهان میکنند. (مؤلف).

٤- Tiaras

آستین داری در بر میکردند که در آن پولك هائی از آهن مثل فلس ماهی ترتیب داده بودند ودر پا زیر جامه استعمال مینمودند و بجای سپرهای معمولی سپرهائی استعمال میکردند که بشکل سبد ساخته شده بود که زیر آن ترکش آویزان بوده‌است. نیزه‌های کوتاه و کمانهای بزرگ وتیرهائی از نی داشتند. گذشته از این طرف راست روی شال کمرکارد یا خنجری هم آویزان میگردند.

در حرمسرا ریاست واولیت با ملکه بوده و او حق داشت تاج سلطنتی‌را برسر گذارد وبسایر زوجات تحکم کند، عایدی و مقرری مهم و اجزا و خدمهٔ مخصوص برای شخص خود داشت و هرزمانیکه ملکه زنی صاحب رشد و با جربزه بود نفوذ و قدرت کلی داشته است، چنانکه تاریخ نظایر آنرا نشان میدهد. زوجات پست‌تر ظاهراً چندان نفوذی نداشتند وصد ها ازاین‌قبیل زنانی که‌جزء حرم بودند جز یك شب‌در بستر سلطنتی شرکت نمیکردند مگراینکه طرف توجه مخصوص‌شوند. نفوذ واهمیت‌ملکه هم ممکن بود با وجود حیات مادر پادشاه نقصان یابد وملکه تحت‌الشعاع اوواقع شود و اعمال آمستریس[1] معلوم‌میدارد که اقتدار وی تاچه درجه بوده است. خواجه سرایان درحرمخانه وقصر سلطنتی فراوان بودند وهمینکه سلاطین عیاش وضعیف‌النفس‌میشدند اثرمجالست ونفوذ آنان شاهزادگانرا که در تحت پرورش آنها بودند فاسد ودنی‌الطبع میساخت و این عیب امروز هم مشاهده میشود[2]. مخارج درباری بتفصیلی که مذکور داشتیم البته تحمیل بزرگی بر کشور بود و این حال همیشه دوام داشته است و حتی ناصرالدین اخیر که از سلاطین‌هوشمند ایران‌بوده تقریباً پنجاه زن داشته وبرای‌جمیع آنها کم یا بیش مخارج گزاف متحمل میشده است.

این بودعادات عمدهٔ ایران قدیم وباید گفت که رویهمرفته محسنات آنان برمعایب غلبه داشته وچون مذهب ایشان را که دارای تعلیمات عالیهٔ صحیح بوده در نظر بگیریم

---

۱ — Amstris.

۲ — مقصود زمان تألیف کتاب است، ولی در ایران نو بواسطهٔ نبودن رسم پرده درمیان بانوان ازخواجه سرا وحرمخانه فقط اسمی درفرهنگ های قدیم باقیمانده است. (مترجم).

می‌بینیم عجب نیست که این آریانهای هوشمند دارای چنین دولت عظیم شده و اقوام سامی و تورانی را در تحت تبعیت خوددر آورده و حال آنکه تمدن رااز آن اقوام اخذ نموده بودند.

زبان ایرانیان قدیم

معلومات ما دراین خصوص خیلی زیاده از زمان هاید[1] است که در سال ۱۷۰۰ کتابی بطبع رسانید و کلیهٔ معلومات آن زمان را در آن کتاب گنجانیده بود. فاضل نامبرده در آن کتاب که موسوم بتاریخ مذهب ایرانیان قدیم و پارتیها و مادیها است میگوید کتیبه های قدیم ایران قابل اعتنا نیست و از روی کمال اطمینان حکم میکند باینکه کتیبه های مزبور بزبان ایران قدیم نوشته نشده است، لیکن به مساعی گرتفند[2] و لاسن[3] و مخصوصاً راولینس[4] زبان کوروش مکشوف و خوانده شد و لطف مطلب در این است که مـی‌بینیم بسیاری از الفاظیکه دلاوران عهدقدیم ایران بکارمیبردند در نزد ایرانیان امروزهنوزمستعمل است از قبیل لفظ اسب و شتر و غیرها و در حقیقت زبان آن دوره همان فرس قدیم است و عقیده‌ای که مسیو اپر[5] درکتاب خود موسوم به «قوم وزبان مادیها» اظهار نموده مبنی بر اینکه خط نوشتن مأخوذ از صور خطوط آسوری میباشد موجه است باهمیت تأثیر آسوری بر ماد و پارس که سابقاً درفصل دهم مذکورداشتیم وهمین نظر را درخصوص ترتیبات اجتماعی و قوانین و معماری آنان نیز میتوان اظهارداشت.

کتیبه های بیستون که بسه زبان است

برای تکمیل تحقیقات راجعهٔ بزبان هخامنشیان وصف مختصری از کتیبهٔ بزرگ و کوهپارهٔ بیستون یا بهستون مینمائیم. یاقوت کوه مزبور را بهستون ضبط کرده و راولینس نیزاین ضبط را اختیارنموده لیکن ایرانیان امروز آنرا بیستون میخوانند[6].

---

1 - Hydé. 2 - Grotefend. 3 - Lassen. 4 - Sir Henry Rawlinson.
5 - Oppert.

۶ ـ من در اینموضوع مدیون «کتیبهٔ داریوش در بیستون» تألیف کینگ وتمپ سن هستم. ایشان در حینیکه نسخهٔ کتیبه را برمیداشتند در یك بالکی ضخیم و نتراشیده‌ای نشسته بودندکه آن جلو صخره در هوا معلق و در حرکت بوده است. (مؤلف).

مسافری که از کرمانشاه بسوی همدان میآید رشته کوهی می‌بیند که منقطع و منقسم بقله های چند شده‌چنانکه درایران این کیفیت مکرر دیده میشود . در پایه وقلهٔ آخری که شیب تندی دارد وچهار هزار پا ارتفاع آن میشود یك عده چشمه موجود و باین واسطه منزلگاه خوبی برای کاروانان میباشدومحتمل است که این امرازبدوشروع تاریخ جریان یافته‌باشد . **داریوش** این محل را برای‌تثبیت و مخلد ساختن اعمال خود اختیار نموده و حقیقتاً خوب انتخاب کرده است .

اقدم مورخینی که ازاین کتیبه ذکری کرده **دیو دور سیکولوس**[۱] میباشد که در مائه اول میلادی میزیسته و او میگوید این حجاریها ازآثار **سمیرامیس**[۲] است و تصویر **داریوش** را با آنکه ریش دارد شمایل ملکهٔ افسانه مانند دانسته است . جهانگردان اروپائی‌اوائل مائه نوزدهم نیز چندان فراستی دراین‌خصوص‌ظاهر ننموده‌اند، چنانکه **گاردان**[۳] صور آن حجاری را حواریون اثنی عشر فرض کرده و **سررابرت کرپرتر**[۴] تصور کرده است که آن تصویر جنگ و غلبهٔ اسرائیل میباشد . افتخار نقل کتیبه ها و ترجمهٔ صحیح آنها هردواز آن **راولینسن** است. این دانشمند قبل ازآنکه آن‌کتیبهٔ مفصل راکه بسه زبان نوشته شده نقل‌کند در خواندن خطوط میخی ترقیاتی حاصل نشده بود . هرچند **لاسن** و دیگران تلفظ صحیح‌چند حرف ازحروف‌خط‌میخی پارسی را درك کرده بودند . شخص چون شرح زحمات و مشکلات **راولینسن** را در نقل‌کتیبه‌ها ازآن کوهپاره که تقریباً تخته سنگی عمودی است و بسه زبان ترسیم یافته‌است میخواند متأثر میشود و چیزیکه اسباب خشنودی است آنستکه‌بنابرقول **کینگ** و **تمپ سن** که کتاب آنها دراین موضوع جدیدترین و کاملترین مؤلفات است ترجمهٔ **راولینسن** هنوزمعتبروصحیح شناخته میشود . کتیبه ها که بواسطهٔ صعب‌الوصول بودن

۱ – Diodorus Siculus. ۲ – Semiramis.

۳ – «Journal d,un voyage» پاریس، ۱۸۰۹ ، صفحهٔ ۸۳ . (مؤلف) .

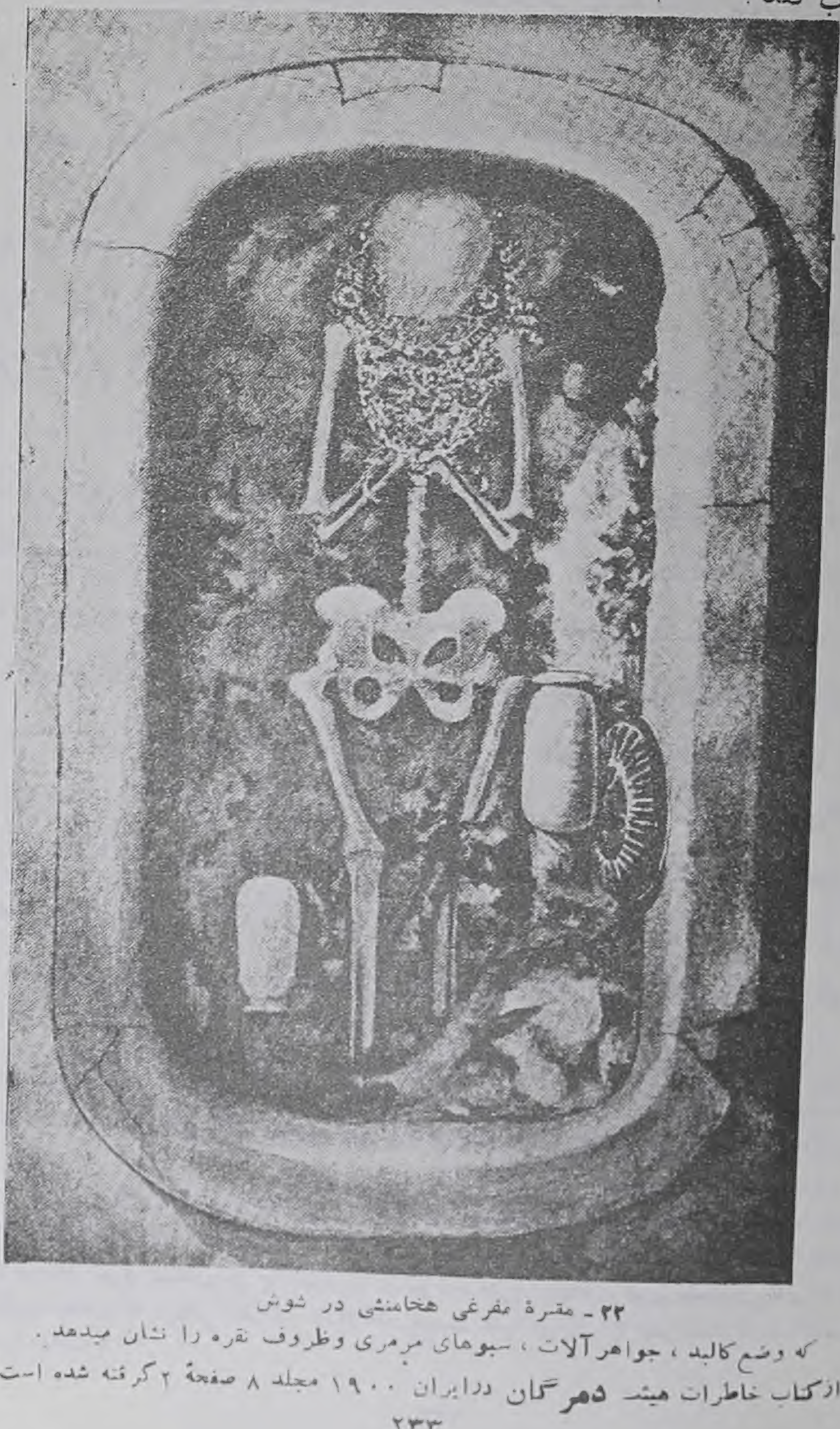
٤ – « شرح یك مسافرت شخصی از هند بلندن » چاپ دوم ، جلد دوم صفحهٔ ۸۰ وصفحهٔ مقابل : لندن ۱۸۲۷ . (مؤلف) .

آنها بخوبی محفوظ مانده تصویر **داریوش**را نموده است با دو نفراز بزرگان ملازمان پادشاه که یکی ازایشان گمان میرتد **گبریاس** پدر زن اوست . این مجلس برای این نموده شده که قهر و غلبهٔ پادشاه را بردشمنان مجسم سازد و شاهنشاه ایستاده پای چپ خود را بر روی**گوماتای** مجوس محکم ساخته و **گوماتا** برپشت خوابیده و دستهای خود را بحال‌تضرع بلند کرده است. درمقابل پادشاه نه نفر[1] ازقائدین‌متمردین‌ایستاده‌اند در حالیکه دستهایشان بسته است و بواسطهٔ بند بیکدیگر متصل میباشند و اسامی هر یك از آنها نیز مسطور است . بالای مجلس صورت **اهورَمزَد** میباشد که عبارتست از صورت آدمی با ریش و حلقه‌ای از نور که بر او احاطه دارد . **داریوش** دست راست خود را بعلامت پرستش بطرف آن صورت گسترده است. کتیبه‌های معروف این‌حجاری که بالسنهٔ ثلاثهٔ پارسی و شوشی و بابلی نوشته شده القاب **داریوش** و وسعت ممالك او را حکایت میکنند . پس از آن‌قتل **بردیا** و **سمردیس** را با **کبوجیه** وعصیان **سمردیس** کاذب یعنی **گوماتای** مجوس رادرزمان غیبت **کبوجیه** و مسافرت او به‌مصر نقل مینماید. مقتول شدن مدعی کاذب را بدست **داریوش** نیزفی‌الجمله مشروحاً بیان میکند ، پس از آن بتفصیل طغیان های متمردین را نسبت به **داریوش** میشمارد وکتیبه منتهی‌میشود به‌خطاب بسلاطین آینده که از مردمان کاذب برحذر باشند و اخطار به خوانندگان کتیبه که از تخریب این حجاریها احتراز نمایند ولعنت‌بکسانی میفرستد که این یادگار شاهنشاهی را منهدم نمایند . دراین مقام **داریوش** پادشاه میگوید اگر تو این کتیبه و این حجاریها را ببینی و آنها را خراب کنی و مادام که سلسلهٔ تو باقی است آنرا حفظ

۱ ـ د صورت آن بطوریکه درگراور کتاب از چپ براست نموده شده بدینقراراست : الف ـ اترین اول مدعی شوشی ، ب ـ نیدینتوبل اول مدعی بابلی، ج ـ فرورتس مدعی مادی، د ـ مارتیا مدعی دوم شوشی، هـ ـ سیترنتکما* مدعی سگارتی ، و ـ ویازدیت بسد ـ سمردیس دوم ، ز ـ اراخا مدعی دوم بابلی ، ح ـ فرادا مدعی مجوسی ، ط ـ سکنکا پیشوای سیت ها که تصویر او در دوره های بعد اضافه شده‌است (مؤلف) .

*Citrantakhma

ننمائی **آهورَمزدَ** ترا بکشد و نسل تو مقطوع شود و هرچه تو میکنی **آهورَمزدَ** آن را خراب کند.



۲۲ - مقبرهٔ مفرغی هخامنشی در شوش
که وضع کالبد، جواهرآلات، سبوهای مرمری وظروف نقره را نشان میدهد.
(ازکتاب خاطرات هیئت **دمرگان** درایران ۱۹۰۰ مجلد ۸ صفحهٔ ۲ گرفته شده است.)

اهمیت این کتیبهٔ سه‌زبانی فوق‌العاده‌است، چه آنها هم از جهت معلومات تاریخی گرانبها میباشد و هم از جهت مفتاحی که از خط میخی کتیبه های آسور و بابـل بدست داده و بدینوسیله توانسته‌ایم کتیبه‌های مزبور را کاملا کشف و حل نمائیم .

خرابه‌های پاسارگاد

اکنون بمآثر و مفاخر معماری هخامنشیان متوجه میشویم[1] ، در وقتیکه پارس که یونیان آنرا پرسیس خـوانده‌اند ولایت کوچکی محسوب میشد پایتخت آن مسلم پاسارگاد بوده است و بنا براین شهر مزبور در بیان اجمالی که از خرابه‌های دولت قدیم ایران میخواهیم بنمائیم سمت اقدمیت دارد. دراین بیان فرض کنیم که مسافر چنانکه برای خود من در مسافرت اول واقع شده از سمت شمال بجنوب سیر نماید محل پاسارگاد با محل پایتخت دوم که معظم تر بوده تفاوت دارد، زیرا که برای پایتخت اول محل کنار افتاده‌ای دردرهٔ کوچکی[2] اختیار شده و حال آنکه پرسپلیس در جلگهٔ وسیعی واقع بوده است . بعبارت دیگر پاسارگـاد پایتخت دولت کوچك ضعیفی بوده و پرسپلیس پایتخت دولت معظمی بشمار میرفته است . اولین خرابه‌ای که درپاسارگاد بنظر میرسد سطحه‌ایست که درقله تل کم‌ارتفاع مدوری ترتیب داده شده و آنرا تخت سلیمان میگویند ، زیرا که سلیمان در نظر ایرانیان نیز بهمان اندازه حشمت و مقام دارد که در نزد یهود دارا بوده‌است. سطحهٔ مزبور متوازی‌الاضلاعی‌است که طول آن کلیهٔ☆ سیصدپا وازقطعات عظیمهٔ سنگ سفید ساخته شده و بدوا سنگها بواسطهٔ بندهای فلزی بیکدیگر متصل بوده و بعدها آن بندها کنده شده‌است و چون پله وخرابهٔ عمارتی در آنجا دیده نمیشود باید بقاعده ناتمام مانده باشد. ازاین محل که بگذریم

۱ــ من دراین موضوع مخصوصاً بکتاب معتبر لرد کرزن مراجعه کرده و نیز «تاریخ صنایع» پرو و شی‌پیه جلد ۵ و کتاب خزائن سیحون تألیف ا . م . دالتون ازمطالعهٔ من گذشته‌اند . مستر دالتون درانتخاب تصاویر کتاب خویش بمن باکمال مهربانی مساعدت نموده است . (مؤلف) .

☆ – Perrot et Chepiez

۲ــ درسال ۱۹۱۷ وقتیکه یك راه عرابه‌رو بطرف درهٔ پلوار احداث میکردند خرابه‌های یك سد بزرگی (که آنرا درمحل «قله جاسك» میگفتند) در نزدیك تنگ کمین کشف گردید . آب مخزن بوسیلهٔ نهری بپهنای سی پا (موسوم به جوب دختر) بپایتخت قدیم هخامنشی میرفته است و این ظاهر میدارد که اراضی اطراف پاسارگاد جمعیت نسبة زیادی را میتوانسته است نگاهـداری کند . (مؤلف) .

یك قطعه سنگ آهکی میرسیم که برروی آن صورت آدم بالداری منقوش است و آن تصویر کوروش کبیر یا فراوشی یعنی فرشتهٔ اوست و جهانگردان سابق بر روی آن سنگ این عبارت را «منم کوروش پادشاه هخامنشی» دیده و نقل کرده‌اند، لیکن حالا محو شده ودرحقیقت تشخیص کلیهٔ این تصویر مشکل است . اندازهٔ تصویراین قهرمان دلاور یعنی کوروش فی‌الجمله ازقد طبیعی بزرگتروصورتش نیمرخ نموده شده و نظر ببالها و حاشیهٔ جامه‌ای که برای او نموده‌اند هیئت آسوری دارد ، لیکن تاج مثلثی که برسر دارد ظاهراً مصری است ، اما چهرهٔ او معلوم است که آریانی است و بنا براین میتوان باور کرد که این نقش باولین شاهنشاه آریانی تعلق داشته ودرعرض قرون زیاد قیافهٔ آن دلاور برای ما محفوظ مانده است .

بالاخره بهمترین آثار پاسارگاد میرسیم و آن مقبرهٔ کوروش کبیر است و من وصف این بنارادرجای دیگر باین عبارت نموده‌ام «این مقبره که موضوع مباحثات بسیار شده ویقیناً معمار او یونانی بوده بدواً ستونهائی بر آن احاطه داشته که مسیودیولافوا طرحی ازآن‌را نموده ودرواقع پایه‌های چند ستون هنوز نمودار است. سالهای متمادی این ساختمان بنام مشهد مادر سلیمان نامیده میشد و اصل مقبره بالای هفت[1] طبقه از سنگهای آهکی سفید رنگ واقع است و هر طبقه مرکب از قطعات بزرگ میباشد وطبقات تحتانی بلند و صعود بر آنها مشکل ولیکن طبقات فوقانی کوتاه و سهل است . دیوارها وسقف مقبره هم از سنگهای بزرگ و خوش ترکیب ساخته شده و با آنکه بدویان بندهای آهنین اتصالی سنگهاراکنده‌اند هنوز برسر پامیباشند. مدخل آن سوراخ تنگی است که برای داخل شدن در آنجا مجبور شدیم چهار دست و پا برویم و آریان مورخ وصف خوبی از مدخل مزبور نموده است. درون آن بواسطهٔ دود سیاه شده ، طول آن ده پا و پنج انگشت وعرضش هفت پا و شش انگشت و ارتفاعش شش پا وده انگشت است . درون این اطاق بکلی خالی و جز بعضی الواح و یك کتیبهٔ عربی

---

۱ – رجوع شود بتصویر شمارهٔ ۱۹ مقبرهٔ کوروش که در فصل سیزدهم صفحهٔ ۲۰۱ درج شده است . (مؤلف) .

که بر دیوار منقوش است چیزی ندارد ، آریان نقل میکند که روی مقبره این عبارت نوشته شده که‌ای که مرد منم کوروش پسر کبوجیه که سلطنت ایران را تأسیس کرده‌ام و پادشاه آسیا بوده‌ام پس از جهت این بنا برمن بخل مکن »[1] ، من شخصاً سه مرتبه بزیارت این مقبره رفته‌ام و در آنجا موفق شده مختصر تعمیری[2] هم نموده‌ام و ضمنا در هر موقع باین نکته متذکر شده‌ام کـه دیدن مقبرهٔ اصلی کوروش پـادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست ومن چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شك دارم که آیا برای ما طائفهٔ آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده ازمقبرهٔ مؤسس دولت پارس وایران که تقریباً دوهزار و چهارصد و چهل سال‌قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد .

پرسپلیس . پاسار گاد در قسمت فوقانی درهٔ پلوار واقع است و رشته‌کوه مرتفعی آن را از پایتخت بعدی جدا میکند کـه در تنگنای قشنگی از آن ، رود مزبور با سرعت جریان دارد . این تنگنا باز و بسته میشود و در تمام فاصلهٔ بین دو پایتخت که چهل میل است کمر بندی از کوهستان بنظر میرسد ، شهر پرسپلیس درجلگهٔ مرودشت واقع و آن جلگه همیشه حاصلخیز بوده وچون شاهنشاه ایران غالباً در فصل بهار آنجا بسرمیبرد محل آن بخوبی انتخاب شده بود. دراین محل خرابه‌های متعدد هست که باید شرح بدهیم، ازجمله حجاریهای معروف سلسلهٔ ساسانیان است، ولی آنرا در فصل دیگر بیان خواهیم نمود . از خرابه های متعلق به پرسپلیس یکی سطحه‌ای وسیع موسوم بتخت جمشید است که هیچیك از آثار و یادگارهای ادوار قدیم شبیه و نظیر آن نمی باشد و راجع باین آثاراست که خیام میفرماید :

آن قصر که جمشید دراو جام گرفت   آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت

۱ــ رجوع شود به « ده هزار میل » صفحهٔ ۳۲۸ . (مؤلف) .

۲ــ بر بام مقبره از تخمی که تصادفاً در آنجا افتاده ودرخت کوچکی روئیده بود که ریشه های آن بتخته سنگ های بزرگ فشار آورده، درزها و شکافهائی پیدا شده‌که رطوبت (ازباران و شبنم) داخل آنها میشده است . من آن ریشه ها را دادم از بیخ کندند و بعد تمام درز ها و شکافها را دادم از سیمان پر کردند . (مؤلف) .

سطحهٔ پاسارگاد را سابقاً نام بردیم که نسبت بتخت جمشید کوچکتر است ، لیکن چون از دور دیده میشود بنظر باشکوه‌تر میآید، زیرا که پاسارگاد مابین تپه‌های



۲۴- نقوش برجسته و کتیبه درکاخ خشایارشا

پست‌مدور ساخته‌شده وپرسپلیس دردامنهٔ رشته کوه واقع است ونسبت بآن کوهها شکوهی ندارد. طول سطحه هزار وپانصد پا است درصورتیکه سطحهٔ پاسارگاد سیصد پا طول دارد وعرضش نهصدپا میباشد. اعمالی که در آن سطحه شده نظیر سطحهٔ پاسارگاداست، یعنی قطعات بزرگ سنگ آهکی را بطور عجیبی بهم متصل ساخته‌اند. ضمناً بنظر میرسد که درساخت این محل نظر تقلید و اقتباس از سطحه‌های مصنوعی حیرت انگیز آسور داشته‌اند واگر این منظور نبود گمان نمیرود که چنین سطحهٔ عظیمی ساخته‌میشد، ولی ایرانیها در تهیه واستفاده ازدامنهٔ تپه نسبت باساتید آسوری خود پیش رفته وبهتراز آنها کارکرده‌اند، اگرچه زحمتی که آسوریان دراعمال خود کشیده‌اند بیشتربود چنانکه مثلا درکیونجیك تخمین شده است که بایست بقاعده بیست‌هزار تن یومیه درظرف‌شش سال زحمت کشیده باشند[1].

پله‌های پلکان مضاعف آن سطحه اگر چه از قطعه‌های سنگ بسیار بزرگ ساخته شده لیکن چنان کوتاه است که من سواره بسهولت از آن صعود نمودم. چون ببالای سطحه‌رسیدم‌درطرف‌مقابل پلکان رواق حیرت انگیز گزرك سس[2] (خشایارشا) را دیدم با درگاه عظیم آن‌که مجسمهٔ گاوهای بالدار بسبك نقوش آسوری وکیفیت مخصوص آنجا ایستاده‌اند وبالای آنها کتیبه‌ها بسه زبان منقوش و از جمله حاوی این عبارتست «منم گزرك سس پادشاه بزرگ، شاهنشاه کشورهای مختلف‌اللسان، پادشاه دنیای بزرگ، پسرداریوش پادشاه هخامنشی. گزرك سس پادشاه بزرگ میگوید بتوفیق آهورمزد این درگاه را ساختم وروی آن تمام ممالك وصف شده‌است».

از این دومجسمهٔ بزرگ که گذشتیم دوستون می‌بینیم که اصلا چهار ستون بوده و تالار وسیعی راکه هنوز موجود است ترتیب میداده است ودر مدخل آن رو بکوه یك جفت مجسمهٔ دیگر هست که آنها نیز دائماً حراست و پاسبانی کاخ را مینمایند، در اینجا باآنکه دست خرابی بمجسمه رسیده ظاهر است که مجسمه‌ها چهرهٔ انسانی

۱ــ کتاب سلطنت‌های پنجگانهٔ راولینسون ۱ــ صفحهٔ ۲۱۷. (مؤلف).

۲ــ Xerxes

داشته وریش دراز آنها هنوز بخوبی پیداست.

این رواق باشکوه البته مدخل قصر بزرگی بوده که اهم قصور پرسپلیس و آن نیز بنای **کزرکسس** یعنی **خشایار شا** میباشد. پلکان دیگر که باین قصر میرود حجاری عالی دارد. دیوار اصلی آن سطحه که تقریباً دوازده پا ارتفاع دارد مزین بسه ردیف از نقوش است. نقوش مزبور در طرف چپ عبارتست ازسوارهای مسلح با عراده‌ها و آنها پاسبان پادشاه میباشند که با حشمت و جلال با صدای موزیك پیش میآیند. در سمت راست نقوشی است که بین آنها صورت سرو ساخته شده واین صورتها آن نقوش را منقسم بچنددسته نموده و نقشهای مزبوراقوام مختلف‌اللسان کشور را ظاهر میسازد که از اطراف واکناف هدایا وخراج میآورند. باری چون از این پلکان بالا روند بتالار **کزرکسس** وارد میشوند. تالار نامبرده دارای هفتاد ودو ستون بوده وآنها منتهی بسر ستونهائی میشده‌اند که از دو نیم تنهٔ گاو ساخته شده و زیر گلوئی یا شاه‌تیر سقف بر روی آنها واقع بوده وامروز فقط ده دوازده ستون از آنها برپا میباشد، لیکن تالار مزبور که سقف آن از چوب ارز ودارای درهای بزرگ بلندبوده تصویر وطرح کردنش آسان است. مجموع این عمارت عالی تخمیناً مربعی[1] میساخته که صدو پنجاه پا طول ضلع آن بوده‌است. مشکوك است که این تالار دارای دیوار بوده باشد، بلکه مظنون است که مثل قصرشوش که در کتاب **استر**[2] تورات وصف آن شده در پیش عمارت پرده‌ها آویخته و در عقب وجنبین دیوار داشته است و این سبك در ایران بعداً نیز معمول بوده چنانکه تالارهای سلام سلطنتی که در این کتاب وصف آن شده شاهد این مدعا است و اکنون نیز اهم خصایص معماری ایرانی وجود تالارهای بزرگ است که جلوی آن باز وطرفین وعقب آن بسته میباشد.

قصرداریوش نیز اگرچه کوچکتر است دارای اهمیت میباشد و احتمال دارد

۱ــ من در ۱۹۱۶ بعضی از این نقوش وتصاویر برجسته را دیدم که برو برزمین افتاده بودند. (مؤلف).

۲ــ شرحیکه درباب اول، آیهٔ ٦ استر تورات ذکر شده بقرار زیر است:
پرده‌ها ازکتان سفید ولاجورد باریسمانهای سفید وارغوان در حلقه‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته وتخته‌های طلا و نقره برسنگفرشی ازسنك سماق ومرمر سفید و دُر ومرمر سیاه بود. (مؤلف).

که اطاقهای آن منزلگاه دائمی شاه بوده‌است ، لیکن درپشت سطحهٔ تالار **باشکوه صد ستون بوده** که بزرگترین تمام آن عمارات وچنانکه از اسم آن ظاهر **است سقف آن**



۲۴- قصر شوش، فریز شیران
(درشرح آن بفصل پانزدهم این کتاب تحت عنوان «کاشی کاری مینائی وغیره» رجوع شود .

برروی صد ستون واقع بوده دریا رواق بزرگی بطرف شمال داشته است . **پهلوی رواق** مزبور هم مجسمه‌های گاو بزرگ و عظیم‌الجثه بوده و بتوسط دو دهلیز **بزرگ وارد**

تالار میشدند. نقوش این تالار زیباترین تمام نقوش آن سطحه است و شاهنشاه را مینماید که برتخت جلوس نموده وچندین صف از رعایا اطراف او هستند و بالای سراو خداوند طیران مینماید. آنچه این تالار سلام‌داریوش را از سایر عمارات بیشترطرف توجه ما قرار میدهد اینست که احتمال کلی دارد اسکندر درهمین تالار بساط جشن و عیش خود راگسترده باشد و میدانیم که برای کینه خواهی[1] از صدماتیکه ازایرانیان بر یونانی‌ها وارد شده بود آن عمارت را آتش زد ومؤید این عقده آنست که وقتیکه در آنجاکاوش کرده اند طبقهٔ ضخیمی از خاکستر چوب ارز در زیر زمین یافتند.

مقابر سنگی

قصور پرسپلیس حکایت از عظمت وقدرت شاهنشاه میکند، اما مقابری که در کوه دیده میشوددرنفس تأثیر دیگر مینماید.

مقبره‌های مزبور بیشتر بطرف مغرب واقع وسبك آنها از مصر اقتباس شده‌است. چون شخص از دور نظر میکند درجلوی کوهپارهٔ عمودی چهار قطعهٔ صلیبی شکل می بیند که هریك منفذ سیاهی دارد و مدخل سنگی آن خراب شده است. در خارج صورت قبرها متشابه ومانند جبههٔ عمارتی است دارای چهار ستون که فی‌الجمله از عمارت‌جدا و مدخل آن بین آنها واقع است. بالای‌آنها سطحه‌ایست و روی آن تختی دو طبقه که هر یك دارای نقوش است بشیوهٔ نقوش تالار صد ستون، پادشاه ایستاده وکمانی‌بدست چپ گرفته ودست راست را بعلامت‌پرستش بطرف آهورمزد که در بالا پروازمیکند درازکرده است. یکی از این قبور که من آنراباکمال احترام معاینه‌کرده‌ام معلوم‌شده که متعلق به داریوش است. درفضای‌داخلی که‌مساحتش ۶۰ پا در ۹پا میشود، نُه گور

---

۱ ـ روح قضیه این است که در قشون کشی خشایارشا به‌یونان وتسخیر شهرآتن ارگ و معبدآنجا را پارسیها غارت‌کرده سوزانیدند وهمین را اسکندر دستاویز کرده گفته است که‌آتش‌زدن ارك‌آتن را می‌خواهد انتقام بکشد که‌آن بامرخشایارشا صورت‌گرفته بود، ولی باید دیدکه‌محرك اصلی این پادشاه در دست زدن باینکار چه بوده است. در اینجا یکی از نویسندگان معاصرکه قلمش‌خالی ازهرنوع‌آلایش است‌چقدر خوب می گوید که «خشایارشا هم میخواست انتقام سوزانیدن سارد و جنگل مقدس‌آنرا بکشد» نویسندهٔ فاضل اضافه میکندکه شکی نیست‌که خشایارشا و هم اسکندر هردو بدکردند و نتایج اعمال هردو برای اعقابشان گران تمام شد، ولی کی بایرانیها آتش زدن معطی‌راآموخت خود پارسیهای قدیم میگفتند‌که این درس‌را ازیونانیها گرفته‌اند. (مترجم).

(نه برای جنازه) درست شده است . این دخمه‌های عمیق با سنگهای چندی که ازکوه بریده‌اند پوشیده شده است . این گورها قاعدتاً باید مال خانواده و کسان داریوش باشد . آثار نامبرده هنوز باقی وبحال خرابی و ویرانی است[1] .

زیر مقبره‌ها نقوش حجاری‌های ساسانی است که درجای خود شرح آنراخواهیم داد . درمقابل آنها بنائی است که یقیناً تقلیدی از مقبرهٔ لیسی میباشد . بالاخره چند خرابهٔ دیگرهم هست که بی‌شبهه آتشکده بوده وپهلوی یکدیگر واقع شده‌اند وازخود سنگ کوه آنهارا تراشیده بودندومحتمل است که اقدم آثاری بوده باشدکه از آن کیش باستانی مانده است .

در سفر اول خودم با آنکه شرحی که لرد کرزن در کتاب معتبر خود از این خرابه‌ها داده بدقت خوانده بودم‌معهذا از آنها سردر نمی‌آوردم تااینکه چندسال‌بعد توانستم دو سه روز در آن نقطه توقف کنم و در آن موقع برخوردم باینکه سیاحت آن آثار عتیقه یکی از توفیقات بزرك عمر من است .

کاشی‌کاری مینائی و غیره

اینك بذکر کاشیهای زیبائی که دیولافوادرقصرارتاگزرکسس منمن یعنی اردشیر دوم درشوش اززیر خاك درآورده‌است میپردازیم. اهم کشفیات دیولافوا عبارتست از دوحاشیهٔ بسیار قشنگ یکی موسوم بحاشیهٔ تیراندازان که زیباترین نمونه‌ایست از کاشی کاری ملون مینائی و آن پنج پا ارتفاع دارد وتصویر یك سلسله سپاهیان تقریباً باندازهٔ طبیعی انسان بطور برجسته بررروی آن منقوش است . بشرهٔ مردها مختلف واز سفید تا سیاه همهٔ مراتب‌را دارا میباشد . نیزه های آنهاکه منتهی به دگمه‌های طلا میشود دلالت دارد بر اینکه از طبقهٔ سپاهیان جاوید میباشند واین جماعت درنظر دنیای متمدن آنروزمظهر جلال و تجمل و حشمت و قدرت شاهنشاهان بوده‌اند. دیگری موسوم بحاشیهٔ شیران-

---

۱ــ و این اشاره بوضعیت سابق آنهاست، ولی اخیراً درسلطنت اعلیحضرت شاه سابق برای حفاظت آثارو ابنیهٔ باستان‌کشور ادارهٔ مخصوصی در مرکزو نیز ولایات بویژه در شیراز واصفهان تحت نظر فرهنك تأسیس شده در حفاظت و نگهداری آثار مزبور ازطرف مأمورین رسمی مراقبت بعمل میآید . (مترجم) .

است و آن نیز الوان وتصویر شیرها را مینماید که با دهان گشاده درحال حمله میباشند و این هردوحاشیه را من درپاریس دیده واگرچه در همان حال اعجاب کردم اما تصور میکنم وقتیکه به جبهۂ عمارت پادشاه هخامنشی نصب بوده ودر آن آسمان صاف وشفاف جلوه ونمایش داشته است تأثیر وشکوه آنها طرف نسبت با حالت حالیه نبوده‌است. معلوم نیست که این کاشیهای مشتمل بر نقوش حیوانات را باید صنعت ایرانی دانست یا منسوب به بابلی‌ها نمود، لیکن نسبت بصنعت نقاری و حکاکی نمیتوان انکار کرد که در آن زمان به‌مرتبهٔ عالی رسیده و آن هنر ایرانی بوده است و چون استعمال مهر و خاتم در ایران متروك نشده این صنعت خوشبختانه هنوز در آن کشور باقی است و در سرلوحهٔ بعضی از فصول این کتاب نمونه‌هائی از این هنر ظاهر ساخته‌ایم.

کارهای زرگری هخامنشی

در دورهٔ پیش خوشبختانه اتفاق افتاد قسمتی از کناره‌های رود سیحون فروریخته اشیائی مکشوف شدند که امروز به دفائن یا خزائن سیحون[1] معروف میباشد. این اشیاء بهند حمل شده واز آنجا بالاخره بموزهٔ انگلستان رسیدند وما برای توضیح وتشریح موضوع فوق چهارتای از آن اشیاء را در اینجا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم:

از جمله یکی ارابهٔ زرین ایرانی قدیم‌است که نهایت درجه قابل ملاحظه است، نه فقط از اینجهت که نمونه‌ای از شاهکار زرگری آن دوره محسوب میشود، بلکه ازاین حیث هم که آن شکل‌ارابه‌ای‌راکه درایران باستان معمول بوده بمانشان میدهد که از سایر آثار و یادگارها این نکته مفهوم نمیشود. دیگر یك دستبند طلا است که آنهم بسی قابل توجه‌است، چه‌میرساند که در آن زمان این هنر به‌درجهٔ عالی رسیده بوده‌است. میناکاری در آن بکار برده شده اما نه با مینا بلکه باسناك های آبی‌رنگ یا بطوریکه معلوم میشود باسناك‌های لاجوردفام‌صورت‌میگرفته است. قسمت سوم عبارت ازصفحهٔ مدور کوچکی است از نقره که احتمال میرود قبهٔ سپر باشد که آن بواسطهٔ سه ورقهٔ

۱ــ «خزائن سیحون» تألیف ا. ام دالتون که‌از کمك ملاطفت‌آمیز اومن بسیار ممنونم. (مؤلف).

نازکی ازطلا روی نقوش برجسته نشانده شده‌است. گلمیخی است در وسط که بواسطهٔ پنج سوراخ سفته شده است حاشیه‌های اطراف آن زیبا وجالب دقت نظر است. سه نفر سوار نموده شده که دارند گوزن ، بز کوهی ، خرگوشی‌را شکار میکنند. قطر آن ۳/۸



۲۵ — گراور ظروف مفرغی خینمان

انگشت میباشد. بالاخره (در فصل ۱۹ کتاب در یك صفحه‌ای) یك کوزهٔ زرین خیلی خوشنمائی‌است که از مزایای آن یکی این است که دستهٔ آن بشکل کلهٔ شیر میباشد که

مخصوص زرگران هخامنشیان است .

آلات وادوات مفرغی خینمان

چندسال قبل هنگامی که در کرمان اقامت داشتم یکی از دوستان ایرانی من بمن اطلاع داد که در ضمن حفر زمین یك عده آلات وحربه‌های مفرغی یافته وما را بدیدن آنها دعوت[1] نمود . این اکتشاف در ناحیه‌ای واقع شده که موسوم بخینمان و در مغرب کرمان قرار دارد و هیچوقت در آنجا کاوش نشده بود. اشیاء مکشوفه عبارت بود ازدوسر تبر برنجی وظروف وسنجاقها وسر نیزه‌ها و دو آلت دیگر که مصرف آن هنوز مجهول است . نیز کوزه‌های بزرگ دارای غبار زردرنگی یافته وقبل از رسیدن من دور ریخته ولی دو کوزهٔ کوچك را نگاه داشته بودند . آنچه بیشتر طرف توجه میشد آن دوسر تبر بود که یقیناً اسباب زینت وتشریفات بوده وبرای جنگ ساخته نشده بود . ظروف عبارت بود از یك چراغ کوچك و یك ظرف کوچکی شبیه بآنچه ایرانیها هنوز برای شراب بکار میبرند . **کانون گرینول**[2] رساله‌ای[3] درخصوص این اشیاء مکشوفه نگاشته ومن آنرا درسال ۱۹۰۶ درمحضر مجمع موسوم به «مجمع آسیائی لندن» قرائت نمودم واشیاء را بموزهٔ انگلیس تقدیم کردم . **سرهر کول رید** و علمای دیگر که در آن آثار عتیقه بصیرت دارند آنها را ملاحظه نمودند و هیچکدام نتوانستند بدرستی تشخیص دهند که این اشیاء متعلق بچه عهدی بوده ویك علت آن این بود که اولین اشیائی ازاین قبیل بوده‌است که درفلات ایران مکشوف شده ونظیر وشبیهی نداشته که باآن مقابله بتوان کرد. بعدها تبرمفرغ دیگری که آن‌هم برای تجمل وتشریفات واز آثار باختری ودارای نقوش غریب بود بموزهٔ انگلیس آوردند، روی آن تصویرخرس و ببر وبز کوهی منقوش بود و **سرهر کول رید**[4]

۱ـ کتاب «ده هزار میل» صفحهٔ ٤٤١ . (مؤلف) .

2- Canon Greenwell

۳ـ رجوع شود به « Notes on a collection » ازانتشارات مؤسسهٔ رویال‌انترو ونیز مقالهٔ سرهر کول‌ریدرا درمجلهٔ « Archaeoloigia » شمارهٔ ۵۸، صفحهٔ ۱ ملاحظه کنید . (مؤلف) .

٤ـ Man سال ١٤ . شمارهٔ ۲ فوریه ١٩١٤ . (مؤلف) .

احتمال کلی دارد که نمونه‌ای ازمصنوعات باختری‌ایام **اسکندر** کبیر بوده‌باشد،بنابراین اگرچه‌من نمیخواهم تشخیص زمانی برای اشیاء مکشوفهٔ خودم بکنم معهذا مناسب دانستم که دراین فصل ذکری از آنها بنمایم .

خلاصه

درخاتمهٔ این‌شرح مختصر که ازخرابه‌های مهمهٔ دورهٔهخامنشی دادم چون مکرر آن خرابه‌ها را شخصاً سیاحت نموده‌ام احساسات‌خودراهم بطورخلاصه میخواهم اظهاربدارم و آن‌اینست که‌ایران‌ازملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل، آسور، مصر و یونان البته اقتباسات زیاد نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است و حتی مجسمه های گاوهای آسوری هم در قصرهای بزرگ هخامنشی از حیث اهمیت دارای مرتبهٔ اولیه نیستند و قصور مزبور هر چند برای حشمت و جلال شاهنشاه ساخته شده لیکن وقتیکه درباریان و سپاهیان در آن جمع میشدند البته درنظر مردمان نکته سنج و دقیق وهنر شناس آتن نیز رونق وشکوه تمام داشته[1] حتی خرابهٔ تخت جمشید با صورت فعلی آن توجه ما را بطرف خود جلب نموده وناگزیریم که بنظر تعجب وحیرت بآن نگاه کنیم .

۱ــ در اینجا میتوان قول‌برو وشیلز را تصدیق کرد که میگویند اگرچه‌هنر وصنعت ایرانی نسبت بسایر ملل قدیمهٔ متأخراست لیکن اصول و کیفیت آن نتیجهٔ ذوق وسلیقهٔ صحیح اصلی‌مشرق زمینی است وخلاصه‌ای ازمحسنات هنرمندی مردم مشرق را جامع میباشد . (مترجم) .



سکهٔ داریک

فصل شانزدهم

ایران و یونان در زمان سلطنت داریوش

ایشان نخستین یونانیهائی بودند که جرئت کردند بلباس مخصوص مادیها اقبال کنند و مردم را بوضع آنها ملبس سازند، تا این زمان شنیدن نام ماد برای یونانیها موجب بیم و هراس بود. «هرودوت ۶، ۱۱۲»

نتایج مخاطرات

حمله بخاك یونان ازطرف سپاهیان شاهنشاهی ایران که صدها هزار بودند و بالاخره دفع شدن آنها از وقایع تاریخی است که از حیث اهمیت و عظمت مزیدی بر آن متصور نیست و در حقیقت این واقعه اولین اقدامی بود از طرف مشرق زمین منتظم برای تسخیر مغرب زمین که از حیث انتظام آن مقام را نداشت. در اواخر آن دورهٔ محاربات نه تنها بیونان دست اندازی کرد بلکه بواسطهٔ نفوذ ایران کارتاژ هم حملهٔ شدیدی به مستعمرات یونانی جزیرهٔ سیسیل برد. از حسن اتفاق برای مصلحت نوع بشراین هر دو حمله عقیم ماند وبه نتیجه نرسید[1].

---

۱ ــ باید دانست که معلومات ما در خصوص جنگهای ایران بر علیه یونان بطور کلی از منابع یونان‌گرفته شده است. هرودوت شکی نیست که تا اندازه‌ای استفاده ازمنابع ایرانی کرده، لیکن نقطهٔ نظردر همه جا یونانی است. اسناد و منابعی که دراین فصل وفصل آتی بآنهامراجعه کرده‌ام عبارتند از: هرودوت ماکان، تفسیر هرودوت اثر هو وویلز، جنگ بزرگ ایران‌تالیف گرندی (Grundy)، تاریخ یونان اثر بوری (Bury)، نهفته نماندکه کتابهای نامبرده به فرهنگ ما در این باب خدمتی بسزا نموده و معلومات ما را در این خصوص بسی ترقی و توسعه داده‌اند. (مؤلف).

رعایای یونانی ایران

ایرانیان بواسطهٔ مسخر نمودن بلاد وجزایر یونانی آسیای صغیر والحاق ولایت طراس ومقدونیه برثلث تمام نژاد یونانی تسلط پیدا کرده بودند، اما یونانیها بواسطهٔ تربیت و ورزش و نیز استعداد آنها قوهٔ حربی مهمی داشتند. نیروی دریائی ایشان هم بهمان اهمیت نیروی دریائی فینیقیه بود وبوسیلهٔ همان نیروی دریائی بازرگانی را ازفینیقیه گرفته بودند، علاوه براین آزادی خودرا فوق العاده دوست میداشتند وکلیهٔ احوال و صفات آن قوم آنان را دارای قوت و قدرتی ساخته که تسلط بر آنها سهل نبود و یقین است که هیچیك از سلاطین اولیهٔ ایران بحقیقت احوال یونانیها که با سایر اقوامی که در تحت اطاعت ایرانیها در آمده مباینت کامل داشتند پی نبرده و نمیدانستند بچه طریق باید آنها را نگاهداری نمایند. گذشته ازاین چون یونانی ها در اقصای حدود دولت ایران واقع بودند گمان نمیرود که چندان محل توجه واعتنا گردیده باشند.

روابط بین یونان و آسیای صغیر

تبدیل یافتن پادشاه لیدی در سارد بساتراپ (والی) مسامحه کار ایرانی روابط یونان را با آسیای صغیر از حیث تجارت و مسافرت و مواصلت چندان تغییری نداده بود. اشخاصیکه از آسیای صغیر فرار میکردند باز در یونان مأمون و آسوده میشدند، چنانکه در عهد کرزوس هم همین ترتیب بود و نیز سلاطین مخلوع یونان غالباً بهمیهنان آسیائی خود و همچنین حکام ایرانی آسیای صغیر متوسل شده از ایشان استمداد مینمودند. این کیفیت که پیغام دولت اسپارت برای کوروش بدان اشعار داشت در نظر دولت عظیمی مثل دولت ایران همواره تحمل ناپذیرتر شده بالاخره منتهی بطغیان یونانیها گردید. از طرف دیگر ازجانب یونان هم غالباً دعوتهای تطمیع آمیز بایرانیها میرسید بالطبع ساتراپ جاه طلب شاهنشاه را اغوا میکرد که سعی در توسعهٔ نفوذ بلکه ازدیاد خاك وقلمرو ولینعمت خود بنماید و محتمل است که اگر خود داریوش هم باین خیال نبود ساتراپهای سارد از چندین سال بخیال توسعهٔ خاك دولت خود بودند.

اوضاع یونان

قبل از آنکه بذکر وقایع موصلهٔ بلشکرکشی یونان بپردازیم لازم است که توجهی باوضاع خود یونانیها بنمائیم . از چندین سال شهر آتن که منظور نظر حمله کنندگان و کلید تمام یونان بود گرفتار نفاق واختلافات شده **هیپ پیاس**[1] جبار که از خانوادهٔ **پیزیسترات**[2] بود و اسپارتیها اورا درسال ۵۱۰ قبل از میلاد اخراج کردند به سیگیوم واقع درناحیهٔ تروو‌ا پناهنده شد و آنجا ازوالی ایرانی سارد استمداد نموده با تمام وسائل بر علیه آتن بنای دسیسه کاری را گذاشت .

بعد از آنکه جباری و استبداد سرنگون شد **کلیستن**[3] که از خانوادهٔ نجیب **آلکمیونید**[4] بود اساس حکومت آتن را برحکومت ملی گذاشت و این مسئله باعث کینه و عداوت جماعت اشراف شد و آنها اسپارت را دولت معتبر یونان دانسته به او متوسل شدند . اسپارت مسئول ایشان را اجابت کرده لشکر فرستاد و **کلیستن** مجبور شد که در مقابل قوهٔ قهریه‌تسلیم‌شود. آتنی ها از این قضیه غضبناك شده برضد اسپارتی ها که جزو مستحفظین آتن بودند قیام کردند و آنها هم رفقای آتنی خود را رها کرده از آتیك[5] خارج شدند ، لیکن بزودی از متحدینی که در پلوپونس داشتند کمك گرفته با مزید قوه مراجعت کردند . مردم آتن ازناچاری نمایندگانی نزد ساتراپ فرستادند . استاندار ایرانی در ازای مساعدت خود تقاضا نمودکه آتنی ها آب و خاك ارسال دارند وتبعیت دولت ایران را قبول کنند . سفرای آتن این شرائط را پذیرفتند ، لیکن چون بشهر خود مراجعت نمودند در سال ۵۰۸ قبل از میلاد مردم آتن اعمال و اقوال ایشان را انکار و نکول کردند . ضمناً حمله کنندگان پلوپونسی آتیك را بغارت دادند تا وقتیکه کرنت[6] از رفقای خود کناره گرفت و عقد اتحاد منحل گردید . درسال ۵۰۶ قبل ازمیلاد باز آتنی ها سفرا بسارد روانه نمودند واز **آرتافرن**[7] ساتراپ تمنا کردندکه از تقویت **هیپ‌پیاس** دست بردارد . در جواب بخشونت بایشان گفته‌شد که باید **هیپ‌پیاس** را بوطن‌بازگردانید، ازاین فقره هم امتناع ورزیدند ولشکرکشی

۱- Hippias . ۲- Pisistratue . ۳- Cleisthenes . ٤- Alcmaeonid . ۵- Attica . ٦- Corinth . ۷- Artaphernes .

ایران به یونان تقریباً محقق شد،زیرا که امید موافقت طرفداران خانوادهٔ **پیزیسترات** طمع ساتراپ ایرانی را در توسعهٔ خاك تقویت میکرد و ظاهراً در این موقع جاسوسان فرستاده شدند که قلاع و بنادر و استعداد جنگی یونان را تحقیق کرده خبر بدهند. واقعهٔ ناکسوس[1] که اینك ذکر خواهیم کرد قسمتی از نقشهٔ تسخیر جزایر چندی در دریای اژه بود تا برای لشکرکشی که منظور داشتند مرکز دریائی قرار دهند.

طغیان یونانیها از سال ۴۹۹ تا ۴۹۴ قبل از میلاد

شك نیست در اینکه سبب مستقیم حرکت قوای پارس برعلیه یونان طغیان یونانیهای آسیای صغیر ومحرك آن جاه طلبی دو نفر از جباران یونانی بوده است که مهمترین آنها **هیستیه**[2] فرماندار میلت بوده که حفظ و حراست پل دانوب را برعهده داشته **داریوش** در ازای این خدمت شهری از بلاد طراس را باو بخشیده بود و چون برای آن شهر در و استحکامات ترتیب داد مورد سوء ظن نمایندهٔ شاهنشاه گردیده به شوش احضار و توقیف شد، اگرچه با احترام با اورفتار میکردند. .فرماندار میلت در آنوقت **اریستاگر** داماد **هیستیه** بود، اوغلامی نزد داماد خود فرستاد و چون آنجارسید گفت باید در خلوت سر مرا تراشید تا مقصود معلوم شود. چون سرش را تراشیدند دیدند بر پوست سرش عباراتی نقش (خال کوبی) شده مشعر بر ترغیب وتحریك یونانی ها بطغیان نسبت بدولت ایران و این پیغام با این حسن تدبیر بموقع رسید. چه همان اوقات **اریستاگر** ساتراپ ایران را وادار کرده بود که بهناکسوس حمله ببرد و بواسطهٔ خیانتی که در این امر بظهور رسیده ایرانیها موفقیت نیافتند. **اریستاگر** همواره مترقب بود که معزول شود بلکه مقتول گردد. البته در هر یك از بلادیونانی آسیا جماعتی کم یا زیاد وجود داشتند که طرفدار ترك اطاعت ایران بودند و چون **اریستاگر** از جباری کناره گرفت شهر میلت زود بدست اهالی شهر افتاد و جباران دیگر که از ناکسوس مراجعت نموده و درکشتی بودند گرفتار ایشان شدند. **اریستاگر** باسپارت رفته برای مقاومت با پارسیها استمداد نمود ولی ثمری نبخشید، لیکن آتنی ها بیست کشتی و

1– Naxos. 2– Histiaeus of miletus.

مردمان ارتریا پنج کشتی بکمك فرستادند و طاغیان بواسطهٔ این مساعدت مختصری قوت قلب یافته درسال ٤٩٨ حملهٔ ناگهانی بسارد بردند و آن شهررا متصرف شدند، لیکن بردژ معتبر آن دست نیافتند وچون نتوانستند شهررا نگاه دارند ناچار آنرا تخلیه نمودند ودر نزدیکی افسوس[1] گرفتار سپاهیان ایران شده ظاهراً مغلوب گردیدند، باینواسطه آتنی‌ها یونانیهای آسیا را بحال خود رها نمودند و این عمل اهل آتن که بدواً بیست فروند کشتی فرستاده درحرکت آزادی طلبی ابناء نوع خود شریك شدند و بعد آنها را تنها گذاشتند هم ازشرافتمندی دور بود وهم بامصلحت ومآل اندیشی منافات داشت.

استیلا یافتن یونانیها برسارد بتمام آسیای صغیر انعکاس بخشید و بلاد یونانی را بطغیان واداشت. از آن طرف داریوش چنان غضبناك شدکه بنابرروایات منقوله فرمان داد همیشه اوقات در موقع غذا یکنفر از بندگان باو یاد آورکند وفریاد نماید که «اعلیحضرتا آتنیان‌را بیاد آر» لیکن طغیان یونانیان بنظر مصلحت وبملاحظهٔ قوه واستعداد بکلی بیموقع بوده چه پارسیها تماما درداخله اقدام مینمودند وهر شهر یا ناحیه‌ایرا که میل داشتند جداگانه مورد حمله قرار داده و سایرین را وامیگذاشتند تا نوبت بآنها برسد، اما در عین حال شورشیان بعضی پیشرفتها کردند ومخصوصاً درکاریه که درآنجا دسته قشونی از ایران را منهدم ساختند.

جنگ لاد و سقوط میلت در سال ۴۹۴ قبل از میلاد

زد وخورد قطعی در دریا واقع شد. یکدسته کشتی‌مرکب از ۳۵۳ فروند ازیونان مجتمع گردید، لیکن ۶۰۰ فروند ناو[2] فینیقی و قبرس که در تحت فرمان پارسیان بودند برآنها حمله بردند. ناوهای سامیان ازمیدان جنگ روگردان شده ناوهای لسبی ها نیز پیروی ایشانرا نمودند و ایرانیان در جنگ لاد[3] مظفر گردیدند و میلت که پیشوای بلاد شورشی و اهمّ شهرهای یونان بود بتسخیر ایرانیان درآمد. مردهای آن تقریباً تمامشان بقتل رسیدند وزنها وکودکان باسیری به آمپ[4] واقع دردهانهٔ دجله

۱– Efhesus.

۲– ناو کشتی جنگی بمعنی اعم است. (مترجم).

۳– بنام جزیره‌ای مقابل میلت خوانده شده است. (مؤلف).

٤– Ampe.

رفتند و باین قسم شورش خوابید . نتیجهٔ مستقیم آن این بود که ربقهٔ اطاعت ایران را محکمتر از سابق بر رقبهٔ یونانیهای آسیای صغیر قرارداد و این نفاق و بی کفایتی و خیانتکاری یونانیان به **داریوش** و مستشاران او حق داد که معتقد شوند تسخیر یونان چندان اشکالی نخواهد داشت، لیکن از آن طرف این طغیان بآتنی ها فرصت و مجال داد که تهیهٔ نیروی دریائی نمایند که بواسطهٔ آن در جنگ بزرگی که در پیش داشتند یونان را از خطر رهائی دهند . بعلاوه طراس و مقدونیه بواسطهٔ خارج شدن ایرانیهااز آن ولایات استفاده کرده مجددا تحصیل آزادی نمودند .

لشکرکشی مردونیه بطراس ۴۹۳ قبل از میلاد

بعد از حصول مقصود در رفع فتنهٔ یونانیهای آسیا **داریوش** مصمم شد طراس ومقدونیه را دوباره مسخر کند وشاید عزم سیاست آتن وارتریا را نیز داشت . پس برای لشکر ایران‌دو راه درپیش بود: یکی مستقیم تر یعنی ازدریای اژه ودربین راه تا آتن که فاصله‌اش از بنادر آسیای صغیردویست میل میشد جزائر بسیار پراکنده ویقیناً بر راه دیگر ترجیح داشت ، لیکن مادام که ناوهای یونان مقهور نشده انتقال لشکر عظیم ازسوار وپیاده و ذخیره وتجهیزات و غیره ازراه دریا خطرناك بود . ازطرف دیگر راه خشکی اگرچه طول وپیچ وخم زیاد داشت، لیکن سابق برین از آن راه رفته بودند و آن را میشناختند . گذشته از اینکه ایرانیهای آن زمان هم مثل امروز نسبت بدریا بیگانه بودند و قوای شاهنشاه را هم در خشکی از آفت و آسیب دور میداشتند ، پس بملاحظات مزبور راه خشکی را اختیار نمودند . اول اقدامی که کردند این بود که مردونیه خواهرزادهٔ **داریوش** را بطراس فرستادند واو تسلط ایران را بر آنجا دوباره مستقر نمود و **الکساندر** پادشاه مقدونیه را مجبور کرد تعهداتی راکه پدرش **آمینتاس** نسبت به **داریوش** نموده‌تجدید نماید. بعدازآن **مردونیه** عازم یونان بود، لیکن‌طوفان دریا یك نیمه از ناوهائی را که وسیلهٔ حمل لوازم لشکری بود منهدم ساخت‌وپیش‌روی مردونیه غیر ممکن شد . برحسب شیوهٔ تغییر ناپذیر **داریوش** که هیچ کسرا دائماً

۱– Mardonius .

بفرماندهی باقی نمیگذاشت مردونیه در سال ۴۹۲ قبل از میلاد احضار شد و دنبالهٔ



۳۶ - ظرف سفالین مربوط بشورای جنگی

تصویر بالا منظرهٔ شورای جنگ داریوش را نشان میدهد که بر روی یك ظرف سفالین منقوش گردیده است. صورتهای این تصویر قرمز رنگ وزمینهٔ آن سفید وزرد است. درصف بالا، هلاس رب‌النوع را نشان میدهد که دروسط زوس وآتنا دو رب النوع ایستاده است. طرف راست تصویر آسیا برروی مذبحی نشسته (بدن آن مانند بدن آفرودیت۱ رب‌النوع) با دی‌سپشن۲ (که‌مراد مکر وحیله است) صحبت میدارد. درطرف چپ ارتیمس۳ رب‌النوع بریك آهوئی‌سوار و یك تازی بکناردارد. آپللو رب‌النوع قوئی برروی زانودارد و نزدیك‌او و کتوری بالهای‌خودرا گسترده‌است.

در صف دوم داریوش بر تخت نشسته و یکنفر مرد پارسی با اودر حال تعجب صحبت‌میکند و پشت سر داریوش یکنفرسرباز ایرانی با شمشیر و نیزه ایستاده است. در این صف پنج نفردیگر که بظاهر دو نفر آنها یونانی میباشند مشاهده میشود. درصف پائین خزانه دار شاه پهلوی‌میزی نشسته است. پنج تن از شاهزادگان در این رج دیده میشوند که سه تن از آنها ظاهراً چیزی درخواست‌مینمایند. روی لوحه یا جعبه‌ای که خزانه‌دار دردست دارد نوشته شده «چهارصدتالان» و بر دور میز او نیز پیکره های پول نقش گردیده.

۱– Aphrodite. ۲– Deception. ۳ – Artemis.

عملیات به داتیس و آرتافرن محول گردید و آرتافرن پسر ساتراپ لیدیه بود.

لشکرکشی برای گوشمالی آتن وارتریا سال ۴۹۰ پیش از میلاد

چون عملیات مردونیه برای گوشمالی آتن وارتریا نتیجه نداد بنابراین شد که درسال ۴۹۰ قبل از میلاد نهضت دیگری برای مقصود بشود. نقشهٔ عمل این بود که هیپ پیاس مستبد وقاهر را مجدداً بر آتن مسلط نمایند والبته او حاضر میشد که رؤسای مخالفین ایران را بقتل برساند و انتقام شاهنشاه را از ارتریا بکشد، لیکن انهدام ناوهای جنگی ایرانی در مقابل دماغهٔ کوه آتس سبب شد که از آن راه احتراز جویند. چون مردم شهر اژین و بعضی جزائر دیگر تسلیم ایرانیان شدند رأی براین قرار گرفت که ناوهای شاهنشاهی راه مستقیم دریا را اختیار نمایند، پس جلگهٔ آلیانی را که در ولایت کلیکیه بود برای محل اجتماع نیرو قرار دادند و آنها سوار کشتی شده بطرف یونیه روانه شدند و سامس را میعادگاه عمومی معین کردند. نیروی دریائی که عبارت از ششصد فروند ناوجنگی بود ابتدا از دریای ایکاری عبور کرده بناکسوس رفتند و سکنهٔ آنجا را ببندگی گرفتند و بعد ازاین پیشرفت ابتدائی متوجه دلوس گردیدند و بواسطهٔ معبدیکه در آن جزیره بود متعرض آن نشدند. پس از آن بجای اینکه به مقتضای مصلحت جنگی مستقیماً متوجه آتیك شوند به سواحل اوبیا[1] رفتند.

انهدام ارتریا

چون کشتی ها بنزدیك خشکی رسیدند درنهر بین اوبیا واتیك داخل شدند وجمعی ازسپاهیان را پیاده کرده ارتری رامحاصره نمودند و آن محل بواسطهٔ خیانت بتصرف ایرانیان در آمد وبسبب شرکتی که اهالی آنجا در طغیان یونانیهای آسیا و حملهٔ بسارد نموده بودند آنرا آتش زدند. بسیاری ازسکنه بتلال فرار کردندو آنها که گرفتار گردیدند بولایت دوردست ایلام تبعید شدند. ظاهراً مردم آتن هم در این موقع اقدامی برای دستگیری از آن بلدهٔ بدبخت نکردند و اهالی آن شهر تمام زهر انتقام ایرانیان را نوشیدند.

۱– Euboea.

جنگ ماراتن
۴۹۰ قبل از میلاد

قائدین سپاه ایران عوض اینکه آتن را منظور اصلی قرار دهند اوقات عزیز و تمام قوهٔ خودرا بمصرف امر جزئی رسانیدند و دشمن اصلی را غضبناك ومتحد ساختند. دراین ضمن **هیپ پیاس** بایرانیها ملحق شده رأی داد که خوبست باطراف خلیج ماراتن روند و آن در اتیك و تقریباً در بیست میلی شمال شرقی آتن واقع است ، این رأی هم صائب بود زیرا که خلیج مزبور برای توقف سفاین (ناوها) بسیار مناسب و نزدیك اگروپول یعنی ارگ آتن نیز بود و **هیپ پیاس** امید داشت که طرفدارانش بتوانند ارگ را متصرف شوند و محل نامبرده این مزیت را هم داشت که برای حرکات سواران بی مناسبت نبود . اما اتفاقاً دراینموقع هیچکس بطرفداری **هیپ پیاس** در آتن قیام نکرد و نه هزار تن سپاهیان آتنی که قبل از جنگ یك هزار تن از مردم پلاته نیز بایشان ملحق شده بودند بدون مزاحم و معارض بحرکت آمدند و برای کارزار حاضر شده باستقبال مهاجمین رفته در محل مناسبی در اراضی ناهموار از ناحیه‌ای که راه بدرون خشکی داشت قرار گرفتند و منتظر رسیدن کمك از اسپارت شدند ، لیکن اسپارتیان بعذر غیر موجه که مابرای اقدام بجنگ باید منتظر نیمهٔ ماه قمری شویم در آمدن تأخیر کردند . در حقیقت سفاهت اسپارتیان در این موقع باریك بی نظیر بود و محتمل است که تربیت ناقص آن جماعت ایشان را از حسن تناسب و درك مناسبات محروم نموده بوده است .

فریقین چندین روز روبروی یکدیگر قرار گرفتند وبنا بروایت **هرودوت** نظر بکثرت شمارهٔ پارسیان که ظاهراً بین چهل و پنجاه هزار تن بودند یونانیان به کنکاش درآمدند که آیا جایز است حال تعرض اختیار کنند یا باید منتظر حملهٔ دشمن شوند رؤسای سپاه ده نفر بودند و بطورتساوی دو دسته شدند ، یعنی پنجنفر موافق وپنجنفر مخالف گردیدند. اما **میلتیاد** که ایرانیهارا خوب میشناخت رئیس کل وسایر همکاران را متقاعد کرد که اقدام بتعرض اهمیت تامه دارد وظاهر آنست که فرماندهی راهم باووا گذار کرده بودند تانقشهٔ خودرا بموقع اجرا بگذارد، طرح جنگی او این بود که جناحین راقوت داده وبرای اینکه کثرت عدد ایرانیها سبب احاطهٔ آنها نشود قلب را هم بسط زیاد بدهد

حمله درزیر درهٔ ودانا باکمال سرعت وقوع یافت وفاصلهٔ بین دو اردو که درست یك میل بود درظرف هشت یا نه دقیقه پیموده شد . ایرانیها ازاینکه جماعتی‌ازیونانیان بدون تقویت سواران بر صف لشکر ایران حمله میبرند هم تعجب کردند هم واقعه را خفیف شمردند ، لیکن قبل از آنکه آنها از تعجب بخود آیند یونانیان بایشان رسیده بودند و محاربه طولانی نشد . پارسیان وطوائف ساکا که در قلب بودند خوب مقاومت کردند و بلکه غلبه یافتند ، لیکن آتنی ها در جناحین غـالب شدند و بعد رو بقلب کردند وتلفات بسیار برلشکریان شاهنشاه وارد آوردند که شش هزارتن تخمین شده و از یونانیها بیش از دویست نفر کشته نشده بود . لشکریان پارس فراری گردیدند[1] و یونانیها آنها را تا کشتی های خودشان تعاقب نمودند و بقول بایرون شاعر انگلیسی کوه بالای سرو دریا و دشت زیر پا و مرگ در پیش و ویرانی درپس آنها بود .

باری سواران و قسمتی از سایر سپاهیان قبلا بکشتی نشستند وازناوهای‌جنگی آنها فقط هفت فروند از دست رفته بود . **داتیس**[2] که در وقت تهیهٔ حـرکت بطرف فالرون ممکن بودگرفتار شود آن شب در مقابل ساحل لنگر انداخت و آتنی های هوشیار ومراقب ملتفت شدند که بالای کوه پنتلیکوس سپری بطورعلامت و نشانی‌برای دشمن نمودار شد . چون صبح در رسید کشتی ها بطرف جنوب رفته از دماغهٔ سونیون گذشتند وعازم فالرون شدند . اماهمینکه آنجا رسیدند دیدند لشکرفاتح قبل ازایشان در آنجا صف کشیده وبنابراین جرأت نکردند با آنها مقابلی کنند . رویهمرفته تلفات پارسیها زیاده ازعشرقشون ایشان نبوده واگردرماراتن هم لطمه خورده‌بودند نمیبایست دل شکسته و مأیوس شوند . لیکن سردارایشان جبن بخرج داده عازم آسیای‌صغیرشد و بد نامی ابدی برای پارس فراهم کرد .

---

۱ ـ باید دانست که راجع بجنگ ماراتن روایاتیکه نقل شده از منابع یونانیهاست وشما میدانید وقتیکه واقعهٔ یك جنگ را دشمن بخواهد گزارش بدهد نوعاً تا بتواند مطالب را بنفع خود تمام کرده حتی اگر حریف مقابل پیشرفتی‌هم کرده باشد آنرا شکست جلوه خواهدداد وروی این اصل میگوئیم راجع بشکست و فرار ایرانیان دراین جنگ تفصیلی که ذکر شده در آن(چنان که خودمؤلف محترم هم درپااین اشاره میکند) گزافه گوئی‌شده و نمیتوان بآن اعتمادنمود. (مترجم).

۲– Datis .

اگر چه ممکن است در تفصیل جنگ ماراتن بطوریکه بما رسیده استمبالغه و اغراق هم گفته باشند، لیکن در هر حال کمتر جنگی دردنیا چنین اثر معنوی داشته است، چه تا آن زمان قوهٔ پارسیان را قابل مقاومت نمیدانستند و یونانیها همواره در مقابلی با آنها عاقبت مغلوب شده بودند. بنابرین آتنی ها در حالیکه مردم اسپارت ناجوانمردی کرده و از مساعدت بایشان مضایقه نموده بودند حق اینست که در مقابل قشونی که چهار پنج برابر عددایشان بود منتهای شجاعت و رشادت را ظاهرساختند که عقب ننشستند و ایستادگی کردند و امروزهم بعد از دوهزار سال شخص چون در کتاب هرودوت کیفیت مهاجمهٔ یونانی هارا برلشکرنصرت اثردشمن میخواند متأثر میشود. فی‌الواقع شور و شوق آنها در تاریخ جنگ بی نظیر بوده و باید گفت منتهای استیصال آنها را غالب ساخته و معلوم شد که آتنی ها بتنهائی و بدون معاونت غیری جز مردم پلاته باجنگجویان شاهنشاه درمیدان معرکه نبرد نموده ورعبی بدل ایشان‌اند اختهاند که باوجود کثرت عدد هم جرأت مقابلی با آنهارا ننمایند. نتیجهٔ جنگ ماراتن چنانکه بعد از چندین قرن ملاحظه مینمائیم این بود، لیکن در نظر داریوش این واقعه خیلی مختصر ویك عدم پیشرفت ناقابلی مینمود که موجب تغییرخط مشی وسیاست او نمیبایست بشود.

احتمال میرود که شورش مصریکی ازاولین نتایج جنگ ماراتن بوده باشد. درعهد داریوش آن کشورقدیم ترقی کرده و بواسطهٔ افتتاح راه آمد و شد با ایران بازرگانیش توسعهٔ بسیار یافته بود. علاوه براین داریوش نهر بین رودنیل وخلیج سوئزرا تمام کرده یا دوباره افتتاح نموده بود و بازرگانی با داخلهٔ افریقا را تشویق میکرد، لیکن خراجهای جنگی گزاف تحمیل مینمود، در صورتیکه باعتبارات دولت ایران لطمهٔ سختی خورده و بنابرین در سال ٤٨٦ قبل از میلاد شخصی موسوم به خبیش[۱] برضد داریوش قیام کرد و مدعی شد که از خانوادهٔ سامتیکوس[۲] است و باین واسطه فتنهٔ مهمی برخاست و مدعی به سلطنت رسید.

شورش مصر سال ۴۸۶ پیش از میلاد

۱– Khabbisha . ۲– Psammetichus .

وفات داریوش سال ۴۸۵ پیش از میلاد

داریوش که تا آخرعمر ببزرگ منشی وبلند همتی باقی بود در صدد بر آمد که در آن واحد بخواباندن فتنهٔ مصر و تهیهٔ مهاجمهٔ سنگین تری بیونان اقدام‌نماید وواقعاً اگراین‌شاهنشاه پنج سال دیگر عمر کرده بود کار یونان زار بود ، لیکن در سال ۴۸۵ قبل از میلاد در سال سی و ششم سلطنت خود درگذشت .

خصایل داریوش

حقیقت این است که کشورایران سعادتمند بود که دریك عصر دو سلطان بزرگ داشته است . **کوروش** کبیر جهانگیر و مؤسس دولت ایران بود و **داریوش** که او نیزمستحق لقب کبیراست دائماً با دشمنان و حریف های مبرم در زد وخورد بوده و ازاین بالاتر آنکه کفایت و علم تنظیم‌واداره داشته است . خصایل شخصی او بسیار عالی بود ، فراست و هوش و مروت و انصافی‌به کمال داشته چنانکه اعدا عدواو یعنی یونانیان نام او را باحترام میبرده‌اند . بزرگان ایران که دست تعدی ایشان بواسطهٔ این پادشاه بسته شده بود اورا از روی تحقیرخرده فروش مینامیدند ، لیکن این تحقیر در واقع تجلیل او محسوب میشود و یقین است که اگر قوهٔ اداره کردن و کفایت او در لشکر کشی نبود دولت عظیم پارس چندین قرن دوام‌نمیکرد وتا عهد **داریوش** سوم یعنی آن پادشاه جبانی که از **اسکندر** کبیرشکست خورد امتداد نمییافت . عدهٔ سلاطین بزرگی که در ایران سلطنت کرده‌اند کم نیست ، لیکن چون اوضاع و کیفیات‌زمان را درتحت نظر در آوریم تصدیق میکنیم که**داریوش** یکی از بزرگترین آن پادشاهان بوده و در میان بزرگان تاریخی قوم آریانی دراعلی مراتب واقع است .



نبرد یونانیان با پارسیان
(حاشیه ، اقتباس از معبد آتنا نیك در آتن)

فصل هفدهم

دفع پارسیها از یونان

پادشاهی برفرازصخره‌ای که برسالامیس دریازاد مینگرد نشسته بودهزاران ناو پائین آن صخره لنگرانداخته و انبوه مردمان در جنب و جوش بودند و این همه از آن او بود . وی سحرگاه ایشان را بشمرد ولی وقتی که خورشید غروب کرد آنان کجا بودند ؟ « بایرون »

جلوس خشایارشا سال ۴۸۵ قبل از میلاد

داریوش برحسب عادت پارسیان زوجات متعدده داشت که از جملهٔ آنها دختر گبریاس بوده و گبریاس یکی از رفقای داریوش بود که در توطئه و حملهٔ برگوماتای غاصب با او شرکت کرده بود . ازاین زن سه فرزند داشت که ارشد آنها مدتی وارث تخت و تاج محسوب میشد و آرتابازان [1] نام داشت، لیکن زوجهٔ دیگر بنام آتس‌سا [2] که دختر کوروش بود سمت تقدم یافته در مزاج شاهنشاه پیر چنان نفوذ یافت که چون هنگام مرگ دررسیدپسر آن زن راکه خشایارشا نام داشت ویونانیها گزرکس خوانده‌اند جانشین خود قرارداد و بلامنازع بر تخت سلطنت جلوس کرد . این پادشاه جدید که در کتاب استر تورات بنام اخشوروش مذکورشده بحسن صورت وتناسب اندام معروف، لیکن راحت طلب و ضعیف‌النفس بود و بسهولت تابع رأی مستشاران میشد ، شهوت پرست و طالب جاه و جلال، ولی بی قید بنام بلند و افتخار بود وظاهراً معایب نامبرده در وجود آن‌شاهنشاه باعث نجات یونان گردید. ازابتدا عدم پیشرفت پارسیهارا دریونان

۱– Artabazanes ۲– Atossa .

امری غیرمهم میپنداشت، اما مردونیه اصرار کرد که تحمل این امر اسباب کسر اعتبارات دولت پارس خواهد بود و بقدری در این نظر پافشاری نمود که شاه هم بااو موافق شد ولشکرکشی بزرگ مقرر گردید.

دفع شورش مصر در سال ۴۸۴ قبل از میلاد

بدواً **خشایارشا** متوجه مصر شد که فتنهٔ آن محل‌رابخواباند وبا آنکه**خبیش** مدت دو سال کمال اهتمام را در تهیهٔ وسایل مقاومت نموده بود مصریان مقهور گردیده ومدعی ناپدید شد، اما طرفداران او سخت مجازات دیدند و دلتا بغارت رفت. برادر پادشاه که **هخامنش** نام‌داشت والی آنجاتعیین شد و کشورمصر مانندسابق‌استقرار یافت، امرای موروثی و کهنهٔ ولایت در اختیارات و تملك اموال خود باقی ماندند واز این جهت متعرض ایشان نشدند.

طغیان بابل در سال ۴۸۴ قبل از میلاد

مصر تنها برای **خشایارشا** اسباب زحمت نبود، بلکه دربابل هم فتنه‌ای برپا شده اگر چه آن دوام نکرد باین معنی که‌شخص مجهولی موسوم به **شماشریب**[1] مدعی سلطنت شدوعلم‌طغیان برافراشت، لیکن ایرانیان چندماه بابل را محاصره کرده بالاخره آن را متصرف شدند. در اینموقع شهر و معابد همه را غارت کردند و اهل بلد را باسیری بردند. **خشایارشا** از رب‌النوع موسوم به **بل‌مردوك** نیز واهمه نکرد و خزائن آن را هم بیغما داد. از آن ببعد بابل دیگرسر بلند نکرد و تجارت ومذهب و نفوذ و اعتباراتش تدریجاً محو شده لیکن آن بلد معظم کار خود را کرده بود و حقیقتاً چون درست تأمل میکنیم که چه اندازه تمدن جدید ما مدیون بابل است اززیادی مرهونیت خود متعجب میشویم.

تشکیل قشون بزرگ ایران وعده آن

در سال ۴۸۱ پیش از میلاد تدارکات بزرگترین لشکرکشی که در دنیا واقع شده باتمام رسید و در پائیز آن سال دستجات مختلفهٔ آن قشون در ولایت کاپادوکیه جمع شده بطرف لیدیه رفتند. **خشایارشا** زمستان‌را در آنجا بسر برده قوائی که در تحت فرمان داشت وآن

۱— Shamasherib .

از اطراف و اکناف کشورهای وسیعهٔ پارس فراهم شده بودند چنان رعب در دلها انداخته بودند که هرچند البته بیشمار بوده لیکن درباره آن اغراق ومبالغه را بحدافسانه رسانیده‌اند. بهترین تشریحی که ازعناصر مختلفهٔ این قشون شده آن است که هرودت نقل کرده‌است واو نه تنها حسن بیان بخرج داده بلکه برای مورخین وهمچنین اشخاصیکه دراستقصای شمارهٔ نژادها وقبایل انسانی میکوشند میزان خوبی فراهم کرده‌است. باری مقدم برهمهٔ طوایف پارسیان ومادیها بودند که نیزه و کمان وشمشیر داشتند، بعداز آن کیس‌سی‌ها وهیرکانیان (گرگانی‌ها) راذکرمیکند که حربهٔ آنها نیز مانند پارسیان بوده‌است. پس از آن آسوریان که مغفرهای مفرغی داشتند، باختریها ، آریانیها ، پارتیها وطوایف مجاورهٔ آنان که نیزه و زوبین داشتند ، سپس طایفهٔ سکا که جنگجویان معتبر بودند و کلاه دراز عجیب و تبرهای جنگی داشتند ، بعد از آن هندیها با قباهای پنبه ، حبشیان افریقا با ابدان منقش مسلح بکمانهای دراز و تیرهائی که نوك آنها منتهی بسنگ میشد ، حبشی‌های آسیا که احتمال میرود بومیان جنوب ایران و مکران بوده‌اند ومغفرهای عجیبی داشتند که آنرا از کلهٔ اسب میساختند و همچنین طوایف دیگر حتی مردمان جزائر دور دست خلیج فارس . بر هر جماعتی یکنفر پارسی گماشته بودند. کلیه سپاه را اجمالا منقسم به گروهان و افواج ورسدها ودسته‌ها نموده بودند. فرمانروائی کل پیادگان را به مردونیه (ماردونیوس) واگزار کرده بودند لیکن سپاه جاوید فرمانده مخصوصی داشت. اما سواران بیشتر پارسیها و مادیها بودند و تقریباً هشت‌هزار تن ساگارتیان که مردم شمال ایران و کمند انداز بودند ضمیمهٔ ایشان شده ، طوائفی که سوار عراده شده وبااین‌حال محاربه مینمودند نیز جزء سواران محسوب میشدند. ازطایفهٔ کیس‌سی‌ها نیز جزء آنها بودند، هندیان سوار عراده شده گورخر بعرادهٔ خود می‌بستند و وجود ایشان درجنگ نباید چندان مفید فایده بوده باشد . از باختریان و کاسپیان و لیبیان که برعراده سوار میشدند نیز داخل سواران بوده بعلاوه جماعتی از عرب داشتند که سوار بر شتران جمازه بودند .

نیروی دریائی عبارت بود از هزار ودویست ناو که فینیقیان ومصریان ویونانیان

رعیت ایران آنهارا فراهم ساخته بودند. درهر ناوی چند نفر پارسی یامردم‌طایفهٔ سکا بودندکه بطور ملوان(ملاح) سپاهی بفرماندهان ایرانی معاونت مینمودند. ناوهای حمل ونقل عبارت از سه‌هزار فروند بودند.

بنا بروایت هردوت ترکیب این لشکرکشی که در تاریخ معروف بقشون‌کبیر شده از این قرار است:

نخست پیادگان	۱٫۷۰۰٫۰۰۰ تن
دوم سواران	۱۰۰٫۰۰۰ »
سوم ملوانان و سپاهیان دریائی	۵۱۰٫۰۰۰ »
مجموع	۲٫۳۱۰٫۰۰۰ تن

قوای امدادی وملازمان وخدمتگذاران این عده را از پنج میلیون تجاوز میدهد والبته این مقدار را نمیتوان باور نمود، اما چون ایرانیها ظاهراً بکثرت عدد وعظمت کشور اهمیت میدادندشاید بتوانیم قبول کنیم که نیروی خشکی و دریائی بانضمام تبعه و خدمتگذاران بیك میلیون رسیده باشد. از این یك میلیون پس از موضوع کردن عملجات کشتی‌ها دویست‌هزار مردان جنگی بیرون خواهد آمد. همچنین اتباع و پیروان در یك قشون شرقی زیاد میباشد، چنانچه از دستجاتی که در خطوط ارتباطی جاگرفته و نیز بیماران و معلولین و غیره را بخواهیم از عدهٔ فوق خارج کنیم آنوقت شمارهٔ قشون پارسی که در دریا و بالاخره در خشکی با یونانیان روبرو شده‌اند زیاد نخواهد بود، لیکن اینقدر مسلم است که تا آنزمان لشکرکشی باین عظمت واقع نشده بود و این مسئله بهترین تصدیقی است که از شجاعت و لیاقت یونانیها میشود، اما باید دانست که ضعف لشکر ایران بواسطهٔ همین کثرت عدد بود، زیرا که چنین سپاه عظیم را نمیتوان برای عملیات و حرکات طولانی بکار برد، چون خواربار رسانیدن بآنها بسی صعب است و همچنین دور کردن آنها از دریا وناوها جز در ظرف چندروز دریك وقت ممکن نمیشد.

اوضاع جنگی یونان

در این حمله نیز مانند حملهٔ سابق آتن منظور عمده بود ومقرر شد ضربت شدید و حملهٔ اصلی بر شهر نامبرده وارد شود . از طرف دیگر پارسیها در کمال سهولت میتوانستند قوای دفاعیهٔ تنگهٔ کرنت یا خطوط دیگر را محصور کنند ، مگر اینکه ازطرف دریامقاومت ببینند . بنابراین سرنوشت اسپارت هم بالاخره معلق بامر آتن میشد ، اگر چه اسپارتی‌های نـادان و متحدین ایشان که مأمور دفاع تنگه بودند این مسئله را بخوبی درك نمیکردند . خلاصه بواسطهٔ مساعی **تمیستو کل**[1] آتنی‌ها در ظرف ده سال اخیر نیروی دریائی خود را فوق‌العاده ترقی و توسعه داده هم سفائن و ناو های تازه ساخته و هم تکیه‌گـاه محکم پیرئوس را ایجاد نموده بودند ، بنا براین میتوانستند در وقت ورود و مهاجمهٔ دشمن سکنهٔ ولایات را را بجزائر مجـاور انتقال دهند و بالاخره راه دریا را در پیش گرفته مهاجرت نمایند ودر ایتـالیا میهن جدیدی برای خـود تهیه کنند . واقعـاً **تمیستو کل** بهمین خیال هم افتاده بود .

دیگر از اقداماتیکه کردند این بود که سعی نمودند در اینکه تمام مناقشات داخلی را مرتفع ساخته هیئت اتحادیهٔ عظیمی درمقابـل مهاجمین تشکیل دهند . ابتدا با **ارگوس**[2] داخل مذاکره شدند .لیکن چون مردم آن محل تقاضا داشتند که دولت ایشان از حیث حقوق فرماندهی با اسپارت در یکمرتبه قرار داده شود این مذاکرات بی‌نتیجه ماند .**ارگوس** با آنکه رفتارش موجب نگرانی زیاد بود علناً بـا پارسی ها موافقت نکرد . با **گلن**[3] جبار سیراکوز نیز مذاکرات بعمل آوردند و بنا برگفتهٔ هردوت او اصرار داشت که درمقابل کمکی که‌میکند سپهسالار ویا امیر قوای‌خشکی ویا دریائی یونان بشود، لیکن باوجود کثرت عدهٔ سربازان و ناوهائی که در اختیارخود داشت معذلك سفرای یونان ازقبول این پیشنهاداو امتناع ورزیده حتی آنرا قابل‌توجه ندانستند، اما احتمال دارد که او بواسطهٔ اینکه جزیرهٔ سیسیل درتحت تهدید حملات

۱– Themistocles ۲– Argos. ۳– Gelon

کارتاژیها بود نمیتوانست بیونانیها معاونتی نماید. بالجمله مردم کریت وجزیرهٔ کورسیرا (کرفو[1]) هم دردفاع ازاین خطر مشترك مساعدتی ننمودند.

حرکت قشون عظیم

حرکت قشون عظیم ازسارد چنانکه هرودوت حکایت کرده‌است منظرهٔ آن باید شگفت آمیز بوده باشد. در فواصل دستجات فقط سپاهیان زبده جاگرفته ومابقی اجتماعات بی‌ترتیب مردمان مسلح بودند وبدون نظم پیش میرفتند. لیکن همینقدر که چنین جمعیتی‌را بخوبی راه برده وخوراك بآنها میرساندند معلوم میدارد که دولت ایران تنظیمات عالیه داشته است. قوهٔ آن دولت از حیثیات دیگر نیز کم نبود، چه علاوه براینکه دوپل محکم از قایق بر تنگهٔ داردانل بستند بر رود استریمن[2] نیز پل زده و از میان دماغهٔ آتس نهری بریده‌بودند و این در آن فاصلهٔ بعیدهٔ از مرکز دولت کارکوچکی نبود. از این گذشته در منازل مختلفه مخزنهای مهمهٔ خواربار فراهم کرده فقط مسئله‌ای که ممکن بود اسباب اشکال وزحمت شود تهیهٔ آب برای چنین لشکر عظیمی بود.

عبور از تنگهٔ داردانل خودکار بزرگی بود. دو پلی که در آنجا از قایق بسته وباین واسطه آنجارا معبر قرار داده بودند ازطنابهای خیلی محکم ساخته شده‌بودند. عبور لشکریان تحت نظر شاهنشاه واقع شد و او برروی تختی از مرمر که بالای تلی نزدیك ایدوس[3] زده بودند جلوس نموده و در طلوع آفتاب از جام زرین شراب نثار دریاکرد و برای فیروزی و تسخیر اروپا دعا خواند. آنگاه جام طلا و قدحی از طلا و یك شمشیر پارسی بطور هدیه بدریا انداخت و سپاه جاوید با تاجهای گلی برسرمقدم صفوف واقع شده پا برروی پل گذاشتند و زیر پای آنها شاخه‌های مورد افشانده‌بودند. خلاصه لشکر عظیم (بیشتر) در زیر تهدید شلاق دسته دسته بخاك اروپا قدم گذاشتند ودر دشت دوریسکوس[4] سپاهیان را شماره نمودند. از آنجا به‌اکانتوس رفتند وآنجا موقتاً منقسم بسه دسته شدند تا مجدداً در ترم[5] بهم متصل شوند.

چون مردم تسالی ازیونانیها برای محافظت معبر کوه الیمپوس[6] استمداد نموده

۱- Corfu. ۲- Strymon. ۳- Abidos. ٤- Doriscus. ٤- Therma. ٦- Olympus.

بودند آنها بدواً ده هزار تن به تمپه فرستادند لیکن بگفتهٔ **هرودوت** آنان ملاحظه کردند که دشمن آنهارا میتواند در آنجا محصور نماید بنابراین عقب نشستند و چون اهل تسالی درمقابل **خشا یارشا** خودراتنها دیدند مجبور بمسالمت وموافقت گردیدند. پس قشون پارس بلامانع از مقدونیه و تسالی عبور کرده و بدون اینکه زد و خوردی بشود اکثر ولایات شمالی و مرکزی یونان منقاد ایران شدند و فقط تسپیا[1] و پلاتیه[2] شرافتمندانه مستثنی ماندند.

مدافعه در ترموپیل سال ۴۸۰ قبل از میلاد

چنانکه مذکور داشتیم اسپارتیها مأمور محافظت تنگهٔ کرنت بودند ومیل داشتند آتنیان ولایت آتیك[3] را در مقابل دشمن رها نموده بجنوب روند. آتنی‌ها این عقیده را ردکردند وحق هم داشتند وبالاخره پس از عقب نشینی تمپه قرار داد ابلهانه‌ای که اساساً ناشی از اسپارتیها بود منتهی شد باینکه یك قوهٔ هفت‌هزار نفری درتحت ریاست **لئو نیداس**[4] بفرستند تا معبر تنگ ترموپیل را حفظ نماید. این معبر موقع مستحکمی از یونان و واقع مابین کوه و دریا بود. در ساحل یمین قریب سیصد فروندکشتی یونانی که در مقابل دماغهٔ آرتمیزیوم در اوبیه[5] موضع گرفته بودندآنرا محافظت مینمودند. هرگاه یونانیها باین نقطه مدد میفرستادند و با تمام قوای یونان آن موضع را حفظ میکردند محتمل است که قدرت **خشا یارشا** بقوهٔ حربی در هم شکسته میشد، چنانکه برای برن‌نوس[6] و لشگر گول در سال۲۷۹ قبل‌از میلاد اتفاق افتاد. باری در اینموقع‌شیوهٔ عملیات تدریجی بکار بردند و ضرر دیدند. دستهٔ معتبری از قشون بهلاکت رسیده وپیشرفت دشمن را هم چندان تأخیر نینداخت. لیکن تأثیر اخلاقی که ازابراز شجاعت یونانیها در آن هنگام درسپاهیان ایرانی‌میبایست حاصل شده باشد مهم بوده سوء تدبیر یونانیها بهیچوجه از نام نیك ابدی **لئو نیداس** و دلاوران همراه او نمیکاهد بلکه بر آن میافزاید.

۱_ Thespia ۲_ Plataea ۳_ attica ٤_ Leonidas ٥_ Euboea ٦_ Brennus

خشایارشا از ترم با قشون بیشمار خود پیش رفت ، لیکن چون خبر رسید که دشمن معبر را گرفته است متوقف شده دسته‌ای برای تحقیق امر فرستاد . خط ساحلی امروز خیلی پیش رفته اما در سال ۴۸۰ قبل از میلاد زبانهٔ باریکی از خاك فقط به پهنای صد پا در پای کوه بود ، قوای یونانی بین دو نقطه اردو زده که از همهٔ نقاط تنگتر بود . جماعتی که برای تحصیل اطلاع رفته بودند خبر آوردند که یونانیان مشغول ورزش و شانه کردن گیسوان دراز خود میباشند مثل اینکه میخواهند بجشن و مهمانی بروند . **خشایارشا** چهار روز توقف کرد، ظاهراً بانتظار اینکه کشتی‌های پارسی از معبر اریپوس[1] عبور کنند و بالاخره به مادیها و کیس‌سی‌ها و پس از آن به سپاه جاوید امر داد حمله برند لیکن نیزه‌های کوتاه و اسلحهٔ ناقص آنها با وجود جرئت و جلادتی که بخرج دادند بر یونانیها که اسلحهٔ کامل‌تری داشتند اثری نبخشید و صدها از ایشان بهلاکت رسیدند. روز بعد محاربه تجدید شد و نتیجه مثل روز قبل بود . **خشایارشا** دلتنگ شد تا اینکه بخت با پارسیها یاری کرد و یك نفر از یونانیهای خائن راهی از میان کوه بایشان نشان داد . پس سپاه جاوید را از آن راه روانه کردند و دسته قشون فوسیان که برای محافظت آن راه گماشته شده بودند نیز در ادای وظیفه کوتاهی نموده مقاومتی ظاهر نکردند وراه را رها کرده عقب رفتند. خبر این واقعهٔ هایله بسایر دستجات قشون رسید و همه جا خالی کردند مگر اسپارتیها که سیصد تن بودند و تسپیان ومردم تب که این دستهٔ اخیر (بنا بقول هرودوت) بزور سر نیزه نگاه‌داشته شدند[2] . خلاصه این جماعت دلیر منتظر محصور شدن ننشستند و بطرف پارسیان پیش رفتند وبدون ملاحظهٔ کثرت عدهٔ دشمن بمحاربه پرداختند تا تماماً جان خود را باختند و نام ابدی حاصل نمودند.

۱ــ Euripus

۲ــ عقیدهٔ «گروندی» Grundy آنستکه لئونیداس نیروی عظیمی فراهم آورد تاسپاه «جاویدان» را منکوب کند و با نیروی کاهش یافته‌ای بمقابلهٔ لشکر عمدهٔ پارسیان رفت . این نظریه بی‌پایه نیست وحاکی از حضور تسپیان‌ها و «بوئسیان» ها درجنك است. بهر تقدیر چون لئونیداس بجای روش دفاعی‌را شیوهٔ تهاجم را پیش گرفت، وحال آنکه اگر نقشه‌اش آن میبود که گروندی اظهار میکند، بچنین کاری دست نمیزد ، من روایت قدیم را برمیگزینم و عقیده‌ام آنستکه شخصیت لئونیداس ، تسپیاها را بشرکت در سرنوشت او برانگیخت . (مولف) .

زد و خورد های دریائی در آرتمیزیوم

در این ضمن در دریا خیلی وقایع اتفاق افتاد . ناوهای پارسی بعد از حرکت لشکریان دوازده روز در ترم توقف کردند ، بواسطهٔ اینکه بین بندر و خلیج پاکازیان لنگرگاهی نبود ، پس از آن ده فروند کشتی تندرو پیش انداخته راه افتادند. ناوهای مقدم به سه فروند ناو یونانی برخوردند که در مقابل مصب رود پنیوس[1] مشغول تفحص و پاسداری بودند. دو فروند از آن ناوها منهدم شده و ناوهای مهاجمین بسلامت بساحل مگنزی رسیدند، لیکن چون عدهٔ آن ها زیاد بود ناچار در هشت صف به خطوط موازیهٔ با ساحل قرار گرفتند و در حالیکه باین ترتیب لنگر انداخته بودند طوفان ناگهانی برخاسته ٤٠٠ فروند از این ناو ها را در هم شکست و بعد از آن که طوفان تخفیف یافت ناو های باقیماندهٔ ایران بطرف افتا[2] که در مقابل آرتمیزیوم و در اصل خاك یونان واقع بود متوجه شدند .

پارسی ها بی تدبیر نبودند وتصور مغلوبیت هم برای خود نمیکردند ، بنابراین ۲۰۰ فروند از ناوهای جنگی خود را جدا کرده فرستادند که جزیرهٔ اوبه را دور زده از بغازی که آن جزیره را ازاصل خشکی جدا میکند بالا روند .

یونانیها ازاین فقره مطلع شده در تحت فرماندهی دریاسالار اسپارتی بنام **اوری بیاد**[3] به اصل سفاین جنگی و ناو های ایران حمله بردند و سی فروند از آن ها را دستگیر نمودند ، لیکن نتیجهٔ مبارزه قطعی نبود . شب روز بعد هم بازهوا بحال یونانیها مساعدت کرده طوفان کلیهٔ کشتی ها و ناوهائی راکه باطراف اوبه فرستاده شده بود درهم شکست، یکدسته ازناوهای آتن که پنجاه وسه فروند بود وظاهراً مستحفظ بغاز کالسیس[4] بودند این خبرخوش را برای یونانیها بردند ، ضمناً از طرف **خشایارشا** همواره بکشتی های جنگی پارسیان امر میرسید که ناوهای یونان را شکافته بقشون متصل شوند. بنابراین در تمام خطوط زد وخورد شدیدی درگرفت ، یونانیها در شرف مغلوبیت بودند ونصف ناوهای آن ها خراب شد. در این اثنا خبر رسید که لشکر ایران از ترموپیل عبور کرد،

۱— Peneius. ۲— Aphetae. ۳— Eurybiades. ٤— Chalcis.

یونانی‌ها برسیدن این خبر ایستادگی را مصلحت ندیده شبانه فرار کردند. اگرپارسیها آن‌هارا تعاقب نموده‌بودند بسیاری ازکشتیهای صدمه‌خوردهٔ آنان‌را دستگیرمینمودند، لیکن پارسی ها با آنکه باید بفراست دریافته باشند از فرار شبانهٔ یونانی ها بی خبر ماندند. آن ها با فرصت تمام ازکنار ساحل اوبه رفتند در حالیکه آتنی ها مؤخرهٔ آن ها را تشکیل میدادند.

پیشرفت قشون پارس و تسخیر آتن

تا اینجا برای پارسیها بدپیش نیامده بود. ازسخت‌ترین معابر گذشته، ناوهای یونانی هم بعد ازدو محاربه عقب نشستند و راه یونان مرکزی بی‌مانع ومنازع برای مهاجمین بازشد. پس **خشایارشا** به فوسیس[1] رفته و آن را بغارت داد، آنگاه قشون عظیم متوجه آتیك گردید. آتنیان چون در ترموپیل امید موفقیت داشتند آتن را تخلیه نکرده بودند، ولی این کار را در این موقع بعجله صورت دادند، زن ها و کودکان را به ترزن[2] و اژین[3] و سالامیس[4] فرستادند، بعضی اشخاص هم بقول هاتف دلف که حرف مجمل و مبهمی زده وگفته بود آتن باید بحصارهای چوبی خود اطمینان‌کند اعتماد کرده در اکروپل مانده بعد ازمدافعهٔ شدیدمغلوب ومقتول گردیدند وعاقبت آتن بدست‌مهاجمین افتاد وآن ها بتلافی حریق سارد آن را آتش زدند. شاهنشاه بعد ازآنکه آتیك را بدلخواه خراب و آتن را مسخر نمود البته مطمئن بود که موقع نصرت و ظفر آخری بزودی خواهد رسید، لیکن مقدمات قیاس غلط بود ونتیجهٔ صحیح نداد.

جنگ سالامیس سال ۴۸۰ قبل از میلاد

تمیستوکل که در اقناع اسپارتیان و تصرف در مزاج ایشان کمال لیاقت و هنرمندی را ظاهرساخت ناوهای یونان راوادار کردکه پس ازرهاکردن آرتمیزیوم‌به سالامیس بروند تاآینکه ایشان بتوانند خانواده های خود را نجات بدهند. در جزیرهٔ نامبرده آخرین امداد به ایشان رسیده شمارهٔ آن ها به قریب چهارصد فروند بالغ گردید که در واقع نجات یونان موکول بکثرت‌عده ناوها بود، لکن باز عدهٔ ناوهای دشمن بر آن‌ها فزونی‌داشت.

۱– Phocic ۲– Troizen ۳– Aegina ٤– Salamis

مسخر شدن آتن و پیشرفت ناوهای ایران بطرف فالرون[1] خیلی اسباب تشویش شده دستجات پلوپونسی اصرار کردند که باید کشتی ها بطرف کرنت بروند و در این باب ملاحظهٔ حال آتنیان را نکردند که خانواده های ایشان در نتیجهٔ آن بمعرض دستگیری خواهند افتاد. عذر ایشان هم این بود که میگفتند اگر درسالامیس مغلوب شدیم دیگر امید نجات از دست پارسیان باقی نمی‌ماند، لیکن در تنگه کرنت قوای یونانیان اسباب قدرت ومحافظت خواهد بود. این دلیل طوری در اذهان محکم مینمود که **تمیستوکل** بعجز افتاده بود، لیکن در شورای جنگی که در تحت ریاست **اوری بیاد** منعقد شد شخصیت او باز ظفر یافته نظریات خود را پیش برد و ثابت نمود که فقط احتمال نجات یونانیان این است که در آبهای تنك محاربه کنند و در کرنت یقیناً کثرت عدد ناو های جنگی ایرانیها اسباب غلبهٔ ایشان خواهد گردید. دریاسالار کرنتی خواست با **تمیستوکل** معارضه کند باین بهانه که چون آتنیان وطن خود را از دست داده‌اند حق اظهار عقیده ندارند. درپاسخ این دلیل **تمیستوکل** گفت دراین صورت آتنیها بسه ایتالیا رفته وطن جدیدی برای خود تهیه خواهند کرد و دیگر داعی نخواهند داشت که درجنك با سایر یونانیها شرکت کنند. دراین حیص و بیص که ممکن بود بعضی دستجات از جنگ رو گردان شوند **تمیستوکل** نسبت برفقای خود حیله و دسیسه بکار برده تدبیری کرد و یونان را نجات داد باین معنی که قاصدی نزد **خشاریاشا** فرستاد و پیغام داد که یونانیها در شرف عقب نشینی هستند وموقع آن رسیده که بکلی آنها را مضمحل نماید، **خشایارشا** چون از یونانیها خیانت کاری مکرر دیده بود این حرف را باور کرد و دسته کشتی مصری خود را که دویست فروند بود فرستاد تا معبر غربی بین سالامیس ومگار[2] رامسدود نمایند. پس از آن اصل ناوهای خویش را ازفالرون حرکت داد و آنها دراطراف جزیرهٔ پسیتالیا درسه صف قرار گرفتند و آن جزیره راهم قشون پارسی متصرف شدند. **خشایارشا** گمان میکرد نصرت و ظفر مسلم شده وعمدهٔ منظور او ممانعت از فرار یونانیان بود.

اریستید که اخیراً از تبعید مراجعت کرده بود خبر حرکات ناو های پارسیان

۱ــ Phaleron ۲ــ Megara

را برای یونانیان آورد و برایشان ظاهر شد که یا باید جنك کرده غالب شوند و یا مضمحل گردند و بخوبی دانستند که جان خود وخانواده‌شان در گرواست. مزیتی که بر پارسیان داشتند اتحاد قومیت بود و اینکه محاربه باید درمجاری تنك واقع شود نیز برای آنها اسباب مساعدی محسوب میشد. از آن طرف کشتی های پارسی دستجات مختلف بودند و اگرچه ابتدا در لجهٔ دریا موضع داشتند لیکن تلاقی ایشان با دشمن در محلی واقع میشد که بتناسب عدهٔ کثیر آن ها وسعت نداشت ومجبور بودند بطورستون مقابل دشمن بروند درصورتیکه یونانیان بطورصف ایستاده بودند. امارعایای شاهنشاه هم جبن وضعف قلب ظاهر ننمودند ودرپیش نظر ولینعمت پرسطوت خود کمال رشادت را ظاهرساختند.

ابتدای این جنگ دریائی معروف برای پارسیها مساعد بود. همینکه طلیعهٔ صبح ظاهر شد یونانیها از کثرت عدهٔ دشمن واهمه کرده ناو های خود را تقریباً بساحل بردند ، اما غفلتاً جرئت وجسارتی که از یأس واستیصال دست میدهد ایشان‌را بدلاوری واداشت و بطرف دشمن حمله‌ورشدند. ناوهای فینیقی شاهنشاه که بین پسیتالیا وخاك یونان حرکت میکردند با آتنیان و اژینی ها روبرو شدند و یونانیهای یونی[1] که بین پسیتالیا و سالامیس درحرکت بودند با کشتیهای پلوپونسی مقابل گردیدند ، جنگ در کمال سختی درگرفت ، دراین تنگنا کثرت عدهٔ ناوهای پارسی برای ایشان بیشترضرر بخشید ، اگرچه در میسره غالب بودند ولی در میمنه بالاخره مغلوب گردیدند وباتفاق آرا افتخار فتح وظفر راجع بشجاعت وزرنگی آتنیها و اژینی‌ها بود. بالاخره‌پارسیان درتمام صفوف عاجز شده به فالرُن عقب نشینی نمودند ودویست فروندناوایشان خراب شده یکعده هم با عمله‌جات دستگیر گردیدند. ازیونانیها چهل ناو خراب شد ، لیکن دشمن را تعاقب ننمودند.

این جنگ دریائی بزرگ که یکی از محاربات قطعی دنیا است باینطریق‌خاتمه یافت و من دراین باب با **گرندی** هم عقیده‌ام که نتیجهٔ این واقعه قطعی تر از اثر جنگ ماراتن بود در صورتیکه آن را هم **کریزی**[2] مورخ از محاربات قطعیه میشمارد. در

۱ــ مراد یونانیان آسیای صغیر است . (مترجم) .

۲ــ Creasy

این جنگ **اشیل** شاعر دریکی از سفاین جنگی بوده و درمحاربه شرکت داشته است در منظومهٔ معروف خود که بعنوان پارسیان است شرح آن را بنظم آورده و آن (چنانکه در زیر ازنظر خوانندگان میگذرد) قابل مطالعه است.

«در ابتدا نیروی دریائی پارس در برابر ایشان ایستادگی کرد و هنگامیکه جا بر ناوگان عظیم ما تنگ شد دوست ازکمك رساندن بدوست عاجز ماند. منقارهای مفرغی متحدین بر ناوهای ما لطمه‌ها زد و آرایش پاروهای آنها را سخت آشفته کرد. ناوهای هلنی (یونانی) با زبردستی برگشتند وبا اهرمها برماضربه‌ها زدند. بسیاری از کشتی‌ها واژگون شدند. دیگر کسی نمیتوانست دریا را تشخیص بدهد. زیرا در سرتاسر سطح آب بواسطهٔ پاره‌های ناوها و اعضای بدن کشتگان راه بند آمده وسواحل و صخره‌ها از لاشه‌ها پوشیده شده بود، هر زورقی بی انتظام میگریخت و هیچیك از زورقها یا واحدهای ناوگان سپاه بربر[1] ما از این قاعده مستثنی نبود. ایشان با پاره‌های پارو و تخته شکسته‌های تیز مانند مردان برماهیهای (تونی) یاگروه ماهیهای صید شده، ضربه میزدند. ناله‌ها و شیون های در هم و بر هم شورابه های آن دریا را تا مسافت زیادی پوشیده بود تا آنکه بالاخره حضور شب آن وحشت را از نظرها مستور کرد.»

یونانیان ملتفت اهمیت پیشرفت وغلبهٔ خود نبودند وشب را درسالامیس به تهیهٔ اسباب جنگ روز بعد گذرانیدند، لیکن چون آفتاب برآمد دیدند از سفاین پارسی اثری نیست ویونان از هلاکت نجات یافته است.

مراجعت خشایارشا

در آخر محاربه **خشایارشا** بعجله شورای جنگ را تشکیل نمود ودر آنجا مردونیه رأی داد که پادشاه بسارد مراجعت کند و تکمیل تسخیر یونان را باو واگذار نموده ۳۰۰ هزار تن لشکر برای اجرای این مقصود باو بدهد. شاهنشاه بی لیاقت هم شرافت و حیثیت ایران را ملحوظ نداشته این رأی را قبول نمود و بفراغت خاطر از آتیك حرکت کرد، ضمناً چون در دوم ماه اکتبرسال ٤٨٠ قبل‌ازمیلاد کسوفی واقع شد اسپارتیهاهم این واقعه را بهانه قرار دادند

۱ــ و آن بمعنی خارجی وبیگانه است. (مترجم).

که از جای خود در تنگهٔ کرنت حرکت نکنند.

خشایارشا بعد از آنکه توقفی در تسالی نمود عقب نشینی خودرا امتداد داده و چندین هزار از لشکریانش در عرض راه از گرسنگی و امراض تلف شدند. چون بتنگهٔ داردانل رسید پل را طوفان خراب کرده بود، لهذا سفینه‌ای پیدا کرده خود بسلامت بساحل آسیا رفت واز قراری که نقل کرده‌اند چندین هزار نفر دیگر ازسپاهیان گرسنهٔ او نیز در آنجا از گرسنگی بهلاکت رسیدند. یونانیها کشتی های ایران را دنبال کردند، لیکن نتیجه نگرفتند چون به‌اندروس رسیدند شورای جنگی تشکیل داده بمشاوره پرداختند، **تمیستوکل** اصرار داشت که باید بطرف شمال رفت و پل تنگهٔ داردانل را خراب کرد. **اوری بیاد** چنانکه مترقب بود سخت مخالفت نمود، آن آتنی مزور چون دید حرف او پیش نمیرود از آن استفاده کرده آدمش را نزد **خشایارشا** فرستاد و او را از قضیه مطلع ساخت. بواسطهٔ این قبیل اعمال افتخار بزرگ خود را لکه دار نمود.

وقعهٔ دیگر از وقایع این دورهٔ مهمه در سیسیل واقع شد.

مهاجمهٔ کارتاژیان بر سیسیل سال ۴۸۰ قبل از میلاد

اهالی کارتاژ قوای مهمی برای حملهٔ به سیسیل و ضربت وارد آوردن بریونان تهیه دیدند وشاید دیپلوماسی پارس هم در این کار عامل بوده باطناً ایشان راباین عمل ترغیب کرده باشند.

خلاصه بعد ازاینکه سواران وعراده های آنها بواسطهٔ طوفان تلف شده و از دست رفت به پانورمو[1] رسیدند. سردار ایشان که **هامیلکار**[2] نام داشت از آن بندر کنار ساحل را گرفته به هیمرا[3] که منظور نظر او بود رفت و آنجا را محاصره نمود. **ژلون** جبار سیراکوس بعجله بمدد ترون[4] پادشاه هیمرا آمد و پنجاه هزار پیاده و پنجهزار سوار همراه آورد. کارتاژیان سواران سیراکوس را باخود بغلط متحد فرض کردند ودرمقابل ایشان بدفاع نپرداختند، باین واسطه اردوی بحری آن‌ها تخریب و **هامیلکار** مقتول شد. پس از آن **ژلون** بر کارتاژیهای دل شکسته حمله برد و آنها مقاومتی ننموده تماماً کشته یا دستگیر شدند وجنگ هیمرا هم یکی ازجنگ های قطعیهٔ یونانی‌ها محسوب گردید.

۱– Panormus ۲– Hamilcar ۳– Himera ٤– Theron

جنگهای مردونیه

پرده سوم یعنی پردهٔ آخر کشمکش طولانی دلیرانه بین لشکر بیشمار آسیا و یونانیهای شجاع وطن پرست بلندشد. **خشایارشا** هنگامیکه در تسالی توقف داشت زبدهٔ قشون خود را که بواسطهٔ آن ایرانیان بلندهمت میخواستند یونان را بر مستملکات شاهنشاه اضافه کنند به **مردونیه** سپرد. بنا براین سردار نامبرده از مزاحمت دستجات بی لجام ویژه از زحمت شخص شاه و درباریان او مستخلص شد، چه اینها قوه وقدرت حربی‌را اضافه نمیکردند ولی نگاهداری‌وخوار بار رسانیدن بایشان براشکال کار میافزود، گذشته از اینکه تقریباً مسلم شده است که هر وقت دربار دراعمال نظامی مداخله نماید البته مصیبت وبدبختی نتیجهٔ آن میشود.

مردونیه درامر یونانیها مجرب شده بود وقبل از اینکه حرکتی بکند بدواً از هاتف های‌مختلف استشاره نمود، بعلاوه بتوسط **اسکندر** پادشاه مقدونیه با آتنیان‌بنای مذاکرات راگذاشت و تکلیف شرافتمندانهٔ اتحاد با شاهنشاه را بایشان‌نمود، **اسپارتیان** چون این امررا دانستند سفرا بنزد آتنیان فرستادند و عهد و پیمان کردند و با اینکه دولت اسپارت تا آنوقت شرکت مهمی در کار نکرده بود و آتنیان صدمات کلی خورده بودند معهذا تعهد سفرا را قبول‌کردند ودرجواب شاهنشاه گفتند تا خورشید در مدار آسمانی خود باقی‌است ما با **خشایارشا** متحد نخواهیم شد. **مردونیه** چون‌دیدآتنیان از سایریونانیها جدا نمیشوند از تسالی متوجه جنوب شد ومجدداً ده ماه بعد از نوبت اول آتن را اشغال نمود و آتنیان دست تنها مانده ومتحدین مددی بایشان نرسانیدند، خانواده های‌خود را به سلامیس فرستادند ودرآنجا محفوظ ماندند، دراین موقع باز **مردونیه** باآتنیان وهمچنین مردم ارگیوس[1] داخل مذاکره شد، اما ثمری نبخشید. ازآن طرف اسپارتیان باستحکام تنگهٔ کرنت میپرداختند و عقل علیل ایشان وافی نبود باینکه لزوم شرکت درعمل را احساس‌نمایند ودرحقیقت درتقاعد خود بقدری‌مداومت نمودندکه نزدیك بود پیمان حوصله وطاقت آتنیان لبریز شود، بالاخره بعد از وفات **کلئومبروتوس**[2] وجلوس **پوزانیاس**[3] بنای‌فعالیت‌راگذاشتندو لشکرپلوپونس‌مأمور

۱– Argives ۲– Cleombrotus ۳– Peusanias

بحرکت شد ومعجلاً بطرف شمال بملاقات دشمن شتافت. **مردونیه** آنچه از آتن باقی مانده بود خراب کرده به بئوتیه[1] رفت که در آنجا ازمتحدینی که داشت باو کمك شده بعلاوه برای حرکات و گردش سواران نیزمناسب تر ازدشت پرتلال آتیك بود. لشکر یونان که سوارنبودند دنبال رفتند وابتدا دردامنه های کوه کی ته رُن[2] قرار گرفتند، چه در آنجا کمتر ازجلگه درمعرض حملات سواران پارسی بودند.

مردونیه تمام سواران خود را در تحت **ماسیس تیوس**[3] برای خسته کردن یونانیها فرستاد و آنها بشیوهٔ ایرانیها حملات متوالیه برده تلفات زیاد وارد آوردند و بالاخره اسب **ماسیس تیوس** مجروح شده او را بزمین انداخت. یونانیها فوراً شتافته سردار افتاده را بقتل رسانیدند وهر چند سواران پارسی برای در بردن نعش او حملهٔ بسیارشدید بردند، لیکن موفق نشدند وبا تلفات زیاد باکمال افسردگی باردوی خود مراجعت نمودند.

جنگ پلاته در سال ۴۷۹ قبل از میلاد

لشکریونان ازاین پیشرفت خود مغرورشده وازجهت فراوانی تهیه آب نیز اطمینان پیدا کرده ازتحت حفاظت تلال درآمده موضعی اختیار کردند که یسار آن بریکی ازشعب رود آسُپ[4] تکیه داشت ویمین وی نزدیك چشمهٔ گارگافی بود واصل رود آسُپ بین یونانیها و ایرانیها کشیده میشد. دراین حال سواران ایرانی بهتر میتوانستند کار کنند وموقع جدید یونانیها دو معبری را که خطوط ارتباطیهٔ آن ها مابین آن دو معبر واقع میشد حفظ نمیکرد و بنابراین یك قافلهٔ مرکب از پانصد حیوان بارکش با رانندگان وشاید همراهان آن ها گرفتار پارسیها شده قطعه قطعه شدند.

مردونیه میل داشت بیك جنك قطعی کار را تمام کند وشاید که علت اشتیاق او به اتمام کار تنگی خواربار بوده باشد. نقشهٔ اواین بود که سواران خویش را بکار انداخته ویونانیهارا بدست وپا بیندازد وتا اندازهٔ هم موفق شد. سوارانش که تیرانداز بودند ونمیتوانستند ازنزدیك محاربه کنند بواسطهٔ انداختن تیروزوبین لشکریان یونانی

۱– Boeotia ۲– Kithaeron ۳– Masistius ٤– Asopus

را خسته نمودند، چشمهٔ گارگافی را که مشرب تمام قشون یونان بود خراب و پر کردند واین مطالب را که هرودوت نقل میکند دلالت دارد براینکه اوضاع برای پارسیها خیلی مساعد بوده است. یونانیها مقام تعرضی را رها نموده مصمم شدند شبانه عقب نشسته موقع بهتری نزدیك پلاته اختیار نمایند واین امر مشکلترین اعمال جنگی بود و بخوشی صورت نگرفت ، باین معنی که یکی ازسرداران اسپارتی چندین ساعت از عقب نشینی



۲۷ - سرباز سنگین اسلحهٔ یونانی وپارسی حامل برچم که افتاده است . از یك کاسهٔ گلی در موزه لور (اقتباس از نقاشی دور Doure)

امتناع ورزید وقلب لشکر که ازدستجات کوچك تشکیل شده بود از جناحین جدا شد وبنابراین چون روز بر آمد قسمت‌های عمدهٔ قشون اسپارتی و آتنی بقدری ازهم فاصله داشتند که نمیتوانستند بیکدیگر معاونت نمایند و اسپارتیها بدشمن نزدیکتر بودند

وسایر متحدین بهیچوجه دیده نمیشدند.

مردونیه بقاعده باید فتح را مسلم دانسته باشد، زیرا که تقریباً دویست‌هزار تن ایرانی وپنجاه هزارتن یونانی داشت و در برابر او بیش از صد هزار تن یونانی نبود[1] و آن‌ها هم لااقل بسه دسته منقسم شده و بیکدیگر نمیتوانستندمدد نمایند پس‌بشوق تمام سواران را بحمله نسبت باسپارتیان واداشت و سپاهیان جاوید را هم دنبال ایشان انداخت. اسپارتیان که ساعت را نحس میدانستند تیرباران دشمن را تحمل کرده‌دست در نیاوردند تا موقعیکه‌معلوم‌شد نحوست گذشته است آنگاه‌با دشمن‌دست‌بگریبان‌شدند.

پارسی‌ها شجاعت فوق‌العاده ظاهر نمودند، اماحربه واسلحه‌شان کافی نبود وتمام مساعی که بکاربردند بیفائده ماند وعاقبت مردونیهٔ رشید هم که برسپاه جاویدفرماندهی میکرد کشته شد وهزاران از سپاهیان مزبور نیز در اطراف جنازهٔ او بقتل رسیدند. کشته شدن سردار که غالباً در محاربات آسیائی اسباب پریشانی لشکر میشود در این موقع نیز همین اثر را بخشید وقشون پارس با اغتشاش تمام باردوی خود متحصن شده ضمناً آتنیان که بمدد اسپارتیان میآمدند گرفتارلشکریان یونانی مردونیه شدند، لیکن این جماعت باستثنای بیوتی ها در امر محاربه اهتمامی ظاهرننمودند وچون آنها عقب کشیدند آتنیها برای یورش باردوی ایرانی پیش رفتند، بواسطهٔ اینکه آنها مهندسین یونان محسوب میشدند واسپارتی ها منتظر ورود ایشان بودند.

کشتاری که در اردوی ایران واقع شد فوق‌العاده بوده آسیائی های دل باخته چندان مقاومتی نکردند و ازقراریکه هرودوت نقل کرده فقط سه هزار نفرازایشان جان بدربردند، لیکن تصدیق میکنیدکه یکدستهٔ چهل هزارنفری بسرداری ارته‌باز که مخالف نظریات مردونیه بود وعقیده داشت که باید صبر کرد و با تأنی پیش‌رفت با نظم وترتیب کامل عقب‌نشینی کردند وبا یونانیها بهیچوجه طرف نشدند، ازاین‌گذشته گمان نمیرود که پیادگان یونانی توانسته باشند قوهٔ مهم سوارهٔ پارسی راگرفتار کنند. خلاصه شجاعت‌اسپارتیها فیروزی یونان‌را قطعی و کامل ساخت. لشکریان یونانی

---

۱ ـ باید در نظر داشت که در تعداد قشون از دوطرف مبالغه شده است. (مؤلف).

درمیدان وسیع واوضاع غیرمساعد گرفتار شده و فقط دو دسته ازسه دسته حاضر بودند، آنها هم بیکدیگر نمیتوانستند قوه برسانند. معهذا با وجود کثرت عدد طرف مقابل و نواقصی که در کار خودشان بود نظام و اسلحهٔ یونانی اسباب نصرت و ظفر کامل ایشان گردید.

جنگ میکال در سال ۴۷۹ قبل از میلاد

مقارن وقوع آن محاربهٔ مهم وشاید درهمان روز ناوهای پارسی که درمقابل ساموس توقف داشتند گرفتار یونانیها شده منهدم گردیدند. پارسی ها برای اینکه با فاتحین سالامیس رو برو نشوند ناوهای خودرا بدماغهٔ میکال که دراصل خشکی واقع است کشیدند و در آنجا شصت هزار نفر ازسپاهیان آنها را تقویت میکردند و مکان مستحکمی داشتند. اما دلاوران یونانی دست از شکار خود بر نمیداشتند و دشمن را بساحل تعاقب کرده یك فتح درخشان دیگر نیز نمودند وتمام ناوها را آتش زدند. این ضربت آخری تسلط پارس را بریونانیهای جزائر درهم شکست. طغیان زبانه کشید ومانند شعله‌ای منتشر شد. آتنی ها که صاحب اختیاری دریا را دارا شده بودند طاغیان رامدد کردند تا اینکه یونانی‌های اروپا وجزائرهمه آزاد شدند وقادر گردیدند که برادران آسیائی خود برای تحصیل آزادی کمك نمایند.

تسخیر سس‌تس سال ۴۷۸ قبل از میلاد

واقعه‌ای که دراین جنگ حیرت انگیز خاتم عمل بود تسخیر سِس تُس[1] است که چون درجانب اروپائی تنگهٔ داردانل واقع بود برای شاهنشاه محل خوبی بجهت پیاده کردن قشون محسوب میشد. چون رئیس اسپارتی ها لزوم واهمیت تسخیراین محل را نمی‌فهمید با دستجات خود بولایت خویش مراجعت نمود و تسخیر آن قلعهٔ مهم فقط باهتمام وپافشاری آتنی ها واقع شد. پادگان پارس فرار کردند، لیکن آنها راتعقیب نموده گرفتارساختند وتسخیر سس تُس جنگ بزرگ راختم کرد وبنابراین آخرین واقعهٔ آن رستاخیز بزرگ محسوب میشود.

---

۱ — Sestos

نتایج آخرین عمل

این محاربات عظیمه که قوم آریائی بزرگ آسیائی با ابناء نوع دورافتادهٔ اروپائی خود نمودند قابل این هست که تجدید نظری در آن بنمائیم. اول مسئله‌ای که باید در نظر بگیریم اینست که یونانیها بچه سبب غالب شدند. گذشته از خصائل تعجب انگیزی که آنها داشتند یکی از مزایای ایشان این بود که در اراضی ناهمواری جنگ میکردند که بآن مأنوس و آشنا بودند و با تربیت وهیئت ایشان مناسبت داشت. درصورتیکه پارسیان معتاد بدشتهای وسیع و هموار آسیا بودند که در آنجا قشون پیاده هرگاه در تحت تقویت سواران نباشد البته درمقابل دشمن سواره عاجز میشود. علاوه براین تفاوت اسلحه کمال مدخلیت را داشت. یونانیها تربیت‌شده بودند باینکه حربهٔ سنگین رابسهولت حمل کنند و بکار برند، درحالیکه ایرانیهاچندان اهتمامی درامر اسلحه نکرده وکمیت لشکررا بیش از کیفیت اهمیت داده‌بودند. بالاخره هرچند لشکر پارسی کاملا درتحت تربیت واداره صحیح بود لیکن دوری یونان ازمرکز و منشأ اصلی ایرانیها برای یونانیها خیلی مفید و مؤثر واقع شد. اهمیت جنگی این محاربات را ممکن است مبالغه کرده باشند، زیرا که هرگاه خشایارشا فاتح هم‌میشد ولایت دوری را چون یونان نمیتوانست زمان درازی نگاه بدارد و این عقیدهٔ گرندی صحیح است که «نجات یونان بواسطهٔ وقوع این جنگ بود نه نتیجهٔ آن.»

بعبارت دیگر بواسطهٔ مهاجمهٔ پارسیها و یونان بغض وعداوتی در یونانیها تولید شد که تمدن یونان را مانع گردید از اینکه در تحت نفوذ مشرق زمین رفته و مستحیل گردد. بسیاری از نویسندگان تصور کرده‌اند که دولت پارس بواسطهٔ طرد شدن پارسیها ازیونان بحال انحطاط افتاد وشکی نیست که باقی ماندگان قشون کبیر باکناف کشور پراکنده شدند وداستان شکست پارس را منتشر نموده‌اند.

لیکن می‌بینیم بعد ازاین جنگ نیز مدت ۱۵۰ سال دولت پارس در عرصهٔ دنیا یکه تازاست، این امر را دلیل میگیریم براینکه دوران پارسیها بسر نرسیده ودرحقیقت یونان که منقسم به دول کوچك بود وغالباً با هم مناقشه داشتند بعد از فتوحات ماراتن وسالامیس وپلاته نیز مرد میدان صاحب اختیار آسیا محسوب نمیشد. بردن این گوی

ار آن میدان موقوف بود باینکه مقدونیه طلوع کند و در یونان تقدم و تسلط یابد و جهانگیر بزرگی بظهور آورد که شاید بتوان اورا بزرگترین هنرمند جنگی عالم محسوب داشت وقبل ازاینکه این دلاور بمیدان آید یونانیها فقط در حاشیهٔ آسیای صغیر کار میکردند وسکنهٔ درونی باز مطیع اوامر والی سارد بودند.

اما اگر نویسندگان تاریخ یونان درقوت واهمیت ضربت واردهٔ برایران بواسطهٔ دفع شدن ازیونان مبالغه کرده‌اند شکی نیست دراینکه فتوحات یونانیها برای یونان و تمدن جدید اهمیت فوق‌العاده داشته است. **کوروش** بعد از مغلوب شدن **کرزوس** با کمال آسانی یونانیهای سواحل آسیای صغیر وجزائر مجاور آنرا منقاد نمود، **داریوش** پس ازجنگ با سکاها (طوایف سیت) قشونی فرستاده حدود یونان شمالی را نیز درتحت اطاعت او درآورده بود. پس از آن چون لشکرکشی بزرگ شروع شد اکثریونانیهای شمال ومرکزیونان سرتسلیم پیش آوردند وفقط دلاوران آتیك وپلوپونس باقی ماندند. اگرچه در پلوپونس هم مردم آرگوس طرفدار پارس بودند. آتیك نیز زیر پای دشمن افتاد وشهر آتن دومرتبه گرفتارخرابی شد. دراین‌حال فتوحات یونانیها یك مرتبه‌یونان وتقریباً تمام مستعمرات اروپائی و آسیائی اورا مستخلص نمود. جزائر و بسیاری ازبلاد آسیائی نیز آزاد شدند، درحقیقت بواسطهٔ ضعف نفس **خشایارشا** که در بقیهٔ سلطنت خالی ازافتخارخود بهیچوجه اهتمامی در امر یونان ننمود آنها ازحال تدافع خارج شده مقام تعرض اختیار کردند و اینحال را تا وقتیکه **اسکندر** پایتخت ایران را آتش زد و صاحب اختیار آسیاشد ادامه دادند. اما ازاین گذشته اگر نظربکلیهٔ عالم کنیم باید بگوئیم وقایع ماراتن وسالامیس و پلاته نه تنها غلبهٔ یونان بلکه فیروزی نوع بشر وپیشرفت یك آمال و مقصود[1] عالی تری بوده است و حتی امروزهم نمیتوانیم کاملا تقدیر کنیم که

۱ــ روح قضیه اینست که مردمان اروپا ازحیث تمدن خودشان‌را مدیون یونان میدانند، چه‌علوم وادبیات وصنایع یونانی‌بود که بروم رفت وازآنجا باروپا سرایت کرد معلوم است که بااین مقدمه اروپائیها حسیاتی رقیق نسبت بیونانیهای قدیم میپرورند و اکثر عقیده دارند که اگر ایرانیها در این جنك ها بهره‌مند میشدند اساس تمدن یونانی وبالنتیجه رومی و اروپائی متزلزل میگشت. تعجب دراین است که نلدکه عالم آلمانی هم دارای‌همین عقیده است، ولی باید دانست که‌دولتهای

(بقیه در صفحهٔ بعد)

مرهونیت ما نسبت بآن دلاوران جسور که اعمال ومحاربات ایشان نسبت بگذشتگان و آیندگان خودشان کم نظیر بوده بچه اندازه است .

(تتمهٔ پاورقی صفحهٔ ۲۷۹)

آسیائی برخلاف دول اروپا هیچوقت متعرض تمدن ملت مغلوب وعوائد ورسوم آنها نبوده‌اند و صفحات تاریخ هم گواه بر این مدعاست چنانکه ماسپرو دانشمند بزرك فرانسوی در این خصوص میگوید اگر ایرانیها بهره‌مند میشدند تمدن یونانی ازمیان نمیرفت، زیرا این تمدن درتحت سلطهٔ خارجی هم برتری خودرا حفظ مینمود . نقل ازایران باستان یا تاریخ مفصل ایران . (مترجم) .



شکل عقاب هخامنشی
(اقتباس از یك نشان بزرگ طلا در موزهٔ بریتانیائی)

فصل هجدهم

احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

در ایام اخشورش (این امور واقع شد) ، این همان اخشورش است
که از هند تا حبش برصد و بیست وهفت ولایت سلطنت میکرد .
« کتاب استر توراة باب اول آیهٔ اول »

خشایارشا بعد از مراجعت از یونان

برای این دوره مأخذ موثق ما هرودوت است وچون کتاب معتبر او بواقعهٔ تسخیر سِسِتُس ختم میشود تا مدتی تاریخ ایران برای ما تا یك اندازه مجمل بود ، زیرا که هرچند در نوشتجات توسیدید[1] ازوقایع مهمهٔ راجعهٔ بایران اشارتی هست لیکن تفصیل داده نشده است . باری خشایارشا بعد ازعقب نشینی وهن آور خودزیاده ازیکسال درسارد توقف نمودوظاهراً برای لشکر کشی جدیدی که یونان رامقهور کند طرح میریخت ، لیکن نتیجه‌ای ازاوظاهر نشد ، ضمناً پادشاه شهوت پرست عاشق زوجهٔ برادر خود ماسیس‌تس[2] شد اما چون آن زن با اوموافقت نکرد مهرخود را بردختر اوانداخت وبرای رسیدن بمقصود نامشروع خویش ساعی شدکه آن دخترا بزوجیت پسرخود داریوش درآورد . ملکه آمستریس [3] را حسد بجنبش آمد و مادر دختر

۱– Thucydides ۲– Masistes ۳– Amestris

را بچنگ آورده او را تحت شکنجه و آزارقرار داد وناقص کرد و این عمل بیرحمانه **ماسیس‌تس** راکه درباختر بود وادار بطغیان نمود، لیکن گرفتار شد و بقتل رسید. پس از آن **خشایارشا** ازسارد بشوش آمد ومدت چندین سال دیگرخبری ازاو نداریم .

تاخت وتازهای یونانیها درآسیای صغیر و جنك اوریمدن ، ۴۶۶ پیش ازمیلاد

همینکه شاهنشاه بمرکز دولت خود بازگشت حملات یونانیان درنظر ایرانیان البته خالی ازاهمیت مینمود ویونانیها همچون ازمرکز خود فاصلهٔ زیادداشتند نمیتوانستند بقلب دشمن ضربتی وارد آورند، ازآنطرف مداومت در محاربات برای آتن کمال اهمیت را داشت ، بواسطهٔ اتحاد **دلس**[۱] که بموجب آن آتن قوای متحدین راتشکیل واداره میکرد نیروی دریائی درست شده ودرسال ٤٦٦ قبل ازمیلاد پس ازدوازده سال محاربات دائمی مساعی یونان درتحت پیشوائی حیات بخش **سیمون** پسر **میلتیاد**[۲] منتهی بیك فتح با شکوهی در اوریمدن واقع در خلیج پامفیلیه[۳] گردید و در آنجا یونانیان مانند واقعهٔ میکال قشون پیاده کرده ویکدسته ازلشکریان پارسی راکه متحصن بودند مغلوب ساختند و کشتی های ایشان را هم منهدم نمودند . این فتح مکمل شد باینکه هشتاد فروند کشتی یا ناو فینیقی که بمدد پارسیها میآمدند نیز گرفتار گردیدند ومیتوان قبول کرد که بحر پیمایان آسیائی بعد از این خسارت های فاحش هیچوقت با نیروی دریائی یونانی راضی بمقابله نمی‌شدند مگراینکه ازحیث جمعیت و برتری قوه اطمینان کامل حاصل مینمودند .

قتل خشایارشا ، ۴۶۶ قبل از میلاد

ظاهراً این است که بی کفایتی وفساداخلاق **خشایارشا** مکافات خود را همراه آورد وبعد ازبیست سال سلطنت مصیبت آور بـه دست **ارتابانوس**[٤] (اردوان) رئیس پاسبانـان خـود بقتل رسید .

خصال خشایارشا

خشایارشا راچنانکه‌سابقا گفته‌ایم‌عموماً با **اخشورش** مذکور درتوراة تطبیق میکنند و چندان نمیتوان ازاو خوب گفت ویا

۱– Delos　۲– Miltiads　۳– Pamphylia　٤– Artabanus

تعریف کرد، چه وقتیکه بسلطنت رسید مقتدرترین دولتی را که تا آن زمان در دنیا دیده شده بود دارا بود، علاوه لشکری عظیم و وسایل و قوای بی نهایتی در دسترس داشت وبا وجوداین میراث با شکوه همینکه درردریا یك لطمه‌ای ازیونانیها خوردترسید وبجای اینکه جنگ‌را مداومت دهد تا لکهٔ مغلوبیت را ازخود محو کندازیونان آشفته بآسیا فرار کرد و آنجا بقیهٔ سلطنت خود را بعیاشی وهوسرانی بسر برده زمام امور را بخواجه سرایان واگذار نمود.

جلوس آرتاگزرك سز اول (اردشیر دراز دست) در ۴۶۵ قبل از میلاد

بنا بروایتی که محتمل‌الصدق است رئیس خواجه سرایان با **آرتابانوس** همدست بوده و قاتل بعد از قتل اربـاب خود **ارتاگزرك‌سز** یا **آرتاکشترا** راکه آن زمان طفلی بیش‌نبود برانگیخته برادربزرگش **داریوش** را متهم بقتل نموده‌وحکم اعدام اوراگرفته فوراً مجری داشت. باری **آرتاگزرك‌سز** اول (یعنی **اردشیر**)که در تاریخ معروف به درازدست[1] میباشد با این وضع شریرانه برتخت جلوس نمود و مدت هفت ماه در حقیقت **اردوان** سلطنت میکرد حتی‌اینکه دربعضی تواریخ اسم اوهم جزء سلاطین‌مذکورشده، لیکن دوران او کوتاه بود باین معنی که بقتل ولینعمت وولینعمت زادهٔ خود قناعت نکرده درصدد قتل پادشاه جوان نیزبرآمد، لیکن دراین موردموفق نشد بلکه خود را برسراینکارگذاشت وانتقام گیرندهٔ او**مگابیز**[2] نام داشت و او مقدر بود درمدت سلطنت طولانی **اردشیر** اول نقش مهمی را بازی کند.

طغیان هیستاسپ (ویشتاسپ) در سال ۴۶۲ قبل از میلاد

با وجود این حوادث داخلی، کشورایران انقلابی پیدا نکرد وبرادربزرگترپادشاه جوان درباختریعنی یکی از ولایات دور دست پرچم خود سری برافراشت. سپاهیان دولتی براو حمله بردندو **اردشیر** شخصاً برایشان فرماندهی نمود ؛دردومحاربه

---

۱ ــ نلدکه درازدست را کنایه ازبسط ید وقدرت دانسته ولی آنچه قرین بقیاس معلوم میشود این استکه آن بغرابت بدنی مربوط میباشد و گواه براین معنی شرحی است در یشت ۱۷ (یت یشت) ذکر شده که آن بدینقراراست. تو نغزی ای زردشت، تو خوش ترکیبی ای صبی‌تاما، با پاهای خوب بازوان بلند، بتن توفر داده شده (و) بروان توسعادت جاودانی. (مؤلف).

۲ ــ Megabyzus

برادر را در حدود سال ٤٦٢ قبل از میلاد مغلوب نمود وشکست های مزبور یقیناً کار اورا خراب وجمعیتش را پریشان کرد ، زیرا که از آن ببعد اسمی ازاو برده نمیشود .

شورش مصر ۴۶۰ تا ۴۵۴ قبل از میلاد

سابقاًمذکورداشتیم که بعد ازطغیان آخری مصر بازشاهزادگان آن کشور ازقدرت محروم‌نگردیدندوبنابراین وقتیکه‌ولایت لیبیا درتحت امارت **ایناروس** پسر **سامیتکوس** بنای عصیان را گذاشت آن شاهزاده توانست قوای مهمی را فراهم کند و ناحیهٔ دلتا طرفدار اوشد . اما دردرهٔ نیل که پادگان پارسی تمام مواضع مهمه را در دست داشتند تعرضی نکردند و آنچه میتوان حدس زد این است که **هخامنش** که‌سمت نیابت سلطنت داشت بواسطهٔ معاونتی که آتنیان بمصریان نمودند نتوانست این فتنه را بخواباند . دراین موقع آتن بمنتهای عظمت خود رسیده بود و یك بنای مهمی به رسم یادگار که برای قسمتی ازاهالی شهر برپا شده هنوزموجود میباشد و آن اسامی ١٦٨ تن ازدلاوران آتنی را دربردارد که تمام آنها درجنگ ٤٥٩ پیش ازمیلاد کشته شده‌اند و این سال همان سالی است که کشتی های یونانی بمصر رفته ودلاوران مزبوردر قبرس ، مصر، فینیقیه ، هالیس (درشبه جزیره آرگو[١]) ، اژنه[٢] ومگارا[٣] بقتل‌رسیده‌اند . باز جنگ دریائی دیگری هم که جنگ ککریفالیا[٤] میباشد در همان سال واقع شد و یقیناً قومی که تاریخش دارای یك چنین یادداشت شرافتمندانه‌ای باشد خیلی کم است .

دراین‌موقع آتنیان دویست فروند کشتی تیری رم بمصرروانه کردند و آن دارای یك قوهٔ بزرگی بود که هم درخشکی میتوانست جنگ کند و هم در دریا . متحدین در پاپرمیس[٥] واقع دردلتا باسپاه پارس روبرو شدند و نتیجه این شد که **هخامنش** بقتل رسید ولشکریانش هلاك شدند. دراین ضمن یکدسته از آتنیان اتفاقاً بناو های فینیقی برخوردند و پنجاه فروند از آنها را غرق یاگرفتار نمودند . پس ازاین فتوحات آتنیان مغرور شده به ممفیس حمله بردند و بزودی آنرا مسخر ساختند ، اما پارسیها قلعهٔ آن شهر راکه معروف بحصارسفید بود نگهداشتند ومهاجمین را دفع نمودند و آنهامجبور

---

١ – Argive   ٢ – Aegina   ٣ – Megara   ٤ – Kakryphalea   ٥ – Papremis

شدند از روی قاعده بمحاصرهٔ قلعه بپردازند.

در سال بعد یعنی سال ٤٥٦ قبل از میلاد لشکری ایرانی بعدهٔ سیصد هزار تن بپشتیبانی سیصد فروند ناو فینیقی تحت ریاست وفرمان **مگابیز**[1] که سردار قابلی بود به‌میدان آمدند، متحدین ازمحاصرهٔ دژسفید دست برداشته بمقابله دشمن پرداختند، لیکن مصریان چنانکه اکثر اوقات در میدان جنگ مغلوب شده‌اند در این موقع نیز شکست خوردند ومدعی سلطنت یعنی **ایناروس** مجروح و گرفتارشد. دستجات یونانی عقب نشسته بجزیره پروسوپیس[2] که نزدیك بود پناهنده شدند ومدت یکسال ونیم که ابتدای آن از اول ٤٥٥ قبل ازمیلاد بود دربرابرحملات پارسیها پایداری نمودند.

دراین احوال لشکریان ایرانی مشغول برگردانیدن آب یکی ازشعبه های نیل شدند. یك روز یونانیان ناوهای خود رادرخشکی دیده و از ناچاری آنها راآتش زدند ودرموقع حملهٔ ایرانیها بیشترشان بقتل رسیدند. مابقی که نزدیك بششهزارتن بودند باشرائط آبرومندی تسلیم شدند و برائ اینکه قرارداد بتصدیق شاهنشاه برسد آن جماعت را بشوش بردند. دراین میانه پنجاه فروندکشتی و ناویونانی بیموقع به کمك متحدین خود آمده دریکی ازدهانه‌های نیل وارد و گرفتارفینیقیان شدند و بتلافی شکست های سابق نصف آن کشتی ها را غرق کردند.

مغلوبیت یونانیها شورش مصررا خاتمه داد، لیکن جماعتی ازمیهن پرستان مصر بباتلاقها پناه برده در زد وخورد ولی نامنظم باقی ماندند ویکی ازبازماندگان خانوادهٔ آمازیس راکه **آمیرته** نام داشت بسلطنت برداشتند. خلاصه چون ازنظرنظامی باین جنگ بنگریم معلوم میشودکه جمعیت های عظیم یونانی هم بالضروره درمقابل‌ایرانیها فاتح وغالب نبوده‌اند، اگر **اردشیر اول** مردی با عزم بود بازمستعمرات آسیائی یونان درتحت تبعیت ایران میرفت و استقلال یونان مسلماً متزلزل میگردید.

صلح کالیاس سال ٤٥٩ قبل از میلاد تقریباً

بعد ازضربت شدیدی که درمصر بقدرت آتن وارد آمد پارسیها قصد تجدید تسخیرقبرس نمودند. آتنیان نیزدرصددمخالفت

[1]— Megabyzus [2]— Prosopis

بر آمدند ودر سال ۴۴۹ قبل ازمیلاد بعد از آنکه یك قرارداد صحیحی برای مدت پنج سال با اسپارتیها بستند سیمون راکه سردار کل متحدین بود با دویست فروند کشتی فرستادند ، اما آن سردار قابل قبل از آنکه پیشرفت حسابی بکند درگذشت و ناو ها ظاهراً بواسطهٔ کمی آذوقه وخواربار مجبور شدند دست ازمحاصرهٔ کی‌تیون که درقبرس



۳۸ - قبهٔ سپر نقره در موزهٔ بریتانیائی
(اقتباس از « دنابن سیحون »)

نقش بالا صفحهٔ نقره است که ظاهراً قبهٔ سپر بوده است وآن بواسطهٔ سه ورقهٔ نازکی از زر روی نقوش برجسته نشانده شده و گلمیخی است در وسط که بواسطهٔ پنج سوراخ سفته شده است . دور صفحه یك حاشیهٔ زنجیره دار نقش شده و در اطراف صفحه سه نفر سوار بشکار خرگوش ، گوزن و غزال مشغولند .

واقع بود بردارند . چون از مقابل سالامیس که درهمان جزیره بود میگذشتند گرفتار سیصد فروند ناو فینیقی شدند که مشغول پیاده کردن قشون بودند و مانند دفعات پیش

یونانیها کشتی های جنگی دشمن را شکست داده یکصد فروند از آنها را گرفتار کردند ومابقی را غرق نمودند ودر خشکی هم برسپاهیان طرف مقابل غالب آمدند.

آتنیان این پیشرفت بزرگ را مغتنم دانستند، برای اینکه با شاهنشاه صلح کنند پس **کالیاس**[1] که از رجال سیاسی مهم بود بشوش رفت وقراردادی بسته شد که بموجب آن **اردشیر اول** استقلال تمام یونانیهائی که جزو اتحاددلوس بودند تصدیق نمودوقبول کرد که کشتیهای جنگی در دریاهای یونان سیر ندهد وفقط کشتی بازرگانی حرکت کند، از آن طرف یونانی هاهم درنوبهٔ خود صرفنظر کردند از اینکه بقیهٔ یونانیها را از تحت اطاعت ایران در آورند. آنچه برایشان خیلی ناگوار بود این بود که دعاوی خود را بر جزیرهٔ قبرس نیز اسقاط نمودند[2]. درانعقاد این قرارداد صلح، یونانیهاحزم‌واحتیاط بخرج دادند، چه برای حفظ اقتدار آتن مجبور بودند از سکنهٔ آتیك همواره لشکر بگیرند وجمعیت آن ناحیه درشرف انهدام بود. ازاین گذشته جزیرهٔ قبرس از آتیك دور وبه فنیقیه نزدیك بود و کشمکش برای آن جزیره مناسبت نداشت. بواسطهٔ مصالحه آتن از خطر تعرض ایران محفوظ شد تا وقتیکه قوهٔ تعرض آن دولت محو واین خطر بکلی مرتفع گردید.

مقایسهٔ ایران و یونان با اسپانیا و انگلستان

اگر نظری بادوار وازمنه افکنده بجای ایران اسپانیا را که از بعضی جهات طبیعی با آن مشابهت دارد بگذاریم و انگلستان را بجای یونان قرار دهیم می‌بینیم دولت مقتدری که شامل ممالك عدیدهٔ پر نعمت اروپا بودوثروت دنیای جدیدرا نیز بخودجلب مینمود بر کشوری که نسبتاً بهمان حقارت یونان بود، هرچند جمعیت زیادترداشت حمله برد. در این موقع نیز مانند دورهٔ قدیم قدرت فوق العادهٔ دولت معظم در دریا بواسطهٔ

1– Qallias

۲ ــ هلم (۲ - ص ۱۷۶) انعقاد چنین پیمان صلحی را انکار نموده است و دلائل چندی هم برای آن اقامه میکند و ممکن است بگوئیم عهد صلحی که رسمیت داشته باشد بسته نشده‌است مگر اینکه حکمی را که متضمن این مواد بود شاه مهر کرده و بدان وسیله آبروی خودرا حفظ نموده است. (مؤلف).

شجاعت و مهارت دریائی اجدادما درهم شکسته شد. اگرچه مانند جنگ با ایران بعد از انهدام کشتی های اسپانیا معروف به آرمادهٔ[1] کبیرجنگهای بسیاردیگرنیزواقع شد ونتایج مختلف بخشید، بالاخره حال مدافعه بدل بحال‌تعرض گردید وملوانان‌انگلیسی درسال ۱۵۸۸ میلادی مانند آتنیان بعد از واقعهٔ سالامیس برای حمله‌ورشدن‌بدشمنان خود باوجود زیادی عدهٔ طرف مقابل حاضر بودند.

طغیان مگابیز

گزارشها وحالات مگابیز نسبت بایران در زمان یکی از بی کفایت ترین سلاطین آن کشور معلومات زیادی بدست میدهد. سردار مزبور برای تسلیم بقیهٔ قوای یونانی درمصرشرائط آبرومندانه‌ای قرارداد وعهد کرده بود قصد جان ایناروس را ننماید، اما ملکه امستریس درکار بود و مدت پنج سال دائماً مزاحمت میکرد، تا اینکه بخونخواهی هخامنش، ایناروس بدار کشیده شد وقریب پنجاه نفریونانی را هم سر بریدند که آن زن دیو سیرت را راضی نمایند. این فقره درنظر مگابیز بی‌آبروئی ووهن بزرگی بود. بنابراین بیرق طغیان برافراشت و دو دسته قشون راکه بمدافعهٔ او روانه کردند پی در پی مغلوب کرد، بنابراین از سر تقصیرش گذشتند وبازدر دربار پذیرفته شد. پس بمشارکت درشکارشیر دعوتش نمودند ودر آن هنگام اوبین شاه با شکارش واقع شده و بواسطهٔ این بی ادبی محکوم به قتل گردید، ولی مجازات او را تخفیف دادند و بسواحل خلیج تبعیدش نمودند. مدت پنج سال درآن نواحی خشك بسر برد و بهانه مرض برص را پیش کشیده و بایران مراجعت کرد. کسی درصدد مخالفت او برنیامد وعاقبت باز تقصیرش عفو شده نزد شهنشاه آمد وجزء مستشاران مؤتمن شاهنشاه بود وعمری طولانی کرد.

دورهٔ اغتشاش، سال ۴۲۵ قبل از میلاد

اردشیر باوجود بی کفایتی و نفوذ بـد مادرش چندین سال بآسایش سلطنت کرد. دراین دوره آتنیان با اسپارتیان برای حفظ وجود خود درجنگ وجدال بودند ونمیتوانستند بنقاط دور نظر بیاندازند. چون در سال ۴۲۵ اردشیر وفات کرد پسرش خشایارشادوم جانشین

۱ – Armada

وی شد. لیکن او بزودی درحال‌مستی بدست برادرش **سغدیانس** بقتل رسید. **سغدیانس** نیز بنوبهٔ خود مورد حملهٔ **اخس** گردید واو پسردیگر **اردشیر** وشوهر **پریزاتیس** دختر



۲۹ - کاخ داریوش
(دیولافوا ، صنایع قدیم ایران)

اردشیر بود . امرای ایرانی دوربیرق **اخس** جمع شدند و اگرچه با **سغدیانس** گفتگو کرده بودند که او را درسلطنت شریك کنند لیکن بطورخدعه با او رفتار کرده وبطریق

آن روز ایران اورا درخاکستر خفه کردند .

پادشاهی داریوش نتوس ۴۴۲ - ۴۰۴ قبل از میلاد

اخس پس ازهلاك برادربنام**داریوش**دوم بسلطنت رسید[۱] . مستشاران معتبر او **پریزاتیس** و سه نفر از خواجه سرایان بودند ، بنابراین عجیب نیست که‌دردورهٔ اوطغیان‌ها وسرکشی های‌زیاد واقع شده باشد . اولین طغیانی که‌واقع شد ازطرف برادرش **آرسی‌تس** بود و**آرتی‌فیوس** پسر **مگابیز** نیز باو ملحق گردید و بمدد مزدوران یونانی دونوبت فاتح شد . اینوقت اخلاق یونانیها از طلای‌وافر پادشاه بزرگ فاسد شده ازآن ببعد بهترین حربهٔ ایران پول بود . عاصیان از روی سفاهت بعهد و پیمان اعتماد کرده تسلیم شدند . لیکن آنوقت دیگردرایران‌سیاستمدارها قیدی بپیمان خود نداشتند ولذا آنها نیز مانند **سغدیانوس** بواسطهٔ خاکستر خفه شدند . معهذا یکنفر بیرق‌طغیان‌وخودسری برافراشت‌واو **پی‌سوت‌نس** والی‌لیدیه‌بود . لیکن‌مزدوران یونانی او در مقابل زر مسکوك **داریوش** پایداری نکرده از او سرپیچیدند و او نیز مجبور بتسلیم ودارای سرنوشت سایر طاغیان گردید . چون گرفتاری او بحسن تدبیر **تیسافرن** واقع شد این شخص بجای او استاندار لیدیه گردید وچندین سال هنرمندی خود را در تدابیر ودسایس بکار برد ، بطوری که با یونانیها درسیاست امور یونان‌نفوذ تام وتمامی پیداکرد .

تیسافرن واتحاد با اسپارت۴۱۲ قبل از میلاد

در این موقع بود که لشکرکشی آتنیان بسیسیل مانندلشکر کشی کارتاژیان در موقع جنگ سالامیس وپلاته نتیجهٔ‌وخیم بخشید . **تیسافرن** که مردی هوشیار بود فوراً بخیال استفاده افتاد وبا اسپارت عهدی بست که دولتین ایران واسپارت‌باآتن بمحاربه بپردازند . بنابر این ترتیب سابق که دو دولت معتبر یونانی اختلافات داخلی خود راکنار میگذاشتند وبرای مقابلهٔ با ایران متفق میشدنداز بین رفته ترتیب‌دیگری مشاهده‌میشود که اسپارت وبعدها آتن وتب با ایران متحد میشوند که با رقیبان داخلی

---

۱ — چون مادر شاه زن غیرعقدی بود بدینجهت او را نتوس میگفتند که بمعنی حرامزاده‌است . (مؤلف) .

مجادله کنند . **تیسافرن** نقش خود را باکمال لیاقت و زبردستی بازی کرد باین معنی که در معاونت بمتحد خود باندازه‌ای کوشش نمیکرد که حقیقةً یکی از طرفین غلبهٔ کلی بر دیگری یافته موازنهٔ قوا بهم بخورد. باین واسطه نفـوذ ایران را بسیار بسط داده و آنرا بدون مخارج و زحمت زیاد در آسیای صغیر محکم نمود . اما ضعف قوهٔ حربیهٔ پارس نیز از این زمان شروع میشود یعنی راحت‌طلبی پادشاه و آسایش وخوشگذرانی طولانی پارسیها را از قوت و قدرت انداخت بطوریکه غالباً از یونانیان بطور مزدور داخل قشون خود میکردند و فرماندهان یونانی‌را درخشکی ودریا دخالت کلی در کار میدادند وهمین فقره برای ایرانیان نتایج وخیم بخشید .

فساد دربار پارس و انحـراف آن از رویهٔ مرضیهٔ **کوروش** و **داریوش** اول درزمان سلطنت **داریوش** دوم که پادشاه بیقابلیتی

داستان تری تخم

بود بواسطهٔ داستان **تری تخم**[1] بخوبی ظاهر میشود . این شخص دامـاد شاهنشاه بود ولی عاشق ناخواهری خود که **رکسانه** (**روشنك**) نام داشت شده در صدد توطئه و دسیسه بر ضد پدر زن خود بر آمد تا از دست زوجهٔ خویش آزاد شود . همدستان او برای اینکه اورا از انجام امر مطمئن کنند همه قسم خوردند که **آمسترس** را درکیسه کرده وشمشیرهای خودرا درکیسه فرو برند. امااین دسیسه پیشرفت نکرد و **تری تخم** بقتل رسید و**پروشات** (**پریزاد**) بهانه برای اجرای بیرحمی و قساوت وقلب خود پیدا کرده اول **رکسانـه** را قطعه قطعه نمود ، آنگاه تمام منسوبان **تری تخم** راکه ازجمله مادر و خواهر او بودند زنـده بگور کرد . این بـود وضع دربار پارس در دورهٔ یك پادشاه نالایق .

1 – Terituchmes



دوسیکلی نقره متعلق به صیدا
روی سکه زورق جنگی ترسیم شده و پشت آن تصویر پادشاه بزرگ است که در ارابه قراردارد و یك نفرهم همراه اوست

فصل نوزدهم

انحطاط دولت پارس

(کوروش کوچك) باقرار واعتراف تمام اشخاصی که با او مراوده داشتنداز تمام پارسیهائی که بعد از کوروش قدیم (کوروش بزرگ) بدنیا آمدند بیش از همه قلب شاهی داشت وبیش از همه لایق سلطنت بود. گزنفون

کوروش کوچك

هیچیك از جنگهای آسیا باندازهٔ لشکرکشی **کوروش کوچك** محل توجه واقع نشده وعلت عمدهٔ آن هم هنرنمائیهای قشون یونانی بود که در تحت اختیار آن شاهزاده و فرمان **زنوفن خدمت میکرد**، لیکن مردانگی و کفایت و کاردانی آن حادثه جوی بزرگ که با بیهنری و تن‌پروری سلاطین آنوقت ایران ضدیت تامه ظاهر میسازد خیلی محل نظر است واثر آن برای خوانندهٔ تاریخ بمنزلهٔ نسیم خنکی است که بمسافری در منطقهٔ حاره بوزد.

کوروش کوچك پسردویم **داریوش** بود، چه پسراول **ارساسس(ارشاك)** نام داشت که بعدها بنام **آرتاگزرکسزدویم** (**اردشیر** دوم) بسلطنت رسید. تولد **ارشك** در زمانی واقع شده که پدرش والی هیرکانیا بود وهنگامیکه **کوروش** بدنیا آمد پدر برتخت سلطنت جاداشت. بعلاوه **کوروش** محبوب مادرش بود وبواسطهٔ نفوذ او نایب‌السلطنهٔ آسیای صغیرشده دارای اختیارات تامه بود وتقریباً مستقل محسوب میشد و معلوم بود که در ایام غیبت او از دربار، مادرش برای رسیدن او بسلطنت کار خواهد کرد.

روابط کوروش با اسپارت

این فرمانفرمای جوان از بدو امر مصمم بود که موقع خود را مستحکم سازد و مزایای مهمهٔ سپاهیان یونانی را درک کرده عازم بود براینکه از موقع خود استفاده نموده لشکر جراری جمع آوری و مرتب کند. پس از آنکه اوضاع را بخوبی تحت مطالعه آورد براین عقیده شد که اتحاد با اسپارت برای مقاصد او مفیدتر تواند بود تا بادولت بحری مانند آتن . بنا براین بااسپارتیان بنای خصوصیت راگذاشت و برئیس زیرك ایشان موسوم به **لیزاندر**[۱] مدد مالی رسانید چنانکه قادر برغلبهٔ در جنگ مهم اگوس[۲] پوتامی درسال ٤٠٥ قبل از میلاد گردید .

تیسافرن که موقعش ضعیف شده ودانسته بود که **کوروش** درصدد طغیان است شاهنشاه را بموقع از این قضیه آگاه کرد و بنابراین آن جوان جاه طلب بشوش احضار شد که رفتار خویش را معلوم سازد ، لیکن چون بشوش رسید پدرش درسال ٤٠٤ قبل از میلاد درگذشت .

جلوس اردشیر منمون (تیزهوش) ۴۰۴ قبل از میلاد

باوجود نفوذ **پریزاد یا پروشات ارساسس** یا **ارشك** وارث تاج و تخت سلطنت شد و بعنوان **اردشیر** دوم ملقب به **منمون** یعنی تیزهوش برتخت جلوس کرد و در پاسارگاد[۳] تاجگذاری نمود. ازقرار مذکور **کوروش** مصمم بودبرادر را درموقع تشریفات تاجگذاری درمعبد بقتل رساند ، لیکن **تیسافرن** مطلع شده برادر بدنیت را گرفتار کرد . پادشاه درحال غضب فورا حکم بقتل او داد ، لیکن مادرشان بازوهای خود را سپر او کرده وبالاخره معافیت اورا حاصل نمود . **اردشیر** از نادانی نجابت و بزرگواری ایرانی را ظاهر ساخته برادر جاه طلب را اجازه داد که بآسیای صغیر مراجعت نماید ، چنانکه مترقب بود او در آنجا بنای تهیهٔ محاربه برای تحصیل تخت و تاج راگذاشت .

۱ــ Lysander

۲ــ Aegospotami

۳ــ رجوع شود بشرح زندگانی اردشیر بقلم پلوتارك که در آنجا شرح جالب توجهی در اینخصوص ذکر شده است . (مؤلف)

سردار یونانی **کوروش** که **کل آرخ** نام داشت و از اهالی اسپارت و مـردی با عزم و مجرب بود بسرعت لشکرعظیمی ازمزدوران یونانیفراهم ساخت . **کوروش** ازاسپارت نیز استمداد کرد ، اگر چه آن دولت معاونت آشکار نمود ، لیکن هفتصدتن ازسپاهیان خود را بخدمت او گماشت . بالاخره سپاه **کوروش** از سیزده هـزار یونانی و یکصد هزار آسیائیمرکب گردید ودر سال ٤٠١ قبل‌از میلاد آن حادثه جوی بزرگ ازمرکز خود بعزم تسخیر آسیا حرکت‌کرد .

لشکرکشی کوروش بیابل

کوروش همینکه‌از سارد راه افتاد وبرای اینکه مقصودخود را از همه‌کس غیر ازمستشاران خود پنهان دارد چنین‌وانمود کرد که قصد مطیع ساختن قوم پی‌سی‌دیان را دارد ، لهذا ازفریگیه یا می‌سیه[1] عبورکرده در بین راه با **اپیاکسا**[2] زوجهٔ **سی‌ین‌نه‌زیس** ملاقات نمود و او مبلغ گزافی پول بوی داد . پس نیم‌دایـرهٔ وسیعی پیموده بدربندهای معروف سیلیسی رفت ، که بنا بقول **زنوفن** « بسیار صعب و ناهموار بود و اگـر کسی در صدد ممانعت بر میآمد البته عبور ازآن دربندها غیرممکن میشد .»[3] چون باین نقطه‌رسید قلل جبال راگرفته بودند ، لیکن‌**سی‌ین‌نه‌زیس** ورود لشکریان **منون**[4] سردار تسالی **کوروش** را بهانه قرارداده شبانه لشکریان خود را از آنجا برداشت وسپاه **کوروش** بدون‌زدوخورد به طرسوس رسید .

در این موقع **کوروش** ازجهت لشکریان یونانی خودگرفتار مشکلات‌گردید. **زنوفن** که بعدها در همین لشکرکشی اهمیت کلی پیدا کرده نقل میکند که آنها از پیش رفتن امتناع داشتند و بروی‌**کل آرخ** رئیس خود نیز ایستادند تا بالاخـره خواهی نخواهی بتطمیع ازدیاد مواجب و جیره راضـی شدند پیش بروند . **کوروش** اینوقت

۱- Mysia ۲- Epyaxa

۳ - رجوع شود به «اناباسیز» ترجمهٔ ویلر ۱ ، ۲ ، ۲۱ . درکتاب داوید فریزر موسوم به «The short cut to India» صفحهٔ ۷۱ این «دربندها» بطور وضوح شرح داده شده است. (مؤلف) .

٤- Menon

چنین عنوان کرد که منظور نظرش در هم شکستن قشون **آبروکوماس**[1] والی سوریه میباشد وچنین تصور میرفت که ساتراپ نامبرده از عبور نهر فرات ممانعت نماید، پس بسرعت از دربندهای سوریه که بمنزلهٔ ترموپیل آسیا بود عبور کرده همواره باسفاین ارتباط خود را محفوظ داشت ومهیا بود که هروقت قوهٔ دفاعیهٔ ظاهر شود پشت سر او لشکر پیاده کند. اما **آبروکوماس** قصد ممانعت برادر شاهنشاه را نکرد واو ازخاك حاصلخیزسوریه عبور نموده به تاپساکوس که کنار نهر فرات‌است رسید. آنجا اومطلع گردید که **آبروکوماس** آنچه کشتی بوده آتش زده و عقب رفته است.

درتاپساکوس یونانیان بالاخره ملتفت شدند که باشاهنشاه طرفیت پیداکرده‌اند بدون اینکه امید عقب نشینی هم ازمیدان جنگ داشته باشند وباز اینجا هم اختلافات سخت در پیش آمد وسپاهیان از سرکردهٔ خود که ایشانرا اغفال کرده رنجیده خاطر گردیدند. لیکن مجدداً آنهارا تطمیع کرده اضافه مواجب دادند وراضی کردند. آنها فقط بعشق پول مهیای تحمل مخاطرات شدند، **کوروش** هم بجهت حصول مقصودهمه نوع خسارتی را متحمل گردید.

اتفاقا در آن موقع آب فرات بسیار کم ونازل بود، بطوریکه مهاجمین توانستند ازآب عبور کنند وبسرعت پیش روند، آنها روزی بیست میل راه پیمودند و درهیچ جا از دشمن آثاری ندیده ونشنیدند. از قراریکه **زنوفن** نقل کرده مقصود از این عجله وشتاب این بود که بشاهنشاه مجال داده نشود که تمام قوای خود را فراهم کند.

جنگ کوناکسا
۴۰۱ قبل از میلاد

چون بولایت حاصلخیز بابل رسیدند بعضی سواران سبك اسلحه دیدند، اما چون حرکتشان را بطرف جنوب ادامه دادند اثری از قشون ایران ظاهر نشد. پس از آنکه سه‌روز بطور صف جنگی پیش رفتند بظاهر مخبرین **کوروش** خبر صحیحی باو نرسانیدند و بنابراین **کوروش** معتقدشد که **اردشیر** بابل‌را ترك گفته وباراضی مرتفعهٔ ایران‌رفته‌است. اما این اشتباه بود چه روز چهارم ناگهان سواری در رسید وخبر داد که لشکر

1– Abrocomas

بزرگ شاهنشاه در ظرف چند ساعت ظاهر خواهـد شد . بنابراین اطلاع **کوروش** مجال پیدا کرد که صفوف جنگ‌را ترتیب دهد . سپاهیان یونانی را تحت فرمان **کل آرخ** در طرف راست یعنی بجانب فرات جا داد وخود برطبق عادت تغییر ناپذیر پارسیان در میانه‌جاگرفته وششصد نفر سوار سنگین اسلحه‌را حافظ خود قرار داد و جزء سواران را در چپ ودر تحت فرمان **آریائوس** وادار نمود .

لشکر جرار **اردشیر** که ظاهرا قریب یک کرور بود بر **کوروش** احاطه داشت ، لیکن او دانست که هرگاه قلب دشمن راکه شاهنشاه در آن جا دارد بشکند مقصود حاصل میشود بنابر این به **کل آرخ** امر داد که یونانیها را متوجه قلب دشمن نماید . **کل آرخ** بوظیفهٔ خود عمل ننمود ومجملا جواب داد که مراقب خواهم بود که آنچه باید بشود انجام پذیرد ، اما از ترس اینکه هردوجناحش خالی شود از نزدیکی فرات دور نرفت .

شروع بجنگ باین طریق شد که یونانیها بطرف عراده‌های مسلح که در مقابل آنها بود واز آن انتظارات زیاد داشتند حمله بردنـد . نتیجهٔ آن فوق‌العاده بود ، چه راننده‌ها وتمام صف رو بر گردانیده فرار کردندویونانیها دوسه میل آنهارا تعاقب نمودند. **کوروش** شکست چپ لشکر ایران را ملاحظه کرد اما دانست که تا قلب شکسته نشده نتیجه قطعی نخواهد بود وچون سردار قابلی بود تهور وشتاب بخود راه نداده صبر کرد تا قلب لشکر ایران آهنگ پشت سر یونانیها نمود . آنگاه حرکت ششصد تن سواران شجاع خودرا بجانب شش‌هزارتن کادوسیان شاهنشاه متوجه نموده سرکردهٔ قوهٔ طرف مقابل را بدست خودهلاك کرد ومعبر که گرم شده وراه **کوروش** بمحلی که **اردشیر** در آن‌جاداشت بازگردید . **کوروش** درجوش جنگ وشدت غضب وعداوت فریاد کرد دشمن را میبینم ، پس زوبینی بطرف شاه انداخت که جوشن او را سوراخ کرده ویرا از اسب غلطانید وصاحب اختیاری آسیا بایددرپیش نظرش مجسم شده‌باشد. لیکن ناگهان زوبینی نزدیك چشم او فرو رفت‌ودر آن هنگامه بهلاکت رسید . **اردشیر** زخم خفیفی برداشته بود ، چون خبر قتل برادر را شنید بطرف قشون آسیائی حمله

برد و آنها چون دانستند که **کوروش** کشته شده بطرف شمال عقب رفتند.

تسافیرن درمنتهای چپ صف پارسی بود و بر یونانیهائی که اسلحهٔ سبک داشتند حمله برد. اما تلفاتی وارد نیاورد، باردوگاه ایشان نیز مهاجمه کرد لیکن دفع شد. درین ضمن **کل آرخ** چون شنید اردوگاهش در خطر است از تعاقب برگشت نمود و برای احتراز از خطر که مبادا این قوه از پهلو حمله کند پشت یونانیان را برودخانه داده ثانیاً حمله برد. پارسیها یاد از شجاعت اجداد خود نکرده و جبن بخرج دادند و از مقابلهٔ با یونانیها تن زدند. بنابراین یونانیان بعداز تعاقب دشمن جبان خود با فیروزی باردو مراجعت نمودند. هرچند در واقع جنگ بمغلوبیت ختم شده وعلت عمدهٔ آنهم رماندهی **کل آرخ** بوده است.

این واقعه معروف بجنگ کوناکسا میباشد و نتیجهٔ آن فوق‌العاده بود، زیرا که یونانیها اینوقت دانستند که میتوانند سپاه پارس را مانند گلهٔ گوسفند در پیش خود برانند. اگرچه تا چندین سال درصدد استفاده از این مزیت و برتری خود برنیامدند، لیکن معین است که **اسکندر** کبیر اساس خیالات خودرا از تجربه بروی این واقعه اخذ نموده است[1] اما باید دانست برای ایران کشته شدن **کوروش** جوان بدبختی بزرگی بود، چه آن جوانمرد بواسطهٔ لیاقت و مردانگی و تجربه‌ای که داشت شاهنشاه کاملی میشد که ممکن بود دولت ایران را بمقامیکه در زمان **کوروش** کبیر و **داریوش** اول داشت برگرداند و یقین است که روح تازهٔ بایران بخشیده و بامعرفتی که باحوال یونانیها داشت میتوانست دول یونانیرا بیکدیگر مشغول کند وشاید بمحو استقلال یونان موفق میشد، لیکن مشیت خداوند دیگر بوده است.

بازگشت ده هزار نفری

کمتر واقعهٔ از وقایع تاریخ مانند بازگشت ده هزار نفری مورد اعجاب و تحسین است. صبح روز بعد از جنگ یونانیها درصدد

۱- از همین‌جا باید تصدیق نمود که این جنگ برای دولت هخامنشی بسیار مضر وزیان‌آور بود، زیرا آن بقول یکی از نویسندگان معاصر نشان داد که سپاه بزرگ ایران فاقد اهمیت جنگی است و این باعث جرأت و جسارت یونانیان شده نتایج میشومی درآتیه بارآورد و بنا براین عمل کوروش نسبت بایران جنایت وخیانتی بزرک بود. (مترجم).

حرکت برای اتصال به **کوروش** بودند که خبردار شدند **کوروش** کشته شده و لشکریان او گریخته‌اند. **کل آرخ** تزلزل خاطر بخود راه نداده تکلیف سلطنت را به **آری یه‌ئوس**[1] نمودند، لیکن مشارالیه بعنوان اینکه امرای پارسی زیر بار نخواهند رفت مقتضی ندانست این تکلیف را قبول کند.

بعد از آن منادی از طرف **تیسافرن** ندا کرد که یونانیها اسلحهٔ خود را تسلیم کنند و برای اینکه ترتیبی دربارهٔ ایشان داده شود درحضرت شاهنشاهی حضور یابند. یونانیان از این عنوان متغیر شدند، لیکن چون دراوضاع حاضرهٔ خود مشاوره کردند واز امتناع **آریه ئوس** مستحضر شدند پیشروی را خلاف مصلحت دانسته شبانه شروع بعقب نشینی کردند وبنطقه‌ای رسیدند که روز قبل از جنگ آنجا بودند و در آنجا بسپاهیان **آریه ئوس** ملحق شدند، پس بمشاوره پرداخته وسردار ایرانی معلوم نمود که حاجت خواربار موجب آنست که در مراجعت از راهی که برای آمدن پیموده‌اند صرف نظر نمایند و راه طولانی تری بطرف شمال اختیار کنند. او اظهار کرد که هرگاه دو سه روز در حرکت شتاب نمایند از خطر مجاورت شاهنشاه که لشکر بزرگ او ناچار باید آهسته حرکت کند آسوده خواهند شد و با سپاه کم هم آن پادشاه جرأت نخواهد کرد برایشان حمله نماید.

بنا براین صبح روز بعد قوای متحده بطرف شمال حرکت کردند و عجب اینکه بقشون شاهنشاه برخوردند. پارسیها بیش از یونانیان متوحش شدند، لیکن آنها هم تمام شب را درتزلزل خاطر بودند. روز بعد با **تیسافرن** بمذاکرهٔ متارکهٔ جنگ پرداختند. بعد از مباحثات زیاد قرار براین شد که یونانیها را اجازه بدهند که بدون مزاحمت بمیهن خود مراجعه نمایند. بالاخره حرکت نمودند و **آری یه ئوس** هم با پادشاه مصالحه نموده باتفاق قوای **تیسافرن** با یونان همراه شدند تابدجله رسیدند واز دجله بوسیلهٔ پلی که مرکب از ۳۷ کشتی بود گذشتند.

چون چهار منزل دیگرطی نمودند به‌اپیس که محل آن بخوبی معلوم است آمده

۱– Ari eus

و از آنجا به زاب صغیر رسیدند. در این نقطه **تیسافرن کل آرخ** وسایر سرکردگانرا فریفته بملاقاتی دعوت نمود و از راه خدعه آنان را گرفتار و دستگیر کرد. این بلیهٔ



۳۰ ـ تصویر سرلبرهای مفرغی وغیره از خینمان، در شرح اشیاء فوق رجوع شود بصفحهٔ ۲۴۵

عظمی هم یونانیها را بتسلیم وتمکین نیاورد، درصورتیکه مصیبتی از آن بالاتر نبوده و هر جماعت دیگری البته برای تسلیم حاضر میشدند. خلاصه رئیس دستهٔ اسپارتی را

فرمانده خود قرار دادند و زنوفن را هم معاون او معین کردند و باز راه افتاده بنای حرکت راگذاشتند در حالیکه لشکریان ایرانی خصومت خودرا ظاهر نموده بودند. بهر حال این جمعیت کم از بلاد قدیمهٔ آشور عبور کردند و تیسافرن چندین بار بمزاحمت ایشان پرداخت ، ولی حملات او ضعیف بود و چندان از روی حدت و حرارت واقع نمیشد ودر هر مورد لشکریانش برای احتراز از زدو خورد با یونانیها عقب مینشستند و از آنها فاصله میگرفتند.

بالاخره از دست لشکریان ایران خلاص شدند، لیکن در کوههای کردوك یا کرد و در اراضی مرتفعهٔ ارمنستان صدماتی بیش از پیش دیدند، اگرچه یونانیها چون در محاربه در تپه وماهور ید طولائی داشتند حملات ایلات وحشی کوهستانی را بخوبی دفع میکردند وخوار بار هم تحصیل مینمودند. لیکن مشکلات وموانع طبیعی ازقبیل برف و سرمای شدید زیاد بود وکم بودن تلفات ایشان هم بر قوهٔ تحمل وطاقت آنها و هم بر مهارت وزبردستی زنوفون دلالت دارد. باری ازطرف مغرب دریاچهٔ وان پیش رفته و از رشته‌کوه آسیای صغیر عبور نمودند. بالاخره سعادت یاری کرد و بجائی رسیدندکه دریا نمایان شد وپس از انجام کاری که هیچوقت فوق آن واقع نشده بود به تراپزوس که امروز طرابوزان خوانده میشود وارد شدند.

از وقتیکه من طرابوزان را برای دفعهٔ اول دیدم تا بحال زیاده ازبیست سال است، لیکن فراموش نمیکنم اهتزازی راکه برای من دست داد هنگامیکه آن معبر را بمن نشان دادند که یونانیها از آنجا دریا را دیده فریاد شادی برآوردند. همچنین وقتیکه کامپوس[1] را سیاحت کردم‌که اردوگاه آن دلاوران بوده است در وقتیکه بعد از صدمات بی‌پایان و شجاعت و رشادت درخشان باستراحت پرداختند.

ایران ویونان بعداز واقعه کوناکسا

نتیجهٔ طبیعی مغلوبیت کوروش کوچك این بودکه اتحاد ایران با اسپارت بواسطهٔ معاونتی که بمدعی سلطنت نموده بود بهم خورد ، ولی اسپارت بعدازتجربه‌ای‌که بواسطهٔ واقعهٔ

1- Campos

کوناکسا حاصل شده در صدد اعتذار از شاه برنیامد . بلکـه قشون ده‌هزار نفری را وادار کرد باینکه یونانیهای آسیارا درمقابل **تیسافرن** و **فارناباز**[1] ساتراپ های ایرانی محافظت نمایند . این دو نفر همچنان با یکدیگر رقابت داشتند که هریك حاضر بودند برای اینکه حریف‌را ازمیدان در کنند هر نوع مخارجی‌را برای مساعدت یونانیان تحمل نمایند . باز معلوم شد پول ایران در مزاج یونان کمـال تأثیر را باید داشته باشد . حقیقةً بنظر میآید که نه‌فقط مستعمرات یونان بلکه کلیهٔ آسیای‌صغیر در آنوقت میتوانستند از تحت حکومت ایران بیرون آیند اما طلاهای ایران کارخود را کرد و **اگزیلاس**[2] که در محاربات کمال هنرمندی را ظاهر ساخت ودر کنار رود پاکتول فتح نمایانی کرد که آن باعث شد **تیسافرن** بقتل رسد به یونان احضار شد برای اینکـه اتحادی را که بین تب و آرگس و کرنت و آتن برضد اسپارت منعقد شده بهم‌بزنـد . اتحاد مذکور نتیجهٔ سیاست ایران و بپول ایران[3] تشکیل یافته بود . در این موقع نوبت بآتن رسید که با ایران همدست شود و **کنن**[4] که بعد از واقعهٔ آگس‌پتامی[5] بقبرس فرار کرده و بتوسط **فارناباز** بخدمت پادشاه ایران درآمده بود نیروی دریائی اسپارتی را در کنیـدوس در سال ۳۹٤ قبل از میلاد درهم شکسـت و باین جهت بطور غیـر مستقیم سبب تجدید تسلط آتن دردریا گردید . درنتیجهٔ این‌غلبه یکدسته کشتی ایرانی بفرماندهی **فارناباز** و دریاسالار آتنی اوبغارت وخرابی کرانه‌های پلوپونس پرداخت . دیوارهای طویل آتن در تحت حمایت او و بوسیلهٔ پول ایران دوباره ساخته شد و تغییر کلی اوضاع از اینجا ظاهر میشودکه شهر تب کـه چندی پیش اعداعد و آتن بود در این موقع باسایر **دول** یونانی بآتن مساعدت نمود .

مصالحهٔ انتالسیداس سال ۳۸۷ قبل ازمیلاد

باین طریق نائب‌السلطنهٔ ایرانی بحسن تدبیر یعنی‌برانگیختن دول ضعیف یونان برضد اسپارت باز میزان تعادل را دریونان برقرار کردوحیثیات دولت پارس‌بواسطهٔ نمایش قدرت دریائی

۱– Pharnabazus ۲– Agesilaus

, –اگزیلاس در حین حرکت حرف قشنگی زد و گفت مـرا با هزار تن تیرانداز **ازآسیا** بیرون میکنند و آن اشاره است به دریك که درآن بطوریکه دربالای فصل ۱٦ دیده میشودصورت تیراندازی منقوش است . (مؤلف) .

٤– Conon ٥–Aegospotami

شاهنشاه دردریای پلوپونس اعاده شد . چه تا آنوقت ناوگان پارسی داخل آن آبها نشده بودند . بالاخره اسپارت تقاضای صلح نمود ومذاکرات تا چندین سال طول کشید و تا یك اندازه علت آن اظهار مناعت ازطرف ایران بود. عاقبت پس از آنکه سفیر اسپارت که انتالسیداس نام داشت مدتی در شوش متوقف بود، بالاخره مصالحه واقع شده ولی نه باین طریق که عهدنامه بسته شود بلکه بموجب فرمانی از شاهنشاه که مقرر فرمود تمام خاك آسیای صغیر وجزائر قبرس و کلازومن[1] متعلق بدولت ایران است ، لیکن ایالات یونان مستقل میباشند، باستثنای لِمْنُس، ایمبروس وایسکیروس که متعلق به آتن خواهند بود . این مصالحه که طرف قبول دول مهمهٔ یونان واقع شد برای ایران خیلی نافع بود، چه متصرفات سابقهٔ او را اعاده میکرد ومداخلهٔ یونان را در آتیه نسبت بآسیای صغیر ممنوع میداشت . حاصل اینکه معاهدهٔ کالیاس[2] امضاء گردید وبر اعتبارات شاهنشاه بسی افزوده گشت و از زحمت دائمی محافظت آسیای صغیر آسوده شد .

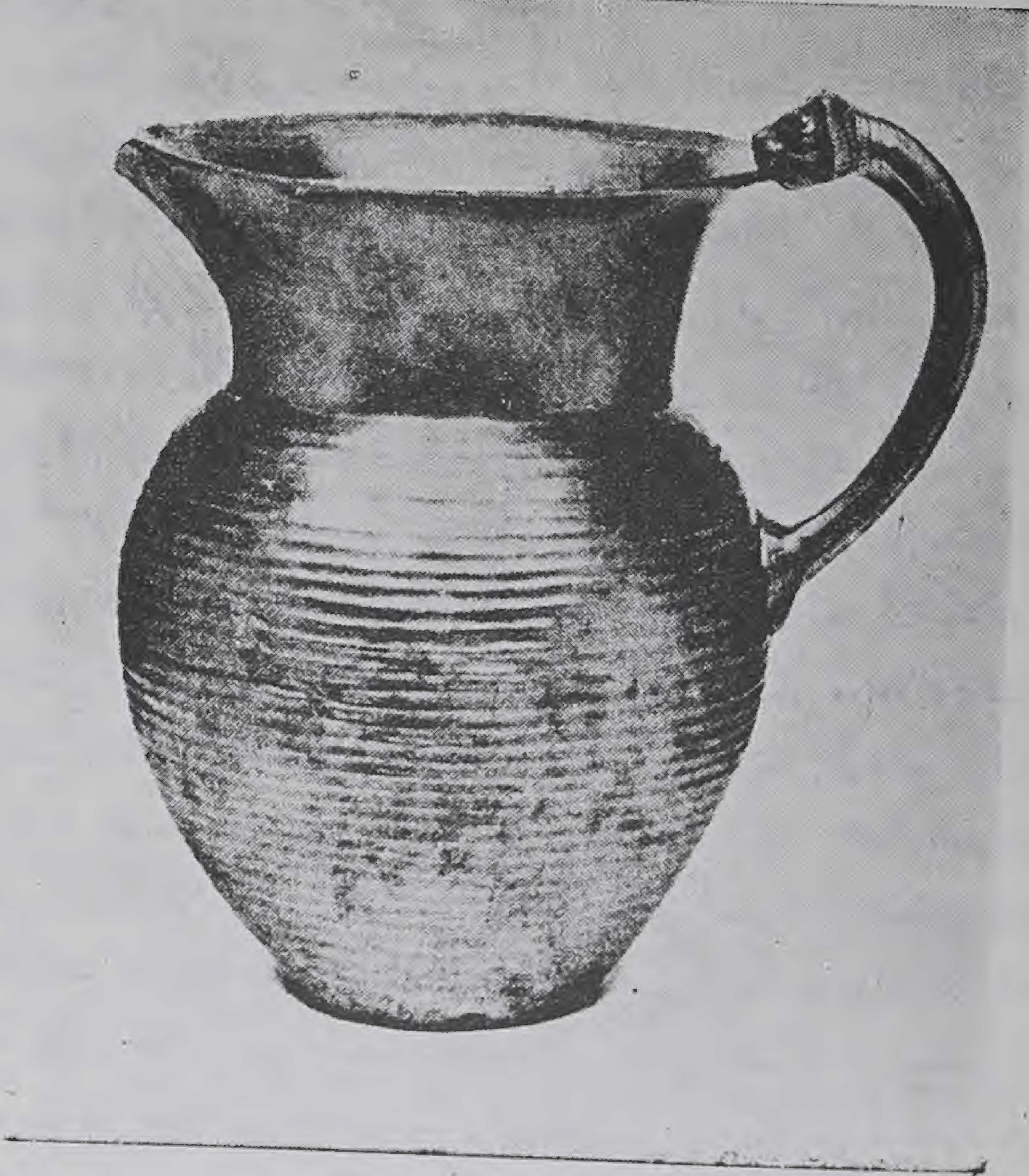
برای یونان این مصالحه بطور کلی موجب خفت بود، اما بجهت اسپارت خصوصاً نافع محسوب میشد ، چه تمام خاك خودرا حفظ کرد ودر میان دول یونان سمت برتری ومزیت حاصل نمود ، تا وقتیکه پیمانهٔ ظلم وجور او لبریز شد ودر جنگ لوکترا[3] در ۳۷۱ قبل از میلاد بواسطهٔ مداخلهٔ دولت تب بمجازات کامـل رسید و امر او بخفت وخواری منتهی گردید .

محاربات مصر

ضعیف شدن حکومت مرکزی بالطبع براوضاع مصر انعکاس بخشید ، چه اعقاب سلاطین آن کشور دارای قوه وقدرت بودند ودر ۴۰۵ قبل ازمیلاد آمیرته[4] ثانی که نوادهٔ اولی بود دردلتا بازعلم طغیان برافراشت وجمع کثیری بهواداری او برخاستند . چون در میـان سپاهیان که در جنگ کوناکسا جزء لشکر ایران بوده‌اند اسامی مصریان بسیار دیده میشود میتـوان استنباط کرد که آمیرته فقط بر یك قسمت از مصر تسلط یافته لیکن درمدت قلیل شش سال حکومتی که او داشته بطوری سلطنتش حقیقت یافته بود که وقایع نگاران مدارس مذهبی مصر

۱– Clazomene ۲– Callias ۳– Leuctra ٤–Amyrtaeus

هم او را جزء دفتر اسامی فراعنه ثبت کرده‌اند . چون در گذشت نفریت[1] نامی (یونانیها او را نه فه‌ریت[2] گفته‌اند) بنام خانوادهٔ مندسیان تأسیس سلطنتی نموده کارهای او را



۳۱ - یک کوزهٔ زرین هخامنشی در موزهٔ بریتانیائی
(اقتباس از دفاین سیحون) ودر شرح آن رجوع شود بفصل ۱۵ .

تکمیل کرد وبتحصیل آزادی مصر موفق شد . این سلسله ازروی حسن تدبیر راه رفتند وبپول ولشکر هرگونه طغیان وفتنه‌ای راکه ممکن بود بروز کند و دولت ایران را مشغول بدارد تأیید مینمودند . با قبرس و کاریه حتی یونـــان با بعد مسافت عقد اتحاد

۱– Naifaaurut ۲– Nepherites

بستند ، ضمناً تدارکات جنگی نیز میدیدند وسرداران یونانی بسیار اجیر کردند ، مجرب ترین فرماندهان را جلب نمودند، زیرا که مصریان نیز مانند پارسیان ملتفت شده بودند که نظام ومهارت یونانیان از ایشان برتر است .

از اتفاقات نیکو برای مصر این بودکه بعد از واقعهٔ کوناکسا و از اثرات آن واقعه اکثر قبایل جنگی آسیای صغیر طغیان کردند . جـزیرهٔ قبرس نیـز زیر فرمان **اواگراس** [1] با تقویت یونان و مصر ، مرکزی بجهت مخاصمهٔ با ایران گردید وبیك معنی ازضمائم سلطنت مصرمحسوب‌شد. **هاکور** یا **آکوریس** [2] جانشین **نیفوریتس** در بین ۳۹۰ و۳۸۶ یکی ازحملات ایران‌را که جزئیاتش برما معلوم نیست دفع نموده بود وپس‌از آن بپول وغله پادشاه قبرس را نیزکمك نمود. آتن هم سپاه مهمی بسرداری **کبریاس** [3] که از فرماندهان معتبر بود بآن خاك فرستاد . **اواگراس** چنان خود را باقوه وقدرت دیدکه دست اندازی بقطعهٔ‌اصلی نمود وشهر صوررا بتصرف‌خود در آورد.

اوضاع واحوال‌روز بروزبرای مصر بهبودی میبافت ، لیکن معاهدهٔ **انتالسیداس** ناگهان وضع را منقلب‌کرد واولین صدمه بقبرس وارد آمـد یعنی **اردشیر** قوهٔ عظیمی فراهم‌کرده در مقدمهٔ حملهٔ بمصر بتسخیر آن جزیره مشغول شد . **اواگراس** مدت ده سال ارتش شاه‌را مشغول داشت‌و باینواسطه خدمت بزرگی بمصر کرد و بالاخره باشرایط خوب با **اردشیر** مصالحه‌نمود یعنی‌اجازه گرفت‌سالامیس‌را نگاه‌بداردوعنوان پادشاهی هم داشته باشد . خلاصه باین واسطه شاهنشاه از پرداختن بمصر فراغت حاصل کرد و مدت سه سال در «عکا» تهیهٔ فراوان دید وآن محل را تکیه‌گاه خود قرارداد . دراین موقع سلطان مصر **نختورهب** [4] بود وآنچه توانست بواسطهٔ اجیرکردن یونانیان و ساختن قلاع باآن مهارتی‌که مصریان دراین‌کار همیشه داشتند در جلوگیری از بلیه‌ای که در پیش بودکوشش‌کرد . **کبریاس** سردار آتنی را بفرماندهـی قشون خود اختیار نمود وکلیهٔ دلتا را مبدل بیك اردوگاه محکمی ساخت .

در بهار سال ۳۷۴ قبل از میلاد تدارکات **اردشیر** تمام وعبارت بود از دویست

۱-Evagoras ۲-Achorise ۳- Chabrias ٤- Nekhthorheb

هزار قشون آسیائی و بیست هزار یونانی و سیصد فروند ناو. **فارناباز** بر این هیئت فرمانروائی میکرد نفوذ شاه چنان قوت یافته بود که یونانیها **کبریاس** را از خدمت پادشاه مصر باز خواستند و **ایفیکرات**[1] را که معتبرترین سردار آتنی بود به خدمت ایران درآوردند.

قلاع پلوزیوم بسیار مستحکم و طغیان آب نیل نیز مانع عملیات بود، بنا براین پارسیها ازحملهٔ بآن ناحیه صرف نظر کردند و بنا برأی **ایفیکرات** قشونی درخفیه در دهانهٔ شعبهٔ مندسی رود نیل پیاده نمودند. مصریان ازقلعهٔ خود حمله بخارج کردند و چون مراجعت نمودند سپاهیان ایرانی هم با ایشان داخل قلعه شدند و بواسطهٔ این اقدام اولین خط دفاع مصریان شکسته شد. اگر بحرف **ایفیکرات** گوش داده و به منفیس که خالی از پادگان بود حمله برده بودند احتمال کلی داشت که مصررا مسخر میساختند. لیکن **فارناباز** پیر و از اقدامات خطرناك گریزان بود. بنابراین فعالیتی بخرج ندادو باین واسطه مصریان دوباره تعرض اختیار کردند. **ایفیکرات** رنجیده خاطر شده بیونان مراجعت کرد و چون رود نیل شروع به طغیان نمود پارسی ها عقب نشستند و مصر مستخلص شد.

لشکر کشی بطرف قادوشان

دراین اوقات طایفهٔ قادوشان (تالشان) عاصی شده بودند و **اردشیر** با لشکر عظیم شخصاً بدفع ایشان پرداخت. لیکن مسکن طایفهٔ نامبرده ناحیه‌ای بود که امروز گیلان خوانده میشود و بواسطهٔ جنگلهای انبوه وجبال صعب ورود های متعددی که دارد وصول بآن ناحیه بسیار مشکل است. قادوشان ترتیب جنگ، گریز را اختیار کردند و کارخواربار را برپارسیها سخت نمودند، لیکن میان رؤسای ایشان اختلاف انداختند و کار بمصالحه کشید. لشکر ایران سالماً بازگشت نمود اما کاری ازپیش نبرده بود.

اواخر ایام سلطنت اردشیر من مون

با آنکه لشکرکشی ایران بجانب مصر بکلی بی حاصل شد معهذا یونانی ها بواسطه رقابت بایکدیگر دوباره درسال ۳۷۲ **انتالسیداس** را بشوش فرستادند تاحکم جدیدی ازشاه صادر

1– Iphicratis.

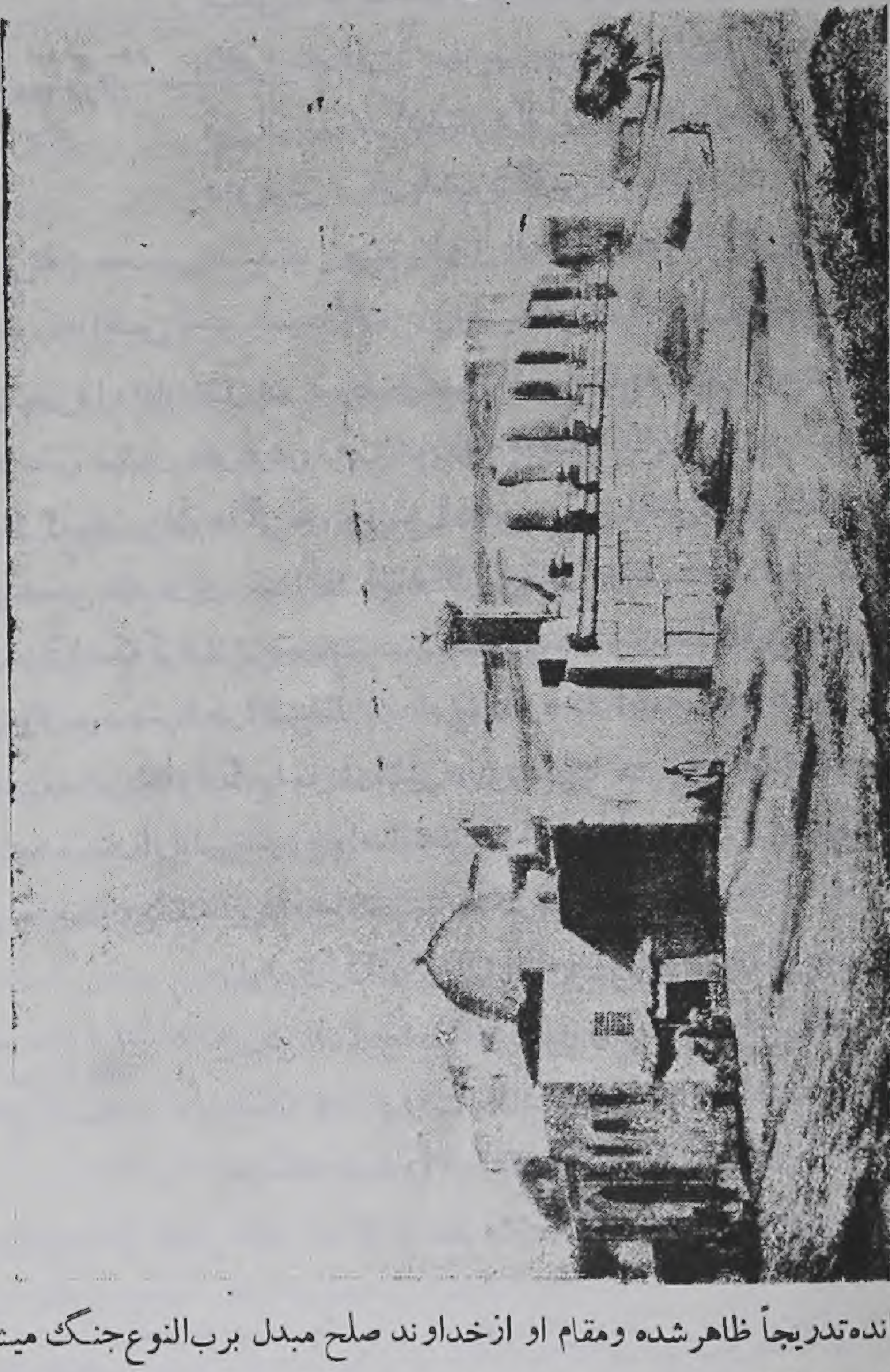
نماید که خصومت های موجودهٔ در یونان را خاتمهٔ دهد . در ۳۶۷ قبل از میلاد مردم تب بخدمت شاه رفتند وسال بعد از آتن رسولان دیگری بحضور او رسیدند، زیرا که هرچند آن شاهنشاه مردی ضعیف بود لیکن یونانیها چنان پست‌شده بودند که همه او را بحکمیت قبول میکردند .

یونانیها اردشیر را خیلی اهمیت میدادند ، اما در داخلهٔ کشور ایران‌در اواخر سلطنت او برعکس بود وساتراپ‌های ایرانی از ترس اینکه از تقرب درگاه دور شوند یا از هوای جاه طلبی همواره عصیان میکردند . **تاخو** فرعون جدید مصر این اوضاع منقلب را مغتنم شمرده بسوریه دست اندازی نمود، اما در غیاب او انقلابی در داخلهٔ مصر واقع شد و **اگزیلاس** که ظاهراً بامصر مودتی‌نداشته بانقلاب مدد رسانیدو **تاخو** مجبور شد بشوش فرار کند . مدت چندین سال اغتشاشات داخلی کشور مصر را از کار انداخت ، یکوقت بنظر میآمد که شیرازهٔ دولت پارس از هم گسیخته لیکن بخت آن کشور هنوز نخوابیده و اختلافات دشمنان **اردشیر** که با یکدیگر جنگ وجدال داشتند و همچنین خیانت و رشوه خواری آنان موقع را حفظ نموده مانع خرابی کلی گردید .

اردشیر پس از چهل و شش سال سلطنت در سال ۳۵۸ قبل از میلاد درکبر سن وفات نمود . بنظر میرسد که مردی کریم وملایم و همیشه برای عفو مقصرین حاضر بود ، لیکن **پروشات** که زنی خطرناك بود کاملا بر او تسلط داشت و پس از مسموم ساختن زوجه‌اش مسماة به **استاتیرا** با آنکه شاه کمال علاقه را بآن زن داشت باز از نفوذ او کاسته نشد .

باید دانست که بواسطهٔ نفوذ این زن و رأی فاسد او بود که پسر ضعیف‌النفس وی دختر خود **آتسارا** تزویج نمود و این امر بعدها عواقب وخیم ظاهر ساخت. از مسائل قابل ذکر اینکه **اردشیر** برای اناهیتا ربة‌النوع تناسل مجسمه‌ای ترتیب داد و باین واسطه تحولی درکیش ملی پدید آورد که از افکار سامیهای بابل راجع بربة‌النوع

طبیعت در آن راه یافته بود . از این مهمتر آنکه این پادشاه پرستش **میترا** را تجدید نموده ومی بینیم پس از آنکه این رب‌النوع مدتی دردورهٔ گاتها وکتیبه‌های هخامنشی



۴۳- خرابهٔ یك معبد اناهیتا در کنگاور
ساختمانهای عمارت درطرف چپ جدید است.

متروك مانده‌تدریجاً ظاهرشده ومقام او ازخداوند صلح مبدل برب‌النوع‌جنگ میشود.
بقول **مولتن** منشاء ثنویه هرچه میخواهد باشد این رب‌النوع نیز در خط رسیدن بمقام

عالی مذهب میترا[1] بوده است.

جلوس اردشیر سوم سال ۳۵۸ قبل از میلاد

میگویند که شاهنشاه پیر صدها زن در اندرون خود داشته و ظاهراً متجاوز از صد پسر پیدا کرده است، لیکن بیشتر آنها قبل از پدر درگذشتند واز آن جمله فقط سه پسر **استاتیرا** که **داریوش** و **آریاسپ** و **اُخس** نام داشتند از زن عقدی وقابل جلوس برتخت محسوب میشدند. چند سال قبل از وفات شاهنشاه **داریوش** بولایتعهد معین شد. اما **اخس** که در دسیسه کاری زبردست وفرزند لایق **پریزاتیس (پروشات)** بود آن پسر را وادار بقتل پدر نمود. باینعنوان که پادشاه در خیال آنست که ولایتعهد را از او سلب نماید. **داریوش** فریب خورده و درصدد اقدام بر آمد و امرش مکشوف شده بقتل رسید. برادر دیگر موسوم به **آریاسپ** را نیز **اخس** فریب داد باینکه تو متهم بهمدستی **داریوش** شده ای و مانند او نیز بقتل خواهی رسید لهذا آن شاهزادهٔ بدبخت برای اینکه گرفتار این مصیبت نشود بدست خود انتحار نمود. بااین دسایس وخیانتها **اُخس** بولایتعهد رسید و **آتس سا** نیز باو مددکرد، و **اُخس** وعدهٔ تزویج اورا داده بود. این مصائب خانوادگی اجل **اردشیر** را نزدیك ساخت. چون او درگذشت **اخس** بسلطنت رسید و **اردشیر** سوم خوانده شد. در اول سلطنت خود تمام شاهزادگان را بقتل رسانید وحتی گفته‌اند شاهزاده خانمها را هم باقی نگذاشت.

تسخیر صیدا و انقیاد مصر سال ۳۴۲ قبل از میلاد

تخت پادشاه جدید بر پایه‌های استواری قرار نداشت، موفق نشدن پدرش بتسخیر مصر آن کشور را مرکزی برای مخالفت با ایران ساخته بود. هروقت استانداران یا دولتهای دست نشانده می‌خواستند خود را از قید تبعیت ایران آزاد کنند از مصر بایشان مدد میرسید. بر **اخس** ظاهر شد که تا مصر را دو باره مسخر نسازد سایر طاغیان را

۱ـ آئین قدیم زردشت صفحهٔ ۱۳۸. کتیبه‌ای درکاخ اردشیر منمون درشوش پیدا شده که بشرح زیر است:

با توفیق اهورامزد، انه‌هتاو میترا من این کاخ را بنا نمودم. (مؤلف).

نخواهد توانست بجای خود بنشاند. اقدام اولی که برای این کار کرد بکلی بی ثمرشد وقوای **نکتانبو** [1] در تحت فرماندهان یونانی لشکر ایران را شکست فاحش دادند. هیچوقت مصر باین اندازه قوت نیافته بود، حتی قوت قلب وشجاعت سپاهیانش نیز خوب بوده است. در نتیجهٔ این شکست ایران سوریه و آسیای صغیر و قبرس طغیان کردند، بلکه فینیقیان نیز در تحت ریاست **تن‌نس** [2] پادشاه صیدا قیام نموده قصر سلطنتی لبنان وانبارهای خوار بار را که برای جنگ مصر فراهم شده بود آتش زدند. سردار آتنی **اخس** در قبرس موفق شد اما در آسیای صغیر ساتراپ فریگیه که عصیان کرده بود به تقویت آتن وتب مقاومت نمود، **تن‌نس** در سوریه پیشرفتی کرد که **نکتانبو** را وادار نمود از او تقویت کند وچهارهزار تن از مزدوران یونانی را بمدد او فرستاد.

اما **اخس** مانند پدرمردی ضعیف‌النفس نبود، مجدداً لشکری عظیم فراهم کرده شخصاً بطرف صیدا رفت. **تن‌نس** بامید اینکه بواسطهٔ دیوارهای مرتفع و خندق های سه گانهٔ شهر محفوظ خواهد ماند اهل شهر را رها کرد ومزدوران یونانی که از مصر آمده بودند به‌پول‌ایران فریفته‌شدند واهالی‌صیدا باینواسطه‌ازمدافعه منصرف گردیدند. نمایندگان ایشان که پانصد نفر بودند بفرمان شاهنشاه خونخوار بقتل رسیدند، بقیهٔ مردم‌هم مصمم شدند خود وخانواده‌ها وخانه‌های خویش را بقربانی بدهند واین تصمیم مخوف را اجرا کردند. چون **اخس** وارد شهر شد جز تلی از خاك ومخروبه چیزی ندیدو آنرا بمبلغ گزاف بکاوش کنندگان‌وجویندگان گنج بفروخت، بمحض اینکه شهر صیدا مسخر شد **تن‌نس** هم بقتل رسید وسایر بلاد فینیقیه نیز منقاد شدند.

لشکر ایران که در صیدا چندان معطل نشدند راه قدیم را پیش گرفته بجانب جنوب متوجه گردیدند. چون پیلوزیوم رسیدند بواسطهٔ نهرهای مخصوص آب را برگردانیدند وسدها کشیدند. لیکن مصریان درعقب حصاری که در تحت تهدید بود حصار دیگر برپا نمودند و مانند سابق مهاجمهٔ پارسیها پیشرفت نکرد وبنظر میآمد که طغیان آبها لشکریان ایران‌رادرهم شکنند اما یکی ازسرداران یونانی که درخدمت

1– Nectanebo. 2– Tennes.

ایران بود جسارت بخرج داده از یکی از نهرها بالا رفت وپشت سرمصریان راگرفت وچون براوحمله بردند حملات‌را دفع نمود. **نکتانبو** چون دیدخطوط ارتباطیهٔ اومتزلزل شد بطرف ممفیس عقب کشید. پادگان پلوزیوم وسایر مراکزمهم بعقیدهٔاینکه تنها مانده‌اند تسلیم شدند. بنابراین مصر دوباره درسال ۳۴۲ قبل ازمیلاد بدست ایران افتاد. **اخس** باکمال بیرحمی وظلم باآن کشوررفتار نمود وسوء تدبیر **کامبیس** [1] را پیروی نموده گاو **آپیس** [2] راکشت وگوشت او را در ضیافتی به شکـرانهٔ تسخیر دیوار سفید بمهمانان خورانید. معابدرا غارت کرده شهرهارا خراب نمودوهزارها از مصریان رابقتل رسانید وپس ازآنکه نام پارسی را اینطور اسباب رعب ووحشت نمود به‌بابل مراجعت کرد.

قتل اردشیر سال ۳۳۸ قبل ازمیلاد

مظفر ومنصور شدن پارسیان در جنگ مصر موجب امنیت و آرامش قسمت غربی کشورشد، **آرتاباز** که چندین سال در حال طغیان بود به مقدونیه فرار کرد، سلاطین وامرای دیگر سرتسلیم پیش آوردند. دول رقیب یونان نیز نسبت بپادشاه متملق شدند و در اطاعت اوامر او تعجیل کردند و چشم بپـول او دوختند. معهذا اوضاع ولایات نسبت بزمـان **داریوش** تفاوت کلی کرده بود. ولایات بحرخزر که غیرممکن‌الوصول بودند به‌استقلال خود باقی ماندند، پنجاب بکلی ازتبعیت ایران بیرون رفت، درجاهای‌دیگرهم‌استحکام نظارت ومراقبت که برای نگاهداری چنین کشورعظیم لازم بود سستی یافته بود. لیکن **اخس** قدرت وقابلیت داشت وبحسن تدبیر **باگواس** [3] که ازخواجه سرایان بود ادارهٔ حکومت ترقی کرد. ضمناً مراقب ترقیات دولت جدیدالظهور مقدونیه نیز بودند و از آن جلوگیری مینمودند. اما تزویر و دسیسه، حسن ادارهٔ آن رجل سیاسی را عقیم میکرد بطوریکه عاقبت درسال ۳۳۶ خود رامجبور دید ولینعمت خویش را بقتل‌رساند واگرچنین نمیکرد خود بهلاکت میرفت. اکثر فرزندان شاه هم‌مقتول شدند وجوانتر ازهمه که **آرسس** یا **ارشك** نام‌داشت به سلطنت برداشت، لیکن آن‌جوانهم چون‌آثار خودسری بروز داد بفرمان خواجهٔ بیرحم شربت فنا نوشید.

۱– Cambyses ۲– Apis ۳– Bagoas

جلوس داریوش کدمان
۳۳۶ قبل از میلاد

خواجهٔ مزبور شخص نامعلومی را بنام **کدمان** که ظاهراً از نژاد **هخامنشیان** بوده اختیار کرد و او بعنوان **داریوش سوم** برتخت جلوس نمود، چون این پادشاه آخرین شخصی از یك سلسلهٔ معظم میباشد مورد توجه ومحبت است. در اوقات محاربهٔ کادوسیان در جنگ تن بتن شخص عظیم‌الجثهٔ را بقتل رسانیده بشجاعت و رشادت معروف شده ودر عوض این خدمت حکومت ارمنستان باو مفوض شد. بنظر میآید که نسبت باسلاف نزدیك خود کریم وصالح بوده واگر او درموقع عادی بود بخوبی میتوانست کشور داری نماید. ازبدبختی او دولت جدیدی درمغرب طلوع کرده وبزرگترین دلاورجنگجوی عالم در آن دولت زمام امور را بدست گرفت. **داریوش** باتمام وسائل واسبابی که درقدرت دولت ایران بود در مقابل مهاجمهٔ شررربار **اسکندر** کبیر نتوانست برابری نماید.



سکه فیلیپ مقدونی

فصل بیستم

طلوع دولت مقدونیه تحت سلطنت فیلیپ و اسکندر

ما با چه عجایب آدمی ناگزیر بنبرد شده‌ایم ، این کیست که برای بچنگ آوردن نیرو و گشادن کشور یك چشمش را از دست داد و شانهٔ او بضرب دبوس شکسته یکدست و یکپای وی از سوزش سرما سیاه گشت . بخت از وی هرعضوی از بدن او را خواست بی‌مضایقه پیش وی نهاد تا مگر در نامجوئی و افتخار کامروا گردد .

« دیموستن خطیب یونانی در وصف فیلیپ مقدونی »

جغرافیای مقدونیه

برای کسانیکه مثل من معتقدند براینکه جغرافیا بر تاریخ تأثیر شدید دارد این مسئله قابل توجه است که طبیعت چون پلوپونس و یونان مرکزی‌را منقسم بقطعات جداگانه‌ای ازخاك نموده و چندان وسائل ارتباطیه از خشکی برای آن قرار نداده ، یونان را مانع شده است از اینکه مقریك ملت واحد باشد ، بلکه آنرا مجموعه‌ای از دول کوچك ساخته که بالاختصاص برای امرمعاش خود متوجه بدریا باشند . لیکن چون بنقشه نظر اندازیم مشاهده خواهیم کرد که حال مقدونیه غیر از این است ، چه آن کشور دارای درهٔ وسیع واردار[1] میباشد که پرنعمت وعبور از آن آسان ومنتهی بدلتای بسیار حاصلخیزی است که از آبهای خود آن دره و رودهای دیگر ساخته شده است . مزایای مزبور امروز بواسطهٔ موقع سالونیك[2] ظاهر میشود که بندر مهم اینقسمت از اروپا میباشد ودر نقطه‌ای واقع است که وسیلهٔ ارتباط

۱ ـ Wardar .

۲ ـ سالونیك در ۳۱۵ قبل از میلاد در محل ترمهٔ (Therma) قدیم بنا شده وبنام تیسی‌لونیکا ناخواهری اسکندر کبیر وزن کاسندر موسوم بوده است. (مؤلف) .

آن با داخله از مجرای وارداز بسیار خوب است ومیتواند ثروت فلاحتی آن ناحیه را بخودجلب نماید. حاصل اینکه مقدونیه آنچه راکه دول دیگر یونان فاقد بودند یعنی کیفیت طبیعی ووسعت و حاصلخیزی خاکی که لازمهٔ پروردن سکنهٔ زیاد است دارا بود و آن کشور جانشین یونان شد تقریباً بهمین‌دلیل که پرتقال در دایرهٔ سیاحت بحری واستعمار جانشین ونیز وژنوا رئیس جمهوری‌های کوچك گردید.

سکنهٔ مقدونیه

گمان میرود مقدونی‌ها ازدو نژاد بودند: یکی که عنصرغالب بود یونانی وبعقیدهٔ[1] یونانیها بیشتر از مهاجرین ارگس بود و طایفهٔ قدیم‌تر آریانی بودند، ولی یونانیها آنهارا بربر یعنی بیگانه ووحشی میخواندند و از جلگهٔ حاصلخیز بکوهستان صعب میراندند بمرور زمان این دو طائفه با هم مخلوط شدند اما این اختلاط کامل نبود

بطور کلی خصائص برجستهٔ آن‌قوم شجاعت ومردانگی بود هرمردی که‌دشمنی را نکشته وبابنواسطه شجاعت خود را ظاهر نمی‌نموده می‌بایست بندی بکمر ببندد و حق نداشت با مردان دیگرسر میز بنشیند، مگراینکه بدست خودگرازی کشته باشد **اسکندر** که یکنفر مقدونی کامل محسوب است شکار را از بهترین وسائل تربیت‌برای جنگ میدانست و آنرا بر اعمال ورزش وزورخانه ترجیح میداد وشکی نیست که حق با او بوده است. در مقابل این صفات حسنه مفاسدی که‌داشتند عادت غریب آنها بشرب خمر بوده است که باعث وقوع فجایع اسفناك میگردید، چنانکه در شرح حالات **اسکندر** مشهود خواهد شد. تعددزوجات نیزشایع ونتایج آن که عداوتهای خانوادگی وقتل اقارب است حاصل بود.

مردم مقدونیه بواسطهٔ جدا بودن از ملل دیگر وحالت روستائی که داشتند نسبت به‌آتنیان مجرب تربیت شده البته پست‌تربودند، اما وحشی محسوب نمیشدند. **فیلیپ** و **اسکندر** هردوبقدری مفتون‌صنعت‌وادب بودندکه‌مقدونیه سبب‌انتشارتربیت‌و تمدن یونانی در آسیا گردید. نیز همانطورکه کیفیت جغرافیائی یونان برمردم آن اثر

۱ــ من بهرهونیت خودم نسبت بکتاب نفیس پروفسور د ج هوکارت موسوم به «فیلیپ واسکندر مقدونی» اعتراف دارم. (مؤلف)

کرده و باعث تشکیل دول متعددهٔ علیحده‌ای در آن خاك گردید که سکنهٔ آن دارای استقلال نفس و بعلاوه فطرةً دریانورد بودند، درمقدونیه وسعت خاك و بُعد مسافت آن از دریا وخوبی وسائل ارتباطیه وزیادی نعمت وثروت سبب شد که ملت واحدی از کشاورز و گله‌دار وشبان در تحت ادارهٔ یکنفر پادشاه در آنجا تشکیل یافت و صحیح گفته‌اند که وقتیکه مقدونیه شروع بعملیات بزرگ خود نمود از حیث اوضاع سیاسی کیفیت یونان را در اعصاری که هرودوت وصف آنرا نموده داشته است.

تاریخ قدیم مقدونیه وقایع تاریخ قدیم مقدونیه عبارتست از مساعی حکمرانان جلگه‌ها که نسبةً متمدن ویحتمل یونانی الاصل بودند برای اینکه قبایل کوهستانی را مطیع کنند ودر تحت تربیت وانتظام درآورند. حقیقت این است که ازاحوال آن کشورخبری نداریم تازمانیکه ایرانیها پس ازجنگ سیتیان (سکاها) **آمین تاس**[1] را در تحت اطاعت خود درآوردند که در آن زمان او چنانکه در فصل چهاردهم مذکور داشتیم پادشاه آن ولایت بود.

هرودوت در کتاب خودنقل میکند که اولین سفرای پارسی که به دربار **آمین تاس** رفتند در ضیافتی که بخاطر ایشان داده شده بود بپادشاه اصرار میکردند که مخدرات خود را حاضر کند. پسر پادشاه که **اسکندر** نام داشت از این بی‌حرمتی غضبناك شد. چون ایرانیها مست شدند در عوض زنها جوان‌هائی مسلح بخنجر حاضر کردند و آنها پارسیهای جسور را با ملازمان‌ایشان بهلاکت رسانیدند. بعد برای‌جلو گیری ازمفاسدی که قتل اشخاص برای آن کشور تولید میکرد لازم بود تدابیر وچرب زبانیهای بسیار بکاربرده شود، ولی آن بدست‌وارث آمین تاس (**اسکندر**) باموفقیت انجام گرفت. توضیح اینکه چون هیئتی از طرف پادشاه ایران برای تحقیق فرستاده شد او خواهر خود را برئیس آن‌هیئت بمزاوجت داد، همینکه لشکرکشی بزرگ پارس شروع شد **اسکندر** که جانشین پدر شده بود به پارسیها ملحق گردید اگرچه بقدر امکان ازمحبت یونانیها هم مضایقه نمیکرد.

---

۱ – Amyntas

پردیکاس[1] که از سنه ٤٥٥ تا ٤١٣ قبل از میلاد سلطنت کرد در ضمن تاریخ جنگهای پلوپونس اسمش مذکور و بکفایت و تدبیر شناخته شده و جانشین او که آرشلائوس [2] نام داشته در اداره کردن ماهر بوده وقشون خوبی تربیت داده است و نیز شعرا وهنروران یونان‌را در دربارخود دعوت کرده واز آنها نوازش مینمود که‌ازجمله اوری‌پیدس[3] آگاتون[4] ، زیوکز[5] بودند . بعد از آن دورهٔ هرج و مرجی بنظر میرسد که طولانی‌است ومعلوماتی چندان از آن دوره دردست نیست واینقدر هست که کشتارهای عدیده در آن زمان واقع شده و بالاخره چون برادر فیلیپ نیز کشته شد فیلیپ در سال ٣٥٩ قبل از میلاد بسلطنت مقدونیه رسید .

حسن ادارهٔ فیلیپ از سال ٣٥٩ تا ٣٣٦ قبل از میلاد

کفایت فوق‌العادهٔ فیلیپ از اینجا ظاهر میشود که در عرض سنوات‌معدوده مقدونیه را ازحالت یك دولت‌ضعیف که دائماً درتحت تهدیدهمسایگان‌خود‌بوده‌بیرون آورده‌ودولت‌مقتدری ساخت که درتمام یونان سمت تقدم‌وتسلط‌داشت . این پادشاه در ایام جوانی مدت سه سال بطورگروگان در تب که آن زمان دولت نظامی مهم یونان بود بسر برده تجاربی که در آن مدت درضمن معاشرت با اپامینونداس[6] حاصل کرده مادام‌العمر فراموش ننموده بود . لیاقت او تنها در اداره‌کردن‌کشور نبود بلکه قشونی از پیاده ترتیب داد موسوم به فالانژ[7] که هرچند در جناحین محتاج بمحافظت بود ، لیکن خود بخوبی میتوانست نسبت بهر نوع لشکریان دیگر درآن عصر حمله‌ورشود از این گذشته قشون سوارهٔ خود را نیز ترقی داده بطوریکه مقاومت با آن غیر ممکن بود . در محاصرهٔ قلاع فنون مؤثری تعلیم کرد ونیروی دریائی هم ایجاد نمود. این مرد فوق‌العاده این مسئلهٔ اساسی‌را هم که «به زرمیتوان لشکر آراستن» ازنظر دورنداشت. چنانکه ازاستخراج معادن طلا ونقرهٔ مقدونیه دولت فراوانی که پیشرفت خیالات بلند

١– Perdiccas. ٢– Archelaus. ٣– Euripides. ٤– Agathon. ٥– Zeuxis. ٦– Epaminondas

٧ – فالانژ از ستونی بضخامت یا بعمق شانزده ترکیب یافته که اسلحهٔ آن نیز نیزه‌ای بطول شانزده پا بود وبدین‌ترتیب میتوانست صف پنجمی ، صف اولی‌را حمایت کند. (مؤلف)

او بر آن مبنی بود تهیه نمود. بعضی از دول یونان مخصوصاً تب و آتن با قدرت **فیلیپ** مخالف بودند ومحرك ضدیت آتنیان بیشتر فصاحت و بلاغت **دیموستن** بود وخطابه‌های معروف آن خطیب بزرگ که برضد **فیلیپ** انشاد کرده موسوم به فیلیپیك میباشد هنوز در مدارس اروپا موضوع درس و بحث است ومعلوم میسازد که آن گویندهٔ بلیغ باکمال علو مقامی که در بیان و سخن سرائی داشت از اوضاع روزگار وتناسب دول بیخبر بود و ندانست آتنیان تربیت شدهٔ راحت طلب باوجود اتحاد با دولت جنگی تب باز حریف **فیلیپ** که مردی سر بازمنش واهل زحمت وتعب است نمیشوند و از عهدهٔ او برنمیآیند، در جنگ‌هائی که این سردار بزرگ بآن اقدام نمودچنان فتح و فیروزی حاصل کرد که اسباب تعجب است. باقبایل ایلیریه محاربه کردو آنها را قتل‌عام نمود. باآمفی‌پولیس[۱] جنگ کرد و آنرا مسخرساخت، با تسالی کارزار کرده و آنرا متصرف شد، با فوسیان طرف شد و آنهارا مغلوب ساخته است، پس از آن ولایت تراس را تاپروپونتیس[۲] یعنی دریای مرمره را مسخر کرد، اگر چه نتوانست پرینتوس[۳] را متصرف شود و آن شهری بود بسیار مستحکم‌ودر مغرب بیزانس واقع بود. خلاصه تمام یونان برضد اوقیام کردند بعلاوه شاهنشاه ایران‌طرفیت داشت وچون **فیلیپ** مشاهده کرد که نیت‌او درمسلط شدن بر داردانل انجام نمیگیرد متوجه تسخیر یونان گردید.

جنگ خرونه
۳۳۸ قبل از میلاد

دولتین تب و آتن با هم متحد شده درخرونه[٤] با **فیلیپ** روبرو شدند وروز حساب برای ایشان رسید واین اولین دفعه‌ای بود که یك قشون جنگی ملی با لشکر طرز قدیم (چریك) و مزدور مقابل میشد، جنگ خیلی سخت بود اما **فیلیپ** کاملا فاتح گردید و اسباب فتح و ظفر را هم عاقبت **اسکندر** جوان فراهم کرد که سواران سنگین اسلحه را بمهاجمه بطرف میمنهٔ دشمن که‌لشکریان تب درآنجا بودند واداشت، تلفات متحدین کمرشکن بود چه ازآتنیان به تنهائی سه‌هزار تن مقتول یا اسیر شدند و از مردم تب هم اگر زیادتر نبود کمتر نمیشد. سلطان فاتح با تب بکمال سختی رفتار کرد، نه فقط ریاست

۱– Amphipolis. ۲– propontis. ۳– Perinthus. ٤– Chaeronea.

اورا ازبلاد بئوسیان مرتفع ساخت بلکه استقلال را ازخود او نیز سلب کرد وجماعتی از تبعید شدگان را با یك عده از پادگان مقدونی در آنجا بگماشت ، اما با آتن که آن نیز بحال ناتوانی افتاده بود بخوشی معامله کرد ، اهالی آن شهر را آزاد نمود و با آن شهر عقد اتحاد بست و آنرا محل افتخـار نامید ، آنگاه بجانب پلوپونس[1] روانه شد و درآنجا تنها دولت اسپارت با او مقـاومت نمود و بنا براین خاك آن دولت منحصر بناحیهٔ اصلی او یعنی لاکونیا[2] گردید

انتخاب فیلیپ بسرداری کل یونان
۳۳۷ قبل از میلاد

یك سال بعد از جنگ خرونه در تنـگ کرنت[3] مجمعی از تمام نمایندگان دول یونان بغیر از اسپارت منعقد گردید و در آن مجمع **فیلیپ** بیان کـرد که میخواهـم یك اتحاد جدیدی از یونانیان تشکیل دهم بطوری که تمام دول دارای استقلال خود باشند و با ریاست من برای محاربهٔ ایران متفق شوند تا صدمات غیر قابل تحملی راکه از ناحیهٔ آن دولت مهاجم برایشان وارد شده تلافی نمایند دول یونان نسبت بشاهنشاه که در این‌وقت چندان محل خوف ووحشت نبود عداوت مخصوصی نداشتند ، لیکن در انتخاب **فیلیپ** بسرداری کل مجبور وشاید هم که‌خوشوقت بودند از اینکه آن پادشاه قوای خود را مصروف جنگ آسیاکند و از یونان دور سازد . یقین است کـه عداوت یونانیان نسبت به **فیلیپ** ظاهر نبود، اما **فیلیپ** گویا این مسئله‌را میدانست ، آنچه‌منظور او بود سرداری کل یونان‌بود وچون این مقصود حاصل‌شد مقضی‌المرام بمقدونیه‌مراجعت کرده بنای تهیهٔ مهاجمه بدولت ایران راگذاشت

المپیاس

اولین‌زوجهٔ **فیلیپ** ، **المپیاس**[4] دختر اسیری از **اپیرو**[5] زنی بدیع الجمال بود، لیکن‌تندخو وگاهی اوقات اعمال بیرحمانهٔ خوفناك از او صادر میشد معهذا زن بزرگی بوده وچون مادر **اسکندر** است درتاریخ کمال اعتبارا دارد **اسکندر** پسر یگانهٔ این زن بود ودر کار آن پسر اهتمام فوق‌العاده

۱– Peloponnesus. ۲– Laconia. ۳– Chorinta. ٤– Olympias. ٥– Epirote.

میکرد . تدریجا **فیلیپ** از زوجهٔ خود بیزار شد . چون از یونان مراجعت کرد یکی از زنان هم وطن خود را تزویج نمود . درجشن سرور وعروسی عم عروس که **آتالوس** نام داشت **اسکندر** را توهین ودر پاکزادی او تشکیك نمود . شاهزادهٔ جوان پیالهٔ خود را بصورت **آتالوس** زد ، **فیلیپ** درحال مستی بروی پسر شمشیر کشید واو پدررا استهزا کرده با مادر خود از دربار دور شد واین مشاجره مرتفع گردید . اما چون **اسکندر** خواست دختر ساتراپ کاریه‌را بزنی بگیرد باز مناقشه بمیان آمد ، **فیلیپ** نهایت غضبناك شده این مواصلت را بهم زد وچهار نفر از رفقای **اسکندر** را که گمان میکرد برضداو کار میکنند تبعید نمود . دونفر از آنها **هارپالوس**[1] و **بطلمیوس** بودند، **بطلمیوس** بعدها در تاریخ اهمیت تام یافته و بسلطنت رسیده است .

قتل فیلیپ
۳۳۶ قبل از میلاد

اوضاع سیاسی باعلی درجهٔ خوبی بوده **فیلیپ** بتهیهٔ جنگ بزرگ میپرداخت که درسال ۳۳۶ قبل ازمیلاد بدست یکنفر **پوزانیاس**[2] نام بقتل رسید . علت آن این بود که **آتالوس** نامبرده او را توهین کرده و**فیلیپ** از جبران هتك شرف او امتناع ورزیده بود ، در مقدونیه قتل نفس شایع بود وهرچند **اسکندر** متهم بپدر کشی گردید ولی گمان نمیرود که دست تحریك در این کار داشته باشد . ازطرف دیگر ممکن است **المپیاس** بواسطهٔ بیوفائی شوهر کینه در دل گرفته و تصور کرده باشد که اگر ضربتی وارد نیاورد شاید ولیعهدی پسرش مورد مخاطره شود .

خلاصه **فیلیپ** که نقشهٔ تسخیر آسیا راکشیده حربهٔ فتح وفیروزی را تیز ساخته بود در جوانی درگذشت واگر زنده مانده بود محتمل است که در تاریخ هم او بعنوان فاتح آسیا مذکور میشد . اما اگر چه بخت با او همراهی نکرد و ازمعاصرین وی هم چیزی تراوش نکرده ، لیکن همین امر که او اول کسی است که یك دولت اروپائی بمعنی جدید تأسیس نموده یعنی یك ملت مسلح با منظور و آمال واحد تشکیل داده[3] دلیل بر بزرگی

۱— H rpalus ۲— Pausanias

۳ — رجوع شود بکتاب «فیلیپ واسکندر مقدونی» صفحهٔ ۳ (مؤلف)

قدر اوست و نمیتوان آنرا از نظر دور داشت . چنانکه بعضی از مورخین گفته‌اند حق این است که رویهمرفته اروپا مردی چون پسر آمینتاس نیاورده بود تا وقتیکه نوادهٔ آمینتاس بعرصه رسید .

شهرت فوق‌العادهٔ اسکندر کبیر

اگر بگوئیم **اسکندر** کبیر ازمعروفترین‌مردان دنیاست چندان بخطا نرفته‌ایم ، حتی اینکه امروز هم در تمام آسیا تا حدود چین نام او مشهور ومذکور است . شخص مسافر در مشرق زمین همه جا این مطلب را مشاهده میکند و محض نمونه من دو مثال از دو کشور که چند صد میل از یکدیگر فاصله دارند میآورم .

اولا خواننده را دعوت میکنم که بکشمیر با من همراهی کرده سلاسل کوههای عظیمهٔ هیمالیا را طی کند و به گلگیت واز آنجا به هونزاه بیاید که یقیناً اقصی بلاد عالم است وتا چند سال قبل هیچ جهانگرد اروپائی بآنجا قدم نگذارده بود . دراین درهٔ دور دست راجهٔ کوچکی حکمرانی دارد و او مدعی است که از اعقاب **اسکند**ر میباشد . این ادعای اورا نمیتوان بکلی واهی شمرد، چه بنابقول **مارکوپولو**[1] پادشاه بدخشان هم این ادعا را داشته است ومیتوان تصور کرد که این هردو ادعا مبنی است برروایات ناشیهٔ از سلطنت یونانی باختری که هنوز آثار آن در آن ممالك کوهستانی باقی است.[2]

از هونزه تا ساحل مکران مسافتی بعید است . در آنجا در سال ۱۸۹۷ یکنفر صاحب‌منصب تلگرافخانه هنگام‌مراقبت سیمی که درطول آن ساحل بیحاصل کشیده شده بود بدست قبایل وحشی کاروان[3] مقتول شد و حال آنکه حیات انگلیسیها در آن ناحیه تا آن‌زمان بسیارمحترم بود وسبب‌عمدهٔ قتل آن انگلیسی این بود که قبایل‌مزبورشنیده بودندکه عثمانیان هم کیش ایشان یونیان، ملت اسکندر ذوالقرنین[4] را مغلوب‌ساختند.

۱ــ Marcopolo .

۲ ــ رجوع شود بکتاب «Yule,s Marco Polo» جلد اول صفحهٔ ۱۵۷ (مؤلف)

۳ ــ رجوع شود بکتاب «ده‌هزار میل» فصل ۲٤ . (مؤلف) .

٤ــ «صاحب دو شاخ» لقب‌مزبور اشاره است باینکه او را پسر آم‌من« ژوپیتر » خیال کرده‌اند، چه‌آم من بطوریکه در نقوش وتصاویر نموده شده است شاخی مانند شاخ قوچ در هریك از صدغین او وجود دارد . (مؤلف)

آنها چنین تصور میکردند که این مغلوبیت و شکست یك ضربت خیلی سخت بقدرت و حیثیت تمام ملل اروپا وارد ساخته‌است. بنابراین سرگذشت مقتدرترین فرزند اروپا کمال اهمیت را دارد و برای من شخصا اهمیت آن بسیار است ، بواسطهٔ اینکه مدت چندین‌سال بیافتن طرقی که آن مرد بزرگ‌در ایران طی نموده اشتغال داشته‌ام.لامحاله دریك قسمت از آن طرق من اولین اروپائی بوده‌ام که رد پای آن دلاور نامی را تعقیب و دنبال کرده منازلی راکه اوطی نموده است پیداکرده‌ام .

افسانه های اسکندر

در اینجا لازم است اشاره کنم باینکه در بارهٔ دلاور مقدونی افسانه های بسیار گفته شده است . در این باب بقدری مبالغه کرده‌اند که شخصی که از مشرق زمین بنام **اسکندر** شناخته میشود تقریباً بکلی افسانه است . باید دانست که بسیاری از افسانه‌های راجع به **اسکندر** ازطرف یونانیها اشاعه شده و مبدأ آن‌را میتوان بمائه دوم میلادی رسانید . بنا براین روایات **اسکندر** پسر یکی از پادشاهان مصر بوده است . اما از نظر ایرانی چون ملاحظه کنیم مهمترین کتابی که از **اسکندر** گفتگو میکند منظومهٔ معروف **فردوسی** است ، آن شاعر بزرگ در شاهنامه **اسکندر** را از خانوادهٔ سلطنتی ایران بیان و قلمداد میکند که **دارا** یعنی **داریوش** دختری از **فیلقوس**ـ روم[1] (یعنی فلیپ یونانی) را تزویج کرده بعد او را مطلقه ساخت از وی **اسکندر** بوجود آمد **داریوش کدمان** پسر دوم **دارا** واز زوجهٔ دوم بوده ، بنابراین پادشاه مقدونی برادر صلبی پادشاه ایران میشود . جنگهائی که او در آسیاکرده‌است برای این بوده که تاج وتخت موروثی خودراازاقربای خویش بستاند. در اینجا من این مطلب را میخواهم اضافه کنم که غالب ایرانیان این افسانهٔ تاریخی را باجوش وحرارتی قبول نموده واز آن اظهار شعف و خوشبختی مینمایند در صورتیکه هیچ منطقی برای‌آن نیست، ولی این افسانه‌های خیالی باید اسباب مسرت وخوشوقتی اروپائیها و آسیائیها هر دو باشد زیرا که آن در ادبیات مذهبی و غیر مذهبی هر دو

۱ــ روم همین رم و نزد آسیائیها قسطنطنیه است که شهر زیبائی بود پایتخت امپراطوری رم بشمار میآمد، قسطنطین عملا آنرا روم جدید نامید . (مولف) .

مورد اتفاق واقع شده و از جمله در قرآن هم بآن اشاره شده است .

دورهٔ جوانی و جلوس اسکندر

این مسئله محل اتفاق است که مواهب درخشانی راکه طبیعت به **اسکندر** عطا نموده بود حتی در اوان طفولیت ازوی ظاهر وهویدا بوده است ، از جمله در غیاب **فیلیپ** پدرش ازایلچی های ایران پذیرائی که بعمل آورد پلوتارك[1] حکایت آن را نقل کرده مینویسد که در این مجلس **اسکندر** بدرجهٔ از خود ابراز لیاقت داد که اسباب تعجب ایرانیان شده و دیدند که **فیلیپ** با آنهمه شهرت خود در برابر خیالات بلند و دوراندیش **اسکندر** ابدا قابل ذکر نیست حکایت معروف دیگری که ذکر میکنند اینستکه وقتکه بوسیفالیس[2] را برای فروش آوردند **فیلیپ** به بهانهٔ اینکه شرور و غیرقابل سواری است ازخریدن آن ابا نمود و در اینموقع **اسکندر** حاضر بود اظهار داشت که آن اسب غیر ازاینکه از سایهٔ خودش میرمد عیب دیگری ندارد ، این بگفت و آن حیوان را رو به آفتاب نگهداشت و سبك سارانه جستن کرده بر پشت آن حیوان قرار گرفت و بکلی آن را رام و مطیع خود نمود ، اینجا **فیلیپ** ازکثرت خوشحالی فریاد کرد هان فرزند دلبندم **اسکندر** تو سلطنتی را که درخور مقام واستعداد توباشد انتظار داشته باش، چه مقدونیه برای تو بسی کوچك و ابداً گنجایش تو را نخواهد داشت. اینها یك سلسله حکایاتیست که راجع به **اسکندر** گفته شد و اینك از نظر حقیقت و واقعه نگاری در اطراف وی سخن میرانیم و میگوئیم؛ که یکی از خوشبختی های بزرگ این مرد این بوده است که زیر دست معلمی مثل **ارسطو** تعلیم و تربیت یافته است و او در تعلیم علم و ادب حرارت و جوشی که در **اسکندر** پدیدآورد خستگی ناپذیر حتی در تمام دورهٔ حیاتش فتوری در آن روی نداد ، بعلاوه او در قسمت مهم زندگانی خود از محیط نا مطلوب دربار دوربوده و تمام اوقاتش بمطالعه و شکار و تفریح مستغرق وپیوسته سرگرم ورزش بدنی و روحی بوده است .

۱– Plutarek. ۲– Bucephalns

میدان جنگ **پرنتو** [1] اول میدانی بود که این شاهزادهٔ جوان بآموختن تجارب جنگی پرداخته است، در سن شانزده سالگی در غیاب **فلیپ** بنیابت سلطنت منصوب گردید لشکری برعلیه شورشیان میدی [2] فراهم آورده بر آنها غلبه کرد، درجنگ خرونه چنانکه در فوق مذکورداشتیم یکی ازجناحین لشکرتحت فرمان او بود ومی‌گویند که او اول کسی بوده است که بدستهٔ مشهور مقدس حمله برده وصفوف آنها را از هم شکافت و ازین رو وقتیکه بجای پدر بر تخت بنشست نه فقط در فنون جنگی و نیز در ادارهٔ امور تجارب قابل توجه داشت، بلکه ازلحاظ اینکه مادرش **المپیاس** از نظر **فیلیپ** افتاده بود یقین داشته‌است که باید چندسالی برای تخت‌وتاج مشغول جنگ باشد و بالنتیجه سنش از بیست تجاوز نکرده بود که یك سر و کلهٔ سالخوردهٔ بروی شانه های جوانش وجود داشت.

شناختن یونان اسکندر را بسلطنت

طبیعی است که تا آنوقت قابلیت و لیاقت **اسکندر** در نظر طوایف داخلی و نیز دشمنان خارجی معلوم نبوده است، ولی طولی نکشید که درس عبرت بآنها در این باب داده شد.

بعد از قتل معمولی یك عده از اقارب و خویشان خود که آنهم احتمال میرود که بواسطهٔ نفوذ و تحریك **المپیاس** بوقوع رسیده باشد **اسکندر** بسوی **ترموپیل** عزیمت نمود. در اینجا انتخاب او بسرداری کل قشون برعلیه دولت ایران ازطرف کلیهٔ ایالات یونان باستثنای اسپارت که مانند همیشه بیطرف مانده بود وچندان هم مهم نبود تصدیق گردید. این پادشاه جوان پس از آنکه این قضیه مطابق دلخواه او خاتمه یافت توجه خود را بطرف دشمنان شمالی معطوف داشته و بعد ازیکسال از جلوسش لشکر را بطرف ممالك بالکان سوق داد. معروف است که در جریان این جنگ او در یك تنگه خیلی سخت درنتیجهٔ ابراز لیاقت و تدبیر فوق العاده ای خطر عظیمی را ازقشون خود دفع نمود و اجمال آن اینست که اهالی (بقلهٔ کوه پناه برده) ارابه های زیادیکه در آنجا جمع کرده بودند از بالا بزیر پرتاب کردند (تا سپاهیان مقدونی درزیر آن خرد شوند)،

---

۱ – Perinthus . ۲ – Maedi .

اسکندر ملتفت شده فوراً بسپاهیان خود دستور داد صفوف خودشان را بگشایند و یا بخوابند و تنشان را با سپر ها بپوشانند و بالاخره از همین ، راه غیرمترقبه‌ای که پیدا شد کلیهٔ ارابه ها رد شده و صدمهٔ باحدی نرسید ، مقصود اصلی وی عبور ازروددانوب بود که با نهایت شجاعت قشو نش را بدون خطر از جلوی چشم دشمن عبور داد وازاین عملیات دلاورانه تمام طوایف مجاور را از لیاقت و مهارت جنگی خود مستحضر و آگاه ساخت . بعد بطرف ایلیریه[1] زیمت نمود و در آخر بمقدونیه مراجعت کرد، در آنوقت رسولانی (با تحف و هدایا) از طرف پادشاهان خود بنزد **اسکندر** آمده خواستار صلح و روابط دوستانه شدند .

انهدام تب

جنگ دیگر **اسکندر** از جنگهائیست که نه تنها ازحیث لیاقت و شجاعتی که ازخود ابراز نموده اهمیت داشته است بلکه مسئله‌ای هم بر او مسلم گردید که نمیتواند بر یونانیان اعتماد نماید ، توضیح آنکه خبر بیونان رسید که **اسکندر** فوت نموده ، قبل از تحقیق صحت و سقم این خبر مردم تب عموماً با آتنیان و سایر یونانیان جمع شده اهل سارد هم بآنها کمك مالی داده یکدفعه شورش کرده و پادگان مقدونیه را محاصره نمودند، دستهٔ دیگر که یونانی بودند ابراز همدردی نموده و **دیموستن**[2] حرکت کرده تا هر قدر بتواند اسلحه و مهمات جنگی فراهم کند، ولی قبل از آنکه بتواند متحدینی برای خود تهیه کند و یا از جائی کمکی بآنها برسد **اسکندر** با قشون فاتح خود وارد بوئیتیه[3] گردید ، او در ابتدا شرایط سهل و ملایمی برای صلح پیشنهاد نمود، ولی شورشیان احمقانه رد نمود د ، این بود لشکر مقدونیه با پادگانی که بودند در کادمیا[4] (قلعهٔ تب) به لشکریان تب حمله بردند. شش هزار تن مقتول و سی هزار تن بلکه عملا تمام مردان سکنه را اسیر گرفتند. صدمه و خسارتی که باهل تب رسید نظیر همان صدمه و خسارتی بوده است که آنها در زمان اقتدار خود بسایر شهرهای بوئیتیا وارد کرده بودند ، شهر را باستثنای معابد و عمارت پیندار باقی را با خاك یکسان نمودند و سکنه را تمام اسیر واستقلال را ازتب سلب

۱– Hyria ۲– Dhuiтhhens ۳– Bizothi ٤– Gidiнea ٥– Pindar

کردند ، **اسکندر** در تمام این موارد نفس خود را ضبط کرده و بطرزی عاقلانه ملایمت را از دست نداد ، او در این جنگ درس عبرتی داد که مثل صاعقه آوازه‌اش در تمام یونان پیچید و بدینوسیله بنیان سلطنت خود را مستحکم ساخت و در عین حال از هر گونه تعدیات و اجحافات که سبب تهییج احساسات یونانیان باشد خودداری نمود، این جنگها برای یك پادشاه جوان که تازه برتخت نشسته است مهم و ضروری بوده است ، خاصه برای او که در نظر داشت ازمملکت خود بخارج حرکت نماید اثرات خوبی هم بخشید ، زیرا ازجمله در تمام این مدت مدید که ازاروپا دور بوده است نائب السلطنهٔ او توانست با تمام انقلابات داخلی مقاومت کرده و هیچوقت محتاج نشد که از قشون آسیا کمکی برای او فرستاده شود .



قسمتی از منظرهٔ شکار پارسیان
اقتباس از یك ظرف سفالین درموزه هرمیتاج

فصل بیست و یکم

جنگهای گرانك و ایسوس

ای‌سروران محتشم : اسکندر پادشاه درهمه‌روی زمین مثل ومانند نداشت ، تنی پیلوار و بصلابت‌فولادداشت، سپاهش بیشماردودرخوبی‌و پهلوانی سمر بود، ودرهنگام جنك ورامش و باده‌گساری از اندرزهای ارسطو بهره بر می‌گرفت واز تربیت‌این‌استادبآ نجارسید که همه مردان‌دور و نزدیك‌راشیفتهٔ خودساخت.

ازداستان کهنهٔ اسکندر
وبر ، ۱ ، صفحه ۱۴۶

اوضاع قبل از جنگ بزرگ

قبل از بیان بزرگترین جنگهای تاریخی اجازه میخواهم برای لحظه‌ای قلم را باوضاع قبل از جنگ و عوامل مهمه‌ای که در کاربودند معطوف داریم . ما در ابواب گذشته مناسبات وروابط دولت ایران را با یونان مرتباً مذکور داشتیم وبا مراجعهٔ بآن ظاهر میشود که دولت پارس در آن وقت بی اندازه فرتوت و در شرف انحطاط و انقراض بوده است . اما **اسکندر** در اینموقع یك قوهٔ قاهرهٔ جوانی بنظر می‌آمد . بعلاوه **اسکندر** طرفدار و مروج یك تمدن عالیتری از تمـدن پارس بوده است که در آنجا اطاعت کورکورانه نسبت‌شاه سد عظیمی درجلو ترقیات بوده وبهیچوجه باحریت فکر و آزادی اهالی یونان

قابل تطبیق و مقایسه نبود . اما راجع بوضعیت نظامی اولا این مطلب دور ازحقیقت-
است که بگوئیم **اسکندر** که مانند سایر سرکردگان و ژنرالهای بزرگ دنیا یکنفر
محصل لایق بود کلیهٔ موانع و مشکلاتی را که در جلو میدید اهمیتی بآن نمیداد ،
هرچند موقع مواجه شدن با دشمن مسئله غرورجوانی وهوای کشور ستانی وامیداشت
که خودرا با بزرگترین مشکلات ومخاطرات مواجه نماید. از طرف دیگر اگر بگوئیم
که ضعف وانحطاط دولت ایران تا این حد بود که یکنفر حادثه جوی متهور و جسور
میتوانسته است آنرا بآسانی از پای درآورد و طعمهٔ خود سازد بنظر من راه خطائی
پیموده‌ایم زیرا اولاً **داریوش کدمان** که فرمانش درداخلهٔ کشور نافذ و لازم‌الاجرا
شمرده میشد شخصی بود مجرب و کارآزموده بعلاوه در شجاعت و دلاوری شهرتی
بسزا حاصل کرده بود ، مسلماً نسبت به بسیاری از اسلافش لایق و کافی‌ترهم بوده است
دیگر این را هم باید در نظر داشت مهماتی که آنوقت تحت اختیار ساتراپ‌های آسیای
صغیر بود بهمان اندازه بود که **اسکندر** حاضر داشت ، از جملهٔ همان مزدوران یونانی
بودندکه در مقابل قشون مقدونیه تا آخرین لحظه مقاومت میکردند و پافشاری
مینمودند . ولی بطوریکه ذیلا معلوم خواهد شد فوت **ممنون**[1] فرمانده شاهنشاه در
اینموقع خوشبختی فوق العاده ای بوده که بمهاجمین رو نمود ، نیروی دریائی ایران
همچنانکه در محاصرهٔ ملتو[2] کاملا بثبوت پیوست بدرجهٔ کمال بوده وبدینجهت عبور
از بغاز داردانل هم‌نهایت درجه صعب ومشکل بوده‌است، ولی باز ازحسن اقبال پادشاه
مقدونیه در آنموقع تمام تنگه‌ها از پادگان فنیقیها خالی بوده است .

علاوه تا بعد از فتح فینیقیها **اسکندر** در این میانه نگران بود که‌مبادا ازایران
لشکر مهمی بیونان فرستاده شود و بواسطهٔ عداوت یونانیان باطمع و حرص آنان بپول
دولت ایران هروقت باشد موقع‌را طوری بحرانی کندکه یکنفر قائد وسردار عادی در
اینصورت جرئت نکندکه تمام قشون خود را بطرف آسیا حرکت دهد در حالتی‌که
مثل آنان دشمنی از عقب و نیروی دریائی مثل دولت ایران از جلو مراقب باشند ،

1– Memnon . 2– Meletus .

اما پارسیها چنین خیال میکردند و شاید این خیال آنها درست هم بوده است که حملهٔ **اسکندر** یکنفر جوان گمنامی بایران از حملهٔ **آژیلاوس**[1] یکنفر کهنه سرباز بالا تر نخواهد بود، پارسیها با خود میگفتند **پارمنو** و **آتالوس** دو نفر از سواران **فیلیپ** با ده هزار تن در۳۳۶ قبل از میلاد حمله بآسیای صغیر آورده و در ابتدا هم فتح نمودند، لیکن وقتیکه **ممنون** وارد جنگ شده و در مقابل ایستاد لشکر مقدونیه تاب مقاومت نیاورده و بالاخره رو بهزیمت نهاده و بعد از شنیدن خبر قتل سردار خود بطرف اروپا مراجعت کردند، خلاصه هر گاه ازهوش وعقل فوق العادهٔ **اسکندر** قطع نظر کنیم موقع قشون مقدونیه بیش از این اجازه نمیداد که فقط قسمتی ازهمان ایالات ساحلی آسیای صغیر را فتح نموده بتصرف خود در بیاورند و بفاصله های زیاد و تصادفاتی که پیش میآمد خسته شده ازمیان میرفتند و این فقط از تدبیر و عقل **اسکندر** بود که اسلحه و آلاتی که از زیر دست **فیلیپ** بیرون آمده بود همان ها را بکار برده تا خود را مالك آسیا قرار داد .

حرکت قشون در ۳۳۴ قبل از میلاد

در موسم بهار ۳۳٤ قبل از میلاد **اسکندر** با قشونِ مهم خود از مقدونیه حرکت نمود و بطرف آسیا روانه گردید و شاید این مسئله درظاهر خیلی اسباب تعجب بود که برای چنین مقصد مهمی جماعت قشونی که تهیه شده غیر کافی میباشد، چه عدهٔ آن رویهمرفته ازسی و پنج هزار تجاوز نمیکرد که پنجهزار از آن سواره والباقی پیاده بودند وازمجموع آن تقریباً یك نصف آن مقدونی بود، تسالی ها وقبایل مجاور قسمت مهم این قشون را تشکیل داده بودند لیکن معدودی ازیونانیان درصفوف قشون خدمت میکردند ، گرچه دستجاتی ازپلوپونسی ها وسایر متحدین یونان نیز ذکر شده است که داخل دراین قشون بوده‌اند، اما ازطرف دیگر قشون مزبور طوری تعلیم و تربیت یافته بود که با قشون نظامی و نیز با عشایر کوهستانی هردو میتوانستند بخوبی جنگ کنند ، روحیات این قشون بواسطهٔ فتوحات پی درپی و همچنین اعتمادش برصاحبمنصبان خود خیلی عالی وقوی بود و دیگر تعلیمات جنگی و

1– Agesilaus.

اسلحه ومهمات آنان بدرجهٔ عالی بود که تا آنوقت نظیر آن دردنیا دیده نشده بود اما راجع بقلت این عده نظر **اسکندر** این بود که در هر فتحی میتواند نفرات جدیدی داخل درقشون نموده وازاین راه تلفاتی راکه ازراه بیماری یا قتل دست میدهد جبران نماید، گذشته ازاین قبل ازاینکه یك کشوردولتمندی را فتح کند ازعهدهٔ پرداخت بودجهٔ یك قشون مهم زیاد برنمیآمد چنانکه میدانیم بودجهٔ قشونی اوخیلی سبك بوده حتی بطوریکه ازخودش نقل شده است وسایل این جنگ را درابتدا بیشتر از راه استقراض فراهم آورده است

خط سیرقشون تا هلس پونت (داردانل) معلوم واین همان راهی بود که چندی قبل ازاین قشون مقدونیه آن را پیموده بودند، بقدریکه ممکن بود درحرکت و سیر تسریع نمودند ومحتمل است که میخواستند ازهر گونه اطلاعی که دراین باب بایرانیان میرسد جلوگیری شده باشد و بیشتر ازهمه باید برای سالم ماندن یکصد و شصت قایق جنگی ووسائل نقلیه اضطراب داشته باشند که بدون آن ممکن نبود بتوانند بطرف آسیا عبور کنند، روزبیستم به سستوز[1] رسیدندوچون ابیدوز[2] طرف مقابل ساحل راقشون مقدونیه بعد از آخرین جنگ دردست داشته‌اند این بود بدون درنگ سوار کشتی شده بطرف آسیا روانه شدند وبدون هیچگونه تصادمی هم درخشکی پیاده شدند این مطلب را خوب میتوان تصور نمود که پادشاه مقدونیه دراینجا برای **زئوس**[3] و **آتن** ونیز برای هراقله اجداد خیالی خود با چه شوق وشعفی قربانی کرده است.

جنگ گرانیك ۳۳۴ قبل از میلاد

اسکندر بطورقطع مطلع شد که برای جنگ با اوسپاه زیادی جمع آوری شده‌است، این بود اول بزیارت قبر **اشیل** (پهلوان داستانی یونانیها) دردشت الیوم[4] رفته پس از آن بلافاصله طرف ساحل شمالی ابیدوزروانه گردیدودر گرانیك ساحل رودی که آب آن نزدیك سیزیکوس[5] ازشهرهای مهم آنزمان بدریای مرمره میریزد جنگ بزرگی واقع شد واین اولین جنگی بود که روی داد. از آریان چنین مسطوراست که ممنن سر کردهٔ قوای مهم مزدور یونانی

[1]– Sestos. [2]– Abydos. [3]– Zeus. [4]– Elium. [5]– Cyzicus.

در اینجا بسرداران ایران پیشنهاد نمود که باید عقب نشست ، شهر ودهات را آتش زد (و آنچه خواربار در سر راه **اسکندر** است باید معدوم کرد) ولی ایرانیان که آنوقت مست بادهٔ کبر و غرور بودند آنرا ردنمودند و الحق در هیچ جنگی هم ایرانیان بقدر اینجا از خود غیرت و مردانگی بروز ندادند و اگر همینطور دارای انتظامات خوب هم بودند **اسکندر** نمیتوانست بر آنها غلبه کند . قشون ایران در سمت راست رودخانه قرار گرفته بودند که عبور از آن خیلی مشکل بوده است ، اگرچه پایاب بود ولی سوراخ وگودیهای زیاد داشت ، علاوه کنارههای آن هم خیلی بلند ومرتفع بوده‌است ، تمام سواره نظام‌راکه‌عدهٔ آن بالغ بربیست‌هزارتن بود درمیدان جنگ حاضر نمودند و مزدوران یونانی راکه بالغ بربیست‌هزار تن میشدند بطور ذخیره نگاه داشتند. ایرانیان یقین داشتند که فتح با آنها خواهد بود و بواسطهٔ غرور حاضر نشدند که پیاده نظام را در میدان جنگ حاضر کنند و شاید در باطن آنها را پست و حقیر میشمردند ، اما از طرف مقدونیها و آنها تمام قوای نظامی واسلحهٔ جنگی که داشتند بکار انداختند ، اولا پیاده نظام سنگینی که بود بدو قسمت تقسیم شدو بایك عده سواره نظام تسالی‌ها تحت فرمان **پارمنیو** در جناح چپ قرار گرفتند و اما **اسکندر** سواره نظام عالی ومهم خود را در جناح راست جمع نموده و بغرض تهدید خط آنرا از خط قشون ایران خارج ساخت و از اینراه دشمن را وا داشت که او هم بر طول یسار مرکزش افزوده و آنرا بالا ببرد وهمین‌جا فرمان داد که حمله ببرند ولی‌مراقب بود که اتصالش ازمرکز بریده نشود ، ابتدا پیشرفت با ایرانیان بود ، اینان زوبین های خود را بطرف چابك سواران پرتاب میکردند که پائین آنها از وسط رودخانه به علی رغم عدهٔ زیاد تقلا و کشمکش میکردند ، ولی یکدفعه سواره نظام سنگین اسلحه بمدد آنها برخاسته و نائرهٔ قتال بشدت مشتعل گردید و بین ایرانیان با زوبین هائی که داشتند و مقدونیها با نیزه های بلند آنها زدوخورد غریبی در گرفت. دراین بین نیزهٔ **اسکندر** شکست، فورا حربهٔ تازهٔ باو رسانیدند ودر همین میانه چشمش به **میترادات**[1] **(مهرداد)** داماد **داریوش** افتاد ،

۱– Mithradatis .

صورتش را نشانه نمود و اورا روی خاك انداخت، دراین هنگام ضربتی روی کلاه خود اووارد آمدولی با کمال‌فرزی‌ضربتی بحریف‌زده کارش‌را تمام‌کرد واینجا باز به **اسکندر** حمله شد ودراینمرتبه **کلیتوس**[1] ازوی دفع نمود، در این اثنا آثار فتح در سپاهیان مقدونیه ظاهرشده‌وبنای‌گرفتن کناررودخانه راگذاشتند. آنها ایرانیان راکه زوبین‌های آنان نسبت به نیزه های خودشان کوتاه وقابل مقاومت نبود از جلو راندند و بالاخره ایرانیان مرکزرا خالی کرده و آن بچنگ لشکرمقدونیه افتاد وهمین جنگ را خاتمه داد. سواره نظام پارس شکست خورده بنای فراررا گذارد وبیچاره مزدوران یونانی‌را درمقابل حملهٔ دشمن بدون آنکه از پشت سر کمکی داشته باشند باقی گزاردند. **اسکندر** غدقن کرد که فراریان را عقب نکنند بلکه مهم صفوف از هم ریخته‌را بانجام رسانند، این بودکه ازهرطرف سواره وپیاده بیونانیان‌حمله‌بردند و آنها باکمال‌شجاعت جنگیدند ومعذلك خیلی زود از هم پاشیده فقط دوهزار نفر اسیر افتادند.

تسلیم شدن سارد ۳۳۴ قبل از میلاد

بعد ازجنگ فوق ازایران قشون منظمی درآسیای صغیرباقی نماند وسارد با حاکم جبان ونامردی که داشته است تسلیم گردید واین یك اقبال‌دیگری‌بودکه به **اسکندر** رونمود، زیرا که محل مزبور دیوارش را سه رجه بالا برده وبقسمی مستحکم بودکه بکلی خارج از دسترس معلوم میشد وازاین‌روپادگان آن میتوانستند حملات تدافعی اختیار کرده‌خود را محفوظ دارند وتسلیم دشمن نشوند وتصرف آن برشأن وجلال اهل مقدونیه افزوده علاوه برثبوت مهارت جنگی ولیاقت نظامی آنهامهمات زیادی هم که فوق‌العاده گرانبها بود بدست آنها افتاد. **اسکندر** پس ازفتح لیدیه‌با حسن مراقبتی بانتظام و ادارهٔ امور کشوری آن مشغول شده وازاین ثابت نمودکه مقصود اصلی وی این است‌که کشور های مفتوحه برای اوباقی وبرقرارماند. ساتراپ (والی) بواسطه ضعف دربار سه شغل مهمی راکه درابتدا هریك ازدیگری مجزا وبشخص مستقلی داده میشد با هم توأم و همه را خود شخصاً بعهده داشته است. توضیح اینکه او علاوه بر حکومت کشوری

۱ـ Clitus.

امارت لشکر و ریاست کل دفتری و مالی‌را هم دارا بوده است. **اسکندر** شغل نظارت در امور مالی و امور نظامی هریك را ازدیگری مجزا نموده بااختیارات تامه بدست یکنفر کاردانی سپرد که مربوط بدیگری نبوده است. وی این انتظام را در هریك از ایالات شاهنشاهی که بتصرف در میآورد معمول و مجری میداشت.

محاربهٔ کاریه، لیکیه، پامفلیه، پی‌سیدیه و فریگیه

اسکندر پس از فتح سارد عازم شد که پیش از حرکت بطرف مشرق محض تحکیم کارخویش اول متصرفات یونان را درساحل آسیای صغیر بتصرف خوددر آورد. چنانکه افس[1] قبول اطاعت نموده و **اسکندر** در آنجا بجای حکومت شخصی حکومت ملی تشکیل داد. اما می‌لت[2] بنای مقاومت را گذارد و پادگانی که در آنجا بوده بواسطهٔ نزدیك بودن کشتی‌های جنگی ایران‌تشجیع شده حاضر شدند که‌جنگ کنند. نیروی دریائی ایران اگرچه انتظامش در آن موقع خوب نبود ولی‌اهمیت زیاد داشت. فرمانده آنها ناوهای مقدونیه راگذارد که پیش بروند ولی از طرف ساحل جلو آنها را بستند. خیلی کوشش نمودند که نیروی دریائی مقدونیه را داخل جنگ کنند، حتی **پارمنیو** هم رأی داد که دعوت آنها را اجابت نموده مصاف دهند، ولی **اسکندر** محض رعایت حزم واحتیاط ازاین اقدام جلوگیری کرده حاضر نشد که خودرا بمخاطره بیندازد. او در آخر نیروی دریائی خود را یکی بواسطهٔ مصارف زیاد و دیگر دون نیروی دریائی ایران بود منحل ساخته و همه را از خدمت مرخص نمود.

خلاصه می‌لت پس از محاصرهٔ مختصر با حمله بتصرف **اسکندر** درآمد نسبت بباشندگان و مزدوران یونانی که سالم مانده بودند خیلی خوب سلوك نمود. مخصوصاً مزدوران یونانی را داخل در قشون کرده سپس بقصد هالیکارناس[3] افتاد. اینجاکه مرکز نظامی ممنن بود قلعه‌ای بسیار مستحکم وپادگان زیادی هم داشت و بدینجهت تصرف آن فوق العاده مهم و موقوف بود بر کوشش زیاد. بالاخره خندق قلعه را امر

۱– Ephesus ۲– Miletus ۳– Halicarnassus.

کرد پر کرده و دسته قشونی را که برای محاصرهٔ قلاع تربیت شده بود حاضر ساخت، پادگان یکدفعه یورش آورده ولی غیر از تلفات و خسارت زیاد نتیجهٔ گرفته نشد، آخرالامر ممنن مجبور شده شهر را آتش زد و با سپاهیان خود عقب نشسته بدو دژ محکم دیگری پناهنده گردید. اسکندر که در این جنگ تلفات زیادی داده بود در صدد تسخیر آن دو دژ بر نیامد. آنها همینطور باقی ماندند تا سال بعد **انتیپاتر** [1] آنجا را بتصرف در آورد. **اسکندر** از هالیکارناس دسته‌ای از قشون خود را که تازه داماد شده بودند مرخص نمود. بشرط اینکه در بهار آینده مراجعت نموده سرخدمت حاضر باشند. در عوض بقدر امکان بر نفرات جدیدالورود افزود. نیز یکعده ازسپاه جدیدالورود را بطرف پلوپونس اعزام داشت، سپس خط سیرش را راست بطرف ساحل ادامه داد و برای اینکه نیروی دریائی ایران را ازمیان ببرد شهرهای چندی را که متعلق به لیکیه و پامفیلیه بودند فتح نموده تحت اطاعت خود در آورد. این بلاشك ازمسائلی شمرده میشد که فوق‌العاده مهم وقابل ملاحظه بوده است.

پس از این قشون از سمت شمال روانه شده تا عبورش بحدود پیسیدیه افتاد، در اینجا دچار حملات سخت عشائر کوهستانی گردید. ولی آن حملات را با تلفات زیاد از خود دفع نمود. سپس داخل فریجیه شده و آنجا راتصرف نمود و تحت انتظام در آورد. در گوردیوم پایتخت سلاطین فریگی نظامیان تازه داماد وقشون جدیدالورود مذکورهٔ فوق مراجعت نموده بهاصل قشون که عدهٔ آن بالغ برچهار هزارتن بوده‌ملحق گردیدند. واقعاً اگر آنها نرسیده بودند تلفاتی که در این میانه از جنگ و نیز از بیماری وارد شده بود ونیز پادگانی که لازم بود تهیه شود جبران و تدارك آن خیلی مشکل بود.

ظاهراً غرض اصلی **اسکندر** که طرف ساحل را تحت قوای معظم ایران باقی گذارده و خود بطرف آسیای صغیر پیش رفت این بوده است که خودرا بجادهٔ بزرگی که منتهی بداخل ایران میشد برساند. ولی شکی نیست که خبری که ازپیش داده‌شده

۱— Antipater.

بود که سیادت آسیا از آن کسی خواهد بود که گره ارابهٔ **گـردیوس**[1] اولین پادشاه زمین را باز نماید اورا بکلی ربوده بود . امثال اینگونه خیالات که در دماغ وی مؤثر بود وی‌را بطرف گردیوم جلب کرد و بند مزبور را قطع‌نمود پس از اندکی هوا بهم خورد و آسمان امضاء و قبولی خود را هم بارعد و برق بمعرض ظهور و بروزرسانید (یعنی صدای رعد و برق بلند شد .)

فوت ممنن
۳۳۳ قبل از میلاد

در این بین **ممنن** که در تعقیب نقشهٔ خود که جنگ رابمقدونیه ببرد و میدان محاربه را در آن حدود تشکیل دهد چیوس[2] را تصرف کرده و سپس توجه خود را بسمت میتیلن[3] معطوف داشت . دراین اثنا که مشغول عملیات بود مریض شده ودرهمان مرض از دنیا برفت این حادثه واقعاً بآمال شاهنشاهی ایران لطمهٔ خیلی بزرگی وارد ساخت . پس از فوت او یکدسته قشون پارسی بهسیکلادس[4] فرستاده شد ، ولی شکست خوردو این همان بواسطهٔ نبودن کمکی ازطرف دولت ایران بوده‌است که در۳۳۲ قبل‌ازمیلاد دراسپارت علم طغیان برافراشته شده ابدا نتوانستند کاری از پیش ببرند ولی درسال ۳۳۰ قبل از میلاد **انتیپاتر** نائب السلطنه در میگالوپولی طغیان مزبور را فرو نشاند .

جنگ ایسوس - نوامبر
۳۳۳ قبل از میلاد

مرحلهٔ دوم جنگ **اسکندر** از وقتی‌شروع میشود که‌از گردیوم برای مصاف دادن با شاهنشاه حرکت میکند . آری تا اینجا شمشیر هائی که از روی آنها گذشته تمام آن متعلق بساتراپها (ولات) ودور از مرکز بوده است . اینك که دارد پیش میرود وبخوبی میداند که باید با قوای متحدهٔ ایران مقابل شود عبورش از طریق کاپادوکیه بوده است . در تمام راه هیچگونه اتفاقی هم نیفتاد . ولی پس از یك حرکت تندی وقتیکه بدربندهای مشهور رسید مانند **کوروش کوچك** دید که آنهارا محکم گرفته‌اند . **اسکندر** مهیا شد که‌شب بمستحفظین که استحکام آنها غیر قابل تسخیر بود حمله ببرد بدین امید که از اینراه هراس و وحشتی درآنها تولید نماید . این امیدی که داشت صورت نگرفت . لیکن از

۱– G rshius . ۲– Chios . ۳– Mytilen . ٤– Cyclodis .

این حرکت واقدام بیش از آنچه منظور بود برای او حاصل گردید، باینمعنی که مستحفظین پس از اطلاع ازجلو آمدن خصم محل خود را خالی کرده و باکمال عجله رو بهزیمت نهادند. **اسکندر** وقتیکه آن محل را مشاهده کرد که طوری بنا شده است که میشود با جمعیت کمی راه را بردشمن مسدود[1] ساخت ازحسن طالع خود بسی تعجب نموده خوشحال گردید. بالاخره داخل کلیکیه[2] شده و پس ازشتابی که درحرکت بعمل آمد تارسوس[3] را بتصرف در آورد. دراینجا اودرآب سیدنوس[4] که خنك بود آب تنی کرد وبدین سبب بمرض سخت خطرناکی مبتلا شده ناچار متوقف گردید ولی بزودی بهبودی حاصل نمود. آنوقت **پارمنیو** را اعزام داشت که دروازه های سوریه راکه قبلا نسبت به **کوروش** کوچك از آن اشاره بعمل آمده تصرف نماید. بعد خودش از پشت سر بهتأنی راه میپیمود وهرقدر که پیش میرفت موقع خودرا مستحکم میساخت. دروسط راه شنید که **داریوش** سمت شرقی دروازه در دو منزلی منتظر اومی باشد. پس خود را برای جنگ آماده ساخته وباکمال اطمینان باستقبال دشمن شتافت.

در این اثنا شاهنشاه از تأخیر کردن سپاه مقدونیه چنین نتیجه گرفت که باید **اسکندر** ازجنگ منصرف شده باشد. این بود حرکت کرده ازهمان زنجیره کوههائی که بود عبور کرده و از تنگهٔ معروف بدربند آمان گذشت، اینجا دفعةً معلوم شد که او پشت سر **اسکندر** واقع شده است، لذا بطرف ایسوس پیشرفت. بیمارانی که ازقشون مقدونیه عقب مانده بودند اسیر گشته وهمه را بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر که ازدربند های سوریه گذشته بود بدواً گذارش این امر باور سید آن را تصدیق ننمود. ولی اکنون که صدق آن آشکار گردید تمام سرداران و افسران خودرا جمع کرده بآنها چنین گفت: اینك خداوند بی پرده دراین جنگ باشما همراهی کرده **داریوش** را مجبور ساخته که با قشون انبوه خود سرزمین تنگی را بین دریاو

۱ـ تا اواسط مائه نوزدهم که انفجاری دربین صخره ها رخ داد بارهای شتران را بواسطهٔ تنگی گردنه با دست میبردند. (مؤلف)

۲ـ Cilicie ۳ـ Tarsus ٤ـ Cydnus ٥ـ Port Amonique

جبال لشگرگاه قرار دهد ، محلی که در دست است برای حرکت افراد قشون وسعت و گنجایش دارد و کاملا میتوانند عملیات کنند . برخلاف محلی که دست ایرانیان است بواسطهٔ تنگی جا ازعدهٔ زیادخود ابداً نمیتوانند استفاده کنندبلکه تماماً ضایع خواهد شد، نیزسفرجنگی و کارهای نمایان‌ده هزارنفر یونانی‌راکه همه میدانند بیاد آنهاآورد.

جنگ ایسوس که از جنگهای قطعی دنیا شمرده میشود در نزدیك شهری بنام مزبور در دشتی روی دادکه عرض آن‌کمترازدومیل[1] بوده است . دشت‌مزبوربتپه‌هائی درشمال شرقی و بخلیج اسکندرون در جنوب غربی واقع شده ، رودخانهٔ کوچکی هم که آب آن بدریا میریخت درواقع حافظ ایرانیان بوده است ، سپاه عظیم ایران که از دستجات وطوایف مختلفه تشکیل یافته بود بالغ برششصد هزارتن میشد . ازمیانهٔ آنها سی هزارمزدوریونانی بوده‌که مساوی با تمام لشکری بودکه **اسکندر** با خود داشت . شصت هزارنفر **کارداس** [2] جماعتی که نمیتوان هویت آنها را معلوم داشت درجناح چپ ایستاده ، مزدوران یونانی تحت سواره نظام در جناح راست قرارگرفته بودند . بیست هزارتن اطراف تپه هارامحکم گرفته واگرسردارآنها کفایت نظامی ازخود بروزمیداد بخوبی ممکن بود قشون مقدونیه را ازعقب تهدید نماید . بقیهٔ لشکر ایـران بمنظور معاونت وتقویت یکطرف صف‌کشیده وابداً داخل در جنگ نشد . خود **داریوش** بر طبق رسم تغییرناپذیردر قلب لشکرقرارگرفت .

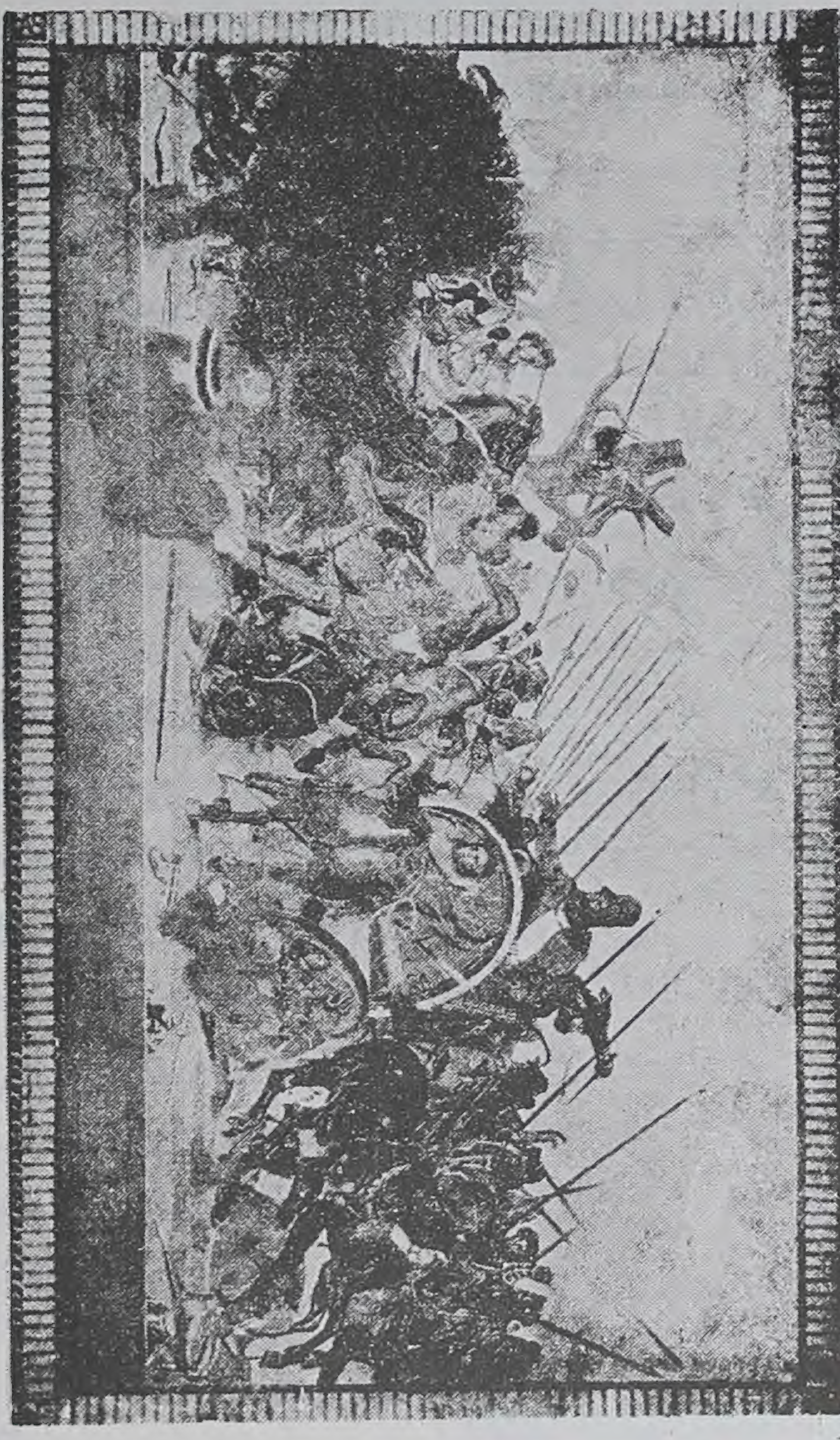
اما **اسکندر** دربرگشت‌ازدربند های سوریه اشکرخودرا فوراً باندازهٔ گنجایش میدان صف‌آرائی نمود ، باین معنی سواره نظام سنگین خودرا تحت فرمان خودش در جناح راست قرار داد و دستجات منظم فالانژها را تحت **پارمنیو** با بقیهٔ پیاده نظام در جناح چپ نگاه داشت . در اینجا **اسکندر** دید که سواره نظام پارس در جناح راست

---

۱ ـ هولم ، ۳ ، ۲۳۹ ، عرض دشت مزبور را سه میل معین کرده است ، لیکن کالیستن که همراه اسکندر بود آنرا چهارده استاد یا بعبارت دیگر زیاده از یك میل و نیم دانسته است هرچند در مسافت آن اختلاف است ولی ظن قوی آنست درآنوقت دشت نامبرده از دومیل کمتر بوده است. (مؤلف)

۲ـ Cardaces

میدان جنگ قرار گرفته‌اند برای تعدیل این وضعیت سواره نظام تسالی را در مقابل برای حفاظت دستجات منظم فالانژها تعیین نمود . درقسمت عقب نگرانی که داشت وقتی



۳۴ - جدال اسکندر در ایسوس
اسکندر به (داریوش کودمان) حمله میبرد .
(از خاتم کاری که در پمپه کشف شده و حاله در موزهٔ ملی ناپل است.)

که حالت غفلت و کاهلی دستجات ایرانی را دید که ازخطوط جنگی خارج بودند بزودی

این نگرانی او مرتفع گردید بطوریکه آریان نقل کرده‌است او نخست مردانش را آرام داده سپس فرمان داد که آهسته بطرف ساحل رودخانه که سپاه ایران در آنجا باکمال خونسردی منتظر حمله بود پیش بروند، نظیر کوناکسا قشون پارس نتوانست در مقابل حملهٔ یونان پایداری کند ومثل گوسفند رو بهزیمت نهاد، ولی مزدوران یونانی استقامت ورزیده ومحکم ایستادند.

چون صفوف فالانژ بواسطهٔ عبور از رودخانه بهم خورد جنگ مغلوبه شده وجدالی سخت درگرفت عاملی که جنگ را خاتمه داد همانا وحشت وخوفی بود که بر داریوش غالب شد، باین معنی وقتی که طغیان وشدت نایرهٔ جنگ بطرف او زور آور گردید یک دفعه دست پاچه شده و رو بفرار نهاد و حتی برای سبک کردن ارابهٔ خود سپرش را بدور انداخت

درخاتم کاری منظرهٔ جنك، اسکندر، شکل سر برهنهٔ طرف چپ بطوریکه نشان داده شده به داریوش حمله میبرد ودراین بین سرنیزه‌اش یکنفر ایرانی اصابت کرده است. درمقابل، صورت پادشاه هخامنشی که بنظر میرسد آثار وحشت وخوف از وی نمایان است و ارابه‌چی اسبهای ارابه را دارد باشلاق میزند. دروسط خاتم کاری مزبور دیده میشود که یکنفر پارسی از اسب پیاده شده واسبش را به داریوش تقدیم میکند. نقل میکنند که این پادشاه جبون امر داد مادیانها را که کره های آنها در عقب جا گذارده شده بودند درطول جاده باکمال سرعت برانند ودر آخر برای آنکه جان خود را محفوظ دارد ارابه را گذاشت وسوار براسب گردید. دراین بین قشون فاتح جناح راست مقدونیه بکمك پارمنیو بطرف چپ شتافت. دراینجا مزدوران شجاع یونانی مانندجنك گرانیك که همقطاران پارسی، آنهارا تنها گذاشتند شرافتمندانه جنگیدند، ولی بی‌فائده، مگر اینکه کمك کرده جان شاهنشاه نالایق را ازخطر محفوظ داشتند چه اسکندر او را تعاقب نکرد مگر وقتی که دید جنك را برده و فتح نصیب وی شده است. تلفات قشون ایران درجنك و آنهائیکه درحال وحشت وسراسیمگی باطراف وتپه ها پراکنده شدند مینویسند بالغ برصد هزارتن بوده است.

سراپردهٔ **داریوش** که مادر وزن‌ودودخترش در آن بودند‌ازجمله‌غنائمی بوده که نصیب فاتح مقدونی گردید، ولی او بااسیران خودش به‌احترام ونزاکت وادب‌رفتار‌نموده وعلوهمت خودرا ازاینراه بثبوت رسانید معادل یك میلیون لیره غنیمت بدست‌آوردند. ولی خـزانهٔ عمده که باقشون بوده است **پارمنیو** آن را بعد در دمشق تصرف کرد.

نتایج حاصلهٔ ازجنگ ایسوس حیرت‌آور وخیلی غریب بوده‌است وآن فقط این نبود که مقدونیها لشکری راکه متجاوز از ۵۰ برابرعدهٔ آنها بود شکست دادند بلکه این نکته هم بر آنها مکشوف گردید که سپاه ایران اگرچه ازحیث عـده زیاد هم باشد نمیتواند درمقابل آنها درمیدان جنگ ثبات واستقامت ورزد.

فی‌الواقع وقتی که‌شاهنشاه باحال وحشت ازجلو **اسکندر** فرار کرده ایالات‌غربی امپراطوری عظیم خود را واگذارد که بدون اینکه حمایتی از آنها بشود مقاومت کنند ویا به مهاجم تسلیم گردند ورق کشور ستانی آسیائی برگشت. درخاتمهٔ بیان میگوئیم که ایسوس درردیف یکی ازجنگهای قطعی دنیا میباشد.

محاصره و تصرف صور ۳۳۲ قبل ازمیلاد

اسکندر پس از فتح ایسوس بطرف فینیقیه کـه هدف منظور بعدی‌وی بود پیشرفت. شهرهای آن مانند آرادوس[۱]، آرواد[۲] حزقیل ونیز صیدا که ازخسارات تاراج **اخوس**[۳] تایك اندازه بیرون آمده بود وشهرهای دیگرقبول اطاعت نمودند. مقصود **اسکندر** از فتح فینیقیه همانا انهدام نیروی دریائی ایران بوده است ودرنتیجه خواست خطری راکه برای اواز عقب تصورمیرفت جلوگیری کرده باشد. ازجمله میخواست که آنجا را مرکزتشکیلات اساسی جدیدی قراردهدتا از آن بتواند بعملیاتی که درنظر داشته‌است بپردازد. چنانکه همین سبب گردید که قبرس که آن نیزاز حیث نیروی دریائی مرکز مهمی شمرده میشد تسلیم شود وبتصرف فاتحین درآید وآن ازجمله اماکنی بود که فتح آن مقدمتاً برای الحاق مصرلازم وضروری شمرده میشد.

صورآنوقت یکی ازشهرهای بزرك فینیقیه بود، خرابی وانهدام‌صیداسبب‌ازدیاد ثروت وقدرت‌وی گردید بطوریکه آن قابل بسی توجه‌بوده است. این «شهرتاج‌بخش»

۱– Aradus. ۲– Arvad of Ezekeil. ۳– Achus.

اشعیا در یك جزیره‌ای واقع شده که فاصلهٔ آن بخشکی نیم میل بوده است برای دفاع از دشمن دارای برج و باروئی بس محکم و مرتفع بود . لذا اهالی اعتماد بقوای خود نموده و همانطور که با ایران عمل کرده و فاتح هم شدند اینجا نیز فرمانداران آن جمع شده گرچه بدو اقبول اطاعت نمودند، ولی بعد سر از اطاعت باز زده حاضر نشدند که **اسکندر** را با قشونش اجازه بدخول شهر دهند . توضیح اینکه **اسکندر** بصوریها گفت که میخواهد برای ملکارت، **هراکل**[1] صور قربانی کند که آن ازهراکلی که در یونان پرستش میشد قهرمانی علیحده بوده‌است، صوریها به **اسکندر** جواب دادند بیك نفر یونانی یامقدونی اجازه نخواهند داد بشهرشان داخل شود . **اسکندر** از این جواب در خشم شده تصمیم گرفت که از خشکی پلی بناکنند و بدان وسیله شهری را که دست یافتن بآن ناممکن شمرده میشد تصرف نماید . علاوه بر این بنای پل هم درمقابل یك دشمن خطرناك و از جان گذشته کاری بس صعب و مشکل بوده است .

بالجمله شروع بکار کردند و بواسطهٔ عملجات بیشماری که بکار انداختند ابتدا پیشرفت قابلی هم نمودند. ولی وقتیکه بجاهای عمیق دریا که در دسترس قایقهای جنگی صور بود رسیدند کارگران متصل مورد حمله واقع شده و از کار باز میماندند. برای جلوگیری از این صدمات و حفاظت کارگران امر کرد دو برجی سوار بر ماشین آلات در (منتها الیه) پل برپا کردند . معذالك صوریها بنای مقاومت راگذاشته برجها را با آنچه بود بوسیلهٔ یك کشتی پر از مواد محترقه باکمك قایقهای جنگی که دارای چهار صف پارو زن بوده برباد دادند[2] . **اسکندر** امر کرد دوباره پل را از نو بناکنند. این

۱– Heracle

۲– وشرح آن‌را چنین نوشته‌اند که صوریها دماغهٔ کشتی بزرگی را پراز ماسه و سنك ریزه کردند وکشتی مزبور را پس از اینکه با قیراندودند از مواد محترقه پر کردند . بعد از آن آنرا بدم بادهای تند دادند ، بادها کشتی را با سرعتی حیرت‌آور بطرف پل برده وچنان بخاك زد که دماغهٔ کشتی در خاك فرو رفت ، دراین حین صوریها که درکشتی بودند مواد محترقهٔ کشتی را آتش‌زده بیرون جستند ودر قایقهائی که قبلا تهیه شده بود جاگرفته بافکندن مشعل‌های افروخته بطرف پل‌و مقدونیها شروع کردند ،کشتی قیرآلود همینکه آتش گرفت بادها این آتش را در اطراف پراکند طولی نکشید که از این آتش‌ها شعله‌هائی تمام پل‌و اطراف را فراگرفت ، برجهای چوبین‌مقدونیه و هرچه سوختنی بود طعمه آتش گردید . «مترجم»

دفعه عرض آن را بیشتر گرفتند و برج های زیادی هم ساخته روی آن سوار نمودند. در این بین مردم صیدا وفینیقی‌های دیگر باهشتاد کشتی ازبحریهٔ ایران جداشده با **اسکندر** داخل درقرارداد شدند. چیزی نگذشت که ملوك قبرس هم با یکصد و بیست کشتی به آنها ملحق شده بطرف مقدونیها رفتند. این قضیه باعث ضعف نیروی دریائی صوری ها گردید، بالاخره **اسکندر** با نیروی دریائی خود جدا بمحاصرهٔ شهر پرداخت.

آلات وادوات محاصره که آن را روی پل جدید سوار کرده بودند نتوانست به حصار مستحکم شهر آسیبی برساند. اینجا باید گفت که ازساختن پل جدید برای منظوری که بود چندان فائده‌ای حاصل نشد، ولی بعد اواین آلات وادوات را بکشتیهای خود سوار کرده بآن قسمت حصار که چندان محکم نبود حمله برد. درآخر فرمان یورش عمومی داده شد. **اسکندر** ازسوراخی که باکشتیهای دارای ماشین آلات جنگی دردیوار پیدا شده بود داخل صور گردید. پس از گرفتن برج های چندی روی حصار بشهر وارد شد. قشون مقدونیه بواسطهٔ مقاومت سخت اهالی و کشتن عده‌ای از همقطاران آنها را روی دیوارهای شهر بکلی ازخود خارج شده شروع بقتل عام نمودند. زنان و کودکان در کارتاژ (که قبلا بآنجا فرستاده شده بودند) سالم ماندند. لیکن ازمردان صور هشت هزارتن مقتول وسی هزارتن را اسیر کرده برده وار فروختند. بدین طریق صور که «بازرگانان وی شرفای جهان بوده‌اند[1]» (طعمهٔ حریق شده) از آن جز خرابه هائی باقی نماند.

الحاق مصر ۳۳۲ - ۳۳۱ قبل از میلاد

باید دانست برای حملهٔ بمصر سقوط صور اولین قدمی بود که برداشته شد. چنانکه **اسکندر** پس ازصور عازم غزه گردید. اهالی با وجود تهدید سختی که اخیرا شده بود بنای مقاومت راگذاردند. بواسطه اینکه شهر ودژ آن دریك زمین خیلی مرتفعی قرارگرفته بود امر شد خاکریزی در ۲۵۰ پا ارتفاع و ۱۲۰ پا عرض دورا دور شهر بنا کردند، آنوقت با نقب ها قسمتی از دیوار قلعه را خراب کرده و بعد از سه حملهٔ غیر مظفرانه فتح

---

۱ - اشعیا، ۲۳، ۸. (مؤلف).

نصیب وی گردید ، پادگان قلعهٔ آنقدر جنگیدند تا همگـی کشته شدند . **مصر** پس ازاین بدون کشمکش بدست فاتح مقدونی درآمد . نائب‌السلطنهٔ پارس چون دید که دیگرمقاومت نتیجه ندارد تسلیم گردید . **اسکندر** مانند **کوروش** بزرگ خـدایان و معابد مصریان را فوق‌العاده احترام نموده و نسبت بسکنه باکمال محبت رفتار کرد . ازجمله شهراسکندریه را بنیان نهاد که آن ازعالیترین شهرهائی است که اوطرح آنها را ریخته وچون مسائل خیالی دردماغش فوق‌العاده مؤثر بوده‌اخیراً بزیارت واحهٔ اسرار آمیز **آمون**[1] رفت . اینجا بطوریکه ازمنابع رسمی مستفاد میشود او بـه پسر **آمون** شناخته شده بود . پس ازانتظام امورمصر وتعیین ولات مصری که بنام او حکومت کنند دوباره بصور آمد ، درآنجا اونیروی دریائی را معاینه وبازرسی کرده برای پیشروی به مرکزامپراطوری ایران بلافاصله مشغول تهیه گردید .

---

۱ – Ammon.



سکهٔ نقره متعلق به صیدا درحدود ۴۰۰-۳۸۴ قبل از میلاد

فصل بیست و دوم

خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش

تو شهر ویرا مینگری و باختر را مشاهده میکنی، برج و باروی اکباتانه رفعت و استحکامی ویژهٔ خویش دارد، آنجا یکصد دروازهٔ هکاتم پلیس پیش روی تو گشاده است، و از آن دور شهر شوش را خواهی دید که برکنار رود خوهس پس بنا شده و در این رود آبی گوارا که شایستهٔ جام شاهان است در جریان می باشد.

«بهشت باز یافتهٔ مولتون»

جنگ آربیل
۳۳۱ قبل از میلاد

چون **اسکندر** ازصور بیرون آمد طرف مشرق بقصد تاپساکوس واقع در ساحل فرات روانه گردید. درست همان راهی که **کوروش کوچك** سابقاً پیموده بود. در آنجا دوپلی از قایق یافت که بدستور او ساخته بودند. نیروی مختصر پارس مرکب از سه هزار تن که در اینجا مأمور بودند از عبور او جلوگیری کنند بواسطهٔ نرسیدن کمك از جنگ احتراز جسته عقب نشستند. واقعاً منظرهٔ جنگ فوق العاده حیرت آور است که چطور شد **داریوش** با داشتن سواره نظام زبدهٔ زیاد برای جلوگیری از لشکریان یونانی کوششی بعمل نیاورده و حرکت آنها را که اسلحه شان سنگین و عدهٔ سوران سبك اسلحه هم خیلی کم بوده مختل نساخته است. در این جلگه‌های صاف و وسیع (باچابك سوارانی که بجنگ و گریز معتاد بودند) بایستی قشون مقدونیه متصل مورد حمله واقع بشود، همچنانکه درچند قرن بعد پارتی‌ها (دراین جلگه ها همین کاررا کردند، یعنی به‌رومیان

حملات مظفرانه کرده وغرور آنها را درهم شکستند.

بالجمله پس ازعبور از فرات **اسکندر** ازوسط ناحیهٔ حاصلخیز بین‌النهرین پیش رفته تا اینکه از کاریه گذشته بدجله رسید، دراینجا هم **داریوش** درنتیجهٔ غرور اهمال کرده اهتمامی درجلوگیری ازاو ننمود. اگرچه بواسطهٔ تندی آب دجله نتوانست بدون صعوبت واشکال زیاد از آن عبور کند. **اسکندر** پس ازاین از ساحل دست چپ بطرف آسورقدیم که در آن وقت آتوریا میناميدند گذشته در گوگمل نزدیك خرابه‌های نینوا بفاصلهٔ تقریباً هفتاد میل از اربیل که این جنگ بهمان نام خـوانده شد **داریوش** را دریافت که در آن صحرای وسیع وهموار که مخصوصاً آن را برای حرکت‌سواره نظام وارابه ها که نهایت درجه طرف اعتماد او بودند انتخاب کرده و بانتظاری وی میباشد. آری **داریوش** بتجربه فهمیده بود که روبروشدن با مقدونیها درصحرای تنك وناهموار که سپاهیان اونتوانند عملیات کنند بی حاصل است. عدهٔ قشون او که از نقاط مختلفهٔ کشورتهیه شده بقولی متجاوز ازیك میلیون بود. جماعتی هم از قشون اجیر یونانی با اوبودند ولی شمارهٔ آنها مانند ایسوس مختصر بود. دیگرپانزده زنجیرفیل هم در خط جنگ حاضروصف بسته بودند واین اولین دفعه ایست که دریك جنگ بزرگ تاریخی فیل دیده می‌شود.

مقدونیها که یگانه حریف زبردست آنها درایسوس یونانیهای اجیربودندبایستی حس کرده باشندکه اعتماد آنها به رشادت ودلاوری خود وعملیات وورزشهای طولانی جنگی و نیزراهنمائی عالی سردارخودشان‌است واین استمادهم بواسطهٔ حرکات‌وعملیات آرام‌وبا دقت **اسکندر** توضیح و نشان داده شدکه‌پس‌از تحصیل اطلاعات‌صحیحه‌ازوضعیت شاهنشاه چهار روزبقشون‌خود استراحت داده واردوی‌خودش را مستحکم نموده‌بارو بنهٔ سنگین و بیماران را در آن جای دادوعده‌ای را هم برای حفاظت آنها گماشت. او بدین طریق موضعی‌را تدارك کرد که قشونش‌بتواند به‌آزادی عملیات کند ودرهنگام ضرورت عقب نشینی نماید.

این دولشکرقریب هفده میل‌ازهم فاصله داشته ویك رشته تلال وتپه های پستی

دراین میانه حایل و آنها را ازهم جدا میکرد . اووقتیکه ازاین تپه ها گذشته سپاه عظیم ایران را جلو خود دید فورا شورای جنگی آراست تا در این باب مشورت کند که آیا بایدفورا شروع بجنگ کرد یا نه. **پارمنیو** که رأیش محل اعتماد بودچنان مصلحت دانست که قبلا اطلاعات مقدماتی صحیحی ازمیدان جنگ در مورد گودالها یا کمین گاهها تحصیل کرده وازانتظامات وترتیبات دشمن نیز تحقیقاتی بعمل آرند. بالاخره اردو زده شد و **اسکندر** ظاهرا بی‌هیچ مانع ورادعی ازطرف دشمن تمامی میدان‌را کاملا رسیدگی وتحقیق نمود . **پارمنیو** ازلحاظ کثرت لشکر ایران بعلاوه رأی داد که شبیخون بزنند . **اسکندر** این رأی اورا نپسندید واین کلام معروف راگفت: ظفررا بدزدی بدست نیارم.

لشکرایران که تمام شب را زیراسلحه بودند بامر **داریوش** به ترتیب جنگی در آمده خود درقلب قرار گرفت ویکدسته ازاقارب شاه وسواران ممتاز یاجاویدان، وی‌را حمایت وحراست میکردند ودو دسته ازقشون اجیریونانی تقسیم وهریک در یک طرف شاهنشاه جا گرفته و قراولان سوارهٔ سلطنتی با فیلها و پنجاه ارابه در جلو جا داشتند ، جناحین راست وچپ ازدستجات مختلف ازسواره وپیاده ترکیب یافته وباید صفوف آنها ازهرطرف تا فاصله زیادی کشیده‌شده باشد . لشکرمقدونیه که بالغ برچهل‌هزارتن‌پیاده نظام وهفت هزارسواره نظام بود بوضع همیشگی صف بسته ، **پارمنیو** دررأس فالانژدر جناح چپ قرارگرفت ودستهٔ نیرومندی ازسواره نظام تسالی وی را حمایت میکردند . خود **اسکندر** دررأس جناح راست که‌ازسواران عالی مقدونی ترکیب یافته قرارگرفت.

نظر به برتری فوق‌العادهٔ لشکرایران ازحیث عده‌نیروئی هم بطوراحتیاط‌تشکیل ومأمور حفاظت قسمت عقب گردید . اوقشونش تا اینقدرخوب ورزیده شده و تا این‌حد بطرف دشمن به چشم حقارت مینگریست که با کمال جرأت و جسارت قشون دست راست خود را بـه حملهٔ جناح چپ ایرانی کـه تقریباً رو بـرو شدن بـا قسمت اعظم دریای لشکر بود فرمان داد و با اینکه **داریوش** میتوانست از موقع استفاده نموده و فرمان حملهٔ عمومی بدهد ولی بـرای این کـه اختلالی در نظم و تـرتیب سپاه عظیم

---

۱ – Parmenio.

و جسیم وی روی ندهد مجبور شد همهٔ لشکر را بکار نیندازد. بالاخره **داریوش** وقتیکه میدان جنگ را که نظم و ترتیب آن با کمال دقت داده شده بود گذاشته داخل زمین‌های ناهموار گردید دید که از ارابه‌ها کاری ساخته نخواهد شد ولذا قشون سوارهٔ جناح چپ خود را فرمان حمله داد. این حمله در اول ظفرمندانه بود، جنگ سواره نظام که متعاقب آن رویداد بی‌نهایت سخت و شدید بود تا اینکه نظم و ترتیب دوباره برقرار شد ودستجات منظم یونانی صفوف دشمن‌را بهم پیچیدند، دراین مورد ارابه‌هائی را که حامل داسهای بزرگ و خیلی هم موجب امیدواری بودند (هرچند در کوناکسا معلوم گردید که مقابلهٔ آنها با قشون ورزیده و دارای تعلیمات نظامی بی فایده است) فرمان حمله‌داده لیکن این‌حمله ظاهراً بواسطهٔ نرسیدن کمك‌مؤثری‌ازطرف‌سوار یاپیاده نظام سبك اسلحه کاملا بی نتیجه‌ماند، زیرا که‌پیاده نظام‌سبك‌اسلحهٔ یونانی زوبینهایشان را با قوت بطرف آنها پرتاب‌کرده جلو آنها را بریدند و ارابه چی‌هارا بزیر انداختند و فالانژها وقتیکه مجبور میشدند ناچار صفوف خودرا گشوده تاارابه‌ها بگذرند وبعد از عقب مستحفظین و مهترها هجوم می‌آوردند حملهٔ بجناح چپ قشون ایران و بعد عده‌ای هم که بمدد آنها فرستاده شد باعث گردید که شکاف بزرگی در صف نزدیك **داریوش** پیدا شد و از همین طرف **اسکندر** بسرکردگی سواران رفیق که قسمتی از فالانژها آنها را تقویت میکردند حمله برد جنگ تن بتن کوتاهی در اینجا آغاز شد که آن منتهی بفرار مضطربانهٔ **داریوش** گردید، درصورتیکه هنوز جریان جنگ بیك میزان باقی بوده و نتیجهٔ آن معلوم نبوده است او خائفاً از میدان فرار نمود.

میدان جنگ بقدری وسیع بود که این خبر دفعتاً انتشار نیافت، **پارمنیو** در میان ازدحام وهجوم دشمن گیر کرده‌و چنان درفشار بود که کسی نزد **اسکندر** فرستاده ویرا بکمك طلبید[1] و او هم با جمعیت خود بکمك وی شتافت، بین راه بدستجات سواره نظام پارتی، هندی، پارسی برخورد که بحال فرار بودند، کوشش مأیوسانهٔ فراریان

۱ــ شاید این پیغام را پارمنیو برای این داده‌که از تعاقب بازش دارد تا اینکه فتح تمام بشود، چه غفلت ازاین احتیاط بودکه یونانیهای‌کوناکسا را بتهلکه انداخت. (مولف)

مزبور برای اینکه از وسط راهی باز کنند سبب گردید که عدهٔ زیادی از مقدونیها تلف شدند، ولی وقتیکه **اسکندر** به محل اجتماع لشکر رسید دید که **پارمنیو** با کمك سواران تسالی برجناح راست دشمن غلبه کرده و همه در کار فرارند ، بنا براین مجدداً بدنبال **داریوش** شتافت ودر همان شب بزاب بزرگ رسید و از آنجا چند ساعتی برای استراحت لشکر و اسبان با احتیاط توقف نمود ، روز دیگر باز مشغول تعاقب شده تا به آربلا[1] که آربیل کنونی باشد رسید و آن هفتاد میل از میدان جنگ فاصله داشت. چون نتوانست به **داریوش** دست یابد علاوه لشکر واسبان هم از کار افتاده بودند از تعاقب پادشاه مغلوب دست کشیده **داریوش** را گذارد که بدون هیچ مزاحمتی به اکباتان باز گردد.

نتیجهٔ جنگ اربیل

اگرچه میدان جنگ بانظر پادشاه بزرگ انتخاب شده وتقریباً تمام قوای مملکت را بحمایت خود در آنجا حاضر ساخته بود ، از نظر نظامی از پیش معلوم بوده است ، مگر اینکه بگوئیم در جنگ تن بتن ممکن بود آسیبی به **اسکندر** برسدو اگر این اتفاق میافتاد البته کار خاتمه پیدا کرده و مجرای تاریخ عوض میشد ، در هرحال از آن ببعد در **داریوش** دیگر امیدی برای مقاومت مسلحانه باقی نماند و کرسی امپراطوری ، مخصوصاً شوش و بابل بزرگ با تمام ثروت هنگفت و ذخائر آنها باختیار فاتح در آمد و **داریوش** مثل یك نفرفراری جز اینکه در حواشی مملکت خود بجنگ و گریز اقدام کند چارهٔ دیگری نداشت و (افسوس) اینهم برای آخرین سلطان هخامنشی بر اثر خیانت رذلانه و پستی که نسبت باو نمودند ممکن نشد صورت گیرد . **کریزی**[2] در شرحی که راجع باین جنگ نوشته است ازقول **ناپلئون** چنین میگوید « نام بلندی که **اسکندر** برای قرنهای زیاد ودرمیان ملل مختلفه حاصل نموده است او شایسته این نام بلند میباشد ، امـا اگر در آربیل شکست میخورد چه میکرد، در صورتیکه فرات و دجله و بیابان قفر در عقب واقع شده و قلعه و استحکامی هم که محل پناه و گریزگـاهی باشد در این میانه نبوده و نهصد فرسنگ هم تا مقدونیه مسافت داشته است » مسلماً جواب آنست که **اسکندر** همان

۱— Arbela ۲— Creasy

کار را میکرد که گزنفون آنرا قبلا ممکن جلوه گر ساخته بود.

تصرف بابل و شوش

فاتح مقدونی از آربلا بطرف بابل راند و در آنجا از طرف حکومت و کهنه و سایر طبقات مردم از وی پذیرائی شد، چه احتراماتی را که در مصر نسبت بخدایان آنجا بعمل آورده بود شنیده و جلب شده بودند، **اسکندر** نظیر **کوروش** کبیر، دستهای بعل را گرفت و حکم کرد معبدیرا که **اردشیر** خراب کرده بود تعمیر کنند، بابلیها از این کار راضی و مسرور و از آن ببعد دولتخواه او شدند.

از بابل **اسکندر** در مدت بیست روز بشوش درآمد، یونانیها شوش را مرکز پادشاه بزرگ میدانستند و در آنجا **اسکیلوس**[2] پرده‌بازی پرسا[3] را بمعرض نمایش گذارد. در آن شهر پنجاه هزار تالان یا شانزده میلیون و پانصد و پنجاه هزار پوند[4] با اشیاء نفیس دیگر که قیمت آنها از حساب بیرون بود بدست آمد که از جمله دو مجسمهٔ هارمودیوس[5] و اریستوگی‌تون[6] بوده که از مفرغ ساخته بودند، **اسکندر** آنها را بآتن دعوت داد که بعد از چند سال **آریان** آنهارا در آنجا مشاهده نموده است.

تصرف پرس پلیس و پاسارگاد

اسکندر در شوش فتح خود را با شکوه و جلال تمام نمایش داد، قربانیها و مشعل دوانیها[7] و نیز جنگهای ژیمناستیکی بعمل آمد، جشن مزبور مصادف شد با رسیدن پانزده هزار نفرات تازه که بکشمکش آمده بودند و نظر باحتیاج مبرمی که بوجود آنها بوده است بخوبی پذیرفته شدند، چه از عده قوا آنچه در این جنگها بواسطهٔ قتل و ناخوشی تقلیل یافته بودند نفراتی بجای آنها لازم بود گذاشته شود. علاوه برای مراکزی که جدیداً مفتوح شده و اهمیت

۱ــ Xenphon ۲ــ Aeschylus ۳ــ Persau

٤ــ درصورتیکه تالان نقره مراد باشد مقدار آن همان است که در بالا ذکر شد والا اگر تالان طلا باشد مبلغ آن معادل یکصدوسی و دومیلیون و چهارصد هزار لیرهٔ انگلیسی میشود. (مؤلف).

٥ــ Harmodius ٦ــ Aristogeiton

۷ــ یك نوع مسابقه‌ای بود بین دوشیزگان بدینطریق که شمع‌هائی دست هر کدام میدادند و او با یك پا میدوید در صورتیکه شمع خود را روشن نگهداشته و شمع همکنان خود را خاموش میکرد علامت بردن بود. (مترجم).

نظامی داشته است لازم بود پادگان بگذارند ، او بعد از این مصمم گشت که بفلات ایران و خانهٔ مقدس پارسیان داخل شده و بتمام دنیا نشان بدهد که دولت آنها زوال یافته است .

بالجمله از کارون عبور نموده از اهواز حالیه براهی که دو پایتخت را بهم‌وصل مینمود یعنی راه بهبهان که آنزمان معمول بود و حالیهٔ ظاهراً بواسطهٔ خرابی هر دو پایتخت کمترعبورمیشود عزیمت نمود، جماعت اوکسیان که درتپه‌های سخت ناهموار آنجا ساکن بودند وهمیشه ازرعایای غیرجنگی پادشاه بزرگ که از آن راه عبور میکردند باج راه میگرفتند از لشکریان **اسکندر** نیز مطالبهٔ باج راه کردند. **اسکندر** جواب داد که در سر گردنه های خود حاضر شده بگیرند ، پس از آن از راهی غیر معمول بهمان فرزیو شتابی که همیشه درعملیات و کارهای خود مینمود ناگهان بسردهکده‌های آنها فرود آمد وایلات غافلگیرشده باطراف متفرق شدند ودراین هنگام **کراتروس**[1] با قوای خود مکانهای مرتفعهٔ آنهاکه بتنگهٔ محل عبور افراز داشت بتصرف درآورد ، سپاهیانی که بهمراه **اسکندر** بودند دفعه دوم هجوم برده قبلا تنگه راگرفتند ، اینجا قبایل اوکسیان بدون هیچگونه مقاومتی ناچار بتسلیم شدند .

پارمنیو با قسمت اعظم لشکر و باروبنه ازراهی که راه ارابه‌رو خوانده می‌شد (یعنی از راه رامهرمز و بهبهان کنونی) بطرف پارس فرستاده شد و این راه غیر از قسمتی که بواسطهٔ عبور و مرور قوافل یا عابرین پوشیده شده باقی بهمان حالیست که پیش از دوهزار سال بوده یعنی بحال طبیعی باقی میباشد و خود **اسکندر** با سرعتی که معتاد بود از کوهستانها بطرف دروازهٔ پارس راند که درآنجا نائب‌السلطنهٔ پارس دیواری در جلو تنگه کشیده و باچهل هزار سپاه برای مدافعه حاضر شده بود ، عملیات جنگی ترموپیل در اینجا تجدید گردید ، مقدونی‌ها از راهی که از میان تپه‌ها میگذشت قبل ازطلوع صبح بآنطرف تنگه ناگهان برسر پارسیان ریخته و بانك شیپور آنها **کراتروس** راکه در جلوتنگه منتظر بود خبردار ساخت وپارسیها ازدوطرف محصور شده کشتاری

۱– Craterus

هولناك درگرفت و باید دانست که این تنها مقاومت منظمی بود که از ایرانیان بعمل آمد.

اسکند بعد از این فتح بطرف کوریا بند امیر راند ودر آنجا امر بساختن پل نمود واز آن گذشته باستخر پایتخت پادشاهان بزرگ درآمد و در آنجا یکصد و بیست هزار تالان معادل بابیست و هشت میلیون و دویست‌ونود هزار پوند با غنائم بیشمار دیگر بدست آورد. بطوریکه **پلو تارك** مینویسد ده‌هزار گاری قاطری و پنجهزار شتر برای حمل و نقل این خزائن لازم بود، خوانندگان نباید این رقم کثیر را بنظر تعجب نگریسته و آنرا حمل بر اغراق کنند، چنانچه شما بخاطر بیاورید که از تمام بلاد آسیا طبقه بعدطبقه مبالغ خطیر هنگفتی بپادشاه بزرگ میرسیده است تابرطبق سنت برای روز حاجت جمع شود البته رفع این تعجب خواهدگردید و نیز میدانیم که بعد از انتشار ثروت بی‌پایان چه رواجی در تجارت دنیای متمدن پیدا شده است، بالجمله پاسارگاد نیز بتصرف درآمد.

قصور عالیهٔ پرس پلیس طعمهٔ حریق گردید و بقتل عام سکنه فرمان دادند، **آریان** می‌نویسد که این عمل تلافی خطاهائی بود که پارسیان در یونان خصوصاً در آتن مرتکب شده بودند و این بعید نیست همینطور باشد که مورخ مزبور گفته است، زیرا که میدانیم عدهٔ زیادی از اسرای یونانی که ناقص‌العضو شده بودند در استخر حضور فاتح آمده و ناله‌های آنها برای انتقام طبعاً لشکریان را باینکار واداشته است.

شرحیکه **پلو تارك** دربنباره نوشته در **یدن**[1] شاعر معروف انگلیسی همانرا گرفته به‌نظم‌درآورده وچنین سروده‌است: « **تیموتیوس**[2] فریادمیکند. انتقام، انتقام، ارواح انتقام را به‌بین که برخاسته، مشاهده کن مارهائی‌راکه پرورش داده‌اند چطور از میان گیسوهایشان صفیر میزنند و جرقه‌هائی که از چشمان آنها برق میزنند. اینان اشباح یونانیانی هستند که در جنگ کشته شده‌اند و ابدان آنها بدون دفن و کفن در صحرا افتاده. بکش انتقامی که در خور این مردمان رشید است. ببین مشعلها راکه چگونه ببالا میاندازند، چگونه مساکن پارسی و معابد درخشان خدایان مخالف ایشان را نشان میکنند، شاهزادگان با سرور خشم آمیز تحسین گفتند، پادشاه برای انهدام

۱– Dryden. ۲– Timotheus.

مشعلهٔ بدست گرفت ، تائیس[1] رهنمائی کرد واو را بمطلوب وی رسانید مانند **هلن**[2] دیگر تروی[3] دیگر را آتش زد » .

تصرف اکباتان
۳۳۰ پیش از میلاد

اسکندر اکنون صاحب بابل وشوش و استخر گردیده و فقط اکباتان پایتخت تابستانی باقیمانده است ، او برطبق عادت تغییر ناپذیر خود بعجله و شتاب بطرف ماد روانه شد ، در بین راه شنید که **داریوش** مشغول تدارك جنگ سیم است، اما وقتیکه نزدیك اکباتان رسید معلوم شد که پادشاه ایران بطرف دروازهٔ کسپین (دربند خزر) گریخته که قبلا خانواده وبار وبنهٔ سنگین خود را بآنجا فرستاده بوده است ، پس در آنجا توقف کرده سپاهیان خود را دوباره منظم ساخت . سواران تسالی و بعضی متحدین یونانی راکه میخواست بوطن خود برگرداند بانعامات خودمشعوف وممنون ساخت ، **آریان** مینویسد که بسیاری از آنها در عوض مراجعت بوطن مایل شدند که تاهرجا شده با **اسکندر** همراه باشند ، قشون اینوقت تماماً از نظامیانی تشکیل یافته بود که شغل نظام را وسیله زندگانی خود قرار داده وغیر ازقائد خود دیگری را نمی‌شناختند . اوخزانهٔ خطیر خود راکه بقول **دیودور** یکصد وهشتاد هزار تالان یا چهل میلیون طلای خالص بود در اکباتان گذارد وشش هزار قشون مقدونی را مستحفظ آنجا قرارداد وبدین ترتیب محل مزبور یك مرکز قشونی بسیار مهم ایالاتی که تازه مفتوح ساخته بود گردید که حقیقتاً هم این انتخاب از نظر موقع مرکزی ومسافت بالنسبه عادلهٔ آن ازبابل ، شوش و استخر خوب انتخابی بوده است . بعلاوه از آن بعنوان پایگاه قشون اصلی نیزاستفاده شد . **پارمنیو** را با دستهٔ خودش بسمت شمال از ناحیهٔ سخت کادوسیا روانه نمود و دستور داد که در هیرکانیا باو ملحق شود واو هم این عمل راکه لزوم آن معلوم نیست بخوبی انجام داد.

تعاقب داریوش ومرك او
۳۳۰ قبل از میلاد

این ترتیبات وقتی که باتمام رسید **اسکندر** باقشونی زبده و نیرومند به تعاقب داریوش بیچاره شتافت و امید داشت که او را در راگا[4] یعنی سرزمین ری که خرابه‌های آن درچند میلی

1- Tais. 2- Helen 3- Troy

٤- از اکباتان (همدان فعلی) تاراگا یعنی ری‌دو بیست میل است. (مؤلف)

جنوب طهران واقع است بدست بیاورد. او مدت پنج روز درری قشونش را راحتی داد وبعد در امتداد راهی که امروز راه پست طهران ومشهد است بسمت مشرق رهسپار شد ، این راه تماماً ازدامنه‌های جنوبی سراشیب یك زنجیره کوهی میگذرد که در آنزمان به تاورُس[1] معروف بوده است و بندرت اتفاق میافتد صحرای کبیر ایران که تقریباً سرتاسر آن متصل بکوه است نمایان نباشد وآن در تمام ادوار خط سیر راه بزرگی



۳۴ - دربندهای خزر
اقتباس ازکتاب «سفراز ترکیه بایران» تألیف (همر دهل)

بود که اکباتان و باختر را بهم وصل مینموده است ، او منزل اول به دربند های خزر[2]

۱—Taurus.

۲ ـ کرزن درکتاب خود موسوم به «ایران» محل مزبور را دقیقاً زیر نظر گرفته و بتفصیل در آن صحبت داشته است (ویلیام جکسون) که دراین مسئله تحقیقات مخصوص دارد با نتیجهٔ تحقیق کرزن که گردنهٔ سردره گردنه ایست که آریان ذکر کرده است موافق میباشد. (مؤلف).

رسید، روز دوم از آنجا گذشته و شنید که **بسوس** والی باختر و **برازانت**[1] والی **اراکوسیا** و نیز **نبرزن**[2] فرمانده لشکر سواره پادشاه آواره و فراری را محبوس ساخته‌اند و این خبر باعث گردید که در حرکت بیشتر شتاب نماید، چنانکه بعد از پیمودن دو منزل خیلی طولانی با قشون خستهٔ خود بجائی رسید که باو خبر دادند تمام ایرانیان این عمل جنایت کارانهٔ **بسوس** را تصویب کرده مگر سپاهیان اجیر یونانی باوفا که چون نتوانستند از این جنایت جلوگیری کنند ناچار از آنها جدا شده بطرف کوهستان رفته‌اند. در روز پنجم این حرکت پرمشقت **اسکندر** بقریه‌ای رسید که مطلع شد ایرانیها شب قبل در آنجا منزل داشته‌اند، چون فهمید که راه نزدیکتری از آنجا بمنزل بعد هست لذا بعضی از صاحب منصبان خود را برداشته با پانصد سوار زبده عصر همان روز حرکت نمود و پس از طی پنجاه میل راه قبل از طلوع صبح بایرانیها رسید، مقاومتی بعمل نیامد، **بسوس** چون **اسکندر** را متعاقب خود دید فرمان داد که **داریوش** را کشته فرار نمودند، **اسکندر** ارابه‌ای را که جسد **داریوش** در آن تازه از زخمها بیجان شده بود یافته که بدون راننده در حرکت بود و دورهٔ حیات آخرین پادشاه یك سلسلهٔ باعظمتی که زیاده از دویست سال بر آسیا فرمانروائی میکردند بدین بدبختی سپری گردید.

محلی که در آنجا **اسکندر** به **داریوش** رسید عین آن بدرستی معلوم نیست، ولی افسانه‌های ایرانی آن محل را در نزدیکی دامغان نشان میدهند که بحقیقت نزدیك میباشد. این محل در مشرق ری در حدود دویست میل فاصله و یا شش منزل خیلی سنگین واقع است که مطابق آنچه آریان ذکر کرده حد وسط پنج منزل (اول) هر منزلی سی میل و منزل آخرین که در پیمودن آن کوشش زیادی بعمل آمده پنجاه میل بوده است والبته در گرمای تابستان ایران حتی **اسکندر** نمیتوانسته است بیش از این از عهده برآید، علاوه در شرحی هم که از **آریان** ذکر شده تقریباً اشاره ایست بمحل مزبور، چه او مینویسد وقتیکه ارابه‌ها و باروبنهٔ سنگین به هیرکانیا فرستاده شد آنها از زنجیرهٔ جبال البرز از شاهراهی که طولانی‌تر بوده است عبور نمودند. حالیه تنها راهی که از میان این

۱– Barzaentes. ۲– Nabarzanes.

کوهها میگذرد راهی است که ازشاهرود به گرگان میرود واگر **اسکندر**، **داریوش** را در شاهرود گیر آورده باشد بااین حرف درست در نمیآید ونمیتوان اینرا بابیان مزبور تطبیق داد و گذشته ازین شاهرود در پنجاه میلی مشرق دامغان یا دویست وپنجاه میلی مشرق ری واقع است ، پس دلایلی که دردست است تماماً محلی را نشان میدهد که نزدیك بدامغان میباشد . بهرحال مرگ **داریوش** بدست رعایای خائن خودش خوشبختی دیگری برای **اسکندر** بوده است ، چه این قضیه نه تنها باعث این شد جنگ و گریزهای سرحدی که ممکن بود رفته رفته کسب اهمیت کند ازبین رفت ، بلکه نفرت وشئامت این عمل هم بر **بسوس** افتادنه **اسکندر** ، درخاتمه این فاتح موافق جوانمردی خودجسد **داریوش** را با تشریفات لازمهٔ شاهانه در استخر امر کرد دفن نمودند .



ابوالهول

مدال طلا اقتباس از موزهٔ بریتانیا

فصل بیست و سوم

حد کشور گشائی

این مرد را بر دیگر کشورگشایان روزگار هرگز نمیتوان برابر ساخت ، چراکه پشت جهانی از هیبت نام وی میلرزید و شمس‌القلادهٔ انجمن مردان نامدار و آزادگان گیتی بشمار میرفت .

«شاسر در داستان راهبان»

تسخیر هیرکانیا ، پارت ، آریا (هرات)

میراث امپراطوری ایران اکنون به **اسکندر** اختصاص یافته واومیتوانست تسخیر کشورهای شرقی مجاوررا بدیگران محول نماید، لیکن چون هوای کشورگشائی وجاه‌طلبی بروجودش غالب بود وعطشی که برای فرمانفرمائی و بسط نفوذ درسراسر جهان داشت وموفقیت‌های شگفت‌انگیز وی مخصوصاً آنرا تیزتر کرده ومرگ **داریوش** هم تخفیفی باین عطش او نداده بودلهذا ازنزدیکی دامغان لشکرمقدونیه را بسمت‌شمال سوق‌داد تا درکوهستان بقبایل تپوری حمله ببرد . شاید همین اسم باشدکه در لفظ طبـرستان‌که نامیست که مازندران‌کنونی درقرون وسطی بدان معروف بود ضبط شده است . مقصود **اسکندر** هیرکانیا بود ، ولی او قشونش را بسه قسمت تقسیم نمود تا هراندازه دست یافت دامنهٔ فتوحات را توسعه داده ودیگر نگذارد قبایل کوهستانی باهم متحد شده از سمتی بوی

حمله‌ور شوند وخودش شخصاً راه بسیار سخت ولی کوتاه‌تری را اختیار نموده بطرف آبشار خزرراند . عده‌ای از رجال فوق‌العادهٔ ممتاز پارس که دررکاب **داریوش** بودند باوالی (استاندار) هیرکانیا و پارت بنزدوی آمدند . در (زادرا کرت) پایتخت هیرکانیا که محتمل‌است محل استرآباد (گرگان) ، ویاقریب بآن باشد این سه‌قسمت قشون بهم ملحق گردیدند. دراین هنگام جمعی دیگرازنجبا واشراف پارس باتفاق‌والی تپورستان وهزارو پانصد تن قشون اجیر یونانی بنزد او آمده اطاعت خودشان را عرضه نمودند .

زمان توقف قشون درهیرکانی مردهایا ماردها که درمغرب تپوری وزیر دماوند ساکن بودند بنای هجوم وحمله راگذارده ولی بآسانی جلوگیری و مغلوب شده و در تحت‌حکومت نائب‌السلطنهٔ تپوری که‌دوبایه بمقام خود منصوب شده بودقرار گرفتند.

اسکندر در (زادرا کرت) بعد از مراجعت از جنگ ماردها قربانی کرد و جنگ ژیمناستیکی بپانمود . آنگاه درمسطورات **آریان** میخوانیم که « بعد ازاین نمایش بطرف پارت حرکت کرده و از اینجا بحدود آریا وسوسیا شهری از نواحی آنجاداخل گردید .» عموماً تصور میکنند که **اسکندر** از سمت جنوبی البرز گذشته ودر شاهرود داخل جادهٔ تهران و مشهد شده‌است، ولی این تصور چنانکه غالباً اتفاق میافتدگویا ناشی از نارسائی اطلاع باین ناحیه بوده‌وبعد طرف قبول نویسندهٔ بعد ازنویسندهٔ دیگر شده بدون اینکه تحقیقی بعمل آرند ، ولی باعدم دسترسی‌باطلاعات صحیحه‌اقرب‌بعقل آن است که فاتح بزرگ مقدونی بدرهٔ حاصلخیز گرگان که استرآباد درآنجا واقع است رفته وازین دره دو راه خارج میشود یکی درهٔ (نوده) که بواسطهٔ کوهستان به پورسیان وناردین میگذرد ودیگر به‌تنگهٔ گرگان میرسد واین دوراه هردو از چمن معروف قالپش یاگالپوش عبور میکند ، چنانکه در افسانه‌ها نیز مشهور است **اسکندر** درآنجا اردو زده لشکریان خود را راحت داد . راهی که از آن داخل درهٔ کشف رود میشود وشامل سوسیا یاطوس و مشهد کنونی است باینجهت تعیین شده‌که در آنجا در دیوارجبال شکافی واقع‌است که برای‌عبور لشکر یاارابه‌های حمل‌ونقل مناسب میباشد. نگارنده درسنهٔ ۱۹۰۸ ازاین راه عبور کرده وشکی ازاینکه **اسکندر** ازاین‌راه گذشته‌است

برای من باقی نماند[1] . **ساتی بارزان** والی اریا در سوسیا بنزد وی آمده عرض اطاعت نمود ، در اینجا به **اسکندر** خبر رسید که **بسوس** باسم **اردشیر** لقب پادشاه بزرگ بخود گرفته است لذا مصمم گشت او را دنبال کند . او ازاریا که در شمال غربی افغانستان واقع است وحکومت آنرا به نائب السلطنهٔ سابقش واگذار نموده بود عبور کرده بطرف بلخ راند ودر آنجا شنید که **ساتی بارزان** با **بسوس** همدست شده وعلم طغیان برافراشته نمایندهٔ مقدونیه و ملتزمین و همراهـان او را بقتل رسانیده‌اند ومردم را بپایتختی که **آراته کونا**[2] خوانده میشد جمع کرده‌اند ، **اسکندر** مثل همیشه در حرکت شتاب نموده بطوریکه هفتاد میل مسافت را دوروزه پیمودو بالاخره آتش فتنه را خاموش نمود ، محل **آراته کوانا** بدرستی معلوم نیست، ولی محتمل است کـه آن درهری رود باشد و این احتمال از آنجاقوت پیدا میکند که **اسکندر** درهمان حدود اسکندریه‌ای بنا نموده‌است که آن بنابعقیدهٔ عموم درجنب هرات حالیه بود . نه اینکه هرات جای تازه‌ای بوده‌است برعکس رباعی در این باب گفته شده که مضمونش اینست :

لهراسب بنای هرات راگذاشت ، **گشتاسب** آنرا بالا برد ، بعد از او **بهمن** ابنیهٔ آنرا ساخت ، **اسکندر** رومی کار را بکمال رسانید .

الحاق سیستان وعزیمت به هیلمند

این طغیان وسرکشی نقشهٔ جنگ **اسکندر** را تغییر داده بجای حرکت از طرف مشرق ببلخ مصمم گشت که از طرف جنوب به **بارسنت** [3] والـی درنگیانا یازرنگیـانا[4] که در هـلاك **داریوش** دخالت داشته‌است حمله ببرد، **اسکندر** میترسید که **بارسنت** خط ارتباط اورا که بافتوحات حیرت انگیز خود بازگذاشته بود قطع نموده باوجود مسافات بعیده و از جهت برانداختن خانواده‌ای که ازقدیم استقرار یافته بود مملکت دچار هرج ومرج گردد.

---

۱ — بیان این موضوع بتفصیل منجر باطناب میشود وجای آن در این کتاب نیست ، هرچند من برای تحقیق این امر بخصوص دوبار بآنجا سفر کرده‌ام . (**مؤلف**).

۲— Artacoana. ۳— Barsaentes.

٤ — این اسامی استعمال یونانیها و اززرنج (حالیه به نادعلی معروف است) گرفته شده‌است که هنوز این اسم در زده یکی از گودیهای بسیار بزرگ محفوظ میباشد . (**مؤلف**).

پایتخت این ایالت در آنوقت (فاراه) ودر کنار رودخانه‌ای بوده‌است که بهمین اسم خوانده میشد و آن هنوز خالی ازاهمیت نبوده است ولی مرکز جمعیت ایالتی بایستی همیشه درمصب **هیلمند** بوده باشد، این رودخانه مجرای خود را باختلاف اوقات تغییر داده وتا ازروی علم آثار عتیقه (که قریباً بآنجا خواهدرسید) چیزی دراین باب بدست نیاید نمیتوان درست تشخیص داد مصبی که محل اجتماع مردم بود آنوقت در کدام نقطه بوده است، **سرهنری ماك ماهون**[1] که اقوالش محل وثوق میباشد ازبعضی منابع چنین استنباط کرده که آن مصب (تراکان) است و خرابه‌های رامرود را پایتخت آری اسپا[2] معین نموده که مقدونیها بعد از (درانگیانا) بآنجا رفته‌اند. مینویسند که **کوروش** این طایفه را در ازای کمکی که باو نموده بودند بلقب با افتخار آورگت یا خیر خواند و **اسکندر** نیز آنها را عزت نموده بروسعت اراضی آنها افزود.

این آخرین نقطهٔ جنوب است که **اسکندر** در مشرق ایران بآنجا رسید، قسمت بزرگی ازلوت سیستان‌را ازایالت کرمانیا یاکرمان جدامیکند که درمراجعت ازهندوستان از آن عبور نمود، اکنون **اسکندر** بطرف مشرق رانده واز آراکوسیا[3] که ناحیه‌ایست در وسط هیلمند گذشت ومحتمل است که در محل جیریشك کنونی از رودخانه گذشته بشاهراهی که از زمان خیلی قدیم معمول بوده به ارقنداب رسیده و در آنجااسکندریهٔ دیگری بنا نمود که قندهار امروزیست. از آنجا تقریباً بطرف شمال برگشته ازجاده‌ای که همیشه راه متداول عمومی بوده بکابل رسید. همین راه ولی‌از سمت مقابل آن پس از زیاده ازدوهزار سال لگد کوب لشکراروپائی دیگر یعنی قوای انگلیس در تحت اقتدار لرد روبرت[4] گردید.

۱ــ مراجعه شود به «بازدید واکتشافات جدید درسیستان» درمجلهٔ انجمن جغرافیائی سلطنتی شمارهٔ سپتامبر ۱۹۰۶ تیست در تذکرهٔ خود راجع بسیستان درقسمت (۱) صفحهٔ ۸ طایفه دها را با اورگت‌ها یکی دانسته است، کتاب مزبور مشتمل بر یکرشته اطلاعات گرانبهائی‌است که خودش مستقلا جمع آوری کرده است. (مؤلف)

۲ــ Ariaspae ۳ــ Archosia ٤ــ roberts

گذشتن از هندوکش و الحاق باختر ۳۲۸ قبل از میلاد

درشمال کابل نزدیك بیك رشته جبال عمدهٔ آسیاکه **اسکندر** از آنجا عبور نموده به **هیرکانیا** رفت نزدیك قریهٔ **چاریکار** شهر دیگری بنانمود ، زیرا که این نقطه بواسطهٔ اتصال سه رشته‌راه که ازتنگه‌های مختلف باختر میگذشتند دارای‌اهمیت زیادبود. این شهررا **اسکندریه کاکازوم**[۱] نامیده و یکعده مقدونیها را در آنجا نشانده پادگان قرار داد که حالت آنها بسیار غم انگیز است، زیراکه امیدی برای آنها بدیدار میهن باقی نماند تا وقتی که **اسکندر** درگذشت بیست هزار پیاده و سه هزار سواره نظام از آنان که پادگان آسیا بودند شروع بمراجعت بمیهن خود نمودند ، ولی آنها را بتصور اینکه جزو فراریان هستند بفرمان **پردیکاس** نائب‌السلطنه بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر ظاهرا از تنگهٔ پنجشیر ازکوه‌هندو کش گذشت ، تنگهٔ مزبور اگرچه طولانی ولی سهل‌العبورتر از تنگه‌های دیگر است وارتفاعش یازده‌هزاروششصد پاست، در صورتیکه ارتفاع تنگهٔ کوشان چهارده هزار وسیصد پا میشود ، لشکریان مبتلا به سرما و تنگی آذوقه شدند . مینویسندکه در کوهستان آنجا جز درخت سقز یا پستهٔ کوهی ونیزسیلفیوم (یونجه) یامانقوزه که یك نوع گیاه بدبوئیست دیگرچیزی نمیروید ومقدنیها بدون تصادمی بجائی فرودآمدندکه حالیه افغان ترکستان خوانده میشود و بلخ بزرگ که بواسطهٔ قدمت وارتباطش با **زردشت** طرف احترام ایرانیان بوده‌است با شهر **اورنس** شهری **مجهول‌الهویه** بدست فاتح افتاد ، فتح بلخ مخصوصاً قابل توجه است، زیرا بعلاوه شهرتیکه آن بعدها حاصل نمود وام‌البلادخوانده شده آخرین شهربزرگی بود از مملکت ایران که اینك بالتمام الحاق گردید .

دستگیری بسوس

پس ازتسخیروفتح بلخ‌سواران‌باختری **بسوس**‌ویرا تنهاگذاشته و او فراراً بطرف سیحون راند، با آنکه آن نواحی خراب و ویران بود **اسکندر** اورا تعاقب نموده از جیحون‌گذشت و محلی راکه از رودگذشته محتمل استکه کیلیف[۲] باشد، عبوراو باکللکهائی‌بوده که باپوست ساختهو باکاه انباشته

۱ـ Caucasum این رشته‌کوه که حالیه بهندوکش معروف‌است درآنوقت بکوههای قفقاز هند معروف بوده است . (مؤلف).

۲ـ Kilif

بودند و آن پنج‌روز بطول انجامید ودر امکان توسعهٔ عملیات لشکر مقدونی از طرف **اسکندر** در ساحل طرف راست سیحون که حالیه اثری از آن نیست کاملا مشکوك میباشد . بالاخره **بسوس** بواسطهٔ غدر و خیانت **سپیتامن** [1] فرماندهٔ سواران سغدی گرفتار گردیده ودر اکباتان بدار مجازات آویخته شد .

پیشرفتن اسکندر بطرف جیحون یا سرداریا

در اینوقت **اسکندر** از طرف شمال بمر کند که سمرقند و پایتخت آیندهٔ **امیر تیمور** است عزیمت نموده و با لشکریان خود در آنجا راحت نمود ودرحدود شرقی امپراطوری پارس به جیحون که امروزه به سرداریا معروف است پیش رفت ودر آنجا اسکندریهٔ‌اسکات یا منتهارا بنیان نهاد که عبارت ازخجند حالیه است ، برای اینکه از وسعت امپراطوری ایران ومسافتی‌راکه مقدونیهاطی نمودند تذکری داده باشم مینویسم که‌خجند در طول پنجاه درجه‌یا تقریباً درسه هزارو پانصد میل درمشرق یونان واقع است وبریك اروپائی که در قرن بیستم زندگی میکند اینمعنی در آنروزی که وسایل ارتباطیهٔ عصر حاضر نبوده بدرستی معلوم نمیشود مگر اینکه در ایران مسافرت نموده بفهمد که در آنجا حد معمول مسافت در یکروز پانزده میل یك منزل عادلهٔ کاروان است یا نود الی صد میل در هفته است که لنگ و توقف در منازل هم در آن داخل میباشد .

اولین مصیبت و آسیب مقدونیها

هنگامی که **اسکندر** سرگرم این امور بود خبر رسید که **سپیتامن** که قبول اطاعت کرده بود طغیان نموده است و لذا باهمان جدیت وپشتکارهمیشگی خود از سیحون عبور کرده جماعت سیت یاسکاها راکه در ساحل راست برای کمك بیاغیان اجتماع نموده بودند مغلوب ومتفرق‌ساخت . دراین‌بین لشکری راکه او برای گشودن حصار وتسخیرسمرقند فرستاده بود **سپیتامن** بکمك گروه زیادی از سکاها که از طرف صحرا رسیده بودنددر درهٔ پولی تی‌مت (زرافشان کنونی) معدوم کرد ، **اسکندر** فوراً حرکت نمود ، اما وقتی بآنجا رسید که کارگذشته بود ، ناچار بکفن و دفن کشتگان پرداخت ، ولی بانتقام این

1 – Spitamenes

کار از قتل و غارت وخرابی آن درهٔ حاصلخیز چیزی فروگذار نکرد . او از آنجا به زاریاسپ[1] رفت وچلهٔ زمستان ۲۹-۳۲۸ ق-م را بالشکریان خود در آنجا گذرانید وسپاه عظیمی ازیونان در اینجا بمدد او رسید که دراین حیص و بیص رسیدن سپاه مزبور خیلی بموقع وغنیمت بوده است .

تسخیر کوه سغدیها

لشکر مقدونیه پس ازایام راحت دوباره از سیحون گذشت . **اسکندر** خودش بطرف مرکند روانــه شد . چهار ستون از لشکریان برای تسخیر آنجا مأمور شده واین کاررا آنها بدون اشکال بانجام رسانیدند، وقتیکه این عملیات در جریان بود **سپیتامن** از مخالفین شدید **اسکندر** حمله‌ور شده و تاز ازیاسپ پیش آمد، ولی **کراتروس** ویرا تعقیب نموده وفرارش‌داد. لیکن درحملهٔ دوم شکست‌خورده وسکاها در آخرسر اورا بعنوان‌هدیهٔ صلح برای **اسکندر** فرستادند، پس باختر وسغدیان هردو مطیع شدند .

این جنگ تأثیری مخصوص در تسخیر کوه سغدیان بخشید ، چه پادگان آنجا مقدونیها را مورد طعن وسرزنش قرار داده وبلاف و گزاف میگفتند که فقط مردمـان بالدار میتوانند این قلعه را بگیرند . اینجا **اسکندر** برای کسانیکه اول از آن کوه بالا بروند پاداش بزرگ قرارداد و دسته‌ای ازقشون اینکار راکه محال بنظر میآمد ازعهدهٔ آن برآمده وباطناب وقلاب بالارفتند،وقتیکه آنها بقلهٔ کوه‌رسیدند وازبالا بطرف دره نگاه کردند فوراً پادگان آن تسلیم شده سرباطاعت درآوردند ، درمیان اسرائی که در آنجا یافتند یکی **رکسانای** قشنگ دختر رئیس باختریها بود که **اسکندر** او را بعد

۱ــ سر،ت. هیلدیک✡ (رجوع شود به « دربندهــای هند» صفحهٔ ۹۰) محل مزبور را با قندراب یکی دانسته‌لیکن چون آنجا کوهستان است مشکل بتوان‌قبول نمود که اسکندر آنرا اقامتگاه زمستانی قرار داده باشد، بعلاوه ما میدانیم که سپیتامن با قسمتــی ازسواران سکائی به زاریاسپ هجوم برده واگر از قیاس امروزی کارگرفته شود معنی ندارد که آنها خودشان را درآن کوهستانها گرفتار کرده باشند . احتمال قوی‌میرود که زاریاسپ صحرای باز وقریب‌برود سیحون بود وممکن-است آن محل را با بلخ تطبیق کرد ویا یکی دانست . (مؤلف)

✡ Sir T.Holdich

تزویج نمود ، زمستان ۳۲۸ - ۳۲۷ قبل از میلاد[۱] را در نوتوکا مابین سمرقند و بخارا که محل باخضارت وطراوتی است و ظاهراً کارشی حالیه میباشد بسر بردند . زیرا که غیر از آنجا محل با خضارت دیگری در کوهستان جنوب سمرقند یافت نمیشود و در بهار آتیه اسکندر فتوحات خودرا در آن صفحه بواسطهٔ تسخیر پاریتاك یا طوایف کوهستانی بدخشان تکمیل نمود.

حمله بهند
۳۲۷ قبل از میلاد

فتوحات مشرق ایران و انتظام امور آن سامان تقریباً درمدت دوسال بانجام رسید و بالاخره در تابستان ۳۲۷ قبل از میلاد مقتضیات حملهٔ بهند از هرجهت فراهم شد، زیرا همچنانکه در حدود ۱۹۰۰ سال بعد هندوستان جالب نظر پرتقال و هلند و انکلیس و فرانسه گردید در آنزمان هم مطمح نظر اسکندر شده با لشکر مقاومت ناپذیر خود عازم آنجاگردید وبا یك صدو بیست هزار لشکر قوی پنجهٔ مجدداً ازهندوکش عبورکرده به نیکه[۲] که بعقیدهٔ سرتوماس[۳] هولدیك[۴] کابل حالیه است رسید و در آنجا تاکسیل پادشاه‌اظهار اطاعت‌نمود ، قسمت‌عمدهٔ لشکر را بهمراه هفس‌تیون[۵] بشمال تنگهٔ خیبر[۶] فرستاد و آن با خطوط سیر اسکندر طرف شمال پیشاور تطبیق شده و خود با لشکری زبده بطوایفی که در طرف جنوب سلسلهٔ جبال مسکن داشتند با حفظ خطوط ارتباطیهٔ خودکه همیشه آنرا در نظر داشت حمله برد وهمه را مغلوب‌ساخت، گرفتن ارنس دوم در این جنگ تولید اختلاف زیادی درمیان نویسندگان نموده است که محل آن در کجا و بزعم هولدیك از عهدهٔ حل این مبحث نتوانسته‌اند برآیند .

۱- هوکارت درضمیمهٔ خودش بکتاب «فیلیپ واسکندرمقدونی» صریحاًمینویسد که اسکندر قسمت قشون‌کشیها وعملیات جنگی اززمان فوت داریوش تارسیدن بهندوکش را درحدود چهارده ماه‌انجام داده است ومن بدون تردید با این عقیده همراهم. (مؤلف).

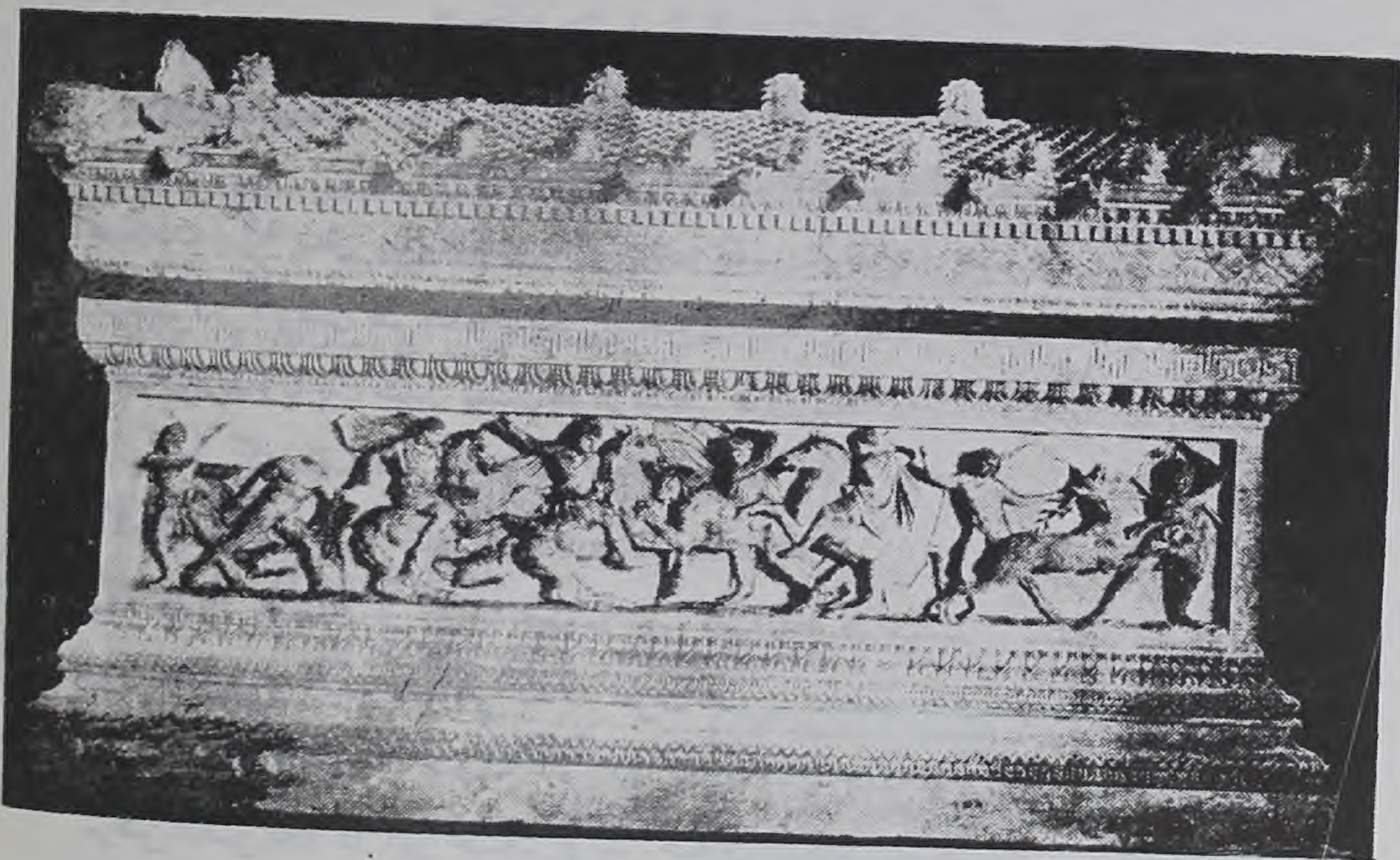
۲- Nicaia ۳- Sir thomas Holdich

٤- مراجعه شود به «دربندهای هند» فصل ٤ و ٥ که درآن ازراههائیکه اسکندر اتخاذکرده بحث‌شده است .کتاب «هند باستان» تألیف ماك‌کریندل نیزدر این مرحله وارد شده‌است واین کتابها هردو مفید وذی قیمت میباشند. (مؤلف) .

٥- Hephaestion

٦- بمقاله مقدماتی رجوع شود. (مؤلف) .

سپاهیان مقدونیه چندین شهر را محاصره نمودند و هر چند تلفات آنها چندان سنگین نبود، ولی خسارات و زحماتشان نسبت بنتایج حاصله موافقت و مناسبت نداشت، خاصه اینکه خود **اسکندر** بواسطهٔ مزراق ازشانه وبواسطه تیراز پامجروح گردید وشاید این خبر که **هرکول** پهلوان داستانی یونان قادر بر تسخیر اُرن نبوده است جهة عمدهٔ این جنگ باشد ودر هرصورت اثرات اخلاقی ومعنوی این جنگ بایستی زیاد باشد.



۳۵ــ اسکندر در حال جدال
(نقش برجسته بروی جعبهٔ سنگی که درصیدا بدست آمده و بتابوت اسکندر کبیر شهرت دارد)

نیسا . شهری که دیونیسوس[۱] آنرا بنا نمود

واقعهٔ غریب این جنگ ورود بشهری است که نیسا نامیده شده و اهالی آن مدعی بودند که از نسل **دیو نیسوس** میباشند و شاهد بر این مدعا اینکه گیاه عشقه فقط در حول و حوش شهر آنها میروید ودر جای دیگر یافت نمیشود. **اسکندر** ازشنیدن این افسانه خشنود شد،

۱ــDionysus.

چه این مسئله باعث تحریك مقدونیها گردید که با افعال این خدا همچشمی نمایند وبنا بر این بانیسائی‌ها بمهربانی رفتار نموده و بافتخار **دیو نیسوس** لشکریان از پیچکهای زیادی کـه در آنجا یافته بودند تاجهائی ساخته برسر گزاردند و سرودهائی خوانده از اسامی مختلفهٔ وی استمداد کردند .

عبور از رود سند

دراین هنگام **هفس تیون** از اتك برود سند رسیده در جائیکه پهنایش قریب یکصدمتر میشد قبل از ملحق شدن **اسکندر** به قسمت عمدهٔ لشکر پلی از قایق بر روی آن بنا نمود ، **تاکسیل**[1] نیز پیشکشی زیـادی از نقد و فیل و گاو و گوسفند با هفتصد سوار فرستاده بود و در عین حال پایتخت خود تاکسیل راکه بزرگترین شهر پنجاب بود وخرابه های آن دروسط راه بین اتك وراول‌پندی است تسلیم کرد و **اسکندر** برای شناختن اهمیت این موقع به‌قربانیها و جنگهای نمایشی اقدام نموده و برای گذشتن از رود سند منتظر رسیدن ساعت سعد گردید، پس به تاکزیلا وارد شده با نمایشات دوستانه در آنجا پذیرفته شد ودر عوض این پذیرائی بروسعت آن‌کشور افزود .

جنگ باپروس
۳۲۶قبل ازمیلاد

یکعده سپاه مقدونی درتاکسیل‌ساخلو (پادگان) گذارده شده وقشون‌همیشه فاتح‌او بطرف هیداسپ که‌امروزه به‌جلوم‌معروف‌ است روانه شد که درآنجا **پروس** یکنفر پادشاه مقتدر لشکر عظیمی جمع کرده و با فیلهای بسیار محکم وقوی خود را مجهز ساخته بود ، مقدونیها وقتیکه کنار رودخانه‌رسیدند اردوی **پروس** رادرطرف مقابل‌رودخانه‌مشاهده‌نمودند. موقع خیلی‌مهم وباریك بود، چه اولاً رودجلوم درطغیان وعبور از آن ممکن‌نبود. علاوه به اسبهای **اسکندر** اعتماد نبودکه با فیلها روبرو شوند ، اما هوش و استعداد **اسکندر** درتصادفات‌بامشکلات بیشترقدرت‌نمائی مینمود، اواز پراکنده کردن سپاهیان‌وفرستادن آنها متصل بجاهای مختلف بدین خیال‌که گدارهائی پیداکنند ولی برای اغفال هندیها چنین‌وانمود که‌میخواهندخواربارجمع کنند پروس‌را خاطرجمع‌ساخته وبالاخره‌ازمحلی

1- Taxiles.

که هفده میل بالای اردوی دشمن وجزیرهٔ پر از درختان برومند بود از رودخانه عبور نمود، هنگامیکه مشغول تدارك عبور بودند طوفان‌شدیدی ازباد و باران درکاربود، ولی قبل از طلوع صبح موقوف شد ، سپاهیان در طراده‌ها نشسته بعد از گذشتن از جزیره بطرف ساحل مقابل رانده و فوراً جاسوسان این خبر وحشت اثر را به **پروس** متهوّر رساندند .

چون مقدونیها بخشکی رسیدند ملتفت شدندکه بعد از همهٔ این زحمتها هنوز ساحل رودخانه نیست بلکه آن خشکی جزیرهٔ دیگری است که در آن حرکت‌میکنند و بایدازرودخانهٔدیگر که‌جریانش‌تندترو آبش‌تاسینه‌میرسیده بگذرند،در آنجا **اسکندر** به‌پسر **پروس** برخوردکه نیروئی مرکب ازدو هزار سوار وچندین ارابه باخود داشت زدوخورد شدیدی درگرفت وبالاخره هندیان فرار نموده وسردارشان هم مقتول گردید در این هنگـام **پروس** سپاه مختصری با چند فیل برای احـاطه و محاصرهٔ آن عده از سپاهیان مقدونی کـه در اردو باقیمانده بودند باقی گـذارده و صفوف جنگ رابا عدهٔ لشکریان خود در نزدیکی چیلییانوالا بیاراست و این همان محلی است کـه در ۱۸۴۹ لشکر انگلیس باسیك‌های دلاور و رشید برابر شده که شـاید بسیاری از آنها از نسل لشکریان **پروس** بودند و چون بهیبت فیلها و وحشت و رعبی که از آنها ظاهر میشد اطمینان داشت دویست زنجیر از آنها رادر صدقدم فاصله جلو قشون نگاهداشت وسی هزار پیاده نظام در عقب آنهاگـذارده و سواره نظام و ارادهها را در جناحین قرار داد، **اسکندر** سپاهیان خودرا بواسطهٔ طی‌کردن راه دراز در شدت باران‌وعبور ازرودجلوم خسته دیده آن‌ها راامر باستراحت‌نمود وضمناًدرصدد تحقیق‌از وضع‌قشون دشمن بر آمد. چون دیدکه فیلان تمام صف جلو راگرفته‌اند مصمم‌گشت که ازجلوحمله ننماید، بلکه سواره‌نظام عالی خودرا بکار انداخته اساساً ازجناح چپ **پروس** حمله‌ورگردد .

سنوس دستور داشت کـه با دستهٔ خودش از سمت راست[1] یونانیها دور زده

۱ــ پلوتارك که قولش‌درمسائل جنگی چندان معتبر نیست میرساندکه **سنوس** بجناح راست‌هندیان حمله‌ورگردید (مؤلف) .

همینکه دید **اسکندر** با سواره نظام دشمن در گیر ودار است سعی کند که پشت‌هندیها را بگیرد و آنها رادر هراس اندازد، بفرماندهان فالانژ دستورداد که تاسواره‌نظام حملهٔ خودرا بانجام نرساند از جای خود پیش نروند، سواره نظام هند چون دید که خطر از طرف‌عقب متوجه آنان شده است درتدارك فرستادن دسته‌ئی ازقشون برای مقابلهٔ باآن خطربر آمده که در اینموقع **اسکندر** حمله نموده و آنها را از جلو رانده ناچار بعقب فیلها پناه بردند، دراین هنگام صفوف فلانژ پیش رانده و بواسطهٔ فیلها که در میانشان ریخته وآن‌هارا زیرپاخرد میکردند موقع مهم وهولناکی پیش آمد، سواران هندبحملهٔ دوم مبادرت نمودند ، ولی مقدونی‌های منظم که اطلاعات تعبیةالجیشی آنان بیشتر بود موفق شده همه آنها را تا فیلها عقب نشاندند و چنان ایشان را تعاقب نمودندکه بافیلها مخلوط گشته آنها را از همه طـرف محصور و در فشار انداختند و در این گیر و دار هندیان بفرمان نگاهداشتن فیلها قـادر نشده بواسطهٔ زخمهائی که بآنها رسیده بود بدون آنکه فرقی بین دوست و دشمن بگذارند بهردو حمله‌میبردند ، خودی وبیگانه را زیر پا میگرفتند، ولی مقدونی‌ها (چون فضائی‌زیادتر برای عملیات داشتند) دروقت حملهٔ آنها میتوانستند خود را عقب‌کشیده میدان را خالی‌کنند، برخلاف هندیها چون در میان فیلهاگیر کرده و بآنها متصل وچسبیده بودند لذا تلفاتشان خیلی سنگین شدو بالاخره چون فیلها در حمله مطیع نشدند مقدونیها نزدیك رانده لشکر هند را درهم شکستند ، دراین هنگام **کراتروس** [1] از رود جلوم‌گذشته وارد میدان جنگ گردید و نظر باینکه لشکریانش تازه نفس بودند فـراریان را تعاقب نموده شکستی فاحش بآنها دادند.

پروس که بر فیلی ضخیم سوار بود و تا لشکریانش فرار نکرده بودند مردانه درمیدان جنك‌میکوشید روبگریزنهاد، ولی اوراگرفته نزد **اسکندر** آوردند. **اسکندر** از او پرسید چگونه میخواهی با تو رفتار کنم در جواب با کمال مناعت گفت : چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند . **اسکندر** گفت این بجای خودش ولی بگوئید برای شما چه میتوانم بکنم . گفت: درآنچه‌گفتم همه چیز هست .»

۱ــ Craterus .

اسکندر دراین جنك درمنتهای عظمت وبزرگی بود ودرعملیات هیچ خطائی ننمود و این اول دفعه‌ای بود که لشکریانش پس از طی مسافت طولانــی در شب طوفانی و مشقت عبور از رود جلوم با عدهٔ زیادی از فیلهای جنگی مواجــه گردیدند. این فتح قطعی بود وبالاتر ازهمه رفتاری‌بود که نسبت بدشمن مغلوب ظاهر ساخت. **کوئنتوس کور تیوس**[1] کلمات ذیل را از قول اسکندر بیان میکند: بالاخره خطری مشاهده میکنم که با جرئت من برابری مینماید و نبردی است که حالا با حیوانات وحشی واز عناصر غیرعادی بعمل میآید. این کلمات مختصر بیانی است جامع از این جنگ‌مشهور و اهمیت آنرا از نظر ما میگذراند.

پایان فتوحات

مقدونیهاباوجود فتح درخشانی که کرده‌بودند از مقاومت‌سختی که هندیان ازخود بروز داده ونیز ازتلفات این جنگ‌که نسبتاً سنگین بود[2] افسرده شده و دلسرد گردیدند ومعذلك **اسکندر** بعد از بنای نیکه در محل میدان جنك بیادگار فتح و نیز بنای بوسفالی در نقطهٔ عبور از رودخانه بیادگار اسب جنگی معروف خود که مدت‌کمی بعد از جنك مرد لشکر را بدون هیچ اندیشه از بارندگیهای خیلی سخت آنموسم حرکت داد واز آسنس (چناب)ونیز هیدرااُتس (روی[3]) بترتیب عبور نموده در هرطرف نواحی حاصلخیزی که بودند مفتوح ساخت تا اینکه لشکر بساحل راست هیفازیس (بیس[4]) رسیده و در آنجا اردو زد.

مقدونیها وقتی که شنیدند که در سمت مشرق آن مملکت پادشاهانی هستند بسیار مقتدر که ازفیلان جنگی وشمارهٔ لشکر بر**پروس**تقدم دارند اجتماعاتی تشکیل داده و نطقهائی کردند که خلاصهٔ آنها این بود که بقدر کفایت‌در این سفر پیش رفته‌اند واز طول طریق وجنگهای بی‌نهایت همگی خسته شده وشائق بمراجعت بوطن ومتمتع شدن از ثمرات زحمتهای خودشان می باشند واما نطق عالی **اسکندر** دراین مقام این

۱- Quintus Curtius.

۲ ــ آریان عدهٔ تلفات را در حدود سه هزار نوشته ولی دیودور یك هــزار تن تخمین کرده است. (مؤلف).

۳- Ravie ٤- Bias

بوده است که : مقصود از زحمت خود زحمت است بشرطی که آن زحمت برای انجام مرام و مقصود عالی ودرخشان باشد : نطق مزبور که منویات اورا ظاهر میساخت بآنها تأثیر ننمود و **سنوس** که از سرداران درجهٔ دوم بود جوابی معقولانه داده اظهارداشت که از برای مقاصد و کارهای انسانی باید حدی تصور نمود . از لشکریانی که از یونان حرکت نمودند قلیلی باقیمانده‌اند واگر **اسکندر** میخواهد تمام عالم را مسخر سازد اول باید بیونان مراجعت کرده فتوحات خود را در آنجا نمایش داده و مجدداً لشکری برای این کار تجهیز کند ،

اسکندر از شنیدن این حقائق تلـخ در خشم شده مجلس را متفرق ساخت و بامید اینکه لشکریان از این خیال منصرف بشوندتاسه روز عزلت اختیار نموده بالاخره چون اثری از پشیمانی آنها ظاهر نگردید او بوسیلهٔ قربانیها استخاره کرد تا معلوم دارد عبور بآنطرف (هیفازیس) صلاح‌است یانه . جواب مساعد نبود، بزرگترین سرباز دنیا بامقدونیها موافقت نموده‌ومغلوب متابعان خود گردیدولذا فرمان مراجعت[1] صادر نموده و آن با نمایشات مسرت‌انگیز پذیرفته شد ، امر شد بشکرانهٔ فتوحات و نیز بیادگار زحماتی که کشیده شده است دوازده محراب برای خدایـان بناکنند و پس‌از اداء مراسم جشنی که معمول بود لشکریان‌شروع ببرگشت به روی[2] نموده که‌احتمال میرود از نزدیکی لاهور گذشته و بوزیرآباد که کنار چناب است آمدند و این همان جائی است که حالیه نقطهٔ اتصال خط آهن معمولی میباشد .

پس **اسکندر** بطرف هیداسپ پیش‌رفت‌ودر آنجا توقف نموده امر کرد کشتیهائی برای حمل هشت هزار تن بسازند و پس از آنکه حاضر شدند ، آنها را برای انجام مسافرتی که اهمیت آن درتمام مسافرتهای قدیم بیشتراست بآب انداختند در اینجالازم است این نکته را خاطر نشان کنیم که بسیاری از این راهها را که نویسندگان یونان نوشته‌اند تاکنون هیچ اروپائی دیگر نپیموده‌است، لیکن از بیاناتی که دراین‌خصوص بما رسیده ویژه از بیانات قابل وثوق **آریان** میتوانیم این راهها را تشخیص داده بشناسیم .

۱ـ در کتاب (ده هزارمیل) فصل ۱۴ بحرکت اسکندر از هند بشوش تخصیص داده شده است . (مؤلف) .

۲ـ Ravi



مدال اسکندر کبیر

اقتباس از خزینهٔ طرسوس در «کابینه دو فرانس»

فصل بیست و چهارم

مرگ اسکندر کبیر و نیز کارها و صفات او

او بهیرکانیها ازدواج و به اراکوسیها کشاورزی آموخت ، سغدیها را واداشت که پدر و مادرشان را یاری کنند نه اینکه مقتول سازند و نیز پارسی‌ها را براین داشت که محارمشان را محترم دارند نه آنکه با آنان زناشوئی کنند[1] فیلسوف شگفت انگیزی که به سکاها تعلیم داد که مردگانشان را دفن کنند نه اینکه آنها را طعمهٔ خوشان سازند. (پلو تارک راجع باسکندر کبیر)

رفتن باقیانوس هند

حرکت اسکندر را بطرف اقیانوس هند عقب نشینی اسم گذاردن محققاً درست نیست ، چه او رود جیحون را بطیب خاطر حد شمالی فتوحات قرار داد و بعد درهند لشکریانش حد جنوبی را پنجاب معین کردند و او مانند یك نفر فاتح ازحدود جلوم برود سند سرازیر شده صحرای خشك جدروسیا[3] را پیموده پس از تصرف وتمشیت بلاد متصرفهٔ خود بنواحی جنوب شرقی ایران رسید ومسافرتی را بانجام رسانید که اگر بنقشه رجوع کنیم خواهیم دانست که ما بین مصر وپنجاب مرکز مهمی باقی نماند که صدای پای جنگ آوران اورا نشنیده ویا نیرو وتوانائی آنهارا نفهمیده باشد .

۱ــ در مقدونیه واهالی آن ازدواج بامحارم شیوع داشته است . (مترجم) .

۲ــ Wondrous .　　۳ــ Gedrosia.

کشتیهای مرتب و باعظمت او در موسم پائیز ۳۲۶ قبل از میلاد از رود جلوم شروع بمسافرتی کردند که طول خط آن فقط در دریا نهصد میل بوده وقریب بیکسال بایستی طول بکشد تابانجام برسد. نه آرخ که درمیان بحر پیمایان عالم درجهٔ اول را حائز بوده است و مقدر شده بود که این شهرت پایدار را بنام خود برباید بریاست این سفاین مقرروبدقت تمام منازل وتوقف گاهها را معین نموده درحالتیکه دستجات سپاهیان نیز از دوطرف رود در خشکی بااو راه می‌پیمودند. پس برود چناب داخل شده و آن بدون خطر از غرقاب وگردابها نبود، اسکندر که همیشه تشنهٔ تحصیل نام و افتخار بود از کشتی بیرون آمده شکستی فاحش بجماعت مالیان وارد ساخت ودرهنگام حمله وهجوم بشهرعمدهٔ آنها که مُلتان حالیه است فقط بسه نفر ازسربازان مخصوص خودش بسنگر آنها داخل شد ومقدونیها بکمك او رسیده ویرا ازشدت جراحت قریب بمرگ یافتند. در اینجا میتوان تصور نمود که ازخبر مرگ او چه وحشت واضطرابی رویداده ونیز بعد ازنجات ازمرگ و مراجعتش باردو وسواره خود را بلشکریان نمودن وبآنها اظهار مهربانی کردن چه مسرتی حاصل شده است.

او از پاتاله منتهی‌الیه مصب‌سند کراتروس را باسه دسته از سپاهیان وبیماران وفیلها مرخص کرده ودستور داد که از طریق رُخج وسیستان بایران برود و خودش رو به محیط‌سرازیرشده وباوجودطوفان سخت وشدید وموجهای‌مشوش و آسیب‌وشکستی که به‌کشتیها وارد آورد بی‌خطر پیش رفت و وارد محیـط گردید. او در آنجا برای پوسیدون [۱] رب‌النوع قربانیها گذرانید وپس از تقدیم شراب وانداختن ساغر بشکرانه در دریا از رب‌النوع درخواست نمود که نئارکوس [۲] را درسفرش ظفرمند گرداند.

حرکت ازرودسند به‌شوش در ۳۲۵ قبل از میلاد

اینکه اسکندر تمامـی طول مکران کنونی را خطسیر خود قرارداده با اطلاعاتی که‌مسلماً ازمخاطرات این‌راه‌داشت‌برای این بوده که به نیروی دریائی خود که برای تکمیل این سفر تاریخی تکیه‌اش بآن بوددر موقع ضرورت خواربار برساند ودیگر شنیده‌بود که فقط

۱— Poseidon ۲— Néarchus.

سمیرامیس [1] (ملکهٔ داستانی آسور) و **کوروش** تقریباً با تلف کردن تمام قشونشان از صحرای جدروسیا جان بدر بردند و از نظر جاه طلبی خواست چیزی بر افتخارات خود افزوده و کاری بیش از **سمیرامیس** و **کوروش** کرده باشد. او از آرابیوس[2] که پورالی[3] حالیه است بطرف دریا متمایل گشته امر کرد چاههائی جهة تحصیل آب برای استعمال سفاین بکنند، سپس بولایت اوری‌تیان طرف غرب تاختــه و بعد از آن داخل جدروسیا شده تاچند منزل ازسواحل دریاجدا نگردید، ولی بشدتی دچار تنگی خواربار شد که لشکریان خواربارى را که برای سفاین ذخیره کرده بودند خوردند و در این منازل بود که سوداگران فینیقی که با اردو بودند مقدار زیادی مُرمکی و سنبل هندی بدست آوردند.

قریب یکصد میل از آرابیوس دورشده کوه راس مالان قشون را مجبور ساخت تا رودخانهٔ هینگول بداخلهٔ صحرا رانده واین رشته کوه مابین آنهــا ودریا بکلی حائل گردید، دراین جاست که حالت لشکر بمنتها درجهٔ سختی رسید وبنابقول **آریان** «حرارت آفتاب وفقدان آب بسیاری ازلشکریان را تلف نمود ..زیرااراضی شن‌زاری برمیخوردند که مانند گل سست و نرم بوده وچنانکه شخصی در لجن یا در ماسه وبرف فرو میرود در آنها فرومیرفتند وبهمین مثابه ازحرارت‌هوا وعطش هم درشکنجه بودند». نگارنده در اکتبر ۱۸۹۳ سفری از چابهار تا سواحل مکران به جه وپاهرا درصحرا نموده هیچ سفری برمن باین اندازه سخت نگذشت واز آن صدق قول **آریان** برمن ظاهر گردید. براستی وضع مکران بقدری سخت است که بقول **استرابو** اگر قشون بواسطهٔ خرما و کلم خرما از این مهلکه جان بدر نمیبردند یك تن باقی نمی‌ماند که خبر سایرین را بما برساند.

اسکندر در نزدیکــی پاسنی مجدداً بکنار دریا رسید و بواسطهٔ کندن چاهها درساحل آب خوردن بدست آورد و به گوادر آمد، از این بندر راهیست طبیعی که از کنار رودخانه بدرون مملکت میرفته است وچون محقق گردید که ادامهٔ راه از کنار

۱– Semiramis ۲– Arabius ۳– Purah

دریا سبب اتلاف قشون خواهد بود **اسکندر** از همین راه بوادی حاصلخیزی کـه پورا در آن واقع است و سپاهیان سختی کشیده و از پـا در افتادهٔ او توانستند در آن جا راحت کنند.

پورا[1] که بلوچها آنرا امروز پاهرا و ایرانیها فهرج میخوانند دردرهٔ حاصلخیز بلوچستان ایران واقع است. خرابه های دو دژ خیلی کهنه درحوالی آن موجود است و از آثار چنین بدست میآیدکه این محل ازقدیم بوده است، **آریان** میگوید که در مدت شصت‌روز از اُرا[2] به پورا رسیدند وچون ازروی نقشه این مساحت ششصدمیل‌ است بهرجهت مدت مسافرت با این مسافت مطابقت مینماید، بعلاوه چون سپاهیان در رسیدن باولین ناحیهٔ حاصلخیز طبعاً بتجدید قوا پرداخته لهذا از درهٔ رودخـانهٔ بمپور تجاوز ننموده و بطور اطمینان میگوئیم که وسط زمستان را دربلوچستان بسر برده‌اند. **اسکندر** در آنجا مجددا بااستانداران وفرمانداران ایرانی‌خود روابط‌حاصل نموده‌است. از پورا همه جاکنار رودخانه راگرفته پیش رفت تا بجائی‌که آب آن به هالیل رود در هامون یا دریاچهٔ معروف به جازموریان داخل میگردد.

من در سال ۱۸۹٤ هنگامیکه جاهای پای اسکندر را تعقیب میکردم اینقسمت راکه او در سفر مهم خود پیموده کشف نمودم، در وادی هالیل رود که محتمل است رودبارحالیه باشد یك اردوگاه ثابتی تشکیل گردید و درطرف بالای این وادی من در سال ۱۹۰۰ یك عطردان مرمری مال یونان که برای عطریات و روغن آلات برای تدهین استعمال میشده است وچهارصد سال قبل از میلاد تاریخ آن میشود پیدا کردم و آن اکنون یکی‌ازذخائر گرانبهای من میباشد، زیراممکن‌است تعلق به **اسکندر** داشته‌باشد.

در اردوگاه ثابت مزبور اسکندریه‌ای بنا نموده که قاعدتاً بایستی گولاشکرد حالیه باشد و در آنجانئار**کوس** که از طول سفر و مشقت راه بـا چهرهٔ واژگون و لباس مندرس بنزد **اسکندر** رسید، در اول وهله که **اسکندر** وضع پریشان او را دید

۱ــ برای تعیین و تشخیص پورا رجوع شود به «ده هزار میل» صفحهٔ ۱۷۲. (مؤلف).

۲ــ Ora.

همچو خیال کرد که سفاین (ناوگان) او تلف شده ولـی بعد از شنیدن خبر سلامتی آنها میتوان تصور نمود که ازاین خبر چه مسرتی دست داده وبا چه حرارت وجوشی قربانیها شده وعطایا و انعاماتی تقسیم گردیده است .

در وادی هالیل رود کراتروس بعد از طی طریق ازهیلمند و عبور از لوت با



۳۶ - یك آب انبار در لوت

احمال و اثقال و فیلها باردوی اسکندر پیوست وبا اوضاع مساعد وتدارکات فوق‌العاده بدون اینکه از هیچ طرف مخالفت ونزاعی انتظار برود اردوی اسکندر شروع بحرکت نمود ، نئارکوس بطرف ناوگان رفته و آنها را سالماً باهواز رسانید در حالتی‌که هفس تیون از ساحل در طول سیر ناوها همه جا با او همراه و مربوط بود . اسکندر با قشونی زبده و سبك اسلحه از خط سیرجان و بائونات[1] به پاسارگاد آمده درآنجا چون مقبرهٔ سیروس را شکافته دید بطوریکه مینویسند از این جسارت خیلی محزون گردید. لشکر عظیم دراهواز بهم پیوسته از کارون بواسطهٔ پل عبور نموده بشوش رسید

۱ــ Baonat

و در اینجا این مسافرت بزرك تاریخی با شادیهای ظفرمندانه و تزویج و ازدواج بین بزرگان مقدونی و ایران بانتها رسید.

مسافرت به بابل

پس ازچندی **اسکندر** که همیشه ازبیکاری ملول میشد بکشتی نشسته از کارون سرازیر شدوداخل خلیج فارس گردید، سواحل پست راگرفته بمصب دجله رسید. او این رود بزرگ راسیر کرده تا به اُپیس که بالای بغداد کنونی است وارد شده وبعد ازچندین ماه در تابستان ۳۲۴ این مسافرت بانجام رسید.

در اُپیس اظهار داشت که قصد دارد بسیاری از کهنه سربازان معمر خود را با پاداشی که درخور آنهاست مرخص کند وباوطانشان بفرستد واین امر باعث خشم سپاهیان گردید وحس رقابت آنان را بحرکت آورد چه‌همچو فهمیدند که هزاران مشرق زمینی تعلیم دیده‌اند که تامناصب‌ومقاماتشان را اشغال کنند وخود **اسکندر** رانیز خیال کردند که تغییر وضع داده خداوند توانای جنك یك قوم آزاد مبدل بیك پادشاه مطلق‌العنان و مستبد شرقی گردد وهزاران ملازم وخدمتگزار دورش راگرفته باشند ولذا سربازان جنگ آزموده خودشان‌را مورد خفت پنداشته همگی با هم متفق شدند وفریاد کردند که پادشاه تمامی ما را مرخص کند وبطور استهزاء باو راهنمائی میکردند که جنك را خودش با پدرش آمن ادامه دهد. این رفتار فتنه‌انگیز **اسکندر** را متغیرساخت وحکم کرد سردسته‌های فتنه را فوراً گرفته سیاست کردند وخود نطقی دربرابر سپاهیان‌نمود وبا جوش وحرارتی بآنها خاطر نشان کرد که چگونه کشور خود را از فقر واستیصال خلاصی بخشیده بثروت رسانیده است. پس بقصر خودش مراجعت نموده قراولان و پاسبانان خود را از ایرانیان قرار داد، خدم وحشم را از آنها معین و مقامات ومناصب عالی را نیز به ایرانیان واگذار نمود واین امر بر یونانیان خیلی ناگوار گردیده ناچار از درمسکنت وجزاعت درآمده باگریه‌وزاری پوزش خواستند، بالاخره در یك‌جشن بزرگی این قضیه اصلاح شد.

پس **اسکندر** باراضی مرتفعهٔ ماد مسافرت نموده به کرّه های اسبان مشهور

به نیسائی که‌در آنجا داشت رسیدگی کرده وازغفلتی که در بارهٔ آنها شده‌بود دید نقصان فاحشی در آنها راه یافته است . مرگ رفیقش هفس‌تیون در اکباتان نیز باعث صدمه وملال خاطر او گردیده وتخفیف آنرا جز اشتغال بامری شایسته چاره ندید لذا بتدارك جنك باطائفهٔ کوسی که در قلل جبال لرستان مسکن داشتند پرداخت ، با وجود سرما وجنگ و گریز دشمن این آخرین جنك هم مانند سایرجنگها قرین ظفر گردید و برسم وحشیان برای راحتی روح هفس‌تیون قربانی زیادی از کوسیان کرد .

پس فاتح بزرگ بطرف بابل حرکت نموده و در بین راه بساختن ناوگانی در



۳۷ ــ تصویر شکار اسکندر

(نقش برجسته برروی جعبهٔ سنگی که در صیدا بدست آمده وبتابوت اسکنه کبیر شهرت دارد)

هیرکانیا برای سیاحت وتفحص واکتشاف بحرخزر امر نمود . زیرا که در آنزمان یقین نداشتند که بحرخزر محصوربه‌خشکی است واز رود ولگا نیز اطلاعی نداشتند. سفرا از هرجانب مثل کارتاژ ، لیبیا ، اتیوپیا ، حبشه ، ایتالیا ،گل برای عرض اطاعت وتهنیت

بخدمت آمدند. این فروتنی‌ها واحترامات مبسوط زیاد بایستی بر کبر وغروراین سرباز بزرگ افزوده باشد، باری وقتیکه خواست داخل بابل شود کهنهٔ معبدبل یابعل از او خواهش کردند که واردشهر نشود، ولی این اندرز آنان دروجوداو ابدا مؤثر واقع نشد وبالاخره او ظفرمندانه بپایتخت قدیم آسیا داخل گردید.

مرگ اسکندر کبیر
۳۲۳ قبل از میلاد

اسکندر باین امپراطوری معظم ووسیعی که داشت اکتفا ننموده بخیال حملهٔ به عربستان افتاد و برای این مقصود فوراً شروع بتحصیل اطلاع مقدماتی وامر بساختن کشتیهای محکمی نموده وبدست مردمان فینیقی آنها را مهیا ومجهز ساخت. سفری بطرف سفلای فرات کرده وشروع ببنای یك دارالتعمیر کشتی در بابل نمود. در بین تهیه وتدارك ناگهان به تبی مبتلا گردیده که ظاهراً از اثر باطلاق و مرداب‌های فرات بوده است وبا وجود داشتن تب از دادن دستورات و اوامر لازمه و گذرانیدن قربانیهای مرسومه کوتاهی نمینمود، ولی بالاخره مرض شدت کرده واز زبان افتاد. اوپس از اظهار ملاطفت به سربازان دل شکستهٔ خود که صف بسته ازجلوی وی گذشتند درریعان شباب یعنی درسی و و سالگی واوج شهرت و آخرین درجهٔ عظمت از این جهان درگذشت.

تحقیق و موشکافی در
اصطلاح یونانی
ویونانیت

چون دانستن تأثیر فتوحات یونان در امپراطوری ایران خالی از اهمیت نیست لذا قلم را بطرف آن معطوف داشته میگوئیم که لازم است برای حصول این مقصودقدری دراطراف هلینیزم (تقلید آداب یازبان یونانی) که برمشرق تحمیل شد غور نمائیم. **بوان**[۱] فصلی روشن و مشبعی باین موضوع تخصیص[۲] داده از جمله مینویسد که کار عمدهٔ عصر تاریخی یونان همانامتحد ساختن آزادی ومدنیت بوده‌است واین کاملا صحیح ودرست میباشد. همچنانکه در حالات قوم سومر و آکد اشاره شد سکنهٔ بابل بیشتر براثراوضاع طبیعی آزادی بآن‌معنی که یونانیان ازاین لفظ اراده‌میکردند دارا نبودند، چه دول قدیم هر کدام نه فقط روی استعباد و غلامی قرار داشتند بلکه مراقب بودند

۱ــ Bevan.

۲ــ «خاندان سلوکی» فصل اول. (مؤلف).

که رعایای آزاد آنها هم بهرحکمی که از آنها صادرمیشود بدون چون وچرا تن درداده اطاعت نمایند . اما از این طرف در یونان اوضاع طبیعی همیشه مولد آزادی بود، ولی اشتیاق شدید آنها بآزادی مانع بود که آنها در نتیجهٔ اتحاد واتفاق خود را یك دولت بزرگ نیرومندی ظاهر سازند وحتی تا آخر تاریخ یونان چنین اتحادی که چندی طول کشیده باشد وجود نداشته است .

باید دانست که مقدونیه را جزو یونان نمیتوان بشمار آورد، زیراکه ازچندطائفهٔ کوهستانی تشکیل یافته بود که در زیر فرمان سلطانی مستبد بودند ، لیکن سلطان مزبور کاملا در تحت تأثیر تعلیمات یونان بوده است . همینطور **اسکندر** فانوس کش هیلینزم و جانشین وسلالهٔ اسلافی است که همه در دل وزبان یونانی بودند ، ولی مانند سلاطین مستبد اوودیگران باروح یونانیت که دربعضی صفات وخیالات مخالف با استعداد بوده است همیشه در جدال بودند . زندگی یکنفر یونانی در زیر نفوذ این حس است که وظائف خود را نسبت بشهری که درآن ساکن است ادا نموده وخود را عضوی از آن بداند . این است آنچه او را دوستدار آزادی وهویت وجوهر سعی و کوشش قرار داده که بواسطهٔ این صفات گرانبها بر آسیائیها تفوق داشته است ، ولی همین یونانیها بواسطهٔ فقدان خصائل وصفات دیگر ازمشارکت وتوحید مساعی دائمی که برای تشکیل وتحکیم ملل متحدهٔ یونان کمال ضرورت را داشت محروم بودند . سلاطین مقدونیه مستبد بودند وبنابراین بنظر یونانیها ظالم میئمودند ، معذلك سلاطین مزبور درمذاق ومسلك یونانی بودند و برای کسب شهرت بآتن نگاه میکردند ونسبت بهم‌میهنان خود رفتارشان غیر از رفتاری بوده است که بارعایای آسیائی میکردند .

مقایسه بین یونانی وامپراطوری بریطانیا

در اینجا خالی ازمناسبت نیست که یونانیان راتشبیه بخودمان (انگلیسی‌ها)وامپراطوری آنهارا تشبیه بامپراطوری بریتانیای کبیر نمائیم . اینمطلب مسلم است که کارگذران و مدیران بریتانیای کبیر اکثر ازآموزشگاههای عمومی استخدام میشوند ،که در ورزش بدنی و تربیت عقلی و فکری از بعد از انحطاط یونان بیش از همه نمایندهٔ روحیات یونانیان

میباشند وحتی برعالیترین روحیه وفکر یونانی تفوق جسته‌اند . این نوع تربیت دریك اجتماعی که از بیشتر نقاط نظر نمونهٔ جمهوری میباشد موجد پاره‌ای خصائل وصفات و ونیز پدید آورندهٔ یکنوع افکار و خیالاتی است کـه هیچیك از سایر نژادهای اروپائی نمیتواند با آن رقابت وهمسری نماید . چنانکـه یکنفر انگلیسی غالباً در اداره کردن امور توانا ودر سایهٔ عشق وعلاقـه‌اش باقسام بازی وورزشهای بدنی میتواند درهرجای عالم بسلامت زندگی کرده عقل وادراك وفعالیت وغیرت وسعی وجدیت خودرا محفوظ بدارد . همانطور که **اسکندر** کبیردر نقاطی که دارای اهمیت نظامی بوده قلاعی ساخت و پادگان‌هائی در هرجا گذاشت که میتوانستند هر کـدام زندگانی خودشان را مطابق محیط تازه ادامه دهند امروز نیز دولت بریتانیا هند را با مشتی کارگذاران و سربازان نگاه داشته و این جماعت در امکنه‌ای که برای آنها ساخته شده است زندگانی خود را بخوبی اداره نموده ازعهدهٔ وظائف مرجوعه کاملا برمیآیند ، هرچند در سالهای اخیر وجود راه آهن وخطوط تلگراف کار را برای آنها سهل و آسان کرده است .

در خاتمهٔ این مقایسه آیا بجاست که مقدونی‌ها را نیز باسکاتلندی مانند کنیم که ازنژاد طوائف بی‌تربیت صحرائی تشکیل یافته واکنون درتأسیس سلطنت وتشکیل دولت همان بازی را میکنند که طوائف وقبائل مقدونـی در زیردست پادشاه مشهور و تامی خود نمودند ؟

نتایج وثمرات یونانیت یا اصطلاح یونانی

پس از بیان خصائل یونانی وتشریح یونانیت حال بخوبی میتوان این را تصور نمود که با ترتیبات معمـولی وضع و حالت این اقوام مغلوبه (تحت حکومت سرداران یونانی) بهتر از زمانی شده که در تحت سلطهٔ پارس بودند ، مثل اینکه یکنفر انگلیسی توجهی که به هندیها دارد به‌مراتب بیش‌ازتوجهی‌است که هندیها نسبت به‌هموطنان خود دارند. مامیدانیم که سرداران یونانی به متابعت مسلـك ساطان خود در قلع وقمع اشرار وقطاع‌الطریق و برقراری قواعد ونظامات اهتمام نموده ولی پس‌ازمرگ رئیس خود رقابت های متهورانه و بلندطلبی‌های وحشیانه‌ای ازآنها بروز کـرد . آری مقدونیها بواسطهٔ جنگهای متوالی

این میراث درخشندهٔ خود را ضایع ساختند ومعذلك روحی که گفتیم باقی ماند اگرچه جنگها بکلی تمام نشد ولی سپاهیان مشغول، کم ومیدان وسیع بود و باید تصدیق کنیم که مثل هندوستان در زمان شورش در نواحی وبلدانی که دور از میدانهای جنك بودند وضع امور بآرامی روبترقی بود.

مسئلهٔ دیگر که ذکر آن خالی از اهمیت نیست مسئلـهٔ انتشار یافتن ذخائر و گنجینه‌های هخامنشی است. گو که آن در وهلهٔ اول بین سرکردگان و تابعین مقدونی تقسیم شده دریونان بمصرف بنای معابدوفواید عامه رسید، ولی اساساً افتتاح این‌خزائن و گنج خانهٔ آسیا تجارت‌را دردنیای آنروز بکثرت‌رواج داد وچون راههای عبور بمشرق برای هرنوع‌مراوده ومعامله بازشد بخوبی‌میتوان‌فهمید که‌چرخ امور تجارت و بازرگانی و معاملات کاملا بحرکت درآمده و آن بطور فوق‌التصوری بسط وتوسعه پیدا نمود.

مطلب‌دیگری که‌قابل ملاحظه است اینکه درافسانه‌های‌ایرانی **اسکندر** بزرگ را مخرب دیانت **زرتشت** قلم داده‌انددرصورتیکه آن بکلی بیحقیقت است **استرابو**[1] مینویسد که او مردم را ازاین رسم وحشیانه که اشخاص را درحین مرگ بسگان‌مقدس عرضه میداشتند منع نمود وشاید بواسطهٔ برانداختن اینگونه امور زشت بوده که او را برعکس آنچه در واقع بوده است نمایش داده‌اند. اینرا هم باید بخاطر داشت که این گونه افسانه‌ها دربارهٔ او از طرف رؤسای مذهب وبالاخره از منابعی که عناد داشتند بما رسیده است.

کارها و خصائل اسکندر بزرگ

باید دانست که **اسکندر** هم از حیث کار وهم از حیث صفات‌و خصائل در بالاترین نقطهٔ مدنیت یونان قرارگرفته است. اما کارهای‌اوهمانا بردن‌قوای‌یك کشور فقیرولی‌دلیری‌مثل‌مقدونیه که همیشه در معرض تهدیدکشورهای یونان وطوائف حول وحوش بود بطـرف دنیای معلوم در حالتی که بهرجا رسید آنجـا رافتح نمود و منظم ساخت ومدنیت را درآنجا انتشار داد. او بواسطهٔ اجرای عدالت وبناء شهرها در نقاطی که اهمیت نظامی داشت و

۱ــ استرابو ۱۱، ۵۱۷. (مؤلف).

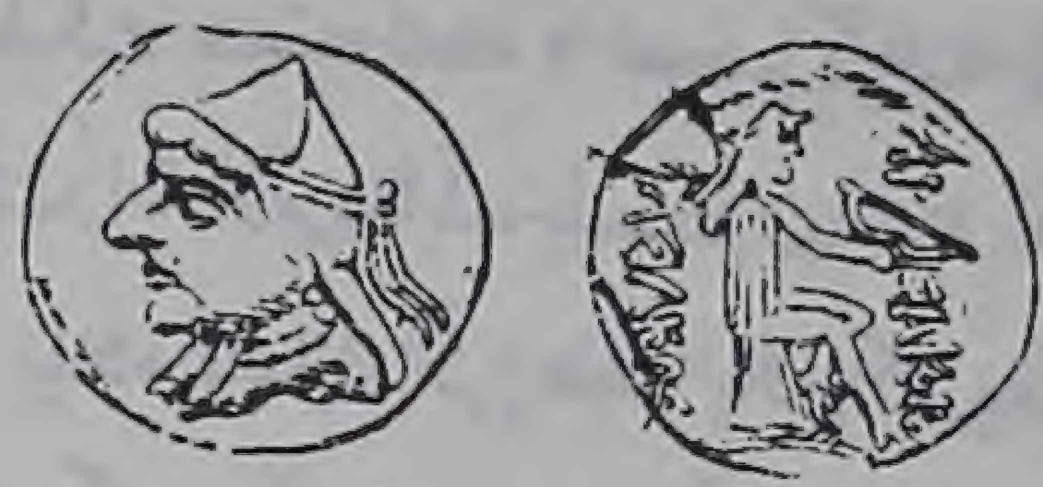
سکونت دادن یونانیان را دراین شهرها وابراز عقل و کفایتی حیرت انگیز بل جاذب و جالب کشورهای مفتوحهٔ خویش را حفظ مینمود و این کارهای مهم و معظمی که او در ظرف یازده سال انجام‌داد اثرات نیك آنها در بسیاری از جاها تاچندین قرن برجای بود. بطوریکه **آریان** میگوید که پس از مرگ او از یونان تا رود سند تمام کشورهای بابل و آریانها وتورانیان که در زیر اقتدار سلاطین یونانی باقی ماندندروح یونانیت در آنها نفوذ داشت . نیز از کارهای این شخص فوق‌العاده شکستن سدما بین مشرق ومغرب بود وهرگاه‌موفق میشد که تمام یونان را درتحت تأثیرنظریات عالی‌خود جلب نماید نتایجی بزرگتر از آنچه بود حاصل میشد ، ولی حتی آتن از حسادت خود دست نمیکشید و اسپارت از عداوت خود چیزی فروگزار نمیکرد. اما خود این عوامل بردرجهٔ لیاقت و کاردانی **اسکندر** افزوده‌وراستی هرگاه موقعیت عصرودورهٔ کوتاه سلطنت وسایرعوامل خارجی‌زمان این پادشاه را رویهم درنظربگیریم خواهیم دید اینگونه عملیات وموفقیتها در میان سلاطین هرگز نظیر نداشته است .

آریان و **پلوتارك** در کتابهای خود با کمال بیطرفی نسبت باین پادشاه قضاوت نموده وحتی از ذکر خبط ها ومعایب او اغماض وچشم پوشی روا نداشته بلکه نواقص اخلاقی او را نیز مانند محاسنش از پرده بیرون ریخته‌اند وهرخواننده بخوبی تشخیص خواهد داد که شرح حال او در اینجا بتفصیل واز روی واقع و بیطرفی نوشته شده‌است. در مکران **اسکندر** یك جرعه آب گرانبها را در حضور سربازان خود برخاك ریخت . نظیر این واقعه واثرات آن درمورد هیچیك ازفاتحین بزرگ دیده نشده و کمتر موردی- است درتاریخ که‌سیرت اخلاقی‌سلاطین بدین‌دقت وصراحت‌تشریح شده باشد ، **اسکندر** زنانرا محترم میشمرد ودانشرا دوست میداشت ودر شهامت وجوانمردی سر آمد عصر وورد هرانجمن میبود ، حریص بود امـا بشهرت تنها ، راستی شاید هرگاه او را هم در مقابل‌دادگاهی‌محاکمه میکردندمیتوان فرض کنیم او نیزمانند **لرد کلایو** سردارمعروف انگلیسی میگفت : «بخدا !! آقای دادستان ! همین لحظه‌هم من ازسکون و آرامش‌خود در شگفتم» . غریزهٔ سکون ومتانت وخویشتن داری ومخصوصاً طرز سلوك او نسبت

بدیگران بی‌نظیر و از صفات برازندهٔ او بشمار است . **اسکندر** نه تنها درسربازی نظیر نداشت بلکه در سیاستمداری نیز بسیار زبردست ونقشه‌ها وتدابیرش پیوسته بموفقیت منجر میگردید . این مرد شیفتهٔ تحقیق وتفحص بود . تمام رشته‌های دانش را دوست میداشت وتاآخرین نفس این غریزه در او باقی بود .

در خاتمهٔ بیان حالات این مرد که شاید مشهورترین مردانی باشد که تاکنون قدم بدین عالم نهاده این جمله را از مورخ بزرگ او آریان‌در زیر نقل مینمائیم :

بعقیدهٔ من درآنزمان هیچ نژادی ، نژادهای انسانی وهیچ شهری حتی هیچیك ازافراد انسانی باقی نماند مگرآنکه نام وشهرت **اسکند** دروی رسوخ ونفوذ داشته‌است‌و بنابر این یك چنین قهرمان عدیم‌النظیری بنظرم بدون دخالت خدایان از مادر زائیده نشده است»



سیلکوس نیکاتور
(اقتباس از یك سکهٔ فیلتروس پرکاموم ۲۸۱- ۲۶۳ قبل از میلاد در موزهٔ بریتانیا)

فصل بیست و پنجم

جدال و جنگ بین جانشینان

در میان آنهائیکه بعد از اسکندر وارث تاج و تخت وی شدند سلوکس بزرگترین پادشاهان زمان خودگردید ، دارای افکار وخیالات فاتحانه بوده ووسعت قلمروش از تمامی آنان فزونی داشته است . (آریان)

مسئلهٔ وراثت وجانشینی

مرگ ناگهانی وبرخلاف انتظار **اسکندر** کبیر ونبودن پسر بالغی از او چنان تولید اختلاف ونزاع وجنگ سر جانشینی و سلطنت نمود که دنیای معلوم را تا دونسل متشنج وگرفتارساخت. **رکسانه** از **اسکندر** حامله بود وانتظار داشت وارثی برای **اسکندر** بزاید . ازطرف دیگر **استاتیرا** دختر **داریوش** اخیراً بازدواج **اسکندر** درآمده بود وپسرسه سالهٔ غیرمشروعی بنام **هراکلس** از **برسین** زن بیوهٔ **ممنن** داشت . از مدعیان تاج وتخت یکی برادر نامشروع او **آریده** **فیلیپ** ناقص العقل بود . **المپیاس** مادر **اسکندر** هم موردملاحظه وبنظر اهمیت واحترام دیده میشد وهمینطور خواهرش **کلئوپاتر** که بیوه و ملکهٔ اپیروس بود ، **سینان**[1] دختر **فیلیپ** ونیز دختر او **اوریدیس** که بعد بزنی آریده **فیلیپ** درآمد از کسانی بودندکه در همین ردیف بشمار میآمدند .

جنگ اول برسرجانشینی تقریباً ازهنگامی شروع شدکه جسد **اسکندر** هنوز

---

۱ - Cynane.

سرد نشده بود ، **پردیکاس** که اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت **فیلیپ** تا آخر حیات **اسکندر** دارای مشاغل عمده ولی مردی خودخواه و بیرحم و دنی الطبع بود درشورائی که از سرداران ورجال مملکت منعقد شده و تصمیم گرفته بودند که تا پیداشدن یکنفر وارث برای **اسکندر** مملکت را اداره نمایند بسمت ریاست تعیین گردید، ازطرف دیگر رؤسای سربازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقهٔ پائین که بیغرض ودولت‌خواه بودند. **آریده-فیلیپ** را بسلطنت برگزیدند .

موقع خیلی باریك و خطرناك بود، ولی دراینمیانه اتفاق براین کردند که مراسم پاك کردن (برای مجازات محرکین) اجرا گردد و آن موافق عادات مقدونی چنین بود که سگی را کشته[1] روده های آنرا دردشتی بدو طرف میانداختند و بعد تمام نظامیان از سواره وپیاده حاضر میشدند و از مابین آن دوحصه عبور کرده و بدینوسیله مراسم پاك کردن بعمل میامد ، بالاخره همین کار را کردند وبجنگی که بظاهر بهانه وساختگی بود مشغول شدند. پیاده‌ازیکطرف وسواره نظام وفیلان ازطرف دیگر بیکدیگر حمله بردند، در نتیجه پیاده نظام مغلوب و موقع چنان خطرناك گردید کـه نزدیك شدکار از جنگ ساختگی وصوری بواقعی کشیده و آن صورت حقیقت پیداکند ، بالاخره رؤسای پیاده نظام که طرفدار **آرید - فیلپ** بودند ونزدیك بود پایمال پیلان گردند ناچار تسلیم شدند وقرارشد که **آریده -فیلپ** تاوقتیکه طفل **اسکندر** بحدبلوغ نرسیده پادشاه و **دپریکاس** نائب السلطنهٔ مملکت باشند وهریك ازسرداران هم بمملکتی مأمورشدند و محققاً قصدی نداشتند جز اینکه بعد از ورود بمحل مأموریت خویش راه خودسری پیش گرفته بیرق استقلال بر افرازند و خود را پادشاه بدانند و باین جهت این اشخاص در تاریخ باسم (دیاك ها) یا جانشینان **اسکندر** نام برده شده‌اند .

دراین گیرو دار **رکسانه** ، **استاتیرا** دختر **داریوش** رافریب‌داده ببابل بردواورا درآنجا بقتل رسانیدوبعدازمدت کمی بواسطهٔ پسری که ازاو بوجود آمدواورا **اسکندر** نامیدند موقع خودرا مستحکم ساخت .

۱- «فرهنك عوام درعهد عتیق» تألیف سرژ. ج. فریزر ۱-۸-۹۰ (مؤلف) .

مرگ پردیکاس
۳۲۱ قبل از میلاد

منازعاتی که برای منافع شخصی درجریان بود بسرعت منجر بجنگ عمومی گردید ، **پردیکاس** پس ازدسایس بسیار موقع خویش‌را بواسطهٔ تزویج **کلئوپاترا** تثبیت‌و تحکیم نموده وتوجه **المپیاس** ذی نفوذ را ازاینراه بطرف خود جلب کرد ، این تغییرات **آنتی گون** [1] حکمران فریگیه را چنان بهراس انداخت که بنزد **آنتی پاتر** فرار نمود که در سال قبل جماعتی از یونانیان را که پرچم طغیان برافراشته بودند درجنگ معروف به لامیـان‌مغلوب‌ساخته بود، دراینوقت **پردیکاس** عزم کرد که **بطلمیوس** را از میان برداردو بتصور اینکه سرازفرمان‌خواهد پیچیداورااازمصراحضارکرد و **بطلمیوس** که‌خیلی‌زیرک‌و بافطانت بودفوراًاطاعت‌نموده و بمرکز قشونی حضور بهمرسانید و بهمین جهت این محکمهٔ عالی او را ازعصـیان و نافرمانی تبرئه نموده اجازهٔ مراجعت بمقر حکمرانی خود داد، **پردیکاس** که‌خوددرادر این مقدمه مغلوب دید بالشکر بجانب مصرراند ، سه دفعه سعی کـرد که از نیل عبور کند عاجز گشت ، بالاخره مقدونیهـا برضد او برخاسته و بدست صاحبمنصبان خویش بقتل رسید، کار **بطلمیوس** بصلح‌انجامیدولشکریان برگشته بقوای **آنتی پاتر** پیوستند.

طلوع سلوکس

یکی‌ازسردسته‌های‌شورش که‌مقدر بود بسلطنت‌برسد **سلوکس** [2] بود، این‌شخص یکی‌ازمقربان **اسکندر** بود که‌بواسطهٔ زورمندی و ابراز رشادت و جرأت با وجود جوانی در تمـام جنگهای هندوستان مصدر خدمات بزرگ گردیده وفرماندهی **هیپاس** پیتهای شاهی یاپیاده نظام متوسط (که ازحیث‌اسلحه مقام وسطی‌را بین‌سپاهیان سبک‌وسنگین‌اسلحه دارا[3] بود) باوواگذارشد، درجشنهائیکه درشوش ازطرف **اسکندر** برای‌زواج‌مقدونیهابابانوان‌ایرانی برپاگردیددختر **اسپیتامن** [4] که در باختر بهمراهی **اکسیارت** با **اسکندر** در مقام مخالفت برآمد و اسمش **اپاما** بود قسمت **سلوکس** گردیده وبمزاوجت وی درآمد وبنابراین سلسلهٔ معروف سلوکیها

۱– Antigouns. ۲– Seleucus.

۳– ازسربازان نامبرده وقتی استفاده میشدکه فالانژ بکار برده نمیشده است واینها اسلحه‌شان نسبةً سبک‌تر بوده است . (مؤلف) .

٤– Spitamenes.

که **سلوکس** مؤسس و بانی آن میباشد از نژاد ایرانی و مقدونی ممزوج است .

پس از مرگ **اسکندر** در زمان نایب السلطنگی **پردیکاس** **سلوکس** فرمانده سواران موسوم برفقا گردیده درمصر صاحبمنصبان بتحریك واغوای او بخیمهٔ نایب السلطنه هجوم بردند .

چون پیاده نظام مقدونی را دراین انقلابات دخالت نداده بودند هنگامیکه دو لشگر بهم رسیدند ، آنها برضد «**آنتی پاتر**» قیام کردند . وقتی که **آنتی پاتر** خواست آنانرا بنصیحت ودلالت آرام کند سنگها بطرف او پرتاب نموده و اگر **آنتی گون** و **سلوکس** مداخله نمینمودند کار براو دشوار میشد، ولی آنها مداخله کرده هنگامه را خواباندند . در تقسیم ثانوی ایالات (درواقع امر تقسیم دولت **اسکندر** بین سرداران او بود) **سلوکس** در ازای این خدمت در آنزمان حکمران بابل گردیده و فوراً در مقام بسط قدرت و توسعهٔ حوزهٔ حکمرانی خود بر آمد .

جنگ برای تحصیل تفوق و اقتدار

بعد از تقسیم ثانوی ایالات تامدت بیست سال بواسطهٔ جنگهای دائمی که باعث تجزیه وتفریق مملکت شدند وقایعی پیچیده و درهم بوقوع پیوسته که اینك ما آنها را بطور اختصار در پائین ذکرمینمائیم: **پی تون** والی‌مادو **پوکستاس** والی‌پارس‌هردو‌ازصاحبمنصبان‌خیلی‌بزرگ و معتمد **اسکندر** بودند، لیکن اولی یعنی **پی تون** بقدری جاه طلب و کم صبر بود که بمحض اینکه درمقام حود استقرار یافت بطرف پارت حمله‌ورگشته و در نتیجه والی آنجاو بهزیمت‌نهاد واینعمل باعث شد که **پوکستاس**[1] نیز موقعی بدست آورده لشکری از خود وحکمرانان مجاورفراهم نموده بماد تاخت و **پی تون** را از آنجا خارج ساخت واو مجبوراً برای طلب امداد ببابل رفت .

انتی گون و اومن[2]

در همین اوان **انتی گون** با **اومن** نائب پادشاه اخیر که در آن وقت تنها نمایندهٔ خانوادهٔ **اسکندر** درآسیا بود شروع بجنگ نموده و در ۳۲۰ قبل از میلاد او را مجبور ساخت که در یکی از دژهای کاپادوکیه

۱ – Peukestas. ۲-- Eumenes.

پناهنده گردد . سال بعد **آنتی پاتر** با وفا رحلت نمود وچون مقام نیابت سلطنت خود را به **کاساندر** پسرش تفویض نکرده بلکه بیکی ازهمقطاران خویش موسوم به **پولی پرخن** واگذار نمود . این شخص یعنی **پولی پرخن** برای اینکه خود را ازشر **کاساندر** حفظ کند به **المپیاس** پیوست و جداً بطرفداری از ادعای او پرداخت و این سبب شد که **اومن** قوت گرفته توانست یك چندی درمنازعات و محارباتی که برسر سلطنت جریان داشت ابرازلیاقت کند ، سرداری سوارانیکه همه دارای سپرهای نقره بودند ومحافظت ذخائروخزائن سلطنتی باوتفویض گردید وازاینجا رونقی هم درامرخاندان سلطنتی پیدا شد، ولی درسال ۳۱۸ قبل ازمیلاد نیروی دریائی اودر بیزانس از **آنتی گون** و **کاساندر** شکستی فاحش خورد. **او ن** سرداری بود قابل و باکفایت ، اوفوراً از خشکی بسوی ولاة واستاندارانیکه به **پی‌تون** حمله‌ورشده بودند رفته آنها را باطاعت وکمك خویش دعوت نمود ، زمستان ۳۱۸ و۳۱۷ قبل ازمیلاد را در بین‌النهرین بسربرد و در بهار که عازم شوش بود درسی‌میلی بابل اردوزده توقف نمود. **سلوکس** سعی کرد که به‌سواران دارای سپرهای نقره صدمه و آسیبی برساند اما نتوانست وبالاخره **اومن** درشوش بسایر ولات پیوست .

دراینمیانه **آنتی گون** بالشکر **سلوکس** که برای‌اجرای مقصودی‌که داشتند با هم توحید مساعی نموده بودند بشوش رفته وآنجا را مسخر کرد، ولی هنگامی‌که می‌خواست ازکارون عبورنماید **اومن** با اوروبرو شده ویراشکست داد . رودخانه را پراز اجسادکشتگان نموده و چهارهزار نفراسیر گرفت ،در جنگی که در دفعهٔ دوم روی داد سواران دارای سپرنقره که عده‌شان بالغ برشصت تن بود همه را ازجلورانده اما احمال واثقال خود را ازدست دادند ،آنها دراینوقت مرتکب یك کارننگینی شدندکه درتاریخ جنگ کمترنظیرآن دیده شده است . توضیح آنکه سردارغیرمغلوب خودشان **اومن** را بدست خود گرفته تسلیم **آنتی گون** نمودند و او هم با وجود توبیخ ها و ملامت های **نئارکوس** اورا بقتل رسانید، **نئارکوس** کسی‌است که نام بلند وارجمندش‌را درتمام مقامات حفظ نموده ونظیراودرمیان سرداران خیلی‌کم بوده است ، تاریخ جنایت مزبور درسال ۳۱٦ قبل از میلاد میباشد .

تفوق آنتی گون بعد از مرگ اومن
۳۱۶ قبل ازمیلاد

آنتی گون، **اومن** را که مستحق کشتن میدانست دوستانه در مجلس مشاوره دعوت کرده و مقتول ساخت. **پوکستاس** نیز بطوراسرارآمیز معزول گردید و پس ازضبط خزائن اکباتان و شوش که بهای آن بچندین میلیون لیره بالغ میشد با فتح و ظفر بطرف بابل حرکت نمود و مصمم بود که برای تکمیل فتوحات خویش **سلوکس** مهمان دارخود را هم ازمیان بردارد، ولی **سلوکس** بمصر گریخت و **بطلمیوس** بحمایت او برخاست، دراینوقت **آنتی گون** برتمام حریفان خود تفوق یافته وچون ناوگان او کامل وموقع خود راچنان محکم کرده بود که اگرهمه دشمنان اومتفق میشدندمشکل بود که بتوانند بااومقاومت کنند، ولی بطوریکه معلوم میشود اوبدین خیال افتاد که آن ها را یکی بعد ازدیگری از میان بردارد.

انهدام خانوادهٔ اسکندر کبیر

عداوت وحشیانه وحسادت **المپیاس** و **اوریدیس**[1] که نمونه‌ای از وحشیگری و بیرحمی **فرِدگند**[2] و **برون هیلد**[3] بود سبب عمدهٔ انهدام خانوادهٔ **اسکندر** کبیر گردید ودرعین حال اخلاق جانشینان **اسکندر** بصورت خیلی بدی نموداربود، زیرا باستثنای **آنتی پاتر** که باین خانواده وفادار ماند هیچیك از سردارانی که **اسکندر** از آنها ذیحق بود در حفظ تاج وتخت برای وارث بیچارهٔ اوهیچ کمك واقدامی ننمودند، **کاساندر**[4] که موردتوجه پدرش واقع نشده بود با **آنتی گون** متحد شده ودرنتیجهٔ جنگ بحری دربسفراقتدارش بجائی رسید که یونان را فتح کرده و آنرا از دست **پولی پرخن** نایب السلطنه منتزع ساخت، پس اولین مصیبت خانوادهٔ اسکندرشروع گردید. **المپیاس** ازاپیروس ناگهان بمقدونیه آمده درصدد گرفتاری **آریده - فیلیپ** و زوجهٔ دسیسه کارش **اوریدیس** برآمد و با بیرحمی وحشیانه آنها را شکنجه نموده و بالاخره بقتل رسانید، باین طور که **فیلیپ** را تیرباران کرده و دربارهٔ **اوریدیس** لطفاً اجازه داد که خودش راازحلق بیاویزد. پس از آن این ملکهٔ بیرحم صد ها نفرازبستگان خانوادهٔ **آنتی پاتر** را گرفتار کرده ونسبت

١– Eurydice . ٢– Fredegond . ٣– Brunhild . ٤– Cassander.

بهمه باکمال قساوت وبیرحمی رفتارنمود، ولی مراجعت **کاساندر** این جریان را بهمزده وانقلابی درآن ایجاد نمود، باینمعنی **المپیاس** درپیدنا محصور گردیده وبسزای جنایات بسیاری که کرده بود سنگسار شد.

پس از این **اسکندر** جوان و مادرش **رکسانه** بچنگ **کاساندر** افتاد و چون با یکی ازدخترهای **فیلیپ** ازدواج کرده وبآرزوی سلطنت بود این پادشاه جوان ومادرش را چند سال درحبس نگاهداشته وپس ازاینکه دید زمزمه هائی درمیان مردم بلنداست درسال ۳۱۱ پیش ازمیلاد پسر **اسکندر** کبیررا بطورشرم آوری بقتل رسانید واینواقعه درتاریخ یکی ازواقعاتی است که بینهایت رقت انگیز میباشد، او کلئوپاترای بیوه ملکهٔ اپیروس ونیز**هراکلس** پسرغیرمشروع **اسکندر** را مقتول ساخته وبالاخره بقسمی این خانواده را ریشه کن نمود که غاصبین سلطنت خاطر جمع شدند که دیگر کسی باقی نمانده است که دعوی کند از خانوادهٔ سلطنت و وارث تاج و تخت میباشد.

جنگ غزه
۳۱۲ قبل از میلاد

چنانکه ببازیگران عمدهٔ این صحنهٔ بازی نظر بیفکنیم میبینیم که‌درسال ۳۱۲ قبل ازمیلاد یا هشت‌سال بعدازمرگ **اسکندر** چهار نفر از اهل مقدونیا باقتدار خود باقیمانده و بقیه مانند **پردیکاس و اومن و پوکستاس و کراتروس** ازین‌صحنه ناپدیدگردیده و**سلوکس** نیز بهزیمت رفته بود، توضیح آنکه **آنتی گون** ازدریای مدیترانه تا باختررا بتصرف در آورده و **بطلمیوس** مصررا محکم بچنگ گرفته، **کاساندر** دریونان ومقدونیه‌مشغول سلطنت و **لیزیماک**[1] درتراس وآسیای صغیر دولتی برای خود تشکیل داده بود.

نظربانیکه **آنتی گون** از باقی قویتر بوده و تعادل و توازن قوه بهم خورده بود لذا آن سه حکمران که بالنسبه ضعیف تر بودند با هم اتحاد کردند که بمرور از قوهٔ او بکاهند تا درسال ۳۰۱ جنگی قاطع در حوالی اپسوس[2] رویداد و اولین ضربهٔ شدید از دست **بطلمیوس** باوررسید که بهمراهی **سلوکس** بشام رفته شکستی فاحش در آنجا به **دمتریوس** پسرلایق وکافی **آنتی گون** وارد آورد واین شکست تدبیرونقشهٔ **آنتی گون**

۱– Lysimachus . ۲– Ipsus .

را برای حملهٔ بارو با واژگون ساخت.

سلوکس دوباره بابل را تصرف میکند ۳۱۲ قبل از میلاد

از جرئت و جلادتیکه **سلوکس** در آنجا از خود نشانداد معلوم میشود که اثرات شکستی که خورده بود در وجود او خیلی مهم و زیاد بوده‌است که تنها با هزار سوار برای تصرف ولایتیکه از دست داده بود حرکت نمود، واقعاً در **سلوکس** یك رشته قهرمانیهائی دیده میشود که ارباب بزرگوی **اسکندر** را بیاد ما میآورد، درحالیکه قشون مختصر او از جنگ شانه خالی کرده و میخواستند ویرا تنها گذاشته متفرق بشوند، از انتشار یك خبر غیبی که نوید سلطنت باو داده بود و نیز بوسیلهٔ نطقی که مثل نطق های **اسکندر** مؤثر و آتشین بود آنها را نگاهداشته و با عده ای از سربازان مقدونی که باو ملحق شده بودند از کرخه گذشته ببین النهرین رسید و بعد بامید اینکه از طرف دوستانش مددی باو میرسد بسوی بابل راند، ازقضا این امید که خیالی بیش نبود مقرون بحقیقت گردیده نه تنها اهالی بابل بلکه صاحبمنصبان مقدونی نیز اورا با شوق وشعف پذیرفتند و با رفع تمام موانع مظفر و منصور در اول اکتبر ۳۱۲ قبل از میلاد مجدداً ببابل داخل شد و تاریخ خاندان سلوکی هم بعقیدهٔ جمهور از این روز شروع میشود.

چون **سلوکس** میدانست کـه طرفداران **آنتیگون** باو حمله ور خواهند شد بدون تأمل بتهیهٔ نیرو پرداخت و طولی نکشید که **نیکانور** [1] والی ماد با هفده هزار مرد مسلح بجنگ وی روانه گردید و **سلوکس** هم بتعجیل با قشونی که پنج یك قشون دشمن بود باستقبال او شتافت، دراین میدان شکست سختی بدشمن داده و خود والی راکه بطرف ماد میگریخت تعاقب نموده بالاخره بقتل رسانید.

حمله دمتریوس ببابل ۳۱۱ قبل ازمیلاد

پس از جنگ غزه **آنتی گون** که میدانست دشمن عمـدهٔ او **بطلمیوس** است مهیای تسخیر مصر گردید. ولی برای تلافی این شکستی کـه به **نیکانور** وارد شده بود اول پسر خـود **دمتریوس** را با نوزده هزار لشکر زبده روانه بابل نموده وباو تأ کید نمود که پس از

۱– Nicanor .

انجام کار آنجا بعجله خود را باردوی مصر برساند، در بابل کسی با قشون وی مقاومت ننمود، زیرا **پاتروکل**[1] که درغیاب **سلوکس** فرمانده بود قشون مختصریکه در بابل داشت بنقطهٔ دوری فرستاده که از آسیب مصون ماند وخود اوفقط مراقب حرکات **دمتریوس** بود ومشارالیه چون مانعی درجلوخود ندید فقط بغارت بابل که درواقع برخلاف منافع پدرش بود اکتفا نمود وبدون اینکه یك اثر باقی ازخود در آنجا بگذارد مراجعت نمود.

تشکیل دولت سلوکی از سال ۳۱۱ تا سال ۳۰۲ قبل از میلاد

بعد ازمراجعت **دمتریوس** ازبابل **سلوکس** بافتح وظفرمندی ازماد بآنجا برگشت وچون یقین داشت که **آنتی گون** بواسطهٔ اشتغال بمهام دیگر نمیتواند متعرض بابل شده وآسیبی بدانجا برساند لذا درصدد تسخیرممالك شرقی ایران وافزودن آنها به متصرفات خویش برآمد. درسال ۳۰۲ پیش ازمیلاد بعد از نه سال جنگهای فاتحانه حدود مملکت خود را ازیکطرف تا رود سیحون و از طرف دیگر تا پنجاب امتداد داد، در هندوستان با **چاندارا گوپتا** فاتح مشهور که در تاریخ معروف به **سانداراگوت** وجد اعلای **اسوکای** مشهور است تلاقی نمود. در آغاز امرخود را مهیا نمود که با او داخل جنگ شود، ولی پس ازاندکی تأمل براومعلوم شد که سود این جنگ باضرریکه ممکن است از آن حاصل شود نمیارزد لذا بنا را بر صلح گذارده تمام متصرفات یونانی را در هند تا جبال هندوکش باو واگذاشته ودرعوض پانصد زنجیرفیل جنگی ومبلغی هنگفت پول نقد بگرفت وپس از امضاء معاهدهٔ صلح دخترخود را نیز بپادشاه هند ازدواج نمود و این معاهده ازطرفین براستی رعایت شد.

درظرف این اوقات **سلوکس** قلمرو وسیع خود را بهفتاد و دو حکومت تقسیم نمود وبا اینترتیب مانع شد ازاینکه کسی از اتباع اوبتواند سربطغیان برآورد یا بیش ازاندازه مقتدر گردد. او پس از این پایتخت خود را از بابل بسلوکیه انتقال داد وآن شهری بود که خود او در ساحل دجله بنا نموده وچهل میل تا بابل مسافت داشت. ظاهراً مقصودش ازاین تغیرپایتخت این بود که یونانیت وزبان وآداب یونانیرا که دربرابر

۱ــ Patrocles

روایات واجتماعات بابلی ها درآنجا رو بضعف بود در سلوکیه رواج داده تقویت نماید.

آنتیگون و بطلمیوس

دراین میانه جنگ درمغرب بابهره‌مندیهای مختلف ادامه‌داشت. **دمتریوس** بتسخیر قبرس مشغول بود که ناگاه بحریه ای در تحت فرمان خود **بطلمیوس** درآنجا پدیدار گردید و در جنگی که واقع شد مصریان کاملاً شکست خوردند وعلاوه برناوگانی که غرق شدند چهل کشتی جنگی و هشتهزار مرد وغنائم بسیار بچنگ حریف درآمد. درتعقیب این فتح **آنتیگون** بمصرتاخت، ولی شکست خورد. مانند **پردیکاس** درجزیرهٔ رُدس نیز که **دمتریوس** ازتسخیر آن عاجز گشته بود دچار یأس گردید، چه **بطلمیوس** با پول و لشکر باینجا مدد زیاد کرده و آن جزیره را در مدافعه کامیاب گردانید.

جنگ ایپسوس
۳۰۱ قبل از میلاد

در سالهای آخر در حالیکه **آنتیگون**[۱] فقط بنگاهداری متصرفات خویش میپرداخت در ۳۰۲ قبل از میلاد لشکریان **لیزیماک** و **کاساندر** متفقاً بآسیای‌صغیر درآمدند. **دمتریوس** که دریونان مشغول فتوحات بود بعرصهٔ جنگ طلبیده شد. اما این جنگ بواسطهٔوجود **سلوکس** خاتمه یافت، چه درآخرسال ۳۰۲ قبل از میلاد اوبا بیستهزار پیاده ودوازده هزارسوار وچهارصد وهشتاد زنجیر فیل و یکصد ارابهٔ جنگی مسلح بکاپادوکیه وارد شده ودر بهار ۳۰۱ پیش‌ازمیلاد در ایپسوس واقع درلایت فریگیه، کنار شاهراه مابین‌سارد وشوش بقشون **لیزیماک** پیوسته وبه میدان جنگ درآمد. در ابتدای امر **دمتریوس** بقشون‌سواره که‌درزیرفرمان **آنتیوخوس**[۲] پسر **سلوکس** بود حمله‌برد وویرا شکست کامل داده منهزم‌ساخت، ولی بهمان قسم که‌دراین‌اواخر برای **پرنس روپرت**[۳] اتفاق‌افتاد تامسافت دوری مشغول تعاقب قشون‌شکسته گردید. دراین‌اثناء **سلوکس** فیلان‌جنگی‌را بکارانداخته وپیروزی حاصل نمود وتکمیل فتح بواسطهٔ‌کشته شدن **آنتی گون** دلاور درعرصهٔ جنگ بوده‌است که تا نفس واپسین درانتظار مراجعت فرزند رشید خود بود. این فتح باعلا درجه دارای اهمیت بوده است، زیرا با وجود اینکه **دمتریوس** متصرف

۱– Antigonus . ۲– Antiochus . ۳– Prince Rupert .

قسمتی از یونان و کلیکیه و قبرس و صور و صیدا بود و سفاین جنگی گاهی در تحت فرمان داشت سوریه بدست **سلوکس** افتاد و آسیای صغیر از آن **لیزیماك** گردید .

پس از این وقایع **سلوکس** درمیان سلاطین همان مقام را پیدا کرد که **آنتیگون** قبل از او دارا بود . بنا براین برای تعادل قوه **بطلمیوس** و **لیزیماك** برضداو اتفاق کردند وشاید ازهمین جهت بود که **سلوکس** مجدداً درصدد تغییر پایتخت خویش از مرکز کشور بساحل نهراورنت برآمده و شهر انطاکیه را باشکوه و جلالی بنیان نهاد که اهمیت و اعتبار آیندهٔ آنرا خبر میداد .

حالات دمتریوس پولیورستس[1] پس از جنگ اپسوس

ما قسمتی از کارهای خیلی بزرگ **دمتریوس** راکه لقب معروفتر او پولیورستس (گزیدهٔ شهرها) میباشد ذکر نموده‌ایم. **پلوتارك** ویرا تشبیه به **آنتونی** کرده ودروجه مشابهت بین آنها شرحی که نگاشته بشرح زیر است : « یك رشته بهره‌مندیهای بزرگ و تباهیهای مدحش، منافع عمده وخسارات هنگفت نصیب هردو گردیده و بالاخره مجبور بکناره گیری شدند، ولی بعد دفعهٔ سلطنت خودرا بدست آوردند.» پس از جنگ اپسوس تا چند سال هیچکس در علو مقام بپای او نمیرسید وچون دخالت در تمام وقایع مهمه دارد لذا مختصری ازحالات او را لزوماً در اینجا مذکور میداریم :

پس از آنکه **سلوکس** کارش بالا گرفته نفوذ واقتداری حاصل کرد که **آنتیگون** قبل ازاین دارابود **بطلمیوس** و **لیزماك** هردوخودرا بطوریکه اشاره شد مجبور بمخالفت او دیدند ، و فتح باب موافقتی با **دمتریوس** نمود . **استراتونیس** دخترش راکه نوهٔ **آنتی پاتر** بود برای خویش خواستگاری نمود .

دمتریوس ازاین معنی خوشحال گردیده بادخترش بسوریه آمد وهردو پادشاه مدت دو ماه درکمال موافقت و یك جهتی باهم بسر بردند. تا آنکه **سلوکس** بدین خیال افتاد کلیکیه را از او بخرد و صور وصیدا را نیز از وی تقاضا نمود، زیرا بواسطهٔ اقامتش درانطاکیه تصاحب آنها برای وی اهمیت زیاد داشت. ولی **دمتریوس** درعوض

1– Demetrius Poliorcetes.